ثروت ملل

انتشارات پیام

تهران، خیابان شاهرضا، روبروی دانشگاه، تلفن ۶۴۵۷۷۲ ـ ۶۴۹۵۳۱

آدام اسمیت

ثروت ملل

ترجمهٔ سیروس ابراهیم‌زاده

چاپ اول: ۱۳۵۷

چاپخانهٔ نقش‌جهان

حق چاپ محفوظ است.

آدام اسمیت

ثروت ملل

ترجمهٔ

دکتر سیروس ابراهیم‌زاده

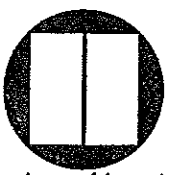

انتشارات پیام

تهران، ۱۳۵۷

فهرست مطالب

پیشگفتار نویسنده (برکتاب اول) ۱

کتاب یکم

علل بهبود نیروی مولد کارگر و نظم و ترتیبی که برطبق آن محصول وی، به‌طور طبیعی میان گروه‌ها و طبقات مختلف مردم توزیع می‌شود

بخش یکم: دربارهٔ تقسیم کار ۷
بخش دوم: اصولی که موجب تقسیم کار می‌شود ۱۴
بخش سوم: در اینکه تقسیم کار محدود است به‌وسعت بازار ۲۲
بخش چهارم: راجع به مبدأ پول و کاربرد آن ۱۸
بخش پنجم: راجع به‌قیمت اسمی و قیمت حقیقی کالاها، یا بهای کالاها برحسب‌کار، و برحسب پول ۲۸
بخش ششم: راجع به‌عناصر متشکلهٔ قیمت کالاها ۴۲
بخش هفتم: راجع به‌قیمت طبیعی و قیمت بازارکالاها ۴۸
بخش هشتم: دربارهٔ مزد کارگران ۵۶
بخش نهم: دربارهٔ سود سرمایه ۷۶
بخش دهم: دربارهٔ مزد و سود کار و سرمایه در خدمات مختلف ۸۵
قسمت یکم: نابرابری‌هایی که از نفس ماهیت اشتغال بوجود می‌آید ۸۵
قسمت دوم: نابرابری‌های ناشی از سیاست اروپا ۱۵۱
بخش یازدهم: دربارهٔ اجاره زمین یا بهرهٔ مالکانه ۱۲۲
قسمت یکم: دربارهٔ محصول کشاورزی که همیشه قادر است اجاره را پرداخت کند ۱۲۴
قسمت دوم: دربارهٔ محصول زمین که زمانی از عهدهٔ پرداخت اجاره برمی‌آید و گاهی برنمی‌آید ۱۳۷
قسمت سوم: راجع به‌تغییرات در نسبت بین ارزشهای آن‌نوع از محصولاتی که همیشه می‌تواند اجاره را بپردازد و آن محصولاتی که گاهی از عهدهٔ پرداخت اجاره برمی‌آید و گاهی قادر به‌پرداخت اجاره نیست ۱۴۸
گریزی دربارهٔ تغییرات ارزش نقره در طول چهار قرن‌گذشته

دورهٔ اول ۱۴۹
دورهٔ دوم ۱۶۱
دورهٔ سوم ۱۶۲
تغییرات نسبت بین ارزش طلا و نقره ۱۷۵
علل تردید در اینکه ارزش نقره هنوز هم پائین‌تر خواهد رفت ۱۷۹
اثرات مختلف پیشرفت آبادانی در سه‌نوع مختلف محصولات خام ۱۸۵
نوع اول ۱۸۵
نوع دوم ۱۸۲
نوع سوم ۱۹۵
چه نتیجه‌ای از انحراف موضوع تغییرات ارزش نقره گرفتیم ۱۹۷
اثر سیرترقی جامعه روی قیمت حقیقی فرآورده‌های صنعتی ۲۵۱
نتیجه این بخش ۲۵۶

کتاب دوم

دربارهٔ ماهیت سرمایه، نحوهٔ انباشته‌شدن وکاربرد آن

پیشگفتار نویسنده برکتاب دوم ۲۲۱
بخش یکم: دربارهٔ تقسیم سرمایه ۲۲۳
بخش دوم: دربارهٔ پول که جزو بخشی از سرمایهٔ عمومی جامعه تلقی می‌شد، یا بحثی دربارهٔ هزینهٔ نگهداری سرمایهٔ ملی ۲۳۱
بخش سوم: دربارهٔ انباشتگی سرمایه، یا کار مولد و غیر مولد ۲۶۹
بخش چهارم: دربارهٔ سرمایه‌ای که با بهره به‌وام داده می‌شود ۲۸۷
بخش پنجم: راجع به‌کاربرد مختلف سرمایه ۲۹۵

کتاب سوم

دربارهٔ سیر مختلف توانگری در بین ملت‌های مختلف

بخش یکم: دربارهٔ سیر طبیعی توانگری ۳۱۱
بخش دوم: فتوری که پس از سقوط امپراطوری رم در امرکشاورزی کشورهای قدیمی اروپا پدید آمد ۳۱۷
بخش سوم: دربارهٔ ظهور و پیشرفت شهرهای بزرگ و کوچك پس از سقوط امپراطوری رم ۳۲۹
بخش چهارم: چگونه تجارت شهرها به‌آبادانی روستاها و دهات کمك کرد ۳۳۹
واژه‌نامه ۳۵۱

مقدمهٔ مترجم

نوشتن مقدمه‌ای بر کتاب معروف ثروت ملل، نوشته جاودان مرد اقتصاد، آدام اسمیت، از طرف افرادی چون این حقیر، که دانشی ناچیز و مایه‌ای اندك در این زمینه دارد نه‌تنها صحیح نیست بلکه خطا هم هست. یك «اسمیت‌شناس» متبحر در علم اقتصاد لازم است و چند صد برگ کاغذ و حوصله فراوان و اندیشه‌ای فارغ از تعصب تا اندکی از حق مطلب ادا شود. خوشبختانه این کار را «اسمیت شناسان» انجام داده و برچاپ‌های متعدد کتاب وی (ثروت ملل) قلمفرسایی کرده‌اند. ترجمه آنچه راجع به‌اسمیت نوشته شده است از حجم کتاب اصلی هم قطورتر می‌گردد، و به‌دو دلیل ما از آن‌احترازکردیم. نخست، این‌که اصل فدای فرع می‌شد؛ دوم، آن‌که هزینه چاپ فوق‌العاده سنگینی را متضمن بود که بالمآل کتاب را از دست طبقه اصلی و خوانندگان علاقمندخارج‌می‌ساخت. لذا آنچه که در اینجا نوشته می‌شود فقط چند کلمه‌ای است بر زندگینامه این اقتصاددان بزرگ.

آدام اسمیت در سال ۱۷۲۳ میلادی در کیرك‌کالدی[1] که ساحل شرقی اسکاتلند است دیده به‌جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در مدارس محلی به‌پایان رساند. بعد وارد دانشگاه گلاسکو شد (۱۷۴۰–۱۷۳۷) و زیرنظر فرانسیس‌هات چسن[2] درس‌خواند. سپس در کالج بالیول[3] آکسفورد (۱۷۴۶–۱۷۴۰) تلمذکرد. دوسال پس از مراجعت به‌اسکاتلند، اسمیت به‌ادینبورگ رفت، و در آنجا تدریس علم بیان می‌کرد که در اشتهار اولیه او بسیار مؤثر بود.

در سال ۱۷۵۱ به‌عنوان استاد منطق در دانشگاه گلاسکو برگزیده شد، و در سال ۱۷۵۲ کرسی قدیمی فلسفه اخلاقی هات چسن را بدست آورد، و تا سال ۱۷۶۳ در این سمت باقی ماند. در خلال این مدت «نظریه احساسات اخلاقی» را به‌چاپ رساند. درسال ۱۷۶۴ از شغل استادی مستعفی شد و معلم خصوصی دوك جوان بوکلو[4] گردید، و این

1. Kirk Caldy. 2. Francis Hutcheson. 3. Balliol College.
4. Duke of Buccleugh.

کار به‌دعوت چارلز تونزهند[5] انجام شد. با همین سمت به‌فرانسه رفت و مسافرت‌های بسیاری در آن سرزمین کرد و با بسیاری از متفکران آن‌دوره چون ولتر[6]، کنه[7]، تورگو[8] و هلوتیوس[9] آشنا شد.

اسمیت نوشتن کتاب ثروت ملل را در فرانسه آغاز کرد و پس‌ازمراجعت به‌انگلیس درسال ۱۷۶۶ تحقیقات خود را ادامه داد. کتاب مزبور در سال ۱۷۷۶ به‌چاپ رسید و این درست سالی است که اعلامیه استقلال امریکا منتشر گردید. در سال ۱۷۷۷ اسمیت به‌عنوان رئیس گمرک شهر ادینبورگ انتخاب و ساکن آن شهر شد و تا سال مرگ خود (۱۷۹۰) در آنجا بود. در سال ۱۷۸۷ به‌جای دوست خود ادموندبرک[10] به‌ریاست‌دانشگاه گلاسکو انتخاب شد.

زندگی اسمیت نسبتاً آرام و بی‌حادثه بود و اغلب گوشه‌نشین، پریشان حواس و منزوی بود. مع‌هذا با قدرت می‌نوشت و دارای شهامت اخلاقی بود؛ واین‌امر ازنوشته‌های تند او که پس از مرگ داویدهیوم در دفاع از خصوصیات اخلاقی او نوشت به‌خوبی مستفاد می‌شود، چه هیوم به‌کفر و زندقه متهم بود.

آدام اسمیت یکی از چهره‌های درخشان اقتصاد و شخصی است که نوشته‌هایش بازتاب صحیح شرایط اقتصادی، اجتماعی، و معنوی آن عصر است. بدون تردید ترجمه حاضر خالی از عیب و نقص نیست و مترجم ادعا نمی‌کند که توانسته باشد حق مطلب را ادا کرده باشد و روی این اصل از خواننده عزیز ملتمسم که چنانچه عیب و ایرادی را متوجه شدند برمن منت نهاده و آگاهم سازند تا به‌یاری خدا در چاپ‌های بعدی رفع نقیصه گردد.

سیروس ابراهیم‌زاده

تهران، ۱۳۵۷ خورشیدی

5. Charles Townshend. 6. Voltair. 7. Quesnai.
8. Turgot. 9. Helvetius. 10. Edmund Burke.

پیشگفتار نویسنده (بر کتاب اول)

کار سالیانهٔ هرملت، سرمایــه و پولــی است که در اصل تمام مایحتاج و وسایل زندگی که آن ملت درسال مصرف می‌کند برایش فراهم می‌سازد، نیازها و وسایل زندگی مزبور یا شامل محصول بلافصل آن کار است، یا چیزی است که با حاصل آن کار از سایر کشورها خریداری می‌شود. بنابراین همان‌طور که این محصول، یا آنچه که با پول آن خریداری می‌شود، نسبت کمتر یا بیشتری از تعداد کسانی که آن را مصرف می‌کنند در برمی‌گیرد، همان‌طور هم مقدار مایحتاج و وسایل زندگی که ملت بدان نیاز دارد بهتر یا بدتر تأمین می‌شود.

ولی این نسبت در هرملت باید مبتنی بر دو شرط مختلف باشد؛ اول، مهــارت، چیره‌دستی ،و بصیرتی که معمولا کار با آن انجام می‌شود؛ و دوم، نسبت بین تعداد کسانی‌که درکار مثمر و مفید استخدام شده‌اند، و کسانی که در مشاغل غیرمفید کار می‌کنند. خاك، آب و هوا و یا وسعت قلمرو یك ملت معین هرچه باشد، فراوانی یا کمبود محصول سالیانهٔ آن ملت، در آن حالت معین، باید به دو شرط فوق بستگی داشته باشد.

همچنین به‌نظر می‌رسد که فراوانی یا کاستی محصول نیز، بیشتر بستگی به شرط اول دارد، تا شرط دوم. در میان ملل وحشی که از شکار حیوانات یا صید ماهی گذران می‌کنند، هرشخصی که قادر به‌کارکردن باشد، کم و بیش درکار مثمر اشتغال دارد، و تا آنجا که امکان داشته باشد، می‌کوشدکه نیازها ووسایل راحت زندگی را، بــرای خودش، یا کسانی در خانواده و قبیله‌اش که خیلی مسن و یا کودکسال و یا علیل بوده و قادر به‌شکار حیوانات و صیدماهی نباشند، فراهم کند. اما، این ملتها چنان با فقر و فاقه دست‌بگریبانند که، از شدت استیصال غالباً به‌چنان درجه از تدنی اخلاقی سقوط می‌کنند (یا دست‌کم چنین می‌اندیشیند که به‌این درجه رسیده‌اند) که کودکان ونوزادان، افراد مسن، و کسانی که مبتلا به‌بیماریهای لاعلاج شده‌اند، مستقیماً خودشان از بین برده، یا آنها رادرگوشه‌ای رها می‌کنند،که تا ازگرسنگی تلف شده، ویاخوراك‌حیوانات وحشی شوند. بعکس، در بین کشورهای متمدن و ثروتمند، با اینکه تعداد کثیری از مردم اصلا کار نمی‌کنند، و بسیاری از آنان ده برابر و گاهی صد برابر محصول کــار یك نفر را مصرف می‌کنند؛ مع‌هذا کل محصول کار جامعه آن‌قدر زیاد است، که همهٔ

آنها اغلب به‌حد وفور ازآن بهره‌مند می‌شوند، و یك کارگر، حتی از فقیرترین و پایین‌ترین طبقات، اگر صرفه‌جو وکوشا باشد، ممکن است سهم بیشتری از مایحتاج و وسایل آسایش زندگی داشته باشد تا یك فرد غیرمتمدن در یك کشور ابتدایی.

علل این ترقی، یعنی بهبود نیروی مولدهٔ کارگر، و نظم و نسقی که به‌موجب آن محصول وی طبیعتاً بین طبقات و گروههای مختلف جامعه توزیع می‌شود، موضوع کتاب اول بحث ما را تشکیل می‌دهد.

مهارت، چیره‌دستی، و بصیرت کارگر در اجرای کار جامعه هرچه که باشد، میزان فراوانی و تنگی محصول سالیانهٔ وی، در مدتی که این وضع ادامه دارد، بستگی دارد به‌نسبت بین تعداد کسانی‌که سالیانه در مشاغل مثمر و مفید کار می‌کنند، و کسانی که به‌این‌گونه کارهای مفید اشتغال ندارند. بعداً خواهیم دید که، تعداد کارگران مولد، ومفید در همه‌جا متناسب با مقدار موجودی سرمایه‌ای است که برای اشتغال آنان به‌کار رفته، و طریقهٔ مخصوصی که آن سرمایه را به‌کارگرفته‌اند. از اینرو، کتاب دوم، دربارهٔ ماهیت موجودی سرمایه، و نحوه‌ای که سرمایه به‌تدریج انباشته می‌شود، و میزان مختلف نیروی کاری که به‌حرکت در می‌آورد و راههای گوناگون به‌کار افتادن سرمایهٔ مزبور، بحث می‌کند.

مللی که مهارت، چیره‌دستی و بصیرت کارگر در کاربرد نیروی کار در آن بسیار پیشرفت کرده است، نقشه‌ها و طرحهای بسیار متفاوتی در هدایت و اداره کردن عمومی اشتغال به‌کار برده‌اند؛ و همهٔ این نقشه‌ها به یك نسبت در افزایش و عظمت محصول آن ملت مؤثر نبوده است. سیاست و خطمشی بعضی از ملل موجب تشویق و دلگرمی فوق‌العادهٔ صنعت در تمام کشور شده است؛ خطمشی بعضی از دولتها فقط سبب تشویق صنعت شهرها شده است. بندرت اتفاق می‌افتد که یك ملت نسبت به‌انواع صنایع با بی‌نظری و به‌طور یکسان رفتار کرده باشد. از زمان سقوط امپراطوری رم، سیاست و خطمشی اروپا نسبت به‌هنرها، صنایع، و بازرگانی، که جزو صنایع شهری است، مساعدتر بوده است تا کشاورزی که صنعت روستاهاست. موجباتی که ظاهراً سبب ارائه و استقرار این سیاست شده است درکتاب سوم تشریح شده .

بااینکه طرحها و نقشه‌های مختلف مزبور، احتمالا، نخست به‌وسیلهٔ منافع خصوصی و اغراض طبقات معین جامعه، و بدون توجه به‌نتایج آن روی رفاه عمومی جامعه و یا مال‌اندیشی، صورت گرفته است؛ مع‌هذا این امر موجب نظریات گوناگون اقتصاد سیاسی شده است؛ به‌طوری که گروهی برای صنایعی که در شهرها ایجاد می‌شود اهمیت قائلند، و عدهٔ دیگر صنایع روستائی را مهمتر می‌دانند. این نظریات نه‌تنها روی عقاید دانشمندان اثر فوق‌العاده‌ای داشته است، بلکه روی رفتار عمومی شاهزادگان و سلاطین نیز مؤثر بوده است. درکتاب چهارم، سعی کرده‌ام تا آنجا که امکان داشته باشد، این نظریه‌های مختلف را تشریح و تبیین کنم، و آثار مهمی که در دوره‌های مختلف و در ملل گوناگون بجا گذاشته نشان دهم.

در چهارکتاب اول هدف این است که نشان دهم درآمد گروه عظیمی از مردم

شامل چه چیزهایی می‌شود، و یا اینکه ماهیت آن وجوهی که در زمانهای مختلف مصرف سالیانهٔ ملل گوناگون را تأمین کرده است چیست. کتاب پنجم یا کتاب آخر درآمد فرمانروا، یا هیئت دولت را بررسی می‌کند. در این کتاب سعی کرده‌ام که نشان دهم، نخست مخارج لازم فرمانروا، یا دولت کدام است؛ و کدام یك از این هزینه را باید مالیات عمومی کل جامعه بپردازد؛ وچه قسمتی از آن را فقط گروه بخصوص، یا اعضای بخصوص جمعیتی باید بدهند؛ و دوم روشهای مختلفی که به‌وسیلهٔ آن کل جامعه را می‌توان برای پرداخت مخارج واجب جامعه وادار به‌کمك کرد، و مزایا و معایب هر کدام ازاین روشها چیست، و در قسمت سوم یا آخرین قسمت سعی کرده‌ام نشان دهم علل و موجباتی که تقریباً تمام دولتهای امروزی را وادار کرده قسمتی از این درآمد را به‌گرو بگذارند، و قرض بالا بیاورند کدام است، و اثرات این قبیل وامها روی ثروت حقیقی، یعنی محصول سالیانه زمین و کار جامعه، چیست.

کتاب یکم

علل بهبود نیروی مولد کارگر، و نظم و تربیتی که‌بر طبق آن محصول وی به‌طور طبیعی‌میان گروههای مختلف مردم توزیع می‌شود

بخش اول

دربارهٔ تقسیم کار

مهمترین اصلاح و پیشرفتی کـه در نیروی مولـد کارگر پدید آمده، و قسمت اعظم مهارت، چابکی، و بصیرتی که این نیروی مولد با آن در همه‌جا هدایت شده، یا به‌کار رفته است، ظاهراً نتیجه و اثر تقسیم کار بوده است. اثر تقسیم کار در داد و ستد عمومی جامعه را وقتی خوب درك می‌کنیم که طرز عمل تقسیم کار را در یك کالای معین مورد بررسی قرار دهیم. معمولا چنین تصور می‌رود که تقسیم کار، در مصنوعات بسیارکوچك بیشتر از همه‌جا صورت گرفته است؛ البته شاید حقیقتاً منظور این نیست که در این قبیل مصنوعات تقسیم کار بیشتر از کالاهای مهمتر عملی شده: بلکه منظور اینست که در آن کالاهای کوچکی که نیازهای جزئی تعداد معدودی از مردم را تهیه می‌کنند، تعداد کل کارگران ضرورتاً باید کم باشد، و اغلب می‌توان کارگرانی که در رشته‌های مختلف کار اشتغال دارند در یك کارگاه گردآورد و زیر نظارت یك ناظـر قرار داد. بعکس، درکارگاه‌های مهمترکه به‌رفع احتیاجات تعداد بیشتری ازمردم‌اشتغال دارند، تعداد کارگران در هر رشته ازکار آن‌قدر زیاد است که جمع‌آوری همهٔ آنها در یك کارخانه امکان‌پذیر نیست. در تولید چنین‌کالاهایی، بندرت، درآن واحد، جـز کسانی که در یك رشتهٔ واحد اشتغال دارند بچشم می‌خورند. لذا بااینکه، فی‌الواقع در تولید چنین کالاهایی، کار را می‌توان به‌تعداد بیشتری از عملیات قسمت کرد تـا مصنوعات کم‌اهمیت‌تر، ولی تقسیم کار در آنها زیاد مشخص و معلوم نیست، و روی همین اصل هم هست که کمتر مورد توجه قرارگرفته است.

بنابراین، مثالی از یك مصنوع خیلی جزئی می‌آوریم؛ کالائی که تقسیم کار در آن اغلب مورد توجه بوده است، یعنی شغل سنجاق‌سازی؛ کارگری کـه در این شغل (که تقسیم کار آن را یك حرفه مشخص کرده است) آموزش ندیده باشد، و با طـرز کار ماشین‌آلاتی (که همان تقسیم کار موجب اختراع آنها شده) که در آن به‌کار

افتاده آشنا نباشد، شاید با تمام کوششی که به‌عمل می‌آورد، بندرت می‌تواند یك سنجاق در روز بسازد، و محققاً در روز نمی‌تواند بیست سنجاق‌تولیدکند. ولی به‌طریقی کـه امروز این کار عمل می‌شود، نه‌تنها مجموع کار یك حرفهٔ معین و مشخصی است، بلکه به‌شعبات متعددی تقسیم شده، که هررشتهٔ آن نیز به‌نوبهٔ خود یك حرفهٔ مشخص و معین را تشکیل می‌دهد. یك‌نفر سیم را می‌کشد، دیگری آن را راست می‌کند، سومی آن را می‌برد، چهارمی نوك آن را تیز می‌کند، پنجمی سرآن را به‌سنگ سمباده می‌گیرد که سر سنجاق روی آن گذاشته شود؛ ساختن سرسنجاق سه عمل مشخص و جداست؛ و نصب کردن سرسنجاق یك وظیفهٔ معین است؛ سفیدکردن سنجاق وظیفهٔ دیگری است. حتی جمع‌کردن‌سنجاقهادرکاغذ جاسنجاقی خودش‌یك‌حرفهٔ‌معین‌می‌باشد؛ و بدین‌طریق، حرفه مهم سنجاق‌سازی، تقریباً به‌هیجده نـوع عملیات مشخص تقسیم شده کـه در بعضی از کارخانجات، همهٔ این عملیات به‌وسیلهٔ کارگران معینی انجام می‌شود، ولو اینکه در پاره‌ای از کارخانه‌ها یك کارگر ممکن است گاهی دو یا سه وظیفه مشخص را انجـام دهد. خود من یك کارخانهٔ کوچك سنجاق سازی دیدم که فقط ده نفر کارگـر داشت، و در نتیجه بعضی ازکارگران دو یا سه عمل معین را انجام می‌دادند. اما گرچه این کارگاه خیلی کوچك و فقیر بود، و لذا برای کارگران آن ماشینهای لازم را تدارك ندیده بودند ولی می‌توانستند، وقتی‌که زیاد به‌خود فشارمی‌آوردند، روی‌هم‌رفته هرروز در حدود دوازده پوند سنجاق تولید کنند. هر پوند سنجاق متجاوز از چهار هزار سنجاق متوسط است. بنابراین، آن ده نفرکارگر، بین خودشان چهل و هشت هزارسنجاق در روز تولیـد می‌کـردند. یعنی هر کارگر، یك دهم چهل و هشت هـزار سنجاق را تولید می‌کرد، مثل اینکه بگوئیم یك کارگر ۴۸۰۰ سنجاق در روز به‌وجود می‌آورد. اما اگر این کارگران سنجاقها را به‌طور مستقل و جدا از یکدیگر تولید می‌کردند. و هیچ‌کدام ازآنها در این حرفهٔ معین آموزش نداشت، محققاً هرکدامشان نمی‌توانستند ۲۰ سنجـاق تولیـد کنند، و ولو، یك سنجـاق در روز؛ یعنـی مسلمـاً $\frac{۱}{۲۴۰}$ ، شاید $\frac{۱}{۴۸۰۰}$ آنچه که فعلا تولید می‌کنند می‌ساختند، یعنـی $\frac{۱}{۴۸۰۰}$ تعدادی کـه در نتیجهٔ تقسیم کار مناسب و ترکیب عملیات مختلف آنها تولید می‌شد به‌وجود می‌آمد.

درهرشغل یا صنعت دیگر اثرات تقسیم‌کار شبیه به‌آن چیزی است که درکارگاههای کوچك است؛ گرچه در بیشتر این کارگاهها، کار را نمی‌توان به‌عملیات کوچکتری تقسیم کرد یعنی نمی‌توان عملیات را این‌قدر آسان کرد. اما تقسیم کار تا آنجائی که قابل اجرا باشد، در هر صنعتی، موجب افـزایش نسبی نیروی مولد کارگـر می‌شود. ظاهراً جدایی حرف ومشاغل نتیجه قهری محاسن تقسیم کار است. همچنین، این تقسیم کار معمولا درکشورهایی که بالاترین قدرت صنعتی و تولیدی را دارند بیشتر عملی شده است؛ آنچه که کار یك کارگر در یك جامعهٔ ابتدائی می‌باشد معمولا کـار چندتا کارگر در یك جامعهٔ مترقی است. در هر جامعهٔ مترقی کشاورز معمولا چیزی جزیك کشاورز نیست؛ و صنعگتر هم فقط صنعتکار است. کار نیز که برای تولید یك‌فرآورده

کامل ضرور است، تقریباً همیشه بین عدهٔ زیادی از کارگران تقسیم می‌شود. در هر رشته از تولید پارچه‌های پشمی و نخی چندنوع کسب و کار وجود دارد، از تولیدکنندهٔ کتان و پشم گرفته تا، سفیدکردن و صاف کردن پارچهٔ نخی، و رنگرز و دوزنده! در واقع، وضع کشاورزی این‌جور تقسیم کار را ایجاب نمی‌کند، و جدایی کامل یك حرفه از حرفهٔ دیگر آن‌گونه که‌درصنعت‌هست درکشاورزی به‌چشم نمی‌خورد. ممکن‌نیست که حرفه یك پروار‌بند و گاودار را آن‌طورکه پیشهٔ یك نجار از آهنگر در صنعت جدا شده است، از پیشهٔ کشاورزی که غله می‌کارد جدا کرد.

نخریس تقریباً همیشه متمایز از بافنده و جولاه است؛ اما شمخزن، زمین صاف‌کن (ماله‌کش زمین)، بذرافکن، و دروگر، اغلب یك نفراست. به‌علت کارهای مختلف‌که با هر فصل مختلف سال به‌وجود می‌آید، ممکن نیست که یك نفر به‌طور دائم روی یکی از کارهای یاد شده مشغول باشد. غیرممکن بودن جداسازی کامل وتمام عیار رشته‌های مختلف کار در کشاورزی شاید علت واقعی این امر به‌شمار آید که چرا بهبود نیروی مولد کار در این حرفه همیشه همدوش و همگام ترقی در صنعت نیست. در حقیقت، ثروتمندترین کشورها، عموماً از همهٔ همسایگان خود در تولید فرآورده‌های کشاورزی وصنعتی جلوتراند؛ ولی معمولا برتری آنها در تولید کالاهای صنعتی است. روی‌هم‌رفته زمین این کشورها بهتر از دیگران کشت شده، و هزینه و کارگر بیشتری به‌آنهااختصاص داده می‌شود، و نسبت به‌وسعت زمین و حاصلخیزی آن بیشتر تولید می‌کند. اما این برتری در تولید فرآورده‌های کشاورزی بندرت بیشتر از نسبت برتری هزینه و کارگری است که به‌کاربرده‌اند. درکشاورزی، کارگر کشور غنی همیشه مولدتر از کارگر کشور فقیر نیست؛ یا اقلا به‌اندازهٔ کارگر صنعتی کشور خودش تولید نمی‌کند. بنابراین، با تساوی مرغوبیت، غله کشور غنی همیشه ارزانتر از غلهٔ کشور فقیر وارد بازار نمی‌شود. غلهٔ کشور لهستان با همان درجه از مرغوبیت، هم‌قیمت غلهٔ کشور فرانسه است، با وجود اینکه کشور فرانسه غنی‌تر و مترقی‌تر است. غلهٔ فرانسه، در ایالات غله‌خیز، به‌خوبی غلهٔ انگلیس و در بسیاری از سالها بهای آن با قیمت غلهٔ انگلستان یکی است، با اینکه شاید در ثروت و ترقی کشور فرانسه به‌پای انگلیس نمی‌رسد. اما سرزمینهای غله‌خیز انگلیس بهتر از فرانسه‌کشت شده، وزمینهای‌کشاورزی فرانسه بهتر از لهستان کاشته می‌شود. ولی با اینکه کشور فقیر، با وجود پائین بودن روش کشاورزی، می‌تواند، در بعضی از اجناس، از لحاظ قیمت و خوبی رقیب کشور غنی گردد، درصنعت نمی‌تواند چنین ادعایی داشته باشد؛ اقلا در مواردی که آن صنایع مطابق شرایط خاك، وآب‌هوا، وموقعیت کشور غنی نصب شده باشد چنین رقابتی‌ازطرف کشور فقیر عملی نیست. ابریشم فرانسه بهتر و ارزانتر از ابریشم انگلیس است، زیرا صنایع تولید ابریشم، دست کم در شرایط فعلی که حقوق گمرکی زیادی بر ورود مواد اولیهٔ ابریشم وضع شده، برخلاف فرانسه، مطابق شرایط اقلیمی انگلیس نیست. ولی آهن‌آلات و مواد پشمی زبر انگلیس هیچ قابل مقایسه با فرانسه نیست و برتری کاملی نسبت به‌این کشور دارد، و با شرط تساوی بودن مرغوبیت خیلی ارزانتر از فرانسه

است. گفته می‌شود در لهستان، به‌استثنای تولید پارچه‌های دستی خانواده‌ها، که بدون آن هیچ‌کشوری نمی‌تواند به‌خوبی اعاشه کند، هیچ نوع صنعتی وجود ندارد.

این افـزایش قابل ملاحظهٔ تولید که در نتیجهٔ تقسیم کار، با همان تعداد کارگر می‌توان مقدار بیشتری تولید کرد، مبتنی بر سه شرط مختلف است؛ نخست، بالا بودن مهارت کارگر در کار؛ دوم، صرفه‌جویی وقت که معمولا با پرداختن از یك کار به‌کار دیگر از دست می‌رود؛ و بالاخره اختراع انواع ماشینهای صنعتی که کار را آسان و کوتاه می‌کند، و باعث می‌شود که یك کارگر کار چند تن را انجام دهد.

نخست، بهبود مهارت کارگر بالطبع مقدارکار هرکارگر را افزایش می‌دهـد، و تقسیم کار وظیفهٔ هرکارگر را به‌یك عمل ساده تبدیل می‌کند، و چون کارگـر در طـول زندگـی خود این نوع کار را تنها حرفهٔ خود می‌کند، مهارت و چابکی وی، ضرورتاً افزایش می‌یابد. یك آهنگر معمولی، که، عادت‌دارد با پتك کارکند، و هیچ‌گاه میخ نساخته است، اگر به‌علت خاصی مجبور به‌تولید میخ شود، مطمئناً، به‌زحمت می‌تواند بیش از ۲۰۰ تا ۳۰۰ عدد میخ در روز تولید کند، و این تعداد چندان مرغوب هم نیست. اما آهنگری که عادت به‌ساختن میخ دارد، ولی شغل اصلی او میخ‌سازی نباشد، با نهایت کوششی که به‌عمل می‌آورد بیش از ۸۰۰ یا هزار میخ در روز نمی‌تواند بسازد. من (نویسنده) شخصاً چندین پسربچه کمتر از ۲۰ سال را دیده‌ام کـه هیچ نوع کار دیگری جز میخ‌سازی بلد نبودند، ولی وقتی به‌کار می‌افتادند و زحمت می‌کشیدند، هرکدام در روز تا ۲۳۰۰ عدد میخ تولید می‌کردند. اما، تولید میخ به‌هیچ‌وجه یك عمل ساده‌ای نیست. یکنفر باید دم‌آهنگری را بدمد، آتش را هم بزند و زغال یا چـوب به‌آن بیفزاید، آهن را حرارت دهـد، و هر قسمت از میخ گداخته را بکوبد. برای کوبیدن سرمیخ مجبور است که ابزارکار را عوض کند. عملیات گوناگون تولید سنجاق یا دکمهٔ فلزی وقتی تقسیم می‌شود، همهٔ آنها ساده‌تر می‌شود، و مهارت کارگر که همهٔ عمر بدان‌کار پرداخته، معمولا تولید خیلی بیشتر است. سرعت عملی‌که دربعضی ازعملیات تولید به‌وجود می‌آید، چنان زیاد است که افرادی که هیچ‌گاه آن کار را ندیده‌اند نمی‌توانند تصورکنند آدمی با دست قادر به‌انجام همهٔ آنهاست.

دوم، مزایایی که از صرفه‌جوئی در وقت پیدا می‌شود، (معمولا وقتی کارگر از یك‌کار به‌کار دیگر می‌پردازد مدت زیادی از وقت او بیهوده تلف می‌شود) خیلـی بیشتر از آنست که ما در بدو امر بتوانیم تصور آن را بکنیم. غیر ممکن است که انسان بتواند به‌سرعت کاری را که انجام می‌دهد کنارگذاشته و کار دیگری در نقطهٔ دیگری از کارخانه با ابزار دیگری آغاز کند. یك بافندهٔ روستایی، که دارای مزرعهٔ کوچکی است، مقدار زیادی از وقتش تلف می‌شود تا از پشت دستگاه بافندگی بلند شده به‌مزرعهٔ رفته‌کاری انجام دهد و دومرتبه برگردد و پشت دستگاه بافندگی قرارگیرد. وقتی که دو حرفهٔ مزبور در یك کارگاه صورت گیرد، بی‌تردید زمان کمتری تلف می‌شود. اما حتی در این‌مورد معین هم زمان صرفه‌جوئی شده بسیار قابل ملاحظه است. یك کارگرمعمولا وقتی از یك کار به‌کار دیگر می‌پردازد، مقداری از وقتش هرز رفته است. وقتی کـه

برای اولین‌بار کار جدید را آغاز می‌کند بندرت با جان و دل روی آن کار می‌کند، و به‌اصطلاح دست و دلش به‌آن راغب نیست و میل و ذوقی به‌انجام آن ندارد، تا مدتی به‌جای آنکه جدی باشد آن کار را یکدستی گرفته و با بی‌میلی به‌آن می‌پردازد.

عادت به‌ول‌گشتن و بی‌توجهی به‌کار، که طبیعتاً و ضرورتاً گریبانگیر هرکارگری می‌شود که مجبور است هرنیمساعت کار و ابزارکار خود راعوض کند،و تقریباً هر روز از عمر خود بیست نوع مختلف کار را انجام می‌دهد، رفته رفته او را کاهل و تنبل می‌کند، و قادر نیست حتی در موارد بسیار ضروری با دقت و شدت عمل کار کند. بنابراین، قطع‌نظر از ناکفائی وی در مهارت، تنها همین علت همیشه از مقدارکاری که کارگر قادر به‌انجام آن است به‌طور قابل ملاحظه‌ای می‌کاهد.

بالاخره سوم، هرکس باید بداند در اثرکاربرد ماشین‌آلات مناسب چقدر کار آسان و کوتاهتر شده است. لازم نیست که در این‌مورد شاهد مثالی بیاوریم. بنابراین، فقط متذکر می‌شوم که اختراع تمام ماشین‌آلاتی که موجب تسهیل کار و کوتاه شدن زمان انجام آن شده است در اصل مدیون تقسیم کار است. وقتی که دقت و توجه بشر معطوف به‌یك شیء ویا کار است احتمالا روشهای فوریتر و آسانتری در جهت هدف خود می‌یابد، تا وقتی که فکر او بین انواع کارهای مختلف تقسیم شده باشد.

بی‌تردید در نتیجهٔ تقسیم کار، همهٔ دقت یك کارگر طبیعتاً معطوف به‌یك مقصود ساده می‌شود، از اینرو طبیعی است که انتظار داشته باشیم شخص یا اشخاصی که در هر رشته مخصوص ازکار مشغول هستند وقتی که لازم باشد می‌توانند روشهای ساده‌تر و فوریتری برای عملیاتی که انجام می‌دهند پیدا کنند. قسمت اعظم ماشین‌آلاتی که امروز در کارگاههایی که تقسیم کار خوب عمل شده کار می‌کند، در اصل اختراع کارگران عادی است، که چون هرکدام از آنها در یك کار معین مشغول هستند، طبیعی است فکر خود را متوجه روشهائی کرده‌اند که با آن کار ساده‌تر و آسانتر شود. کسانی که از چنین کارگاههایی دیدن کرده‌اند اغلب به‌ماشین‌آلات خوبی برخورد کرده‌اند، که اختراع کارگرانی بوده است که میخواسته‌اند سهم مخصوص کار خود را تندتر و آسانتر انجام دهند. در ماشینهای آتش‌نشانی اولیه، پسربچه‌ها را استخدام می‌کردند که با بالا رفتن و پائین آمدن پیستون، ارتباط میان دیگ بخار و سیلندر را به‌تناوب باز و بسته کنند. یکی از بچه‌های بازیگوش که عاشق بازی با دوستانش بود، متوجه شد که اگر سرنخی را به‌دستهٔ فلکهٔ شیری که این ارتباط را باز و بسته خواهد شد، واو فرصت نخ را به‌قسمت دیگر ماشین، شیرفلکه بدون کمك او باز و بسته خواهد شد، و او فرصت پیدا می‌کند که توجه خودش را به همبازیان خود معطوف کند. بنابراین عالیترین بهبودی که از زمان اختراع این ماشینها به‌وجود آمده‌بود، کشف پسربچه‌ای بود که می‌خواست در انجام‌کار صرفه‌جویی کند.

اما بدیهی است که بهبود ماشین‌آلات همیشه از طرف اشخاصی که با آنها کار می‌کنند نیست. بسیاری از این اصلاحات در اثر نبوغ سازندگان این ماشینهاست، یعنی وقتی ساختن این‌قبیل ماشین‌آلات حرفهٔ بخصوص آنان می‌گردد در بهبود و اصلاح آنان

توانا ترند؛ و بعضی از این اختراعات به‌وسیلهٔ افرادی است که آنها را فیلسوف یا مردان متفکر و اندیشمند می‌نامند، که شغل آنها انجام کار معینی نیست، جزاینکه همه چیز را بدقت مورد توجه قرار دهند؛ و روی این اصل، اغلب قادر هستند نیروهای دورترین وناهمانندترین اشیاء را با هم ترکیب کنند. در ترقی جامعه، حکمت عملی یا تحقیقات نظری مانند هرشغل دیگری، پیشهٔ اصلی و یا منحصر بفرد طبقهٔ خاصی از مردم می‌شود. و بازمانند هرشغل دیگر، حکمت عملی و تحقیقات نظری، به‌شاخه‌های گوناگون چندی تقسیم می‌شود، که هرکدام از آنها شغلی برای تیرهٔ خاص و یا طبقهٔ ویژه‌ای از فرزانگان می‌گردد؛ واین تقسیم‌بندی جزء مشاغل درحکمت عملی وسایر مشاغل، موجب بهبود مهارتها شده و در وقت صرفه‌جوئی می‌کند. هرفردی در رستهٔ کار خودش ماهرتر می‌گردد، و روی‌هم‌رفته کار بیشتری انجام می‌شود، و کمیت دانشها به‌طرز شگفت‌انگیزی افزایش می‌یابد.

تعدد تولید در همه صنایع و حرف مختلف، که در اثر تقسیم کار به‌وجود آمده، در جامعه‌ای که بخوبی اداره می‌شود، موجب غنای عمومی شده که حتی به‌پایین‌ترین قشر مردم رسوخ می‌کند. هرکارگر به‌غیر از میزان احتیاج خود، مقدار زیادی‌فرآورده تولید کرده است، و هرکارگر دیگری که در این چنین شرایطی تولید می‌کند، می‌تواند مقدار زیادی از فرآوردهٔ خود را با فرآوردهٔ اضافی دیگری مبادله کند و یا این که کالای اضافی خود را فروخته و با بهای آن مقدار بیشتری از کالای اضافه تولید دیگری بدست آورد، که نتیجهٔ هر دو عمل یکی است. آنچه که دیگران نیاز دارند او تولید می‌کند، و هرچه او نیاز دارد دیگران به‌مقدار زیاد تهیه می‌کنند، ویك فراوانی عمومی در میان طبقات مختلف جامعه شایع می‌شود.

در یك جامعهٔ مترقی و چیزدار وسایل آسایش یك پیشه‌ور یا یك کارگر روزمزد را در نظر بگیرید، خواهید دید تعداد افرادی که نیروی کار آنها یك قسمت ازوسایل خانهٔآن‌کارگر راتشکیل داده، ولواینکه سهم‌کوچکی ازحاصل دسترنج آنها به‌او رسیده باشد، آنقدر زیاد است که از تعداد مشاغل آن کشور فراتر می‌رود. مثلا کت پشمی که کارگر روزمزد به‌تن دارد با اینکه ممکن است ظاهری زبر و خشن داشته باشد، ماحصل کار دسته‌جمعی تعداد زیادی کارگر است. چوپان یا کارگری که پشمها را سوا می‌کند، حلاج یا پشم‌زن، رنگرز، شانه‌زن، ریسنده، بافنده، گازر، اطوکش، خیاط، با عدهٔ بیشمار دیگر باید همهٔ هنر و صنعت خود را به‌کار برند تا فقط یك چنین محصول ساده‌ای به‌دست آید. بعلاوه چندین بازرگان مکاری و کاروان باید کار کنند تا مواد را از یك کارگر به کارگر دیگرکه معمولا در فواصل دوری از یکدیگر قرار گرفته‌اند برسانند! افزون برآن، چند نفر، حمل‌ونقل‌چی باربر و بازرگان، کشتی‌ساز، ملاح، بادبان ساز، طناب‌ساز، باید مشغول‌کار شوند تا بتوانند رنگهای مختلف را که رنگرز به کار می‌برد و اغلب از نقاط دوردست جهان می‌آید جمع و آماده کنند! همچنین چند نفر کارگر باید کارکنند تا کوچکترین ابزار دست کارگران تولیدکننده را بسازند! در اینجا از ماشینهای پیچیدهٔ کشتیهای بخاری وشراعی، اطوی اطوکش، وحتی دستگاه

بافندگی کارگر بافنده حرفی نمی‌زنیم فقط دقت خود را معطوف به‌ماشین ساده‌ای به اسم قیچی می‌کنیم که با آن چوپان پشم‌گوسفند را می‌چیند. معدنچی، سازندهٔ کورهٔ ذوب سنگ‌آهن، فروشندهٔ الوار، کورهٔ ذغال چوب که باید در کارگاه ذوب به‌کار رود، آجرپز، خشت‌مال، سازندهٔ کوره ذوب، آسیاب‌ساز، ریخته‌گر، آهنگر، باید همه‌کوشش دسته‌جمعی خود را به‌کار برند تا قیچی پشم چینی آماده شود. به‌همین طریق، می‌توانیم تمام اجزاء مختلف لباس و یا اثاث منزل این کارگر را بررسی کنیم که چگونه ساخته می‌شود، مثلا زیرپوش زبری که به‌تن دارد، کفشی که به‌پا کرده است، تختخوابی که در آن می‌خوابد، و همهٔ اجزاء مختلفی که تخت‌خوابش را تشکیل داده، اجاق آشپزخانه که با آن غذای خود را می‌پزد، ذغال‌سنگی که برای پختن غذا به‌کار می‌برد، و از اعماق زمین بیرون کشیده شده است، و یا وسیلهٔ باربری دریایی و زمینی برای او حمل کرده‌اند، مجموع ظروف و لوازم آشپزخانه، همهٔ میز و صندلی آشپزخانه، کارد و چنگال، بشقاب سفالی یا مسوار که غذای خود را در آن صرف می‌کند، دستهای‌مختلفی که در تهیهٔ نان و آبجوی وی به‌کار رفته، جام بنجره‌که آفتاب و گرما را به‌درون اطاق او می‌آورد، و باد و باران را مانع می‌شود، و همهٔ دانشها و هنری که لازمهٔ مهیا کردن این اختراع ظریف و زیباست، که بدون وجود آن قسمتهای شمالی کره ارض به‌سختی می‌توانست مسکن و مأوای راحتی برای مردم باشد، با همهٔ ابزار و آلاتی که کارگران مختلف برای تولید و وسائل آسایش مختلف به‌کار می‌برند؛ راستی اگر خوب در همهٔ اینها دقیق شویم، با درنظرگرفتن کارهای متنوعی که در هرکدام از آنها به کار رفته، آن وقت می‌فهمیم که بدون کمك و همکاری چندین هزار کارگر، پست‌ترین افراد یك جامعهٔ متمدن نمی‌توانست، آن زندگی که اشتباهاً به‌نظر ما آنقدر ساده و ناچیز می‌نماید داشته باشد. البته، در مقام مقایسه با تجملات زندگی مردمان ثروتمند، وسایل خانه و آسایش یك کارگر بدون شك فوق‌العاده ساده و بی‌زحمت به‌نظر می‌رسد، با وجود این شاید حقیقت این باشد که تفاوت وسایل زندگی یك شاهزادهٔ اروپائی و یك روستایی زحمت‌کش مقتصد خیلی بالاتر از تفاوت میان درجهٔ زندگی این روستا با سلاطین افریقائی نیست که این سلاطین در افریقا فرمانده مطلق زندگی و آزادی‌هزاران افراد برهنه وحشی هستند.

بخش دوم

اصولی که موجب تقسیم کار می‌شود

تقسیم کار، کـه اینهمـه مزایا از آن حادث می‌شـود، در اصل معلول هیچ نوع تعقل آدمی که موجب پیش‌بینی و قصد لازم در جهت توانگری و وفور است، نمی‌باشد. تقسیم کار یك ضرورت است، گواینکه این ضرورت نتیجهٔ بسیار کند و تدریجی میل مشخص طبیعت آدمی است که نمی‌خواهد مطلوبیت وسیع کار را شخصاً داشته باشد؛ یعنی گرایش آدمیان به‌مبادلهٔ یك چیز در برابر چیز دیگر یا به‌عبارت دیگر گرایش به‌معاملهٔ پایاپای و یا تاخت زدن که در مردم وجود دارد، تقسیم کار را به‌وجود می‌آورد.

آیا این گرایش یکی از اصول ابتدایی طبع بشر است که نمی‌توان برای آن محملی قائل شد، و یا، با احتمال قریب به‌یقین، نتیجهٔ قهری قوای عقلیه و ناطقیه آدمی است؟ هیچکدام از اینها ارتباطی به‌موضوع مورد بحث ما ندارد. مبادله در میان جامعهٔ بشری معمول است، و بین حیوانات دیده نمی‌شود، چه اینان نه از مبادله چیزی درك می‌کنند و نه هیچ‌گونه قرارداد اجتماعی را می‌فهمند. دوسگ شکاری که دنبال یك خرگـوش کرده‌اند، گاهی چنان می‌نماید که یك‌نوع سازشی با هم دارند. هرکدام سعی می‌کند شکار را به‌طرف سگ دیگر سوق دهد، و یا وقتی خرگوش به‌طرفش رانده شده راه او را قطع کند. ولی این نتیجه یك قرارداد نیست، بلکه نتیجهٔ یك برخورد اتفاقی تأثر و انفعال آنها در زمان معین است. هیچ‌کس تاکنون ندیده است که یك سگ از روی میل و اراده استخوان خودش را با استخوان سگ دیگر عوض کند. هیچ‌کس مشاهده نکرده که یك حیوان با حرکات و فریادهای طبیعی خود به‌حیوان دیگر علامت بدهد کـه این مال من است و آن مال تو، و من حاضرم این را در مقابل آن مبادله کنم. وقتی حیوان می‌خواهد چیزی را از انسان یا حیوان دیگر بگیرد، هیچ‌گونه وسیلهٔ تشویق و ترغیب طرف را به‌این‌کار ندارد ومگر اینکه نظرمهر طرف را به‌طریقی جلب‌کند. یك توله‌سگ

برای خوردن شیر مادرش سبزی پاک‌کنی می‌کند، و سگهای مو دراز و آویخته‌گوش[1] هزاران کلك و حقه می‌زنند تا نظر صاحب خویش را که سرمیز مشغول صرف غذاست به‌خود جلب کنند و چیزی از او بگیرند: آدمی نیز گاهی همین حقه را به‌برادران خود می‌زند، و وقتی دیگر وسیله‌ای در اختیار ندارد که سایرین را وادار به‌انجام خواهش خود کند، سعی می‌کند به‌هروسیله از پستی و فرومایگی و سبزی پاك‌کنی متوسل شود که نظر مساعد آنها را جلب کند. اما در هر موقعیتی انجام چنین کاری عملی نیست. در یك جامعهٔ مترقی او نیاز به‌همکاری و کمك تعداد زیادی از مردم دارد، و در حالی که اگر همهٔ عمر خود را صرف کند نمی‌تواند بیش از عدهٔ معدودی دوست برای خود دست و پا کند. در میان نژاد تقریباً همه‌ای حیوانات هرکدام از آنها وقتی رشد کرده و به‌سن بلوغ رسید، مستقل و متکی به‌خود می‌شود، در حالت طبیعی خود نیازی به‌کمك سایر مخلوقات ندارد. ولی بشر تقریباً همیشه نیاز به‌کمك برادران خود دارد، و بیهوده است که فکر کند می‌تواند این کمك را ازحس خیرخواهی آنهابدست‌آورد. واحتمالا اگر بتواند حس خودخواهی آنان را به‌نفع خود تغییر دهد، و به‌آنها بفهماند که انجام‌چیزی که وی از آنها می‌خواهد به‌نفع خود آنان می‌باشد در این راه پیروز می‌گردد. هرکس که با دیگری مبادله می‌کند منظورش همین است.

هرکس که پیشنهاد معامله‌ای را به‌دیگری می‌کند منظورش این است آن چیزی که تو داری و من طالب آن هستم به‌من بده، و در عوض چیزی که من دارم و تومی‌خواهی ازآن تو خواهد بود؛ و بدین‌طریق است که، از یکدیگر بیشترین قسمت خدماتی را که نیاز داریم بدست می‌آوریم. حس خیرخواهی و بشردوستی گوشت‌فروش، آبجوساز، و نانوا نیست که غذای ما را تأمین می‌کند، بلکه توجهٔ آنها به‌نفع خودشان است که موجب این‌کار می‌شود. ما از صفات انسانی آنان سخن نمی‌گوئیم، بلکه سخن از خودخواهی آنان است، و از نیازهای خود با آنان سخنی به‌میان نمی‌آوریم بلکه از مزایائی که از این مبادله نصیبشان خواهدشد برایشان برمی‌شمریم. هیچ‌کس به‌طورکلی متکی به‌حس خیرخواهی همشهریان خود نیست مگر گدایان. حتی گدا هم کاملا متکی به‌حس رأفت و انسان دوستی مردم نیست. صدقهٔ نیکمردان، در واقع، وجوهی را که برای معیشت لازم دارد در اختیار او قرار می‌دهد. ولی با اینکه این اصل مالا همهٔ ضروریات زندگی را که مورد نیاز است برای او تأمین می‌کند، نمی‌تواند آنچه را که احتیاج دارد در اختیار او قرار دهد. قسمت اعظم نیازهای فرعی وی مانند سایر مردم فراهم می‌شود، یعنی با معامله، قرارداد، و خرید. با پولی که مردم به‌او می‌دهند غذا می‌خرد. لباس کهنه‌ای که دیگری به‌او بخشیده با لباسهای کهنهٔ دیگر که به او بهتر می‌آید عوض می‌کند، یا آن را با کرایه‌خانه، غذا، و یا پول مبادله می‌کند، که با آن پول می‌تواند غذا، لباس تهیه کند و کرایهٔ خانه خود را بپردازد.

همان‌طورکه به‌وسیلهٔ قرارداد، مبادله و خرید می‌توانیم قسمت‌اعظم کالا و خدماتی

1. Spaniel.

که نیاز داریم از یکدیگر به‌دست آوریم، همان‌طور نیز همین میل به‌تاخت زدن در اصل موجب تقسیم کار می‌گردد. در جامعهٔ شبانی و یا شکارچیان مثلا یك شخص معین تیر و کمان را سریعتر و چابکتر از دیگری می‌سازد. و اغلب آن را با گاو و گوسفند و یا گوشت معاوضه می‌کند، و می‌داند که بدین‌طریق بیشتر می‌تواند گوشت و یا دام بدست آورد تا اینکه شخصاً به‌دشت برود و دامها را بگیرد. از اینرو، با توجه به‌نفع خودش، ساختن تیروکمان حرفهٔ اصلی او می‌شود، و تبدیل به‌اسلحه‌ساز می‌گردد. دیگری چهارچوب و یا پوشش کلبه‌ها و یا خانه‌های متحرك را می‌سازد. بدین‌طریق او عادت می‌کند که مورد استفادهٔ همسایگانش قرارگیرد، که در ازای خدمت او گوشت یا گاو و گوسفندی به‌وی پاداش می‌دهند، تا جایی که بالاخره متوجه می‌شود نفع او درآنست که خودش را کاملا وقف پیشهٔ خود کند، و تقریباً یك نجار در و پنجره‌ساز بشود. به‌همین طریق سومی آهنگر و یا برنج‌ساز می‌گردد. و چهارمی دباغ یا پوستین‌ساز پوست و چرم می‌گردد، که قسمت عمدهٔ لباس مردم وحشی با آن ساخته می‌شود. و بدینسان، اطمینان به‌اینکه می‌تواند همهٔ مازاد فرآورده تولید شدهٔ کار خودش را که خیلی بیشتر از مصرف و نیازمندی اوست، با قسمی از فرآورده‌های کار دیگران که مورد نیاز اوست مبادله کند، هر فرد را تشویق می‌کند که در حرفهٔ معینی وارد شود، و هرنوع استعداد و یا نبوغی که دارد در آن پیشهٔ معین وارد کند. در حقیقت، تفاوت استعدادهای طبیعی در انسانهای مختلف بسیارکمتر از آن‌چیزی است که می‌دانیم، و مهارت مختلف که مردمان حرف مختلف را وقتی به‌سن بلوغ رسیده‌اند از یکدیگر متمایز می‌سازد، در بسیاری از موارد آن‌قدر که معلول تقسیم کار است علت تقسیم کار نیست. تفاوت میان ناهمانندترین افراد، مثلا میان یك فرزانه و حکیم و یا فیلسوف و یك حمال عادی خیابانی آن‌قدر که از عادت، طرز رشد وآموزش و پرورش ناشی می‌شود معلول ذات آدمی نیست. وقتی چشم به‌جهان گشودند، وتا سن شش و یا هشت‌سالگی، شاید مثل‌هم بودند، و والدین و یا همبازیشان نمی‌توانستند تفاوت قابل ملاحظه‌ای میان آنها مشاهده کنند. تقریباً در حدود همان سن و یا بلافاصله پس از آن، در مشاغل گوناگون مشغول کار می‌گردند. در آن وقت است که تفاوت استعدادها ظاهر می‌شود و به‌تدریج افزایش می‌یابد تا بدان‌جا که غرور فیلسوف اجازه نمی‌دهد هیچ‌گونه تشابهی را با باربر بپذیرد. اما بدون تمایل به‌تاخت زدن، یا مبادله و معاوضه، هر فرد مجبور بود همه‌گونه وسایل آسایش و مایحتاج خود را شخصاً به‌دست بیاورد. همهٔ آنها وظایف مشابه را انجام می‌دادند و همان کارها را تکرار می‌کردند، و هیچ تفاوتی میان مشاغل به‌وجود نمی‌آمد که به‌تنهایی موجب بروز استعدادها شود.

همان‌طورکه این میل به‌مبادله باعث آن تفاوت استعدادهای قابل ملاحظه‌ای شده است که میان انسانها یا مشاغل مختلف دیده می‌شود، همان‌طور هم مبادلهٔ تفاوت میان افراد را مفیدتر کرده است. بسیاری از تیره‌های حیوانات که همه از یك نوع هستند، از طبیعت مهارت متمایزتر و برجسته‌تری کسب می‌کنند تا انسان قبل از تمدن و فرهنگ. از نظر خلقت تفاوت میان یك فیلسوف با باربر عادی خیابانی از لحاظ نبوغ و اخلاق

به‌اندازهٔ نصف تفاوت میان سگ شکاری وسگهای بزرگ ویا سگ شکاری با سگهای اسپانیل و یا تفاوت سگ اخیر و سگ گله نیست.

اما همین تیره‌های مختلف حیوانات، با اینکه همه از یك نوع هستند به‌زحمت به درد همدیگر می‌خورند. قدرت و توانایی سگهای بزرگ به‌هیچ‌وجه به‌وسیلهٔ سرعت سگ شکاری، و یا هوشیاری سگهای کوچك گوش بلند و یا با تعلیم‌پذیری سگهای گله کامل نمی‌شود. حاصل آن همه استعدادها و نبوغهای مختلف به‌علت عدم وجود قدرت یا میل به‌مبادله و معاوضه در حیوانات به‌یك بازار مشترکی آورده نمی‌شود، و به‌هیچ‌وجه برای آسایش و رفاه این حیوانات سودمند نیست. هرکدام از این حیوانات مجبور است جداگانه و مستقلا وسایل زیست خود را تهیه کند یا از خویش دفاع نماید و هیچ‌گونه نفعی از تنوع استعدادها که طبیعت در وجود همنوعان او گذاشته است نمی‌برد. بعکس، درمیان آدمیان نامتشابه‌ترین نبوغها به‌درد هم می‌خورد؛ محصول مختلف استعدادهای هریك، در اثر میل به‌معاوضه، مبادله و تاخت‌زدن به‌بازار مشترکی آورده می‌شود، که در آن هرکس می‌تواند هرچقدر که می‌خواهد از محصولی که دیگران با نبوغ خود فراهم آورده‌اند، و مورد نیاز اوست خریداری کند.

بخش سوم

در اینکه تقسیم کار محدود است به‌وسعت بازار

همـــان‌طور که قدرت مبادله موجب تقسیم کار می‌شود، همان‌طور هم وسعت و دامنهٔ این تقسیم کار باید محدود به‌میزان قدرت مبادله شود، و یا، به‌سخن دیگر محدود به وسعت بازار گردد.

وقتی بازار بسیار کوچك است، هیچ‌کس حاضر نمی‌شود که خودش را کاملا وقف یك شغل معین بکند، زیرا فاقد قدرت مبادلهٔ سهم مازاد محصول دسترنج خودش است که از مصرف وی اضافه مانده و می‌توانست دربرابر محصول دیگران که به‌آن نیاز دارد مبادله کند.

بعضی از انواع کارها هست که حتی نوع پست آن را نمی‌توان جز در شهرهای بزرگ اجرا کرد. مثلا یك نفر باربرکجا می‌تواند از حرفهٔ خود استفاده کـــرده، گذران خود را تأمین کند، مگر در یك شهر بزرگ. محیط دهات برای وی کوچك است؛ حتی بازار معمولی شهرکها وسعت کافی ندارد که شغل دائمی برایش تدارك ببیند. در خانه‌های منزوی و دهات بسیارکوچك که در دشتهای وسیع نظیر هایلند اسکاتلند پراکنده است، هرکشاورزبایدگوشت فروش، نانوا، وآبجوساز خانوادهٔخودش باشد. در چنین حالاتی به‌زحمت می‌توان حتی یك آهنگر، یك نجار یا بنا درکمتر از سی کیلومتری محل پیدا کرد. خانواده‌های پراکنده‌ای که در فاصلهٔ هشت تا ده مایلی یکدیگر زندگی می‌کنند باید یاد بگیرند که کارهای کوچك را خودشان انجام دهند، یعنی کارهایی که اگر در شهرهای بزرگ انجام می‌گرفت باید به‌دست افراد مختلف دیگر انجام می‌شد.

تقریباً همهٔ کارگران روستایی مجبورند هرکجا که هستند به‌کارهای مختلف‌دستی که قرابتی با یکدیگر دارند و تقریباً همان مواد را به‌کار می‌برند بپردازند. یك نجار روستایی تقریباً همهٔ کارهایی که مربوط به‌چوب است انجام می‌دهد: یك آهنگر دهاتی

همهٔ کارهایی که با آهن سر و کار دارد به‌دست می‌گیرد. نجار مزبور تنها یك نجار نیست، بلکه در و پنجره‌ساز، قاب‌ساز، و حتی منبت‌کار است همان‌طورکه چرخ‌گاری، خیش گاوآهن، بدنهٔ گاری و درشکه را هم می‌سازد. کارآهنگر حتی از این هم‌متنوعتر است. ممکن نیست شغل معین میخ سازی در قسمتهای دورافتاده هایلند اسکاتلند وجود داشته باشد. یك کارگر میخ‌ساز اگر روزی هزار میخ تولید کند و سالی سیصد روز کارکند، در سال سیصد هزار میخ تولید می‌کند. ولی در چنین موقعیتی حتی ممکن نیست هزار عدد از میخهای تولید شده را در دهات به‌فروش برساند، و اگر هم بتواند تولید یك روز او در سال است .

چون به‌وسیلهٔ حمل و نقل آبی بازار وسیعتری در اختیار انواع صنایع قرار می‌گیرد تا وسیلهٔ حمل و نقل زمینی، سواحل دریا و کناره‌های رودخانه‌های قابل کشتیرانی جایی است که انواع صنایع در آنجا تقسیم‌بندی شده و گسترش می‌یابند، و اغلب مدتها طول می‌کشد تا این ترقیات در صنایع به‌داخل کشور نفوذ کند. یك‌واگن پهن چرخ‌دار، با دو کالسکه‌چی و هشت اسب، در حدود شش هفته وقت لازم دارد که چهار تن بار را بین لندن و ادینبورك برده و برگرداند. در همان مدت زمان، یك کشتی که ۶ یا هشت ملوان داشته باشد بین لندن ولیت[1] اغلب با ۲۰۰ تن کالا رفت و برگشت می‌کند.

بنابراین شش یا هشت نفر، با کمك یك کشتی، در همان فاصلهٔ زمانی می‌توانند همان مقدار کالا را که ۱۵۰ ارابه چرخ پهن با دویست کالسکه‌چی و چهارصد اسب حمل کند، بین لندن و ادینبورك حمل کنند.

لذا اگر دویست تن کالا با ارزانترین وسیلهٔ زمینی فاصلهٔ لندن و ادینبورك را طی کند، علاوه بربهای آن، باید هزینهٔ دویست کالسکه‌چی و چهارصد اسب را درمدت سه هفته و استهلاك اسب و واگن را در این مدت حساب کرد. در صورتی که، همان مقدار کالا اگر از راه دریائی حمل شود هزینهٔ نگهداری ۶ یا هشت ملوان، و استهلاك یك کشتی با بار دویست‌تنی، به‌اضافهٔ ارزش ریسك بیشتر، یا تفاوت بیمه دریایی و زمینی باید محاسبه شود. بنابراین، اگر بین این دو نقطه وسیلهٔ ارتباط دیگری جز حمل و نقل زمینی نبود، چون هیچ‌کالائی بین این دو نقطه حمل نمی‌گردید مگر کالاهایی که قیمت آنها نسبت به‌وزنشان بسیار زیاد باشد، در آن صورت سهم کمتری از آنچه که امروز بین این دو نقطه رد و بدل می‌شود حمل‌ونقل می‌شد، در نتیجهٔ موجبات تشویق و دلگرمی که امروز متقابلا نسبت به‌صنایع یکدیگر به‌عمل می‌آورند به‌وجود نمی‌آمد و اگر هم وجود داشت سهم آن بسیار ناچیز بود. بین نقاط دوردست جهان یا مبادله‌ای انجام نمی‌شد یا اگر می‌شد خیلی کم بود. چه کالایی ارزش حمل زمینی بین کلکته و لندن را داشت؟ و یا اگر کالایی که بین این دو نقطه حمل می‌شد آن‌قدر قیمتی بود که ارزش حمل زمینی را داشت، با چه اطمینانی می‌توانستند این کالا را از میان اینهمه

1. Leith.

ملل وحشی عبور دهند؟ امروزه این دو شهر تجارت زیادی با هم دارند و چون بازارهای هرکدام به‌روی یکدیگر باز است وسیلهٔ دلگرمی و تشویق صنایع هم می‌شوند.

بنابراین چون مزایای وسیلهٔ حمل و نقل آبی زیاد است، طبیعی است که نخستین بهبود و اصلاح صنعت و هنر درجایی باید باشد که این نوع تسهیلات تمام درهای جهان را به‌روی بازار فرآورده هر نوع کاری بازکند، و همیشه پس از مدتها بعد تجارت به قسمت خشکی کشور رسوخ می‌کند. قسمتهای داخلی یك کشور برای بیشتر فرآورده‌های آنان بازاری نخواهد داشت، مگر کشورهائی که در نزدیکی هر دو نقطه قرارگرفته‌اند، و آنها را از سواحل دریا و رودخانه‌های قابل کشتیرانی جدا می‌کند. بنابراین، وسعت بازار آنها باید تا مدت مدیدی به‌تناسب ثروت و جمعیت آن کشور باشد، و در نتیجه بهبود و اصلاح آنان باید همیشه متعاقب ترقی آن کشور باشد. در مستعمرات امریکای شمالی انگلیس کشتکاری و مزرعه‌سازی درسواحل رودخانه‌های قابل‌کشتیرانی صورت گرفته و بندرت به‌نقاطی دورتر از سواحل رودخانه‌ها رسیده است.

طبق مستندترین نوشتهٔ تاریخ، ملتهایی که اول‌بار به‌تمدن رسیدند، آنهایی بودند که در سواحل دریای مدیترانه سکونت داشتند. این‌دریا، که بزرگترین مدخل دریاهای جهان است، چون فاقد جزر و مد است، در نتیجه موج ندارد مگر موجهای کوچکی که باد به‌وجود می‌آورد و به‌واسطهٔ صافی سطح آن، و جزایر بیشمار، و نزدیك بودن به‌سواحل مجاور برای کشتیرانی اولیهٔ جهان بسیار مساعد بوده است؛ در آن زمان به‌واسطهٔ نبودن قطب‌نما، مردم می‌ترسیدند که بیشتر از میدان دید ساحل دور شوند، و چون صنعت کشتیرانی ناقص بود، نمی‌خواستند خود را به‌دست امواج متلاطم و شدید اقیانوس بسپارند. گذرکردن از ستونهای هرکول یعنی خارج شدن از تنگهٔ جبل‌الطارق، در دنیای کهن، عجیبترین و خطرناکترین عمل کشتیرانی محسوب می‌شد.

سالها طول کشید تا اینکه فنیقیها و کارتاژها، دو ملت دریانورد و کشتی‌ساز ماهر دنیای کهن ،سعی کردند که از جبل‌الطارق بگذرند، و تا مدتها بعد این دو تنها ملتی بودند که در این راه کوشیدند.

بین همهٔ ملتهای ساحل دریای مدیترانه، ظاهراً مصر نخستین کشوری بود که در آن کشاورزی و صنعت ترقی بسیارکرد. مصرعلیا بیش از چند کیلومتر از رودنیل دورتر نمی‌رود، و در مصر سفلی رود بزرگ نیل به‌راه آبهای متعددی تقسیم می‌شود، که با کاربرد صنعت ناچیزی وسیلهٔ ارتباط آبی را، نه‌تنها بین شهرهای بزرگ، بلکه بین همهٔ دهات نسبتاً بزرگ و حتی بین خانه‌های روستایی فراهم کرده است؛ درست به‌همان شکلی که رود راین[۲] و میز[۳] امروز در هلند وسیلهٔ ارتباط آبی شده است. وسعت و آسانی کشتیرانی داخلی مذکور شاید یکی از علل اصلی ترقی مصر بود.

همچنین ظاهراً ترقی کشاورزی و صنعت از زمانهای باستان در استان بنگال، هند

2. Bhine. 3. Mease.

شرقی، ودرایالات شرقی چین وجود داشته است؛ گواینکه قسمت اعظم این قدمت را تاریخدانان غربی که ما بدانها اطمینان داریم تأئید نکرده‌اند. در بنگال رود گنگ و چندین رودخانهٔ بزرگ راههای آبی قابل کشتیرانی به‌وجود می‌آورند درست مثل رود نیل. در ایالات شرقی چین نیز، چندین رود بزرگ با شاخه‌های متعدد خود، راه آبهای مختلفی به‌وجود می‌آورند که ارتباط کشتیرانی داخلی را خیلی وسیعتر از نیل و یا رود گنگ و شاید هم مجموع این دو رود، ایجاد می‌کند. قابل توجه است که نه مصریان قدیم، نه هندیها یا چینیها هیچ‌کدام بازرگانی خارجی را تشویق نمی‌کردند، ولی ظاهراً همهٔ ثروت و دولت خود را از راه کشتیرانی داخلی به‌دست آورده‌اند. همهٔ قسمتهای داخلی افریقا، و همهٔ قسمتهای آسیا که به‌فاصلهٔ زیادی در شمال دریای خزر و اورال قرار گرفته‌اند، سیتهای قدیم، و سیبری و تاتار امروز، در همان حال توحش و بربریتی که امروز هستند در قدیم هم بوده‌اند. دریای تارتاری اقیانوس منجمدی است که قابل کشتیرانی نیست، و با اینکه بزرگترین رودخانه‌های عالم از سیبری می‌گذرد، فواصل آنها از هم زیادتر از آنست که بتواند تجارت و مواصلات را بین آنان برقرار سازد. در افریقا مدخلهای بزرگی نظیر دریای بالتیك و ادریاتیك در اروپا، دریای مدیترانه و یا اورال در اروپا وآسیا، خلیجهایی مانند خلیج عربستان، خلیج فارس، خلیج بنگال و خلیج هند و سیام در آسیا وجود ندارد، که تجارت دریایی را به قسمتهای مهم قاره افریقا بسط دهد: ورودهای بزرگ افریقا چنان از هم دور هستندکه موجب کشتیرانی داخلی نمی‌شود. داد وستدی که یك ملت از راه رودخانه انجام می‌دهد و آن رود به‌شاخه‌ها و راه‌آبهای متعدد تقسیم نمی‌شود و قبل از اینکه به‌دریا بریزد وارد قلمرو خاك کشور دیگر می‌شود، هیچ‌گاه زیاد ترقی نمی‌کند، زیرا ملت‌هایی که بین دریا وکشوری که دارای رودخانه است قرار گرفته‌اند همیشه می‌توانند وسیلهٔ ارتباط آن کشور را با دریا قطع کنند.

استفادهٔ کشتیرانی دانوب برای باواریا، واطریش، ومجارستان، درحال حاضر کمتر از مقداری است که یك ملت به‌تنهائی می‌توانست قبل از پیوستن رود دانوب به دریا از آن بهره‌مند شود و یا به‌عبارت دیگر اگر این رود پیش از اینکه به‌دریا ختم شود متعلق به‌یك ملت بود استفادهٔ تجارتی آن بیشتر از آن‌چیزی است که فعلا دارد.

بخش چهارم

راجع به‌مبدأ پول و کاربرد آن

وقتی تقسیم کار کاملا برقرار شد، باز می‌بینیم که تولید هر فرد فقط مقدار کمی از نیازهای او را دربر می‌گیرد. بیشتر این‌نیازها را در مقابل معاوضه قسمت مازاد محصولی که تولید کرده است ومعمولا بیشتر از مقدار مصرف اوست، با مازاد محصولی که دیگران دارند، به‌دست می‌آورد. بدین‌سان هرشخصی با مبادله زندگی می‌کند، یا اینکه تا حدی یك بازرگان می‌شود، و خود جامعه تبدیل به‌یك جامعهٔ بازرگانی می‌گردد. اما هنگامی که برای نخستین‌بار تقسیم کار اجرا شد، این‌قدرت مبادله در عمل باید مواجه با کندی و اشکالات فراوان شده باشد. فرض می‌کنیم، یك نفر از یك کالای معینی بیش از آنچه نیاز دارد در اختیار داشته باشد، در صورتی که دیگری از آن کالا کمتر دارد. اولی دوست دارد که کالا را به‌فروش برساند و دیگری میل دارد که قسمتی از این جنس زاید را خریداری کند. اگر دومی تصادفاً چیزی را که اولی نیاز به‌آن دارد نداشته باشد، بین آنها مبادله صورت نمی‌گیرد. گوشت‌فروش بیش از مقدار مصرف خودش در دکان خود گوشت دارد، و آبجوساز و نانوا میل دارند که قسمتی از این اضافه محصول را خریداری کنند. ولی در مقابل چیزی ندارند که بدهند، به‌غیر از محصولی که هرکدامشان تولید می‌کنند، و گوشت‌فروش هم آبجو و نان به‌اندازهٔ کافی دارد. در چنین حالتی، هیچ‌گونه مبادله‌ای میان آنان صورت نمی‌گیرد. وی از آنها خرید نخواهد کرد، و آنها هم نمی‌توانند خریدارکالای اوباشند؛ و بدین‌سان هیچ‌کدامشان زیاد به‌درد هم نمی‌خورند. برای احتراز از چنین وضع ناراحت‌کننده‌ای، هرفرد عاقل و محتاطی در هر مرحله‌ای از معاشرت خود، پس از اینکه تقسیم کار اولیه برقرار شد، باید کوشیده باشد که امور خود را طوری ترتیب دهد که همیشه، به‌غیر از فرآورده ویژه‌ای که خود تولید می‌کند، مقدار معینی ازکالاهای دیگرکه فکر می‌کند دیگران در برابر مازاد کالای خود حاضر به‌مبادلهٔ با آن کالا

هستند، در اختیار داشته باشد.

محتمل است، که در آغازکارکالاهای مختلفی را به‌عنوان کالای واسطه، فکر کرده و حتی به‌کار برده باشند. گفته می‌شود که، در عصر توحش، گاو و گوسفند وسیلهٔ مشترك داد وستد بوده است؛ و با اینکه باید خیلی پردردسر بوده باشد ولی می‌بینیم که درگذشته اشیاء را برحسب تعداد گاوهایی که در مقابل آن مبادله کرده بودند قیمت‌گذاری می‌کردند. همر شاعر یونانی می‌گوید، زره‌دیومید[1] ۹ گاو نر ارزش داشت، ولی زره گلوکوس[2] صد گاو می‌ارزد. گفته می‌شود که در حبشه نمك وسیلهٔ مشترك داد وستد بوده است؛ و در بعضی از سواحل هند یك نوع صدف؛ در نیوفوندلند ماهی خشك شده؛ در ویرجینیای امریکا توتون؛ در بعضی از مستعمرات هند غربی ما شکر؛ در بعضی ازکشورهای دیگر پوست و لباسهای چرمی؛ و تا آنجا که اطلاع دارم، حتی امروز در اسکاتلند دهکده‌ای وجود دارد، که اگر شخصی به‌جای پول میخ را به‌دکان آبجوفروشی و یا نانوایی ببرد یك امر عادی است.

اما، در همهٔ کشورها بالاخره ظاهراً انسان به‌علل استدلالات مقاومت‌ناپذیر تصمیم گرفت که برای این‌منظور فلز را به‌هرکالای دیگری ترجیح دهد. نه‌تنها به‌مرور زمان چیزی از ارزش فلز کاسته نمی‌شود و فاسد نمی‌گردد، بلکه بدون هیچ‌گونه ضرر و زیانی می‌توان آن‌را به‌قطعات کوچکتر تقسیم‌کرد، و باآب‌کردن آن‌قطعات می‌توان دوباره آن را به‌وضع نخست برگرداند؛ یعنی خاصیتی که کالاهای بادوام دیگر کمتر دارند، و بیش از هرکالای دیگر برای به‌جریان گذاشتن و داد و ستد کردن مناسب است. مثلا شخصی که می‌خواست نمك بخرد، و هیچ چیز جز گاو و گوسفند برای معاوضه نداشت، مجبور بود هر دفعه به‌اندازهٔ ارزش یك گاو یا یك گوسفند نمك‌بخرد. بندرت می‌توانست کمتر از این مقدار بخرد زیرا آنچه که در برابر نمك می‌داد بندرت تقسیم‌پذیر بود مگر اینکه از ارزش آن کاسته شود؛ و اگر قصد داشت که زیادتر خریداری کند به‌همان دلیل مجبور بود که دو برابر یا سه برابر یعنی برابر با ارزش دو یا سه گاو و یا گوسفند بخرد. بعکس، اگر به‌جای گاو وگوسفند فلزمی‌داد، می‌توانست فلز را به‌نسبت کالائی که نیاز دارد کم و زیاد کند.

برای این منظور ملتهای مختلف فلزات گوناگونی به‌کار بردند. اسپارتیهای قدیم آهن را به‌عنوان وسیلهٔ مشترك مبادله به‌کار می‌بردند، رومیها مس، و در میان همه ملتهای غنی طلا و نقره متداول بود.

در آغازکار فلزات ظاهراً به‌شکل شمش زمخت و بدقواره‌ای برای این منظوریعنی مبادله به‌کار می‌رفت بدون اینکه به‌صورت مسکوك یا سرسکه باشند. بدین‌سان طبق گفتهٔ پلینی[3] به‌موجب نوشتهٔ تیمائیوس[4] مورخ قدیمی، رومیها تا زمان سرویوس‌تولیوس[5]،

1. Diomede. 2. Glaucus.
3. Pliny, Plir. Hist. Nat. Lib. 33 Cap. 3.
4. Timaeus. 5. Servius Tullius.

پول مسکوك نداشتند، بلکه شمشهای مسی بدون سرسکه را برای خرید آنچه نیاز داشتند به‌عنوان پول به‌کار می‌بردند.

استعمال فلز به‌این شکل ناهنجار خود با دو مشکل بسیار بزرگ توأم بود؛ نخست مسألهٔ وزن آن؛ و دوم، سنجیدن عیار و محك زدن آن. در فلزات گرانبها که تفاوت جزئی در مقدار باعث تفاوت کلی در ارزش آن می‌شود، حتی مسألهٔ توزین آن که با دقت کامل به‌عمل آید، مستلزم سنگ و ترازوی مثقالی بسیار دقیق است. بویژه توزین طلا عمل بسیار ظریف و دقیقی است. در حقیقت، در فلزات غیرقیمتی، که اشتباه کوچکی در وزن آن اثر ناچیز دارد، تردیدی نیست که دقت کمتری در توزین لازم است. مع‌هذا هرگاه مرد فقیری مجبور بود که به‌اندازهٔ ارزش یك پشیز کالا بخرد یا بفروشد و مجبور می‌شد که پشیز را وزن کند فوق‌العاده در زحمت بود. عمل عیارگیری فلز هنوز هم دشوار و زحمت‌بار است و تا وقتی که یك قسمت از فلز به‌وسیلهٔ محلول مخصوص در بوتهٔ فلزکاری حل نشود، هرنوع نتیجه‌گیری که از عیارگیری به‌دست آید کاملا غیرقابل اطمینان است. اما تا قبل از رواج پول مسکوك، اگر این نوع عملیات دشوار پرزحمت عیارگیری را انجام نمی‌دادند، مردم همیشه معروض کلاهبرداری و گوش‌بریهای عظیم می‌شدند، و به‌جای نیم‌کیلو وزن نقرهٔ خالص، یا مس ناب، که در برابر کالای خود باید دریافت می‌کردند ترکیب قلابی ارزانترین و زمخت‌ترین فلزاتی که ظاهر خارجی آن را شبیه فلزات مزبور درست می‌کردند نصیبشان می‌شد. برای جلوگیری از این سوء استفاده‌ها، به‌منظور تسهیلاتی در مبادله، که بدان وسیله همه‌گونه صنعت و تجارت تشویق می‌شد، در همهٔ کشورهائی که در جهت ترقی قدمهای مؤثری برداشته بودند، لازم آمد که روی مقادیر معینی از نوع فلزاتی که در آن کشورها برای خرید کالاها به‌کار برده می‌شد سرسکهٔ دولتی بزنند. و از اینجاست که پول مسکوك رواج یافته و ادارات دولتی به‌نام ضرابخانه آغاز به‌کار می‌کند، یعنی سازمانهایی به‌وجود می‌آید که درست شبیه به‌مؤسسات پارچه‌بافی است، با افرادی که روی هرذرع پارچه‌های پشمی و نخی آن روز علامت می‌گذاشتند. منظور از همهٔ این مؤسسات این بود که به‌وسیلهٔ عیار دولتی، مقدار و عیار یکنواخت همهٔ آن فلزات مختلفی که به بازار می‌آید تضمین شود.

نخستین عیار دولتی از این نوع که روی فلزات در جریان زده می‌شد، در بسیاری از موارد برای این بوده است که درجهٔ خلوص و خوبی فلز را که مشکلترین ومهمترین موضوع برای مردم بود تعیین کند، و کاملا شبیه علامت استرلینگ بود که در حال حاضر برچسب روی صفحه یا شمش نقره است، و یا شبیه مارك اسپانیاست که گاهی اوقات روی شمش طلا، و فقط در یك روی آن و در یك گوشهٔ کوچکی از آن زده می‌شود، و روی همهٔ شمش را نمی‌پوشاند، که البته درجهٔ خالص بودن فلز را تعیین می‌کند، و کاری به‌وزن آن ندارد. ابراهیم چهارصد شکل[6] نقره پول زمین مکپلا[7] که

6. Shekels. 7. Machpela.

از افرن[8] خریده بود می‌پردازد. گفته می‌شود که شکل پول در جریان آن زمان بوده و مثل شمش طلا و نقره که امروز به‌وزن خرید و فروش می‌شود شکل هم باوزن دادوستد می‌شد نه با ارزش قانونی آن. درآمد مالیاتی پادشاهان قدیم ساکسون انگلیس، نقدی نبود بلکه جنسی بود، یعنی شامل انواع خواربار مایحتاج زندگی بود. ویلیام مشهور بـه فاتح مقرر داشت که مالیاتها به‌پول پرداخت شود. اما مدتها مالیات نقدی با وزن تحویل خزانه‌داری می‌شد نه با شمارش سکه‌های آن. زحمت و دشواری وزن این فلزات‌موجب پیدا شدن مسکوکی شد که هر دو روی آن نقش می‌زدند و مقدار خالص بـودن فلز و وزن آن را نشان می‌داد. گاهی اوقات این نقش هر دو رو و لبهٔ سکه را هم در بـر می‌گرفت.

بنابراین این مسکوکات مثل امروز با شمارش و عدد داد و ستد می‌شد بدون اینکه زحمت وزن کردن آنها را متحمل شوند. واحد این مسکوکات، وزن یا مقدار فلزی که در آنها به‌کار رفته بود مشخص می‌کرد. در زمان سرویوس تولیوس، کـه برای نخستین‌بار مسکوك را در رم ضرب کرد، یك‌اس[9] یا پوندو[10] رومی به‌اندازهٔ یك پاوند امروز مس خالص داشت. این مسکوك مثل لیره ترویس[11] به ۱۲اونس‌تقسیم‌می‌شد، که هرکدام یك اونس مس خالص داشت. در زمان ادوارد اول در انگلیس، یك لیره یك پاوند به‌سنگ تاور[12] نقرهٔ خالص داشت. پاوند تاور ظاهراً بیشتر از پاوند رومی و قـدری کمتر از پاوند ترویس بود. پاوند ترویس در سدهٔ سیزدهم و در زمان هنـری هشتم در ضرابخانهٔ انگلیس ضـرب شد. لیور فرانسه در زمان شارلمانی یك پاونـد (پاوند ترویس) نقره با عیار خالص داشت. نمایشگاه ترویس در شامپانی در آن زمان به وسیلهٔ تمام ملتهای اروپا تشکیل می‌شد، و اوزان و مقادیر یك چنین بازار مکارهٔ بزرگی مشهور، و مورد تکریم بود. پول لیرهٔ اسکاتلند، از زمان الکساندر اول تا زمان روبرت بروس[13] یك پاوند نقره به‌همان وزن و عیار مسکوك انگلیس بود. همچنین پول خـرد (پنی) انگلیس و فرانسه و اسکاتلند دارای یك پنی وزن نقره بود. که یك بیستم اونس و یك دویست و چهلم پاوند بود. ظاهراً شلینگ هم در آغاز واحد وزن بـوده است. در یکی از احکام هنری سوم پادشاه انگلیس چنین آمده است: «وقتی یك‌چارك‌گندم[15] ۱۲ شلینگ است، قیمت نان سفید گندم که یك پشیز ارزش دارد باید ۱۱ شلینگ و ۴ پنس وزن داشته باشد.»

اما ظاهراً اینطور استنباط می‌شود که نسبت بین شلینگ با پنی وشلینگ با لیره مثل نسبت میان پنی و لیره یك شکل و ثابت نبوده است. در زمان فرمانروایی نخستین

8. Ephrou. 9. As. 10. Pondo.
11. Truyes. 12. Tower weight. 13. Robert Bruce.

۱۴. تا چند سال پیش پول انگلیس اعشاری نبود بلکه یك لیره ۲۰ شلینگ و هر شلینگ به ۱۲ پنس تقسیم می‌شد. ــ م.

۱۵. یك چارك گندم وزنی معادل ۸ رطل گندم بوده است. ــ م.

سلسلهٔ شاهان فرانسه، واحد پول فرانسه که سو[16] ویا شلینگ بود در مواردمختلف فرق می‌کرد، زمانی یك سو ۵ پنی و زمانی هم ۱۲ و ۲۰ و حتی ۴۰ پنی بوده است. بین ساکسنهای قدیم، شلینگ یك وقت ۵ پنی بوده است. و این احتمال وجود دارد کـه شلینگ آنها هم مثل همسایگانشان فرانکهای قدیم (فرانسویان) متغیر بوده است. از زمان شارلمانی در فرانسه، و از زمان ویلیام فاتح در انگلیس، نسبت بین لیره وشلینگ و پنی ظاهراً مثل امروز یکسان بوده است، گواینکه ارزش هرکدام از اینها فـرق می‌کرده است. زیرا به‌عقیدهٔ من، درهرکشوری طمع و ظلم و جور اشراف وفرمانروایان، که از حسن اعتماد رعایای خود سوء استفاده می‌کردند، باعث شده که به‌تدریج ازمقدار واقعی فلزی که در اصل در مسکوك آنها وجود داشته است کاسته شود. واحد پـول رومیها، اس، در سالهای آخر حکومت جمهوری، به‌یك بیست و چهارم ارزش اصلی آن کاهش یافت، و به‌جای اینکه یك پاوند وزن داشته باشد، وزن آن فقط نیم اونس شده بود. لیره و پنی انگلیس در حال حاضر یك سوم وزن اصلی آنست، و لیره و پنی فرانسه یك شصت و ششم ارزش اصلی آن شده است. فرمانروایان با این عملیات خود، ظاهراً موفق می‌شدند که وامهای خود را پرداخت کنند و تعهدات خود را با مبلـغ کمتری از نقره انجام می‌دادند، وگرنه مجبور بودند مقادیر واقعی را پرداخت کنند. در حقیقت ظاهر مسأله چنین بود؛ زیرا بدین‌وسیله حق مسلم طلبکاران خود را پایمال می‌کردند، و آنها را فریب می‌دادند. سایر بدهکاران در داخل کشور نیز از این امتیاز بهره‌مند می‌شدند، و قرض خود را که درگذشته دریافت کرده بودند با همان مبلـغ اسمی ولی با پول جدیدی که ارزش مقدار فلز آن کاسته شده بود، پرداخت می‌کردند. بنابراین این‌گونه اقدامات همیشه به‌سود بدهکاران و به‌زیان بستانکاران تمام می‌شد، و در دارائی و ثروت اشخاص خصوصی، بیشتر دگرگونی ایجاد می‌کرد تا یك انقلاب بزرگ و یك فاجعهٔ عمومی .

به‌همین شکل بود که پول در تمام ملتهای متمدن ابزار کلی داد و ستد قرار گرفت، و در اثر مداخلهٔ پول انواع و اقسام کالا وارد و فروخته می‌شود، و یا در مقابل‌یکدیگر مبادله می‌گردد. در زیر قواعد و قوانینی که مردم در معاوضه کالا به‌کالا و یا مبادلـه در مقابل پول ناگزیر از اجرای آن هستند بررسی می‌کنم. این قواعد مشخص می‌کند که ارزش نسبی یا ارزش معاوضه‌ای کالاها چیست.

باید دانست که واژهٔ ارزش دو معنی مختلف دارد، و گاهی درجهٔ مطلوبیت بعضی از اشیاء را بیان می‌کند، وگاهی قدرت خریـد سایر کالا راکـه مالك بودن آن شیء بخصوص ایجـاد می‌کند. یکی را می‌توانیم ارزش «استعمال، و دیگـری را ارزش معاوضه‌ای» بنامیم. اشیائی که ارزش استعمال آنها بیشتر است ارزش معاوضه‌ای ندارند و یا اگر هم داشته باشند بسیار کم است؛ بعکس کالاهائی که بیشترین ارزش معاوضه‌ای را دارند اغلب ارزش استعمال آنها کم یا اصلا ارزش استعمال ندارند. هیچ چیز مفیدتر

16. Sou.

از آب نیست: ولی با آب بندرت می‌توان چیزی را خرید، و بندرت می‌توان در قبال آن چیزی را دریافت کرد. بعکس، یك قطعه الماس بندرت ارزش استعمال دارد، ولی معمولا در برابر آن مقدار زیادی کالاهای دیگر می‌توان دریافت کرد.

به‌منظور بررسی اصولی که ارزش معاوضه‌ای کالاها را تنظیم می‌کند، من سعی می‌کنم که نشان دهم:

نخست، مقدار حقیقی این ارزش معاوضه‌ای چیست، یا قیمت حقیقی تمام کالاها از کجا ناشی می‌شود. دوم، عناصر متشکله‌ای که قیمت حقیقی از آن درست شده چیست؟ و بالاخره، شرایط مختلفی که گاهی قیمت همه یا قسمتی از این اجزاء مختلف را بالاتر از نرخ طبیعی یا عادی خود می‌برد و گاهی پائین‌تر می‌آورد کدام است، به‌سخن دیگر، چه علل و انگیزه مانع می‌شود که گاهی قیمت بازار، یعنی قیمت واقعی کالاها، درست با قیمت طبیعی آنان تطبیق کند.

سعی می‌کنم، تا آنجا که بتوانم این سه موضوع را در سه فصل آینده کاملا و به‌دقت بیان کنم، و از خوانندگان گرامی درخواست دارم با شکیبائی و دقت سه فصل آینده را مرور کنند.

با شکیبائی از این لحاظ که باید جزئیاتی را مطالعه کنند که شاید در بعضی از موارد به‌نظرشان خسته‌کننده بیاید؛ و دقت از این لحاظ لازم است که، با اینکه سعی می‌کنم تا آنجا که مقدور هست مطالب را کاملا شرح دهم، ولی شاید بازهم تا اندازه‌ای مبهم به‌نظر آید. برای اینکه روشن و واضح باشد این ریسك را می‌پذیرم که مطالب عرضه شده گاهی چنان باشد که خسته‌کننده به‌نظر آید، و با اینکه رنج فراوان به‌خود تحمیل کردم تا اینکه به‌وضوح صحبت کنم، بازهم ممکن است در موضوعی که ذاتاً فوق‌العاده انتزاعی است پیچیدگی و ابهامی باقی مانده باشد.

بخش پنجم

راجع به‌قیمت اسمی و حقیقی کالاها، یا بهای آنها برحسب پول و برحسب کار

بینوائی و توانگری هر فـرد بستگی دارد به میزان استطاعت وی در استفـاده از مایحتاج زندگی، وسایل آسایش و تفریحات. اما پس از اینکه تقسیم کار کاملا صورت گرفت، آدمی فقط سهم کوچکی از آنها را می‌تواند با کار خودش به‌دست آورد. قسمت بیشتر این نیازها را باید ازکار سایر مردم تأمین کند، و فقر و غنای او بر حسب مقدار کاری است‌که در اختیار داشته یا ازعهده پرداخت آن برمی‌آید. بنابراین، ارزش‌هرکالا برای شخصی که مالك آنست وقصد نداردکه آن را استعمال‌کرده یا مصرف‌کند، بلکه می‌خواهد آن را با سایر کالاها مبادله کند، برابر است با مقدار کاری که می‌تواند در اختیار داشته باشد یا مقدار کاری که برای وی قدرت خرید ایجاد می‌کند. از اینرو، کار واحد حقیقی ارزش معاوضه‌ای کلیه کالاهاست.

قیمت حقیقی هرچیز، یعنی هزینهٔ حقیقی که برای به‌دست آوردن یك چیـز شخص پرداخت می‌کند، عبارتست از رنج و زحمت به‌دست آوردن آن. ارزش حقیقی هرچیز برای شخصی که آن را به دست آورده، و میل دارد آن را بفروشد و یا در برابر کالای دیگر مبادله کند، عبارتست از رنج و زحمتی که خود نمی‌کشد، و می‌تواند به‌دیگر مردم تحمیل کند. آنچه که با پول و یا کالا خریداری می‌شود با کاری‌خریداری شده است که می‌توانستیم با رنج و زحمت بدن خود آن را فراهم کنیم. در واقع آن پول و کالاها ما را از این رنج‌وکوشش بی‌نیاز کرده است. پول و کالاهای مزبور دارای ارزش مقدار معینی کار است که ما در برابر آنچه که فرض می‌کنیم دارای مقدار ارزش مساوی است مبادله می‌کنیم. کار قیمت نخستین بود یعنی قدرت خریـد ابتدائی که در ازای همه چیز پرداخت می‌شد.

آنچه که تمام ثروت دنیا را در ابتدای امر خریداری کرد، طلا و نقره نبود، بلکه کار بود، و ارزش آن برای کسانی که مالك آن هستند، درست برابر است با مقدار کاری که آنان را قادر به‌خرید می‌کند و یا موجب سلطه و قیادت بر آن می‌گردد. به‌گفتهٔ هابس[1]، ثروت قدرت است. اما شخصی که مال عظیمی به‌دست می‌آورد، و یا به ثروت می‌رسد، ضرورتاً قدرت سیاسی اعم ازکشوری و لشکری نخواهد داشت. شاید ثروت وی وسایل استحصال هر دو را در اختیارش قرار دهد، ولی محض مالك شدن قدرت سیاسی را به‌وی منتقل نمی‌کند. قدرتی که این مالکیت بلافاصله در اختیار او قرار می‌دهد، قدرت خرید است ، یعنی قیادت مشخص و معلوم روی تمام کار، و یا محصول کار کارگر، که درآن هنگام در بازار وجود دارد. ثروت وی، کم و بیش، کاملا متناسب با مقدار این قوهٔ خرید است، و یا متناسب با مقدار کار سایر مردم، و یا محصول کار سایر مردم است، که هر دو در اصل یکی است و او می‌تواند با مالی که دارد آنها را خریداری کرده و یادراختیار داشته باشد. ارزش معاوضه‌ای هرچیز باید همیشه درست برابر باشد با مقدار این قوه خریدی که آن را به‌مالك خود منتقل می‌کند.

اما با اینکه کار مقیاس حقیقی ارزش معاوضه‌ای همهٔ کالاهاست[2]، ولی ارزش کالاها را معمولا با آن تخمین نمی‌زنند. اغلب تعیین نسبت بین دو مقدار کار مختلف دشوار است. زمانی که صرف دونوع کار مختلف شده است همیشه به‌تنهایی این نسبت را تعیین نمی‌کند. باید درجات مختلف سختی‌کار، ومهارتی که به‌کار رفته است نیز محاسبه شود. در یك کار سخت یکساعته مقدارکاری که به‌کار می‌رود ممکن است‌بیشتر از یك کار آسان دوساعته باشد؛ همچنین یك ساعت کار در حرفه‌ای که ده سال فراگیری آن طول کشیده، بیشتر از یکماه زحمت در یك کار عادی و سرپائی ارزش دارد. اما پیدا کردن وسیلهٔ اندازه‌گیری دقیق برای یك کار دشوار و یا کاری که مستلزم مهارت است آسان نیست. در واقع، در مبادلهٔ محصول مختلف دونوع کار معمولا هر دو طرف گذشتهایی می‌کنند. اما این تفاوت با وسایل دقیق اندازه‌گیری اصلاح نمی‌شود بلکه به‌وسیلهٔ چانه‌زدن و بالا و پائین کردن قیمت در بازار انجام می‌شود، و یك‌نوع برابری تقریبی قیمت به‌دست می‌آید، با آنکه دقیق نیست، ولی برای ادامه و استمرار زندگی عادی داد و ستد کافی است.

مضافاً اینکه، هرکالائی اغلب با کالای دیگر مبادله و یا مقایسه می‌شود تا باکار. از اینرو برآورد ارزش معاوضهٔ آن با مقدارکالای دیگر طبیعی‌تر است تا با مقدارکاری که می‌تواند خریداری کند. همچنین، قسمت اعظم مردم کمیت یك کالای معین رابهتر ازکمیت کار صرف شده درآن درك می‌کنند. زیرا این یکی ساده‌تر و ملموس‌تر است، و آن دیگر، با اینکه می‌تواند به‌اندازهٔ لزوم محسوس باشد، روی‌هم‌رفته زیاد طبیعی

1. Hobbes.

۲. احتمالا نظریه ارزش برمبنای کار کارل‌مارکس متأثر از همین گفته اسمیت است. مترجم.

و مشهود نیست زیرا انتزاعی است.

اما وقتی که روش داد و ستد پایاپا یا کالا به‌کالا از میان می‌رود، و پـول افزار مشترك بازرگانی می‌شود، هرکالای معین غالباً در برابر پول معاوضه می‌شود تا کالای دیگر. گوشت‌فروش برای خرید نان و یا آبجو گوشت خود را به‌نانوائی و یا آبجو سازی نمی‌برد، بلکه آن را به‌بازار برده و با پول معاوضه می‌کند، و پس از آن پـول را به‌نانوا و آبجوفروش می‌دهد. همچنین با مقدار پولی که در قبال گوشت دریافت می‌کند، میزان نان و آبجوئی که بعدها خریداری می‌کند تعیین می‌شود. بنابراین برای گوشت فروش طبیعی‌تر و ساده‌تر است که ارزش گوشت را با مقدار پول برآورد کند. زیرا پول کالایی است که بیدرنگ می‌تواند آن را معاوضه کند، تا نان و آبجو یعنی کالاهایی که معاوضه و مبادلهٔ آنها با مداخلهٔ کالای دیگر امکان‌پذیر است؛ به‌سخن دیگر، گفتن اینکه گوشت این قصاب هرپوندی سه پنس یا چهار پنس ارزش دارد، آسانتر است تا بگوئیم سه یا چهار پوند نان و یا اینکه سه و یا چهار لیتر آبجو می‌ارزد. از اینرو چنین مستفاد می‌شود که ارزش معاوضه‌ای هرکالا اغلب با پول برآوردمی‌شود، تا با مقدار کار و یا سایر کالاها که باید در برابر آن مبادله شود.

اما، طلا و نقره، مانند سایرکالاها، ارزششان متغیر است، گاهی ارزانتر و گاهی گرانتر است، بعضی اوقات خرید آنها آسان و گاهی دشوار است. مقدار کاری که یك مقدار معین طلا و یا نقره می‌تواند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشد، و یا مقدار سایر کالاهایی که در برابر آن مبادله می‌شود، همیشه به‌فقر و یا غنای معادنی که در زمان مبادله مشغول کارند بستگی دارند. کشف معادن فراوان امریکا در سدهٔ شانزدهم ،قیمت طلا و نقره را در اروپا به‌یك سوم قیمت قبلی تقلیل داد.

چون آوردن این فلزات از معدن به‌بازار هزینهٔ کار کمتری می‌برد، وقتی که به بازار می‌آمدند کار کمتری را می‌توانستند بخرند یا دراختیار داشته باشند، واین انقلاب قیمت طلا و نقره، با اینکه بزرگترین تحول قیمت طلا و نقره بود، تنها موردی نیست که تاریخ به‌آن اشاره می‌کند. ولی به‌عنوان مقیاس کمی، همان‌طورکه پا، گز، یك مشت، که دائماً کمیت آن تغییر می‌کند، نمی‌تواند سنجش درستی برای کمیت سایـر چیزها باشد، همان‌طور هم کالایی که مقدار خود آن تغییر می‌کند، نمی‌تواند سنجش دقیق مقادیر سایر کالاها باشد. ممکن است چنین عنوان شود که مقدار مساوی کار، در همه‌وقت و همه‌جا، برای کارگـر دارای کمیت مساوی است. کارگر در وضع عـادی سلامتی، نیرو و شادابی؛ در درجهٔ عادی مهارت و چابکی باید همیشه یك مقدار از فراغت، آزادی، و خوشی خود را از دست بدهد. قیمتی که می‌پردازد قطع‌نظر ازمقدار کالایی که در برابر آن دریافت می‌کند همیشه باید یك اندازه باشد. در حقیقت، وی گاهی از این کالاها مقدار بیشتر و گاهی مقادیر کمتری خرید می‌کند، ولی این ارزش کالاهاست که تغییر می‌کند، نه ارزش مقدارکاری که در مقابل آن کالاها پرداخت می‌شود. همیشه و در همه جا کالایی گران است که به‌زحمت حاصل شود، و یا کالایی گران است که استحصال آن کار زیادی برده باشد، و آن کالائی ارزان است کـــه به

آسانی به‌دست می‌آید، و یا اینکه برای به‌دست آوردن آن کارکمتری صرف شده‌است. از اینرو، با اینکه مقدارکار هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند معهذا تنها استاندارد حقیقی و نهائی است که با آن ارزش سایر کالاها در همه وقت و همه جا تخمین زده و مقایسه می‌شود. قیمت حقیقی کالاها کار است، پول فقط قیمت اسمی آنهاست.

اما با اینکه مقادیر کار مساوی برای کارگر همیشه ارزش مساوی دارد، ولی برای کسی که دو کارگر را استخدام می‌کند ارزش کار او گاهی بیشتر و گاهی کمتر است. گاهی آن کار را با مقدار بیشتر و گاهی با مقدار کمتری کالا خریداری می‌کند، و در نظر او چنین می‌نماید که قیمت کار مانند سایر اشیاء تغییر می‌کند. در یك مورد به نظرش گران، و در مورد دیگر ارزان است. اما، در حقیقت، این کالاست که زمانی ارزانتر و زمانی گرانتر است.

لذا ممکن است گفته شود کار به‌مفهوم عام خود، مانند سایر کالاها یك قیمت حقیقی و یك قیمت اسمی دارد. می‌توان گفت که قیمت حقیقی آن شامل مقدار احتیاجات و وسائل زندگی است که در قبال آن پرداخت می‌شود، و قیمت اسمی آن مقدار پولی است که در برابر آن داده می‌شود. کارگر به‌نسبت ارزش حقیقی کار خود پولدار یا بی‌پول شده و مزد کافی و یا غیرمکفی دریافت می‌کند نه به نسبت ارزش اسمی آن.

تمایز بین قیمت حقیقی و قیمت اسمی کالا و کار تنها برای غور و بررسی آن نیست، بلکه گاهی عملا بسیار مفید واقع می‌شود. قیمت حقیقی همیشه یك ارزش را دارد، ولی به‌علت تغییرات ارزش طلا و نقره، همان ارزش اسمی گاهی نیز تغییر می‌کند. از اینرو، وقتی یك مستغل ارضی با حق اجاره‌بهای دائمی فروخته می‌شود، اگر قرار باشد که این اجاره‌بها همواره یك مقدار باشد، نفع خانواده‌ای که منافع ملك به آنها اختصاص داده شده ایجاب می‌کند که این اجاره‌بها به‌صورت یك مبلغ معینی پول نباشد. در این‌مورد بخصوص ارزش و مقدار اجاره‌بها معروض دو نوع تغییر مختلف است؛ یکی تغییری است که از مقادیر مختلف طلا و نقره در سکه‌ها در زمانهای‌مختلف حاصل می‌شود؛ و دوم تغییری است که از ارزش مختلف مقادیر مساوی طلا و نقره در زمانهای مختلف ناشی می‌شود.

حکام و فرمانروایان غالباً اندیشیده‌اندکه اگر مقدار فلز خالصی‌که در سکه‌های آنها موجود است کاهش دهند به‌نفع آنان است، و هیچ‌گاه فکر نکرده‌اند که اگر فلز خالص مسکوکاتشان را اضافه کنند بسود آنها خواهد بود. از اینرو مقدار فلزی که در مسکوکات وجود داشته تقریباً به‌طور مستمر کاسته شده، و بندرت افزایش یافته است. و این امر در مورد کلیهٔ ملتها مصداق دارد. بنابراین چنین تغییراتی تقریباً همیشه موجب کاهش ارزش اجاره پول می‌شود.

کشف معادن امریکا ارزش زر و سیم اروپا را کاهش داد. و چنین گمان می‌رود که کاهش ارزش هنوزهم متدرجاً ادامه دارد، و تا مدتها بعد نیز ادامه خواهد داشت، البته من ادله روشنی برای اثبات آن ندارم. از اینرو، برمبنای این فرض که ارزش پول متدرجاً کاسته خواهد شد، ولو اینکه قرار باشد که اجاره بها را با مسکوکات رایج

نپردازند (مثلا چندین لیره استرلینگ در ماه یا در سال) و به‌جای آن موافقت کـرده باشند که چند مثقال نقرهٔ خالص و یا نقره‌ای که عیار آن مشخص است پرداخت کنند، باز این تغییرات مقدار ارزش مبلغ اجاره را نمی‌افزاید بلکه آن را کاهش می‌دهد.

اما اجاره بهای مستغلی که با غله پرداخت شود بهتر از آنهائی که با پول نقـد پرداخت می‌شود ارزش خود را حفظ می‌کند، حتی درکشورهایی کـه واحـد ضرب مسکوکات تغییر نکند این امر مصداق دارد.

در سال سیزدهم سلطنت الیزابت مقرر شد که یك سوم اجاره‌بهای همهٔ کالجها و دانشکده‌های واگذار شده باید با غله پرداخت شود، که یا جنسی و یا طبق قیمتهای رایج روز در نزدیکترین بازار عمومی نقداً پرداخت گردد. پولی که از فروش غلهٔ سهم مال‌الاجارهٔ امروز عاید می‌شود به‌موجب اظهارنظر دکتر بلك استون، با اینکه در اصل یك سوم کل اجاره‌بهاست؛ ولی تقریباً دو برابر دوسوم بقیهٔ پول مال‌الاجاره است. اجارهٔ پولی قدیم دانشکده‌ها، طبق این محاسبه، تقریباً به‌یك چهارم ارزش پیشین خود سقوط کرده است، و به‌سخن دیگر ارزش آن از یك چهارم قیمت قبلی غله بیشتر است. ولی از زمان سلطنت فیلیپ و ماری واحد پول انگلیس تغییر نکرده و اگر هم تغییر کرده باشد خیلی جزئی است، و تعداد مساوی لیره، شلینگ و پنس تقریباً دارای همان مقدار نقرهٔ خالصی است که در زمان سلاطین فوق داشته است. بنابراین، کاهش ارزش پولی اجارهٔ دانشکده‌ها کلا ازکاهش ارزش لیره ناشی شده است.

وقتی تنزل ارزش نقره با کاهش مقدار نقره در واحد مسکوك همراه شود، زیان آن غالباً بیشتر است. در اسکاتلند که تغییرات واحد مسکوك بیشتر از انگلیس بوده، و در فرانسه که این تغییر بیشتر از اسکاتلند است، بعضی از اجاره‌ها، که در اصـل مبالغ هنگفتی بوده است، به‌واسطهٔ تغییر واحد مسکوك تقریباً به صفر رسیده است.

مقادیر مساوی کار در آیندهٔ دور را می‌توان با مقادیر مساوی غله که قوت و غذای کارگر است خرید، تا با مقادیر مساوی طلا و نقره و یا شاید کالاهای دیگر. لذا، در آینده دور، مقادیر مساوی غله دارای همان ارزش حقیقی فعلی است، و یا اینکه دارندگان این مقدار غله می‌توانند همان مقدار کار سایر مردم را با آن خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند.

به‌نظر من، غله تقریباً بهتر از مقادیر مساوی هرکالای دیگر این‌کار را انجام می‌دهد؛ البته مسلم است که حتی مقادیر مساوی غله نیز نمی‌تواند درست و دقیق از عهدهٔ این عمل برآید. معاش کارگر، یا قیمت حقیقی کار، به‌طوری که در سطـور آینده خواهم کوشید که نشان دهم، در موارد مختلف فرق می‌کند؛ در جوامعی که‌به‌سوی خوشبختی وغنا پیش می‌روند معاش کارگر بسیار زیادتر است تا جامعهٔ ساکن و راکد، و قوت کارگر در جامعهٔ ساکن بیشتر از جامعه‌ای است که به‌قهقرا می‌رود. اما در مقطع زمانی هرکالای دیگر مقدار کاری که قادر به‌خرید خواهد بود نسبت به‌خواربـاری کـه می‌تواند بخرد یا کمتر است یا بیشتر. بنابراین اجاره‌بهایی که به‌صورت غله پرداخت می‌شود، فقط مشمول تغییرات مقدار کاری است که مقدار معینی غله می‌تواند بخرد.

ولی پرداخت اجاره با کالاهای دیگر منوط به دو امر است: یکی تغییرات مقدارکاری که حجم معینی غله می‌تواند آن را بدست آورد، و دیگری مقدار غله‌ای که کالای مزبور می‌تواند خریداری کند.

اما باید توجه داشت با اینکه ارزش حقیقی اجارهٔ جنسی (غله) از یك سده به سدهٔ دیگر خیلی کمتر از اجاره‌پولی است، تغییراتش در هرسال بیشتر است. به‌طوری که بعداً نشان خواهم داد، قیمت پولی کار مثل قیمت پولی غله در هرسال نوسان ندارد، بلکه درهمه‌جا خودش را با قیمت متوسط یاقیمت عادی، (نه قیمتهای موقتی یافصلی) مایحتاج زندگی تطبیق می‌دهد. به‌طوری که در صفحات آینده ثابت خواهم کرد، قیمت متوسط یا عادی غله با ارزش نقره، با تهی بودن و غنی بودن معادنی که این فلز را به‌بازار عرضه می‌کند و یا با مقدار کاری که باید به‌کار رود، و بالمآل با غله‌ای که باید مصرف شود تا مقدار معینی نقره را از معدن به‌بازار وارد کند، تعیین می‌شود. ولی ارزش نقره، با اینکه گاهی از یك قرن به‌قرن دیگر سخت در تغییر است، بندرت در هرسال تغییر می‌کند، بلکه غالباً ۵۰ سال و یا یك قرن تمام ارزش آن بدون تغییر یا تقریباً بدون تغییر است. از اینرو قیمت متوسط یا عادی غله به‌پول، ممکن است در عرض این مدت طولانی، تقریبا همان راه را طی‌کند، وهمراه با آن قیمت پولی کار نیز تغییر می‌یابد، مشروط به‌اینکه حداقل جامعه در سایر موارد در همان شرایط یا تقریباً همان شرایط به‌کار خود ادامه دهد. در ضمن قیمت موقتی یا فصلی غله، اغلب ممکن است در یك سال دو برابر سال قبل بشود، یا هرچارك آن مثلا، از ۲۵ شلینگ به ۵۰ شلینگ در نوسان باشد. وقتی غله ۵۰ شلینگ باشد، نه‌تنها ارزش اسمی بلکه ارزش حقیقی اجارهٔ جنسی که به‌غله پرداخت می‌شود دو برابر ارزش قبلی آن است، و یا به سخن دیگر دو برابر مقدار کار یا بیشتر کالاهای دیگر را می‌تواند خریداری کند؛ قیمت پولی کار، و همراه آن قیمت پولی سایر چیزها در تمام مدت این نوسانات، به همین طریق بالا خواهد رفت.

بنابراین، ظاهراً چنین مستفاد می‌شودکه‌کار تنها مقیاس عمومی ویا مقیاس‌صحیح ارزش است، و یا تنها معیاری است که به‌وسیلهٔ آن می‌توانیم ارزش کالاهای مختلف را همه وقت و در همه‌جا مقایسه کنیم. می‌دانیم که نمی‌توانیم ارزش حقیقی کالاهای مختلف را از یك قرن به‌قرن دیگر با مقدار نقره‌ای که در قبال آنها پرداخت شده، برآورد کنیم. و نیز نمی‌توان با مقدار معینی غله ارزش حقیقی کالاهای دیگر را تخمین زد. اما با مقادیر کار می‌توانیم با دقت و صحت زیاد قیمت آنها را از سال به سال و یا سده به‌سده برآورد کنیم. برای برآورد قیمت از این سده به‌آن سده، غله وسیلهٔ اندازه‌گیری بهتری است تا نقره، زیرا از این قرن به‌آن قرن، مقادیر مساوی غله می‌تواند همان مقدار کار را در اختیار داشته باشد ولی مقادیر مساوی نقره نمی‌تواند این کار را بکند. اما بعکس برای مقایسهٔ قیمت‌ها در هر سال، نقره بهتر از غله است، زیرا مقادیر مساوی نقره تقریباً همان مقدار کار را می‌تواند در اختیار داشته باشد.

اما با اینکه در استقرار اجارهٔ دائمی، یا حتی در واگذاری درازمدت خانه‌ها، تمایز میان قیمت حقیقی و قیمت اسمی ممکن است مفید باشد؛ ولی در خرید و فروش یعنی داد و ستد عادی ومعمولی زندگی مردم این تمایز چندان مفید نیست.

قیمت حقیقی و اسمی همهٔ کالاها در یك زمان و مکان معین دقیقاً به‌نسبت یکدیگر است. مثلا در بازار انگلستان، اگر در برابر هرکالا پول زیادتر یا کمتری دریافت کنید به‌همان نسبت مقدارکمتر یا بیشتری کار می‌توانید بخرید یا در اختیار داشته باشید. بنابراین، در هر زمان ومکانی پول وسیلهٔ اندازه‌گیری دقیق ارزش معاوضه‌ای حقیقی همهٔ کالاهاست. اما این وسیلهٔ اندازه‌گیری فقط مربوط به‌همان زمان و مکان معین است.

با اینکه درکشورهای دوردست نسبت منظمی بین قیمت پولی و حقیقی کالاها وجود ندارد، معهذا بازرگانی که کالایی را از یك نقطه به نقطهٔ دیگر حمل می‌کندهیچ چیز دیگری برای اندازه‌گیری ندارد جز قیمت پولی، یا تفاوت میان مقدار نقره‌ای که برای خرید آن داده و مقدار نقره‌ای که احتمالا در برابر فروش آن دریافت می‌کند. با نیم اونس نقره در کانتن چین ممکن است کالا ومایحتاج زندگی و کارگر بیشتری در اختیار داشت تا با یك اونس نقره در لندن. از اینرو کالایی که در کانتن چین به‌نیم اونس نقره فروخته می‌شود ممکن است در آنجا واقعاً گرانتر و یا برای کسی که دارندهٔ آن است مهمتر باشد، تا کالایی که قیمت آن در لندن یك اونس است، برای مالك آن. اما، اگر یك بازرگان لندنی در کانتن چین کالایی را با نیم اونس نقره خریداری کند، و بعدها آن را در بازار لندن به‌یك اونس بفروشد، در این معامله صد درصد سود برده است، درست مثل اینکه یك اونس نقره در لندن همان ارزش کانتن چین را داشته باشد. برای بازرگان مزبور مهم نیست که نیم اونس نقره در کانتن برای وی کار بیشتر و یا مقدار مایحتاج و آسایش زندگی زیادتر از یك اونس نقره در لندن فراهم کند. یك اونس نقره در لندن دوبرابر مقدار قدرت خریدی که نیم اونس درکانتن چین به او می‌دهد در اختیار او قرار می‌دهد، و این درست همان چیزی است که خواهان آنست.

بنابراین، چون قیمت اسمی یا قیمت پولی کالاهاست که بالاخره عقلائی بودن یا غیرعقلائی بودن همهٔ خرید و فروشها را معین کرده، و بدان‌وسیله تقریباً همهٔ داد و ستد زندگی روزمره را که قیمت در آن مؤثر است تنظیم می‌کند، عجبی نیست اگر بیشتر از قیمت حقیقی بدان توجه می‌شود.

اما در کاربردی نظیر این مورد، ممکن است گاهی مقایسه کردن ارزشهای حقیقی مختلف کالای بخصوصی در زمان و مکان مختلف، و یا مقایسه درجات مختلف قدرت خرید کار سایر مردم که احتمالا، در موارد مختلف به‌دارندگان و مالکین آن می‌دهد، مفید باشد. در چنین موردی نباید مقادیر مختلف نقره‌ای که معمولا در برابر آن فروخته شده است، مانند مقادیر مختلف کاری که آن مقادیر گوناگون نقره می‌توانستند خریداری کنند، مقایسه کرد. اما قیمتهای جاری کار در زمانها و مکانهای دور را

بندرت می‌توان با صحت و درستی تعیین‌کرد. قیمت، غله بااینکه فقط درچندجا منظماً ضبط شده، به‌طور کلی شناخته‌تر است و کراراً به‌وسیلهٔ مورخین وسایر نویسندگان ثبت شده است. بنابراین به‌طورکلی باید به‌خود بقبولانیم که همیشه قیمت کار به‌یك نسبت دقیق نیست، بلکه نزدیکترین تقریبی است که معمولا با آن نسبت می‌توان داشت. درسطور بعدی فرصت بیشتری خواهیم داشت که در چند مورد مقایسه‌هایی از این قبیل به‌عمل آوریم.

در ترقی و پیشرفت صنعت، ملتهای بازرگان متوجه شده‌اند که راحت‌ترین وسیله آنست کـه چند فلز مختلف را به‌شکل مسکوك ضرب کنند؛ مثل مسکوك طـلا برای پرداختهای بیشتر، نقره برای خریدهای متوسط، و مس یا فلزات‌کم‌قیمت‌تر برای‌کالاهای کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر.

ولی، این‌ملتها همیشه یکی‌ازاین سه‌فلزرا برای اندازه‌گیری ارزشهامخصوصاًبیشتر از دو فلز دیگر ارج گذاشته‌اند، و این ارجحیت ظاهراً به‌فلزی داده شده که برای نخستین‌بار به‌عنوان وسیلهٔ مبادله و بازرگانی از آن استفاده کرده‌اند. بمحض اینکه این فلز را به‌عنوان استاندارد خود به‌کار بردند، (باید وقتی این کار را کرده باشند که پول دیگری در اختیار نداشتند)، همان کار را ادامه دادند گواینکه نیازهایشان نسبت بـه گذشته فرق کرده بود.

گفته می‌شود رومیها تاپنج‌سـال‌پیش از نخستین جنگ‌کارتاژ[۳] جـز پول مسی پول دیگری نداشتند، و در آن سال بود که برای نخستین‌بار مسکوك نقره ضرب‌کردند. بنابراین، مس همیشه وسیلهٔ تعیین ارزش در جمهوری روم بوده است. در روم همـهٔ حسابها را یا با اس ویا با سسترتی[۴] نگاه می‌داشتنـد، ارزش تمام مستغلات با ایـن دو واحد پول محاسبه می‌شد. اس همیشه واحد مسکوك مس بود. کلمه‌سسترتی یعنی $2\frac{1}{2}$ اس. بنابراین با اینکه سسترتی در اصل یك مسکوك نقره بود، ارزش آن با مس تعیین می‌شد. در رم هر شخصی که زیاد مالدار بود می‌گفتند او مقدار زیادی از مس سایرین را در اختیار دارد.

در ملتهای شمالی که برروی خرابه‌های امپراطوری رم بنا شدند، ظاهراً پـول نقره‌ای نخستین پول مسکوك بود و تا چندین صد سال بعد طلا و مس را نمی‌شناختند. در زمان ساکسنها در انگلیس مسکوکاك نقره‌ای جریان داشت؛ ولی تا زمان ادوارد سوم مسکوکاك طلا خیلی کم ضرب شد، و تا زمان جیمز اول مسکوك مس وجود نداشت.

۳. Punic War : سه جنگ بزرگ بین رومیها و کارتاژ، نخستین جنگ روم و کارتاژ بر سر جزیرهٔ سیسیل بود (۲۶۴ تا ۲۴۱ پیش از میلاد) که در نتیجهٔ آن دولت کارتاژ مجبور به‌تخلیهٔ جزیرهٔ سیسیل شد. جنگ دوم با حملهٔ آنیبال به‌ایتالیا شروع شد (۲۱۸ تا ۲۰۱ پیش از میلاد) که ابتدا موجب پیروزی آنیبال بود و جدال مرگ‌آور دو قدرت رقیب آن روز را دربرداشت و سرانجام به‌پیروزی قطعی رومیها منجر گردید؛ جنگ سوم (۱۴۹ تا ۱۴۶ پیش از میلاد) موجب انهدام دولت کارتاژ گردید. ــ م.

4. Sesterti.

بنابراین، در انگلیس به‌همان دلیل، (و به‌عقیدهٔ من، در تما م‌کشورهای پیشرفتهٔ اروپا)، همهٔ حسابها با نقره نگاهداری شده و قیمت همهٔ کالاها و مستغلات معمولا با نقره محاسبه می‌شوند: و وقتی که می‌خواهیم مقدار ثروت فردی را بیان کنیم به‌ندرت تعداد گینی[۵]های او را ذکر می‌کنیم، بلکه معادل پوند استرلینگ آن را ذکر می‌کنیم.

به‌نظرمن، در آغاز، در همهٔ کشورها، پول قانونی را فقط با مسکوك فلزی تعیین می‌کردند که بخصوص به‌عنوان استاندارد و یا معیار ارزش در نظر گرفته می‌شد. در انگلیس تا مدتها پس از این که مسکوك طلا ضرب شد هنوز طلا به‌عنوان پول قانونی انتخاب نشده بود. نسبت ارزش پول طلا و نقره به‌وسیلهٔ قانون و یا اعلامیه تعیین نمی‌شد؛ بلکه این بازار بود که ارزش آن را تعیین می‌کرد. اگر بدهکار پول طلا می‌داد، وام دهنده یا می‌توانست آن را قبول نکند، و یا اینکه آن را در مقابل ارزشی که هر دو طرف روی آن توافق کرده بودند قبول می‌کرد. در حال حاضر مس جز برای خورد کردن مسکوك نقرهٔ کوچکتر پول قانونی حساب نمی‌شود. در چنین مواردی تمایز بین فلزی که به‌عنوان استاندارد انتخاب شده بود، و فلزی که استاندارد نبود، چیزی بیشتر از یك تمایز اسمی بود.

به‌مرور زمان، و به‌تدریج که مردم با استعمال مسکوك فلزات مختلف آشنا شدند، و در نتیجه نسبت ارزش بین این فلزات را فهمیدند، به‌عقیدهٔ من، در بیشتر کشورها رسم براین جاری شد که این نسبت را تعیین کنند، و به‌وسیلهٔ قانون اعلام دارند که، مثلا، یك گینی که دارای وزن و عیار معینی است، با ۲۱ شلینگ مساوی و با آن قابل معاوضه است، و یا اینکه برای پرداخت وامی به‌همان مبلغ آن را پول قانونی اعلام کردند. در چنین شرایطی، و ضمن استمرار نسبت تعیین شده پول به‌این شکل، تمایز بین فلز استاندارد، و فلز غیر استاندارد، بیشتر از تفاوت اسمی آن دو فلز شد.

اما، در نتیجه هرتغییری در این نسبت تعیین شده مجدداً، این تمایز بیشتر از تمایز اسمی آن شد، و یا حداقل به‌نظر می‌آمد که چنین شده باشد. مثلا اگر ارزش تعیین شدهٔ یك گینی، به ۲۰ شلینگ کاهش می‌یافت، و یا به ۲۲ شلینگ می‌رسید، تمام محاسبات به‌پول نقره نگهداری، و همهٔ تعهدات قروض با همان پول ادا می‌شد، در هردوصورت قسمت اعظم پرداختها با همان مقدار پول نقره پیشین انجام می‌گردید؛ ولی مقادیر پول طلا فرق می‌کرد، یعنی زمانی پول طلای بیشتر و زمانی پول طلای کمتری پرداخت می‌شد. چنین به‌نظر می‌آید که ارزش پول نقره ثابت‌تر است تا ارزش پول طلا، و طلا وسیلهٔ اندازه‌گیری ارزش نقره نبود. ارزش طلا بستگی داشت به‌مقدار نقره‌ای‌که در مقابل آن قابل پرداخت بود، و به‌نظر نمی‌آمد که ارزش نقره بستگی داشته باشد به‌ارزش مقدار طلایی که با آن معاوضه می‌شد. اما روی‌هم‌رفته این تفاوت ناشی از عادت به‌نگهداری محاسبات بود، و از اینجا ناشی می‌گردید که تمام مبالغ کوچك و بزرگ به‌نقره پرداخت می‌شد تا به‌طلا. هرکدام از فته‌طلبهای ۲۵ یا ۵۰ گینی آقای

۵. Guineas واحد پول انگلیس معادل با ۲۱ شلینگ. ــ م.

درومند[6]. پس از مقایسه با ارزش نقره هنوز هم، مثل گذشته با ۲۵ یا ۵۰ گینی قابل پرداخت بود. فته‌طلبها کالاپس‌ازمقایسه باقیمت‌نقره، مثل‌قبل‌باهمان‌مقدارطلاقابل‌پرداخت بود ولی، اگر به‌نقره داده می‌شد مقدار نقرهٔ آن فرق می‌کرد. در پرداخت چنین فته‌طلبی، به‌نظرمی‌آمد که ارزش طلا ثابت‌تر بود تا ارزش نقره. طلا ارزش نقره را اندازه‌گیری می‌کرد، ولی نقره ارزش طلا را تعیین نمی‌کرد. اگر عادت نگهداری حسابها، وپرداخت سفته‌ها و سایر تعهدات پولی به‌همین طریق مدتی عمومیت می‌یافت، به‌جای نقره، طلا فلزی می‌شد که منحصراً معیار ارزش و یا استاندارد می‌گردید.

در حقیقت، در ضمن استمرار هرکدام از نسبتهای تعیین شده بین ارزشهای فلزات مختلف در مسکوکات، ارزش گرانترین فلزات ارزش مسکوکات دیگر را تعیین‌می‌کرد. ۱۲ پنسی مسی دارای نیم پوند مس ۱۶ اونسی از درجهٔ پست‌تر است، که پیش از آنکه ضرب شود، بندرت ارزش آن به‌هفت پنس می‌رسد. اما چون طبق مقررات ۱۲ پنس از این مسکوك درازای یك شلینگ داد و ستد می‌شود، در بازار ارزش یك شلینگ را دارد و در هرآن می‌توان به‌جای این ۱۲ پنس یك شلینگ دریافت کرد. حتی قبل از آخرین اصلاح اساسی مسکوك طلا در انگلیس، طلا و یا حداقل آن قسمت مسکوك‌طلایی که در لندن و نواحی آن جریان داشت، رویهمرفته ندرتاً ارزش آن پائین‌تر از وزن استاندارد آن می‌شد، در صورتی که نقره این‌طور نبود. اما، بیست و یك شلینگ کهنه و سائیده شده برابر یك گینی بود، که آن‌هم در حقیقت کهنه و سائیده شده بود ولی کهنگی آن به‌اندازهٔ آن ۲۱ شلینگ نبود. مقررات اخیر، توانست تا آنجا که بـرای یك کشور امکان داشته باشد مسکوك طـلا را به‌وزن استاندارد آن نزدیك کند؛ و دستوری که صادر کرده‌اند مبنی‌براینکه ادارات دولتی مسکوك طلا را فقط از روی وزن آن قبول کنند، احتمالا، تا وقتی که این دستور به‌قوت خود باقی است، وزن آن را حفظ می‌کند. مسکوك نقره هنوز همان حالت کهنگی و بدشکلی قدیم خودش را که قبل از اصلاح اساسی مسکوك طلا داشت دارد. اما در بازار ۲۱ شلینگ از این مسکوك کهنه و سائیده شدهٔ نقره هنوز هم یك گینی سکه طلای مرغوب ارزش دارد.

اصلاح اساسی مسکوك طلا ظاهراً ارزش مسکوك نقره را که در قبال آن‌معاوضه می‌شود بالا برده است. در ضرابخانهٔ‌انگلیس یك پوند طلا به چهل و چهار و نیم گینی مسکوك ضرب می‌شود، که با ۲۱ شلینگ در هر گینی، مساوی چهل و شش پوند و ۱۴ شلینگ و ۶ پنس است. بنابراین یك اونس از این مسکوك طلا، برابر است با ۳ لیره و ۱۷ شـلینـگ و $\frac{۱}{۲}$ ۱۰ پنس نقره. در انگلستان حق‌الضرب و یا حق‌الامتیاز ضرب سکه پرداخت نمی‌شود ،و هرکس که یك پوند وزن طلا و یا یك اونس شمش طلا به‌ضرابخانه ببرد، به‌اندازهٔ یك پوند، و یا یك اونس مسکوك طلا دریافت می‌کند بدون اینکه چیزی از آن کم‌کنند. بنابراین، قیمت ضرابخانه‌ای هر اونس طلا در انگلیس سه پاوند و هفده شلینگ و ده و نیم پنس است؛ و یا مقدار مسکوك طلائی که ضرابخانه در برابر شمش

6. M. Drumond.

طلای استاندارد می‌دهد عبارت از سه پاوند و ۱۷ شلینگ و ده و نیم پنس. پیش از اصلاح قانون مسکوك طلا، قیمت یك اونس شمش طلای استاندارد در بازار مدتها بیشتر از ۳ لیره و ۱۸ شلینگ، گاهی ۳ لیره و ۱۹ شلینگ و اغلب ۴ لیره بود؛ محتملا، این مبلغ به‌شکل مسکوك کهنه و سائیده شده، بندرت حاوی بیشتر ازیك‌اونس طلای‌استاندارد بود، از وقتی که اصلاح مسکوك طلا صورت گرفت، قیمت بازار یك اونس طلای شمش استاندارد بندرت بالاتر از ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و ۷ پنس می‌شود. قبل از اصلاح قانون مسکوك طلا، قیمت بازار همیشه کم و بیش بالاتر از قیمت ضرابخانه‌ای بود از زمان‌اصلاح قانون‌مسکوك، قیمت بازار پیوسته پایین‌تر ازقیمت ضرابخانه‌ای بوده است. ولی قیمت بازار اعم از اینکه با طلا و یا نقره پرداخت شود، همیشه یکی است. بنابراین اصلاح اخیر مسکوك طلا، نه‌تنها ارزش مسکوك طلا را بالا برده، بلکه قیمت مسکوك نقره را نیز به‌نسبت شمش طلا، و شاید هم به‌نسبت سایرکالاها افزایش داده؛ با اینکه قیمت قسمت مهمی از سایرکالا تحت تأثیر علل فراوان دیگر است، افزایش ارزش مسکوك طلا و یا نقره نسبت به‌آنها زیاد متمایز و محسوس نیست.

در ضرابخانهٔ انگلستان یك پوند شمش نقرهٔ استاندارد به ۶۲ شلینگ سکه ضرب می‌شود و بدین‌طریق شامل یك پاوند نقرهٔ استاندارد است. روی این اصل گفته می‌شود که در هر اونس قیمت ضرابخانه‌ای نقره در انگلیس ۵ شلینگ و دو پنس است. یا قیمت ضرابخانه‌ای عبارت است از مقدار نقرهٔ مسکوك که ضرابخانه در قبال یك شمش نقره استاندارد می‌دهد. قبل از اصلاح اساسی مسکوك طلا، قیمت بازار هر اونس شمش نقره استاندارد، در موارد مختلف، ۵ شلینگ و ۴ پنس، ۵ شلینگ و پنج پنس، ۵شلینگ و ۶پنس، ۵شلینگ و۷ پنس، وکراراً ۵ شلینگ و۸پنس بوده است. اما، ظاهراً ۵ شلینگ و ۷ پنس قیمت متداول آن بوده است. از وقتی که اصلاح مسکوك طلا انجام شد، قیمت بازار شمش نقرهٔ استاندارد اغلب به ۵ شلینگ و ۳ پنس، ۵ شلینگ و ۴ پنس، ۵ شلینگ و ۵ پنس در هراونس تنزل کرده است، و از قیمت آخری هیچ‌گاه تجاوز نکرده است.

با اینکه قیمت‌بازارشمش نقره از زمان‌اصلاح قانون مسکوکات تنزل فاحشی کرده، قیمت ضرابخانه‌ای آن چندان تنزل نکرده است.

با تعیین نسبت بین فلزات مختلف در مسکوك انگلیس، همان‌طور که مس خیلی بالاتر از قیمت حقیقی آن نرخ‌بندی شده، نقره نیز پایین‌تر از قیمت حقیقی خودش نرخ‌گذاری شده است. در بازار اروپا، با مسکوك فرانسه و پول هلند یك اونس طلا با عیار خوب در برابر ۱۴ اونس نقرهٔ خالص معاوضه می‌شود. در صورتی که با مسکوك انگلیسی در برابر ۱۵ اونس داد و ستد می‌شود، یعنی در برابر نقرهٔ بیشتری از آنچه برآورد اروپاست، معاوضه می‌شود. اما همان‌طور که قیمت شمش مس، حتی درانگلیس، افزونتر از قیمت اعلای مس در مسکوك انگلیس نیست، قیمت شمش نقره هم بواسطه میزان کم نقره در مسکوك انگلیس تنزل نکرده است.

شمش نقره هنوز نسبت صحیح خود را با طلا حفظ کرده است؛ به‌همان دلیلی که

شمش مس نسبت صحیح خود را با نقره حفظ کرده.

در زمان سلطنت ویلیام سوم با اصلاح اساسی مسکوك نقره قیمت شمش نقره باز هم قدری بالاتر از قیمت ضرابخانه‌ای آن بود. آقای لوك[7] معتقداست که این بالا بودن قیمت در اثرآنست که صادرات شمش نقره مجاز ولی صادرات مسکوك نقره ممنوع شده است. وی می‌گوید، که این آزادی صدور سبب افزایش تقاضا برای شمش نقره شده و تقاضای آن بالاتر از تقاضای مسکوك نقره گردیده است. ولی تعداد افرادی که‌مسکوك نقره را برای مقاصد عادی خرید و فروش در داخل کشور می‌خواهند، مسلماً خیلی بیشتر از آنهائی است که شمش نقره را یا برای صدور و یا برای کار دیگر لازم دارند. در حال حاضر درست مثل مورد نقره صدور شمش طلا آزاد و صدور سکه‌های طلا ممنوع است؛ و مع‌هذا قیمت شمش طلا پائین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای است. ولی در آن زمان در مسکوك نقره انگلیسی، نقره، درست مثل حالا، نسبت به‌طلا قیمت کمتری‌داشت، ومسکوك طلا (که درآن‌زمان حدس زده نمی‌شد احتیاج به‌اصلاح داشته باشد) مثل امروز، ارزش واقعی خود سکه را تعیین می‌کرد.

از آنجایی که اصلاح اساسی مسکوك نقره قیمت شمش نقره را به‌سطح قیمت ضرابخانه‌ای تنزل نداد، احتمال نمی‌رود که امروز چنین اصلاح مشابه‌ای بتواند این‌کار را بکند.

اگر مسکوك نقره مانند طلا به‌وزن استاندارد خویش برگردانده می‌شد، احتمال داشت، یك گینی، طبق نسبت فعلی، در برابر مسکوك نقرهٔ بیشتری معاوضه بشود تا شمش آن. در این‌حالت، ذوب کردن مسکوك نقره که دارای وزن کامل استاندارد خود می‌باشد، صرف می‌کرد، زیرا نخست شمش آن را با مسکوك طلا عوض می‌کنند، و سپس این مسکوك طلا را با مسکوك نقره مبادله و دوباره همان عمل ذوب مسکوك را از سر می‌گیرند. برای از بین بردن این مشکل تنها راهی که موجود است اینست که نسبت فعلی را تغییر دهند.

اگر میزان نقره در مسکوك به‌همان اندازه که فعلا کمتر از نسبت لازم نرخ‌بندی شده بالاتر از نسبت صحیح به‌طلا نرخ‌بندی می‌شد، احتمالا این دردسر کمتر بود؛ مشروط به‌اینکه در عین حال قانونی تصویب می‌شد دایر به‌اینکه نقره برای معاوضه مبالغ بیش از یك گینی، پول قانونی نباشد، همان‌طور که مس برای معاوضه بیش از یك شلینگ پول قانونی نیست. در این‌صورت هیچ طلبکاری در نتیجهٔ ارزش‌گذاری زیاد مسکوك نقره کلاه سرش نمی‌رفت، همان‌طور که در حال حاضر هیچ وام‌دهنده‌ای به‌واسطهٔ قیمت‌گذاری زیاد مس گول نمی‌خورد. اجرای این امر فقط موجب زیان بانکداران است. هنگامی که مردم به‌بانکها هجوم می‌آورند بانکداران گاهی اوقات می‌کوشند که با پرداخت مسکوکات شش پنسی موقتاً استمهال کنند و اگر چنین قانونی تصویب شود آنها از این روش بدنام‌کننده فرار از پرداختهای فوری منع می‌شوند. و مجبورمی‌شوند

7. Locke.

که برخلاف این‌روزها، همیشه مقدار زیاد وجوه نقد در صندوقهای خود داشته باشند؛ بااینکه این کار باعث گرفتاری شدید آنها خواهد شد، ولی در عین‌حال وثیقه قابل ملاحظه‌ای برای بستانکاران آنها محسوب می‌شود.

سه پاوند و هفـــده شلینگ و $\frac{۱}{۲}$ ۱۰ پنی (یعنی قیمت ضرابخانه‌ای طلا) حتی در وضع عالی مسکوك طلای امروزما، مسلماً حاوی بیش از یك اونس طلای استاندارد نیست، و از اینرو چنین تصور می‌رود که نتوان با آن شمش استاندارد بیشتری‌خریداری کرد. اما مسکوك طلا راحتتر از شمش طلاست، و با اینکه در انگلیس ضرب سکه مجانی است، مع‌هذا طلایی که به‌صورت شمش به‌ضرابخانه برده می‌شود بندرت سریعاً به‌صورت مسکوك به صاحبش مسترد می‌گردد مگر بعد از گذشت چند هفته. در حال حاضر که ضرابخانه سخت مشغول کار است این عمل یعنی برگشت مسکوك به‌صاحب شمش، بیش از چند ماه طول می‌کشد. این تأخیر در برگشت پول مثل اینست که عوارض ناچیزی برآن وضع کرده باشند، و سبب می‌شود که باتساوی وزن، مسکوك طلا قـــدری بیشتر از شمش طلا ارزش داشته باشد.

چنانچه مسکوك نقرهٔ انگلیس برمبنای نسبت صحیح آن به‌طلا قیمت‌گذاری می‌شد، قیمت شمش نقره، حتی بدون اصلاح قانون مسکوکات نقره، احتمالا پائین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای می‌شد؛ ارزش مسکوك نقره حتی مسکوك سائیده شده و کهنهٔ آن با ارزش مسکوك طلای عالی که در برابر آن معاوضه می‌شود تعیین می‌گردد.

وضع مالیات یا حق‌الضرب بسیار ناچیزی بر ضرب مسکوك طلا و نقره، محتملا بازهم قیمت مسکوك این دو فلز را نسبت به شمش آنها، (با مقدار مساوی) بالاتر خواهد برد. در این مورد ضرب سکه به‌نسبت این مالیات ناچیز ارزش مسکوك آن فلز را افزایش می‌دهد؛ درست به‌همان دلیلی که کنده‌کاری صفحه فلزی قیمت آن را بالا می‌برد. برتری مسکوك به‌شمش از ذوب‌کردن مسکوك جلوگیری می‌کند، و صدور آن را نیز کاهش می‌دهد. چنانچه براساس ضرورت ملی صدور مسکوك لازم شود، طولی نمی‌کشد که قسمت اعظم آن خود به‌خود برمی‌گردد. درخارج کشور این مسکوك فقط به‌سبب وزن فلز آن خرید و فروش می‌شود. در داخل مملکت بیشتر از وزن فلـــز قدرت خرید دارد. بنابراین، وارد کردن مجدد آن به‌کشور صرف می‌کند. در فرانسه در حدود دو درصد حق‌الضرب مسکوکات است، و گفته می‌شود که مسکوك فرانسوی وقتی صادر شود، مجدداً خودبخود به‌کشور برمی‌گردد.

نوسانات گهگاهی در قیمت بازار شمش طلا و نقره، ناشی از همان علتی است که این نوسانات را در سایر کالاها به‌وجود می‌آورد. از بین رفتن مکرر این فلزات در اثر تصادفات دریایی و خشکی، ضایعات دائمی آنان در طلاکاری وآبکاری، درگلابتون‌دوزی و زری‌بافی، در ساییدگی در نتیجهٔ استعمال مسکوك، و صفحه‌های فلزی، سبب می‌شود که تمام کشورهایی که معادن طلا و نقره ندارند، دائماً این فلزات را وارد کنند تا جبران این فقدان شده باشد. به‌عقیدهٔ ما، بازرگانان واردکننده طلا و نقره مانند سایربازرگانان، تا آنجا که می‌توانند کوشش دارند واردات گهگاهی این فلزات را روی قضاوت

خودشان مناسب با تقاضای فوری جامعه نمایند. اما با همهٔ دقتی که دارند گاهی در این کار افراط و گاهی هم تفریط می‌کنند؛ زمانی که بیشتر از تقاضای جامعه وارد می‌کنند، به‌جای اینکه ریسك و زحمت صادرکردن مجدد آن را به‌خود هموارکنند، گاهی حاضرند که قسمتی از آن را با قیمتی کمتر از قیمت متوسط بفروشند. از سوی دیگر، وقتی که کمتر از تقاضا وارد می‌کنند، قیمت آن افزایش پیدا می‌کند و چیزی هم گیرشان می‌آید. اما در تمام این نوسانات گهگاهی، وقتی قیمت بازار شمش طلا و نقره چندین سال پشت سرهم ثابت و پایدار یا کم و بیش بالاتر و یا پائین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای باشد، می‌توانیم مطمئن باشیم که قیمت ثابت و پایدارکه یا بالاتر و یا پائین‌تر است، معلول چیزی است که در کیفیت مسکوك است، که در آن زمان معین، سبب می‌شود، مقدار معینی مسکوك با قیمتی بالاتر یا پائین‌تر از مقدار دقیق شمشی که آن مسکوك را تولید کرده به‌وجود آید. ثبات و استواری معلول مستلزم ثبات و استواری نسبی‌علت است.

پول هرکشور مخصوص، در زمان و مکان معین، کم و بیش مقیاس صحیح‌ارزش است همان‌طورکه مسکوك در جریان‌کم وبیش متناسب با استاندارد آن است، یا کاملا حاوی مقدار دقیق طلا و نقرهٔ خالصی است که باید داشته باشد. مثلا اگر در انگلیس، چهل و چهار گینی و نیم دقیقاً حاوی یك پوند طلای استاندارد بود، و یا به‌عبارت دیگر ۱۱ اونس طلای خالص و یك اونس عیار داشت، در آن صورت مسکوك طلای انگلیس تا آن‌جاکه میسور بود مقیاس دقیق ارزش واقعی کالاها در زمان ومکان بخصوص به شمار می‌آمد. اما اگر در اثر فرسایش و کهنگی چهل و چهار گینی و نیم به‌طورکلی کمتر از یك پوند طلای استاندارد بوده، و این کاهش در بعضی از مسکوکات نیز بیشتر از دیگران باشد، مقیاس ارزش هم مشمول همان عدم اطمینانی می‌شود که تمام اوزان و مقادیر معمولا معروض آن هستند. چون بندرت اتفاق می‌افتد که این مسکوکات متناسب با استانداردشان باشد، بازرگان تا آنجا که می‌تواند قیمت کالاهای خود را به‌طور متوسط نه برمبنای اوزان و مقادیر بلکه برطبق ضوابطی تعیین می‌کند، که عملا متوجهٔ آنها شده است. در نتیجه یك چنین بی‌نظمی در مسکوك، قیمت کالا. نیز برمبنای مقدار طلا و یا نقرهٔ خالصی که مسکوك باید داشته باشد تعیین نمی‌شود، بلکه روی آن مقداری تعیین می‌شودکه به‌طور متوسط عملا در مسکوك طلا و نقره هست. باید توجه داشت، که من همیشه این‌طور استنباط کرده‌ام که مقصود از قیمت پولی کالا، مقدار طلا و یا نقرهٔ خالصی است که کالا در برابر آن فروخته می‌شود، بدون توجه به‌واحد جنسی فلز. مثلا، شش شلینگ و هشت پنس پول در زمان ادوارد یکم را من درست همان قیمت پولی می‌دانم که برابر با یك پوند استرلینگ امروز است، زیرا تا آنجاکه می‌توانیم داوری کنیم یك لیرهٔ امروز، دارای همان مقدار نقرهٔ خالص است که آن روز داشت.

بخش ششم

راجع به‌عناصر متشکله قیمت کالاها

در حالت توحش و بـدوی جامعه کـه پیش از دورهٔ انباشتگی سرمایـه و مالکیت زمین بود، نسبت بین مقادیر کار لازم برای به‌دست آوردن اشیاء مختلف ظاهراً تنهاشرطی بوده است که برای معاوضهٔ کالاها با یکدیگر ضابطه‌ای ایجاد می‌کرده است. مثلا اگـر در میان مردمی که از راه شکار زندگی می‌کنند، برای شکار سگ آبی دو برابر کاری که برای شکار آهو لازم است مصرف کنند، طبیعتاً یك سگ آبی با دو آهو مبادله می‌شود، یا دو برابر آن ارزش خواهد داشت. طبیعی است که آنچه محصول کار دو روز یا دو ساعت آدمی است، باید ارزش آن دو برابر چیزی باشد که معمولا محصول یك روز و یا یك ساعت کار است.

اگرکاری دشوارتر از نوع دیگر آن باشد، طبیعتاً این سختی و دشواری زیادتر باید منظور بشود؛ و محصول کار یك‌ساعت کار نوع اول اغلب ممکن است با محصول کار دو ساعت نوع دوم مبادله شود.

و یا اینکه اگر یك نوع کار مستلزم چابکی و مهارت و نبوغ غیرعادی باشد، احترامی که مردم برای چنین استعدادهائی دارند طبعاً ارزشی برای این نوع‌محصولات به‌وجود می‌آورد، که این به‌غیر از ارزش مدت‌زمانی است کـه برای آن مصروف کرده‌اند. این نوع استعدادها بندرت به‌دست می‌آید مگر در نتیجهٔ ممارست و تجربـه طولانی، و ارزش زیاد. محصول این استعدادها اغلب چیزی نیست جز جبران معقـول وقت و کاری که برای بدست آوردن آن مصروف شده است. معمولا در جوامع مترقی، برای مهارت بیشتر و کار سخت‌تر به‌صورت مزد کارگران مبلغی منظور می‌شود؛ و چیزی از همین قبیل هم باید احتمالا در دورانهای اولیه و غیرمتمدن اتفاق افتاده باشد.

در چنین حالتی، کل محصول کار به کارگر تعلق دارد، و مقدار کاری کـه معمولا برای به‌دست آوردن یا تولید هرنوع محصول به‌کار رفته است تنها عاملی است

که می‌تواند مقدارکاری که باید معمولا بخرد یا در اختیار داشته باشد و یا مبادلـه کند، تعیین کند.

به‌محض اینکه سرمایه در تصرف اشخاص معینی قرارگرفت و جمع شد ،برخی از آنان طبعاً این سرمایه را برای به‌کارگرفتن افراد با استعداد به‌کار می‌گیرند، و مواد خام و قوت آنها را فراهم می‌کنند، برای اینکه از فروش کار آنها سود ببرند، و یا از آنچه که کار آنها به‌ارزش مواد اضافه می‌کند منتفع گردند. در مبادله محصول ساخته شده و کامل در قبال پول، یا کار، و یا سایر کالاها، به‌غیر از قیمتی که برای مواد، و مزد کارگر لازم است چیزی هم برای سود کسی که این کار را مباشرت کرده باید منظور شود، زیرا اوست که سرمایه خود را در این راه به‌مخاطره افکنده است. بنابراین، ارزشی که کارگر به‌مواد می‌افزاید در این مورد به دو قسمت جداگانه تفکیك می‌شود که با یك قسمت آن مزد کارگر پرداخت می‌شود، و دیگری شامل سود کارفـرماست؛ که برمبنای تمام موجودی مواد و مزد کاری است که قبلا پرداخت کرده است. کارفرما، علاقه‌ای به استخدام کارگر و مواد ندارد، مگر اینکه انتظار داشته باشد از فـروش محصول کار آنان چیزی بیشتر از قیمت موادی که به‌کار برده است عاید او بشود، و کارفرما کاربرد سرمایه‌های بزرگ را به سرمایه‌های کوچك مرجح نمی‌داند، مگر اینکه سود آن به‌نسبت میزان سرمایه‌اش باشد.

شاید بتوان اندیشید که، سود سرمایه عبارتست از نام مختلفی که به‌دستمزد نوع معینی ازکار تعلق می‌گیرد، یعنی مزد کار بازرسی و مدیریت. اما، سود سرمایـه به‌طور کلی با آن فرق دارد، و با اصول کاملا متفاوتی تعیین می‌شود، و هیچ متناسب بـا مقدار سرمایه، سختی کار، و یا نبوغ در این کار به‌اصطلاح بازرسی و مدیریت نیست. به‌طورکلی سود سرمایه با ارزش مقدار سرمایه‌ای که به‌کار رفته تعیین می‌شود، و نسبت به‌سرمایه یا کم است و یا زیاد. مثلا، فرض کنیم، که در یك جای معین، که سود متعارف سالیانهٔ سرمایهٔ تولیدی ده درصد است، دوکارخانـهٔ مختلف هست،که در هر کـدام بیست کارگر با مزد پانزده لیره در هرسال کار می‌کنند و یا به‌عبارت دیگر هرکارخانه سالی سیصد لیره خرج کارگر دارد.

همچنین فرض می‌کنیم که مواد معمولی سخت و زبری که در یکی از ایـن کارخانه‌ها ساخته می‌شود فقط سالی هفتصد لیره خرج داشته باشد، در حالی که مـواد ظریفتری که درکارخانهٔ دیگر تهیه می‌شود سالی هفت هزار لیره هزینه داشته باشد. در چنین حالتی سرمایه‌ای که درسال در کارگاه اولی به‌کار رفته فقط هزار لیره است. در صورتی که سرمایه‌ای که در دومی به‌کار رفته بالغ بر هفت هزار و سیصد لیره است. بنابراین، با نرخ ده در صد سرمایه‌گذار اولی فقط سودی معادل صد لیره انتظار دارد، در صورتی که دومی توقع هفتصد و سی لیره سود دارد. ولی با اینکه سود این دو سرمایه‌گذار متفاوت است، کار بازرسی و مدیریت این دو کارخانه یا به‌طورکلی یـا تقریباً یکی است. در بسیاری ازکارگاههای بزرگ تقریبا همهٔ این‌گونه کارها به‌عهدهٔ مدیر یا حسابدارکل واگذار شده است. شاید مزد این حسابدار ارزش کار بازرسی و

مدیریت را به‌خوبی توجیه کند. گرچه در انتخاب این نوع کارمندان، معمولا نه‌تنها مهارت و کارشان درنظر گرفته می‌شود، بلکه مانت وصداقتی که در آنهاست نیزمورد توجه است، مع‌هذا همهٔ اینها هیچ تناسب معینی با مقدار سرمایه‌ای که با آن درمدیریت نظارت می‌کند ندارد؛ و صاحب سرمایه، با اینکه تقریباً هیچ‌نوع کاری ندارد، هنوز هم متوقع است که سود وی به‌نسبت معینی از سرمایه‌گذاری او باشد. از اینرو در قیمت کالاها، سود سرمایه یکی از عناصر متشکله است، که به‌طورکلی با مزد کار فرق‌دارد، و با اصول کاملا متفاوتی تعیین می‌شود.

در چنین شرایطی، همهٔ محصول کار همیشه به‌کارگر تعلق ندارد. در بسیاری از موارد کارگر باید محصول تولید شده را با مالك سرمایه‌ای که او را استخدام کرده است تقسیم کند. ا زطرف دیگر تعداد کارگری که معمولا برای استحصال یا تولید کالایی به‌کارگرفته شده، تنها عاملی نیست که مقدار کالائی را که در قبال آن می‌تواند معمولا بخرد یا در اختیار داشته باشد و یا با آن مبادله کند تعیین نماید. مسلم است، که مقدار اضافی باید برای سود سرمایه‌ای که توانسته است مزد کارگر را بپردازد و مواد مورد نیاز کارگر را خریداری کند در نظرگرفته شود.

به‌محض اینکه زمین هرکشوری جزو املاك خصوصی قرارگرفت، صاحبان زمین، مانند سایر مردم، دوست دارند از زمینی که هیچ وقت کشت نکرده‌اند محصول‌برداشت کنند، و حتی برای محصول طبیعی آن تقاضای دریافت اجاره بها دارند. چوب جنگل، علف مرغزارها، و همهٔ میوه‌های طبیعی زمین، وقتی زمین برای همهٔ مردم مشترك بود، و کارگر هزینه‌ای جز جمع‌آوری آن نداشت، حتی برای کارگری که آنها راجمع‌آوری می‌کرد دارای قیمت اضافی معینی می‌شد. آن روزها کارگر باید برای به‌دست آوردن جواز جمع‌آوری آنها پولی پرداخت می‌کرد، و می‌بایست سهمی هم از آنچه جمع‌آوری کرده و یا تولید نموده به‌مالك بدهد. سهم مالك، و یا قیمت آن که هردو یکی است، شامل کرایه زمین است، و در قیمت بیشترکالاها عنصر سوم تعیین قیمت است.

باید توجه داشت، که ارزش حقیقی اجزاء مختلف قیمت، با مقدار کاری که هرکدام می‌توانند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند اندازه‌گیری می‌شود. کار نه‌تنها ارزش آن قسمت از اجزاء قیمت را که مربوط به‌کار است اندازه‌گیری می‌کند، بلکه آنچه مربوط به‌اجاره زمین، و آنچه مربوط به‌سود سرمایه‌است نیز می‌سنجد.

درهر جامعه‌ای قیمت کالاها سرانجام به‌یك یا دو و یا همهٔ این قسمتها تجزیه می‌شود، و در هرجامعهٔ مترقی هرسه کم و بیش، به‌عنوان اجزا ترکیب‌کننده جزو بهای بیشتر فرآورده‌ها می‌شود. مثلا، در قیمت غله، یك قسمت برای اجارهٔ زمین مالك، و قسمت دیگر برای پرداخت مزد یا نگاهداری کارگران و گاو و حیوانات اهلی که در تولید آن به‌کار برده شده، و قسمت سوم سود کشاورز منظور شده است. ظاهراً این سه قسمت بلافاصله یا مالا کل قیمت غله را تعیین می‌کند. شاید بتوان اندیشید که، قسمت چهارم، برای سرمایهٔ کشاورز یا برای استهلاك و از بین رفتن مواشی وی و سایر ابزار دامداری باید اختصاص داده شود. ولی باید دانست که قیمت وسایل دامی، مثل

اسب بارکش، خودش از سه قسمت درست شده، یکی اجاره زمینی که اسب روی آن پرورش یافته، یکی مزد کارگر، که مرتب به‌او رسیده و آن را پروریده، و سوم سود کشاورز که هم اجاره را داده و هم مزد را. بنابراین، با اینکه قیمت غله ممکن است شامل قیمت پرورش اسب و علوفهٔ آن باشد، ولی قیمت کل غله مستقیماً یا مالا به‌همان سه جزء تقسیم می‌شود، یعنی اجارهٔ زمین، مزد کارگر، و سود.

در قیمت آرد باید، سود آسیابان، و هزینه کارگران آسیا را به‌قیمت غله اضافه کرد؛ در قیمت نان باید سود نانوا، و مزد کارگران، در قیمت هر دو، باید مزدکارگری که آن را از انبار کشاورز به‌آسیا می‌برد، و از آسیا به نانوایی حمل می‌کند، با سود کسانی که این مزدها را قبلا پرداخت کرده‌اند محاسبه شود.

قیمت الیاف کتان نیز مانند غله به‌همان سه جز تقسیم می‌شود. در قیمت پارچه کتانی باید به‌قیمتهای سه‌گانهٔ بالا مزد کارگری که آن را می‌چیند، کارگری که می‌ریسد، و بافنده، و رنگرز و غیره و سود کارفرمایان را اضافه کرد.

هرچه که یك کالای معین بیشتر در صنعت وارد شود، مزد و سود آن نسبت به‌آن قسمت از قیمت که مربوط به‌اجاره است خیلی بیشتر خواهد شد. در فرایند تولید صنعتی، نه‌تنها تعداد سودها افزایش پیدا می‌کند بلکه هر سود بعدی از سود قبلی بیشتر است؛ زیرا سرمایه‌ای که مبنای آن سود است باید همیشه بیشتر باشد. مثلا، سرمایه‌ای که بافندگان را استخدام می‌کند، باید بیشتر از سرمایه‌ای باشد که‌ریسندگان را به‌کار می‌گیرد، زیرا نه‌تنها جانشین سرمایه و سود ریسنده شده، بلکه به‌غیر از آن، مزد بافنده را هم باید اضافه کند؛ و سود همیشه باید نسبتی به‌سرمایه داشته باشد.

اما در جوامع بسیار مترقی، همیشه چند نوع معدود کالا وجود دارد که قیمت آنها به دو جز تجزیه می‌شود، مزد کارگر، و سود سرمایه، و تعداد معدودی نیز هستند که فقط شامل مزد کارگر است. مثلا در قیمت ماهی که از دریا صید می‌شود، یك جزء برای کارماهیگیر، و جزء دیگر آن برای سود سرمایه‌ای که در ماهی‌گیری به‌کار رفته است منظور می‌گردد. بهرهٔ مالکانه یا اجارهٔ محل بندرت در جزء قیمت ماهی مزبور می‌آید، گرچه گاهی، به‌طوری که بعداً نشان خواهیم داد، اجاره هم جزئی از قیمت ماهی خواهد بود.

لااقل در بیشترکشورهای اروپا، ماهیگیری در رودخانه‌ها انجام می‌شود. شیلات ماهی آزاد اجاره می‌پردازد، و اجارهٔ آن، گواینکه اجارهٔ زمین نامیده نمی‌شود یك جزء از قیمت ماهی آزاد را تشکیل می‌دهد درست مثل مزد کارگر و سود سرمایه. در بعضی از نواحی اسکاتلند تنی چند از مردمان تهیدست کارشان اینست که در طول ساحل سنگهای رنگارنگی که آن را ریگ اسکاتلند می‌نامند جمع آوری کنند. قیمتی که جواهرتراشان به‌آنها می‌دهند به‌طورکلی عبارتست از مزد آنان، و اجاره و سود سرمایه در آن سهمی ندارد.

اما قیمت کل هرکالائی باید سرانجام به‌یك یا چند و یا همهٔ آن اجزاء تقسیم شود؛ پس از پرداخت اجاره زمین، و مزد کارگری که آن را پرورش داده، ساخته و بعد

به‌بازار آورده، ضرورتاً سودی برای شخص یا اشخاصی باقی می‌ماند.

چون قیمت یا ارزش معاوضه‌ای هرکالای معین که به‌طور جداگانه بررسی شود به‌یك یا دو و یا همهٔ آن اجزاء تجزیه می‌شود، پس اگر همهٔ کالاهایی که محصول سالیانهٔ کار تمام کارگران هرکشور است به‌طور جامع در نظرگرفته شود باید به‌همان سه جزء تقسیم گردد و بین ساکنین مختلف آن ملت توزیع شود، یا به‌صورت مزد کارشان، و یا به‌شکل سود سرمایه و بهره مالکانه (اجارهٔ زمین). مجموعهٔ آن چیزی که سالیانه به‌وسیلهٔ کارگران هرکشور جمع‌آوری شده و یا تولید می‌شود، و یا هرآن‌چیزی که منجر به‌این نتیجه شود، تمام قیمت آن بدین‌طریق بین بعضی از اعضاء مختلف جامعه پخش می‌شود. مزد، سود، و اجاره سه منبع اصلی تمام درآمدها و همچنین ارزش معاوضه‌ای است. سایر درآمدها نیز بالمآل از یکی از این سه جزء ناشی می‌شود.

هرکس که از پول خود درآمدی به‌دست می‌آورد، باید یا از کار خودش و یا از سرمایهٔ خود ویا از زمین خودش آن درآمد را به‌دست آورده باشد. درآمد ناشی ازکار، مزد نامیده می‌شود. درآمدی که ناشی از سرمایه است به‌وسیلهٔ شخصی که آن سرمایه را به‌کار انداخته یا مدیریت کرده سود نامیده می‌شود. و اگر درآمد از سرمایه‌ای است که خود شخص آن‌را بکار نبرده، بلکه به‌دیگری وام داده است، بهره ویاکاربرد پول نامیده می‌شود. این پاداشی است که وام‌گیرنده به وام دهنده می‌دهد، برای سودی که وام دهنده می‌توانست با استعمال آن پول به‌دست آورد و به‌دست نیاورده است. قسمتی از این سود طبعاً به‌وام‌گیرنده تعلق دارد، که ریسك‌کرده و زحمت‌کاربرد سرمایه را به خود هموارکرده است، و قسمت دیگر به‌وام دهنده که فرصتی به‌وام‌گیرنده داده که چنین سودی ببرد. بهرهٔ پول همیشه یك درآمد اشتقاقی است، که اگر این بهره از درآمد سودی سرمایه پرداخت نشود، باید از سایر منابع درآمد پرداخت گردد، مگر اینکه وام‌گیرنده آدم ولخرج و مسرفی باشد و برای پرداخت بهره وام اولی وام دیگری بگیرد. درآمدی که به‌طورکلی ناشی از زمین است اجاره نامیده می‌شود، و متعلق است به‌صاحب‌زمین، درآمد کشاورز قسمتی ناشی از کار او و قسمتی هم از سرمایهٔ اوست. در نظر او، زمین تنها وسیله‌ای است که وی را قادر می‌سازد تا مزد کار خود، و سود سرمایهٔ خویش را به‌دست آورد. همهٔ مالیاتها، وتمام درآمدهایی که مبتنی برآنست، کلیهٔ حقوق، حقوق بازنشستگی، و انواع مقرری سالیانه مآلا از یکی از آن سه منبع درآمد ناشی می‌شود، و مستقیماً یا غیرمستقیم از مزدکارگر، سود سرمایه و اجاره زمین پرداخت می‌شوند.

وقتی آن سه‌نوع درآمد متفاوت به‌افراد مختلف تعلق گیرد، فوراً مشخص می‌شود؛ اما اگر به‌یك شخص تعلق گیرد گاهی لااقل در عرف مردم با یکدیگر اشتباه می‌شوند.

شخصی که یك قسمت از زمین مستغلاتی خود را کشت می‌کند، پس از پرداخت هزینهٔ کاشت، باید هم کرایهٔ مالك وهم سود کشاورز را به‌دست آورد. اما احتمال دارد که تمام سود و یا منفعت را یکی کند و بدین ترتیب اجاره را با سود حداقل در زبان عامیانه، اشتباه‌کند. قسمت اعظم کشتکاران ما در امریکای شمالی و هند غربی در

این وضع‌اند. بیشتر آنان، زمین خود را کشت می‌کنند، و لذا ما کمتر از اجارهٔ زمین، باغ، و میوه‌زار، چیزی می‌شنویم، بلکه همه‌اش صحبت از سود است.

کشاورز عادی بندرت ناظری برای کارهای عمومی زمین خود استخدام می‌کند. وی به‌طورکلی مقدار زیادی با دستهای خودکار می‌کند، مثل وقتی‌که شخم می‌زند، یا زمین را صاف می‌کند، و کارهایی از این قبیل. بنابراین آنچه کـه از محصول پس از پرداخت اجاره‌باقی می‌ماند، نه‌تنها باید جانشین سرمایه‌ای باشد که در کشتکاری به‌کار برده به‌اضافهٔ سود عادی آن، بلکه باید شامل مزد وی برای کار و نظارت نیز بشود. اما، آنچه که پس از پرداخت اجاره، و حفظ سرمایه باقی می‌ماند، سود نامیده می‌شود.

ولی مزد ظاهراً جزئی از آن را تشکیل می‌دهد. کشاورز با خرج نکردن ایـن مزدها، ضرورتاً مثل اینست که آنها را به‌دست آورده. از اینرو، مزد در این حـالت با سود اشتباه می‌شود.

کارخانه‌دار مستقلی، که به‌اندازه‌ای سرمایه‌دارد که می‌تواند هم مواد لازم را خریداری کند، و هم زندگی خودش را تا وقتی که محصول کارش به‌بازار عرضه شود تأمین کند، باید هم از مزد کارگر مزدوری که برای ارباب خود کار می‌کند، استفاده کند، و هم از سودی که از محصول کار آن کارگر مزدور بدست آمده. اما، تمام‌استفادهٔ او معمولا سود خوانده می‌شود، و مزد در چنین حالی نیز، با سود ترکیب می‌شود.

باغبانی که با دست خود باغ خود را کشت می‌کند، سه شخصیت مختلف صاحب زمین، کشاورز و کارگر را در خودش یکی کرده است. بنابراین محصولی که به‌دست می‌آورد، باید اجارهٔ اولی، سود دومی و مزد سومی را برای وی تأمین کند. اما همهٔ اینها برروی‌هم معمولا، درآمد کار وی نامیده می‌شود. در چنین حالتی هم سود و هـم اجاره با مزد ترکیب شده است.

چون درکشور متمدن فقط معدودی کالا هست که ارزش معاوضه‌ای آن ناشی از کار تنهاست، اجاره و سود در ارزش معاوضه‌ای بیشتر کالاها و قسمت اعظم آنان وجود دارد، لذا محصول سالیانهٔ کار او همیشه آن قدر هست که مقادیر بیشتر از آنچه برای بعمل آوردن، آماده کردن و به‌بازار عرضه کردن محصول صرف می‌کند خریداری‌کرده و یا در اختیار داشته باشد. اگر جامعه می‌توانست کلیهٔ کارگرانی را که هرساله به‌نیروی کار اضافه می‌شد جذب کرده به‌کاربرد، آن وقت محصول هرسال بیشتر از سال پیش می‌شد. ولی هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که در آن کل محصول سالیانه بـرای نگاهداری همه مردم زحمتکش آن به‌کار رود. بیکاران در همه‌جا قسمت بیشتر آن را مصرف می‌کنند؛ بنابراین قیمت عادی یا متوسط تولید در هرسال یا بالامی‌رود، یاپایین می‌آید، و یا ثابت می‌ماند، و این امر بستگی دارد به‌اینکه چه نسبتی از تولید بین این دو طبقه از مردم یعنی مردم مولد و غیرمولد (بیکاران جامعه) تقسیم شده باشد.

بخش هفتم

راجع به‌قیمت طبیعی و قیمت بازار کالاها

در هـر جامعه و یا ناحیه‌ای برای کاربرد مختلف سرمایه و کار، نرخ عـادی یـا متوسط مزد وسود وجود دارد. این نرخ، به‌طوری‌که بعداً نشان خواهم داد، طبیعتـاً قسمتی به‌وسیلهٔ شرایط عمومی جامعه، ثروت و فقرآن، پیشرفت، یا عدم پیشرفت و حتی حالت قهقرائی کشور تعیین می‌شود؛ و قسمتی هم با ماهیت ویژه هر شغل مشخـص می‌گـردد.

همچنین در هرجامعه و یا ناحیه‌ای نرخ متوسط یا عادی اجاره زمین وجود دارد، که آن نیز، به‌طوری که بعداً شرح خواهم داد، بعضاً به‌واسطهٔ شرایط عمومی جامعه و یا منطقه‌ای که زمین در آن قرارگرفته تعیین، و قسمتی هم به‌وسیلهٔ حاصلخیزی طبیعی یا مصنوعی زمین مشخص می‌گردد.

نرخ عادی یا متوسط را می‌توان در زمان و مکانی که عرفاً وجود دارند نرخ طبیعی مزد، سود، و اجاره نامید.

وقتی که قیمت کالا درست برابر باشد با اجارهٔ زمین، مزدکارگر، و سودسرمایه‌ای که به‌موجب نرخ طبیعی، برای تولید، آماده کردن و آوردن محصول به‌بازار به‌کـار رفته، و کمتر یا بیشتر از این مقدار نباشد، در آن صورت کالا به‌بهایی فروش می‌رود که می‌شود آن را قیمت طبیعی نامید.

در چنین موردی کالا دقیقاً به قیمتی فروش می‌رود که می‌ارزد، و یا به قیمتی عرضه می‌شود که حقیقتاً برای کسی که آن را به‌بازار می‌آورد تمام شده؛ زیرا با اینکه در زبان عامه آنچه که قیمت اولیه کالا نامیده می‌شود شامل سود و منفعت برای شخصی که آن را مجدداً می‌فروشد نیست، معهذا اگر او آن را به‌قیمتی بفروشدکه فاقد نرخ عادی سود در محیط او باشد، ظاهراً وی در تجارت متحمل زیان شده است؛ زیرا بـا به‌کار بردن سرمایهٔ خود در راه دیگری احتمال داشت که آن سود را به‌دست آورد.

بعلاوه، سود او عبارتست از درآمدش، یعنی وجه لازم برای گذران و معیشتش. چون، وقتی که مشغول آماده کردن و حمل کردن جنس به‌بازار است، مزد کارگران خود را برای امرار معاششان آماده‌کردن و حمل‌کردن جنس به‌بازار است، مزدکارگران‌خود اعاشهٔ خود نیز چیزی برداشت می‌کند که معمولا آن مقداری که برداشت می‌کندمتناسب است با سودی که معقولا توقع دارد از فروش کالا نصیبش بشود. از اینرو، و تا وقتی که این سود به‌وی پرداخت نشود، در واقع آنچه که تولید کالا حقیقتاً برایش خرج برداشته به‌دست نیاورده است. روی این اصل، با اینکه قیمتی که متضمن سود است همیشه کمترین قیمتی نیست که واسطهٔ بازرگانی کالای خود را با آن قیمت به‌فروش می‌رساند، ولی این نازلترین قیمتی است که احتمالا مدت مدیدی با آن قیمت کالای خود را به فروش می‌رساند، این امر لااقل در جاهایی مصداق دارد که آزادی کسب و کار هست، و یا جایی عملی است که واسطه کار هروقت مایل باشد بتواند حرفه و شغل خود را عوض کند.

قیمت واقعی که کالاها معمولا باآن به‌فروش می‌رود قیمت بازار نامیده می‌شود. این قیمت یا بالا تر از قیمت طبیعی است، یا پائین‌تر و یا درست برابرآن.

قیمت بازار هرکالای بخصوصی با نسبت میان مقداری که واقعاً به‌بازار عرضه می‌شود، و مقدار تقاضای کسانی که حاضرند قیمت طبیعی آن را بپردازند تعیین می‌شود؛ قیمت طبیعی عبارتست ازکل ارزش اجاره، مزد، و سودی که باید پرداخت شود تا جنس به‌بازار برسد. این‌گونه افراد را می‌توان تقاضاکنندگان مؤثر نامید، و تقاضای آنان را تقاضای مؤثر گفت؛ زیرا کافی است که در عرضهٔ جنس به‌بازار اثر بگذارند. و این با تقاضای مطلق فرق می‌کند. ممکن است‌گفته شود یك آدم فوق‌العاده فقیر به یك مفهوم تقاضای یك کالسکه شش اسبه را دارد، ودوست داشته باشدکه یك چنین کالسکه‌ای را مالك شود؛ ولی تقاضای وی تقاضای مؤثر نیست زیرا این کالا برای ارضاء وی هیچ‌گاه به‌بازار عرضه نخواهد شد.

وقتی که مقدار هرکالایی که به‌بازار عرضه می‌شود کمتر از مقدار تقاضای مؤثر باشد، تمام کسانی که حاضرند ارزش کل اجاره، مزد، و سودی را که باید پرداخت شود تا جنس به‌بازار بیاید، بپردازند نمی‌توانند مقداری که مایل به‌خرید هستند در اختیار داشته باشند. بعضی از آنها، حاضرند پول بیشتری بپردازند ولی از خرید کالای مزبور محروم نشوند. لذا رقابت میان این‌عده خریداران پیدا می‌شود، و قیمت بازار کم‌وبیش بالاتر ازقیمت طبیعی خواهد شد، به‌طوری‌که مقدار وحجم کمبود کالا، یا ثروت و تجمل بدون جهت رقابت‌کنندگان، آتش شوق رقابت را کم و بیش دامن می‌زند. در بین رقابت‌کنندگانی که از لحاظ ثروت و تجمل یکسان‌اند کمبودکالاکم و بیش رقابت شدیدی به‌وجود می‌آورد، و این امر بستگی دارد به این که به‌دست‌آوردن آن کالا برایشان زیاد حائز اهمیت است یانه. روی این اصل است که در زمان قحطی و یا محاصرهٔ یك شهر قیمت مایحتاج زندگی به‌طور سرسام‌آوری بالا می‌رود.

هروقت مقدار کالایی که به‌بازار عرضه می‌شود بیشتر از تقاضای مؤثر باشد، همهٔ

آن را نمی‌توان به‌قیمت کل ارزش اجاره و مزد و سودی که باید پرداخت شود تا جنس به‌بازار بیاید، به‌فروش رسانید؛ قسمتی را باید به‌کسانی فروخت که حاضرند پول کمتری را بپردازند، و قیمت نازلـی که این‌گونه اشخاص می‌پردازند قیمت کل جنس را پائین می‌آورد. قیمت بازار کم وبیش پایین‌تر از قیمت طبیعی می‌رود، به‌طوری‌که افزایش مازاد جنس کم و بیش رقابت فروشندگان را بالا می‌برد، بدانسان که فروشندگان سعی می‌کنند فوراً کالای اضافی را از سر بازکنند. مازاد کالاهای فاسد شدنی وارداتی، بیشتر موجب رقابت می‌شود تا مازاد کالاهای وارداتی با دوام؛ مثلا در واردات پرتقال رقابت فروشندگان بیشتر است تا آهن کهنه. وقتی که مقدار عرضه شده به‌بازار درست بـه اندازه‌ای باشد که تقاضای مؤثر را تأمین کند و بیشتر از تقاضای مؤثر نباشد، طبیعتاً قیمت بازار یا درست برابر با قیمت طبیعی، و یا تا آنجا که بتوان حدس زد، تقریباً نزدیك به‌آن قیمت می‌گردد. تمام مقادیر موجود را می‌توان با این قیمت فروخت، و با قیمت بیشتری نمی‌توان همه را به‌فروش رساند. رقابت بین واسطه‌های مختلف آنها را وادار می‌کند که آن قیمت را قبول کنند، و کمتر از آن قیمت را نپذیرند.

مقدارکالایی که به‌بازار عرضه می‌شود طبیعتاً باید مناسب با تقاضای مؤثر باشد. همهٔ کسانی که زمین و کارگر و سرمایه را برای تولید کالا و به‌بازار عرضه کردن آن به‌کار گرفته‌اند به‌سودشان هست که مقدار عرضه شده هیچ‌گاه بیشتر از تقاضای مؤثر نباشد، و به‌نفع سایر مردم است که این مقدار عرضه شده هیچ‌گاه کمتر از تقاضا نباشد.

اگر زمانی عرضه مازاد برتقاضای مؤثر شود، بعضی از عوامل متشکله قیمت پائین‌تر از نرخ طبیعی خود می‌رود. اگر اجاره است، منافع صاحب زمین آنها را وادار می‌کند که قسمتی از اراضی خود را اجاره ندهند؛ و اگر مزد و سود است، نفع کارگران از یك طرف، و نفع کارفرمایان از طرف دیگر سبب می‌شود که قسمتی از کار یا سرمایهٔ خود را از این شغل خارج کنند. طولی نمی‌کشد که مقداری که به‌بازار عرضه می‌شود به‌اندازه‌ای خواهد شد که تقاضای مؤثر را جواب گوید. تمام عوامل مختلف تعیین قیمت آن به‌نرخ طبیعی خود افزایش می‌یابد، و کل قیمت به‌قیمت طبیعی خود می‌رسد.

اگر، به‌عکس، مقدار عرضه شده به‌بازار زمانی کمتر از تقاضای مؤثر باشد، بعضی از عوامل متشکل قیمت آن باید بالاتر از نرخ طبیعی بشود. اگر اجاره (بهرهٔمالکانه) است نفع تمام صاحبان زمین سبب می‌شود که بیدرنگ زمینهای بیشتری را برای کشت محصول به‌کار گیرد. اگر مزد یا سود است، نفع تمام کارگران و واسطه‌ها فـوراً ایجاب می‌کند که کارگر بیشتر و سرمایهٔ زیادتری برای تولید و آماده کردن و بـه بازار آوردن آن به‌کار بگمارند. دیری نمی‌پاید که مقداری که به‌بازار می‌آید آنقدر خواهد شد که جوابگوی تقاضای مؤثر شود. کل اجزاء مختلف قیمت آن فوراً به‌نرخ طبیعی سقوط می‌کند و قیمت کل به‌قیمت طبیعی می‌رسد.

بنابراین، قیمت طبیعی مثل ثقل ونقطهٔ گرانیگاست، که قیمتهای سایر کالاهـا پیوسته بسوی آن کشیده می‌شود. تصادفات و رویدادهای مختلف گاهی اوقات آنها را بالای قیمت طبیعی و گاهی هم پائین قیمت طبیعی سوق می‌دهد. ولی موانعی کـه

نمی‌گذارد آنها به‌قیمت طبیعی نزدیك شود هرچه باشد فرق نمی‌کند، این قیمتها دائماً به‌آن سوی کشیده می‌شود.

بدین‌طریق مجموع مقدار کاری که هرسال برای عرضه انواع کالاها به‌کار می‌رود بالطبع خود را با تقاضای مؤثر تطبیق می‌دهد. و طبیعتاً هدف اینست که همیشه مقدار معینی کالا را به‌بازار آورد که بتواند جوابگوی تقاضا باشد، و بیشتر از آن هم نباشد.

در بعضی از مشاغل مقدار کارمساوی در سالهای مختلف مقادیر مختلفی کالا تولید می‌کند؛ در حالی که در مشاغل دیگر همیشه یك مقدار کار تقریباً همان مقدار کالا، را تولید می‌کند. تعداد معینی کارگر در کشاورزی در سالهای مختلف، مقادیر متفاوتی غله، شراب، روغن، رازك (محصول اولیه آبجو) و غیره تهیه می‌کنند. در صورتی که تعداد معینی کارگر ریسنده و بافنده هرسال یك مقدار (یا تقریباً همان مقدار) پارچهٔ کتانی و یا پشمی تولید می‌کنند. فقط متوسط تولید یك نوع کار است که در هر مورد می‌تواند با تقاضای مؤثر تطبیق کند؛ و چون محصول واقعی آن اغلب خیلی بیشتر و یا گاهی خیلی کمتر از محصول متوسط است، مقدار کالاهایی که به‌بازار عرضه می‌شود گاهی خیلی بیشتر، وگاهی هم خیلی کمتر از تقاضای مؤثر است. با اینکه قاعدتاً تقاضا همیشه همان مقدار خواهد بود، قیمت بازار دستخوش نوسانات شدید می‌شود، و این قیمتها گاهی بسیار نازلتر، و زمانی هم بسیار بالاتر از قیمت طبیعی آن می‌شود. در انواع مشاغل دیگر، چون مقادیر مساوی کار، همیشه یك مقدار، یا نزدیك به‌یك مقدار محصول را به‌بازار عرضه می‌کند، عرضه بهتر و دقیقتر با تقاضای مؤثر جور می‌شود. از اینرو درحالی‌که تقاضا بدون تغییر است، قیمت بازار کالا نیز احتمالا بدون تغییر خواهد ماند و کلا یا تا آنجا که می‌شود حدس زد همان قیمت طبیعی را خواهد داشت. این موضوع را همه اطلاع دارند که قیمت پارچهٔ کتانی و یا پشمی مانند قیمت غله دستخوش تغییرات بزرگ و مکرر نمی‌شود. قیمت بعضی از کالاها فقط با تغییرات تقاضا تغییر می‌کند: و قیمت سایرکالاها، نه‌تنها با تغییرات تقاضا تغییر می‌کند، بلکه با تغییرات بیشتر و مکرر مقادیری که به‌بازار آورده می‌شود تاجوابگوی تقاضا باشد، نیز تغییر می‌یابد.

نوسانات گهگاهی و موقتی در قیمت هرکالا در بازار به‌طور عمده در عوامل متشکلهٔ قیمت که به‌مزد و سود ختم می‌شود مؤثر واقع می‌شود. آن قسمت از عوامل قیمت که منوط به‌اجاره است کمتر تحت تأثیر این نوسانات واقع می‌شود. اجاره‌ای که به‌پول‌پرداخت می‌شود، نه از لحاظ مقدار و نه از لحاظ ارزش به‌هیچ‌وجه تحت تأثیر این نوسانات نیست. اما اجاره‌ای که جنسی است و با یك نسبت معین و یا با یك مقدار معین محصول تعیین می‌شود، بدون تردید ارزش سالیانه‌اش تحت تأثیر نوسانات موقتی و یا فصلی قیمت بازار محصولات خام است، ولی میزان پرداختی آن ندرتاً تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. در ایجاد شرایط عقد اجارهٔ زمین، مالك و کشاورز تا آنجا که عقلشان می‌رسد می‌کوشند که نرخ اجاره را با قیمتهای فصلی و یا موقتی تطبیق ندهند،

بلکه آن را با قیمت متوسط و یا قیمت عادی محصولات هماهنگ کنند.

این نوسانات هم در ارزش و هم در نرخ مزد و سود اثر می‌گذارد، بستگی به‌این دارد که بازار با کالا و کارگر انباشته شده و یاکمبود کالا و کارگر داشته باشد؛ یعنی بستگی دارد به‌مقدارکاری که انجام شده، و مقدارکاری که باید بعداً انجام شود. سوگواری عمومی قیمت پارچهٔ سیاه را (که در چنین مواردی معمولا موجودی آن در بازارکم است) بالا می‌برد، و سود بازرگانانی که در چنین مواردی مقادیرهنگفتی از آن پارچه را دارند، افزایش می‌یابد. این سوگواری و سیاهپوشی هیچ‌نوع اثری روی مزد کارگر بافندهٔ پارچه ندارد. زیرا موجودی پارچه در بازار کم است نه موجودی کارگر؛ یعنی مقدار کاری‌که انجام شده‌کمبود دارد نه‌کاری‌که باید بعداً انجام شود. در این عزای ملی مزد کارگران خیاطخانه‌ها نیز بالا می‌رود. در اینجا بازار مواجه با کمبود موجودی کارگر است. و تقاضای مؤثر برای کارگر بیشتر یعنی برای کاری که باید انجام شود هست نه‌کاری که انجام شده است. این سوگواری عمومی قیمت پارچه‌های ابریشمی و رنگی راکاهش می‌دهد. و بدین‌طریق منافع بازرگانانی که مقادیر زیادی از این نوع پارچه‌ها دارند کاهش می‌یابد. همچنین مزد کارگرانی که چنین پارچه‌های رنگی را آماده می‌کنند کاهش می‌دهد، زیرا تقاضای چنین پارچه‌هایی برای ششماه، و شاید هم دوازده ماه کاهش می‌یابد[1] در اینجا موجودی کالا و کارگر در بازار بیشتر از تقاضاست.

اما با اینکه قیمت هرکالای بخصوصی بدین طریق پیوسته به‌مرکز ثقل قیمت (اگربتوانیم چنین اصطلاحی را به‌کاربریم) یعنی قیمت طبیعی نزدیك می‌شود، معهذا گاهی تصادفات ویژه، و گاهی علل طبیعی، و گاهی مقررات ویژهٔ دولت در بسیاری از کالاها، ممکن است قیمت بازار را مدت مدیدی، بسیار بالاتر از قیمت طبیعی، نگاه دارد.

هروقت با افزایش تقاضای مؤثر، قیمت بازارکالای ویژه‌ای به‌مقدار زیاد بالاتر از قیمت‌طبیعی آن بشود، آنهائی که سرمایه و موجودی خود را به‌کار می‌برند که کالا به‌بازار عرضه کنند، کلا می‌کوشند که این تغییر قیمت را پنهان کنند. زیرا اگر همه بفهمند، سود زیاد بسیاری از رقیبان را اغوا می‌کند که موجودی خود را، در جایی‌که تقاضای مؤثر کاملا دارای عرضه است، به‌کار برند، و قیمت بازار به‌زودی به سطح قیمت طبیعی می‌رسد، و شاید تا مدتی هم پائین‌تر از قیمت طبیعی برود. اگر بازار در فاصلهٔ دوری از محل اقامت کسانی که جنس را عرضه می‌کنند قرارگرفته باشد، گاهی می‌توانند تا چند سال این سر را مخفی نگه‌دارند و در این مدت از سود کلانی که عایدشان می‌شود بدون وجود رقیب جدید مستفید می‌شوند. اما، باید اعتراف کرد

۱. تصور می‌رود مقصود نویسنده از سوگواری عمومی آن نوع عزاداریهایی باشد که حداقل مدت آن چند ماه طول می‌کشد مانند مرگ یکی از بزرگان دین و یا سلاطین که معمولا چند ماه عزای ملی اعلام می‌شود. (مترجم).

که، اسراری این چنین، به‌ندرت مدتی طولانی مخفی می‌ماند؛ و سود کلان فقط تاوقتی که این راز را پنهان نگاه داشته‌اند به‌دست می‌آید.

اسرار صنعتی را می‌توان بیشتر از اسرار تجاری پنهان نگاه داشت. رنگرزی که وسایلی کشف کرده باشد و یك رنگ بخصوص را با موادی به‌دست آورد که فقط نصف قیمت رنگهای معمولی تمام می‌شود، ممکن است با مدیریت صحیح، تا وقتی کـه زنده است از مزایای کشف خود بهره‌مند شود، و حتی آن را به‌عنوان سهم‌الارث برای فرزندان و اولادان خود باقی گذارد. سود هنگفت وی ناشی از بهای زیادی است که برای کار خصوصی وی پرداخت می‌شود. و این سود فوق‌العاده دقیقاً شامل مزد و اجرت زیـاد آن کار است. ولی چون این سود روی هر جزء از سرمایه او تکرار می‌شود، و چون مبلغ کل آن، روی حساب مزبور، نسبت معینی با آن پیدا کرده است، معمولا این‌نوع سود را سود فوق‌العادهٔ سرمایه تلقی می‌کنند. اما، چنین افزایش قیمت بازار ظاهراً معلول تصادفات و رویدادهای ویژه‌ای است که عملیات مربوط به‌آن ممکن است روی هم‌رفته سالها به‌طول انجامد.

پاره‌ای از محصولات طبیعی مستلزم خاك و موقعیت جغرافیایی خاصی است به‌طوری که تمام زمینهای یك کشور بزرگ، که مساعد کشت و پرورش آن محصول است، ممکن است آن قدر نباشد که پاسخگوی تقاضای مؤثر باشد. از اینرو، کل مقادیری کـه بـه بازار عرضه می‌شود، ممکن است به‌آنهایی فروخته شود که حاضرند بیش از اجاره زمینی که آن را تولید کرده، و مزد کارگری که در کشت آن مؤثر بوده، و سود سرمایه‌ای که برای آماده کردن و به‌بازار عرضه کردن آن به‌کار رفته و با قیمتهای طبیعی‌محاسبه شده، پول بپردازند. چنین محصولاتی را می‌توان قرنها با قیمت خوب به‌فروش رسانید؛ و آن قسمت از عناصر قیمت که منوط به‌اجارهٔ زمین است در این مورد آن قسمتی است که معمولا بالاتر از میزان طبیعی آن پرداخت شده است. اجاره زمینی کـه چنین محصول منحصر به‌فرد و گرانقیمتی را تولید می‌کند، مانند اجارهٔ بعضی از تاکستانهای فرانسه که دارای خاك غنی و موقعیت ممتازی است هیچ نسبت معینی با اجارهٔ زمینهای حاصلخیز و پرورش‌یافته مجاور آن ندارد. بعکس، مزد کارگر و سود سرمایه‌ای که به‌کار افتاده است تا چنین محصولی را به‌بازار عرضه کند، بندرت با مزد کارگر وسود سرمایه زمینهای مجاور مغایر است و بلکه معمولا به‌یك نسبت است.

افزایش قیمت بازار به‌این شکل ظاهراً معلول علل طبیعی است که ممکن است نگذارد تقاضای مؤثر هیچ‌وقت ارضـا شود، و لذا ممکن است این بالا بودن قیمت دائمی باشد.

انحصاری که به‌یك شخص و یا یك تجارتخانه داده می‌شود همان اثر اسراربازرگانی و صنعت را دارد. انحصارچی پیوسته کمتر از تقاضای مردم جنس عرضه می‌کند، و هیچ‌گاه عرضه را به‌آن اندازه بالا نمی‌برد که تقاضای مؤثر ارضا شود، از اینرو کالاهای خود را با قیمتی خیلی بیشتر از قیمت طبیعی می‌فروشد، و درآمد خود را اعم از اینکه شامل مزد باشد و یا سود خیلی بیشتر از نرخ طبیعی افزایش می‌دهد.

قیمت انحصاری در هر مورد بالاترین قیمتی است که وجود دارد. بعکس آن، قیمت طبیعی، یا قیمت رقابت آزاد، کمترین قیمت است، البته نه در هر موردی، بلکه به‌طورکلی در درازمدت کمترین قیمت است. قیمت انحصاری بالاترین قیمتی است که در هر مورد از خریداران اخذ می‌شود، و یا به‌فرض، بالاترین قیمتی است، که‌خریداران راضی به‌پرداخت آن هستند: قیمت رقابت آزاد کمترین بهایی است که فروشندگان حاضرند بپذیرند و در عین حال کسب و کارشان را ادامه بدهند.

امتیازات و مزایای انحصاری شرکتهای سهامی، قوانین و مقررات نوآموزی، و تمام آن قوانینی که رقابت را در تولید معین، محدود به‌تعداد کمتری می‌کند تا نبودن انحصار، یك گرایش دارند، و آن هم افزایش قیمت است، گواینکه درجات آن فرق می‌کند. این انحصارچیان، شرکتهای بزرگی هستند، و ممکن است اغلب سالهای‌متمادی، و در کلیهٔ مشاغل مختلف، قیمت بازار یك کالای معین را بالاتر از قیمت طبیعی آن حفظ کنند، و به‌این طریق هم مزد کارگر و هم سود سرمایه‌ای که در این مورد به‌کار افتاده بالاتر از نوع میزان طبیعی آن نگاه داشته می‌شود.

افزایش قیمت بازار به‌طریقی که در بالا به‌آن اشاره کردیم تا وقتی که مقررات حاکم برآنها به‌قوت خود باقی است ادامه می‌یابد. قیمت بازار هرکالای بخصوصی، بااین که ممکن است سالها در سطحی بالاتر از قیمت طبیعی خود باشد، بندرت به‌سطحی پائین‌تر از قیمت مزبور تنزل خواهد کرد. وقتی قسمتی از آن با بهایی کمتر از بهای طبیعی فروخته شود اشخاصی که منافع انحصاری دارند فوراً احساس می‌کنند که زیان می‌برند، و بلافاصله مقداری زمین، و یا تعدادی کارگر و یا مقداری سرمایه را از جریان تولید مزبور بیرون می‌کشند، به‌طوری که دیری نمی‌گذرد که میزان کالای عرضه شده به‌بازار فقط تکافوی تقاضای مؤثر را خواهد کرد. از اینرو، قیمت بازار چنین کالاهایی، به‌سرعت به‌قیمت طبیعی آن خواهد رسید. این امر لامحاله درجایی روی می‌دهد که آزادی کامل وجود داشته باشد.

درحقیقت قوانین‌نوآموزی وقوانین‌شرکتهای‌سهامی وقتی‌که صنعتی روبه‌شکوفایی ونیکبختی است،کارگر را قادر می‌سازدکه بتواند مزد خود را خیلی بیشتر از نرخ طبیعی آن بالا ببرد، و هنگامی که صنعت تنزل کرده و روبه‌ضعف نهاد، کارگران را مجبور می‌کند که با مزدی کمتر از نرخ طبیعی کار کنند. در مورد اول بسیاری از مردم را از اشتغال وی خارج می‌کند، در حالت دوم مانع این می‌شود که وی مشاغل متعددی داشته باشد. اما اثر چنین مقرراتی آن قدر که در موقع افزایش مزد بالاتر از نرخ طبیعی پایدار است، به‌هنگام تنزل نرخ مزد کمتر از نرخ طبیعی ماندنی و پایدار نیست. عمل آنها در یك جهت قرنها دوام دارد، ولی در جهت دیگر بیشتر از عمربعضی از کارگران که در زمان ترقی و شکوفایی صنعت مزبور به‌دنیا آمده‌اند نیست. وقتی اینها از بین رفتند، تعدادکسانی‌که برای‌کار آموزش‌می‌بینند طبعاً خودرا با تقاضای مؤثر تطبیق می‌دهند. مقررات عمومی‌باید مانند قوانین مصر و هند قدیم شدید باشد (زیرا در این کشورها هرفردی براساس اصول مذهبی ملزم بودکه شغل و حرفهٔ پدر خود را دنبال

کند، و اگر آنرا با شغل دیگری عوض می‌کرد مثل این بود که بدترین توهینات را بـه مذهب کرده‌باشد) تا بتواند در یك شغل معین و به‌طورکلی درعرض چند نسل، مزدکارگر و یا سود سرمایه را به‌پایین‌تر از نرخ طبیعی تنزل دهد.

در حال‌حاضر این تنها مورد مربوط به‌انحراف قیمت بازار کالاها از قیمت طبیعی است‌که تصور می‌کنیم بررسی آن لازم باشد؛ اعم از اینکه این انحراف قیمتها موقتی باشد یا دائمی. قیمت طبیعی خودش با نرخ طبیعی هرکدام ازعناصر قیمت یعنی مزد، سود، واجاره تغییر می‌کند؛ ودر هرجامعه این نرخ برطبق موقعیت آن جامعه، به‌موجب غنا و فقر آن مملکت، و شرایط پیشرفت، سکون و یا هبوط آن تغییر می‌کند. در چهار بخش زیر، سعی خواهم‌کرد تا آنجاکـه می‌توانم به‌وضـوح ومفصل، علل تغییـرات مزبور را بیان کنم.

نخست می‌کوشم شرح دهم چه موجباتی طبیعتاً نرخ مزد را تعیین می‌کند، و به چه کیفیتی این موجبات تحت تأثیر غنا و یا فقر، پیشرفت، سکون و یا حالت قهقرایی جامعه قرار می‌گیرند.

دوم، می‌کوشم که نشان دهم شرایطی که طبیعتاً میزان سود را تعیین می‌کند کدام است، و نیـز به‌چه‌طریقی این شرایط تحت تأثیر تغییرات وضع جامعه قـرار می‌گیرند.

بااینکه مزد و سود نقدی در کاربرد مختلف کار و سرمایه متفاوت است؛ مع‌هذا ظاهراً نسبت معینی بین هر دو یعنی مزد و سود نقدی در کلیهٔ موارد کاربرد کار و سرمایه وجود دارد. بعداً خواهیم دید که نسبت مزبور بعضاً بستگی دارد به‌ماهیت‌کاربرد مختلف سرمایه و مقداری از آن هم بستگی دارد به‌مقررات و قوانین مختلف جامعه‌ای که در آن سرمایه و کار به‌کار افتاده است.

ولی با اینکه در بسیاری از موارد بستگی به‌قوانین و مقررات دارد، این نسبت ظاهراً کمتر تحت تأثیر توانگری و تهیدستی و بی‌چیزی؛ و یا شرایط ترقی، سکون، و سیر قهقرایی جامعه قرار می‌گیرد؛ بلکه در تمام آن حالات مختلف به‌یك نهج و یاتقریباً یك نهج باقی خواهد ماند. در وهلهٔ سوم، سعی خواهم کرد که تمام موجبات مختلفی که این نسبت را تعیین می‌کند بیان کنم.

در وهله آخر یا چهارمین مرحله، می‌کوشم شرح دهم موجباتی که اجارهٔ زمین را تعیین می‌کند چیست، وچه چیزی قیمت حقیقی تمام مواد مختلفی کـه آن زمین تولید می‌کند بالا برده و یا تنزل می‌دهد.

بخش هشتم

دربارهٔ مزد کارگران

تولید کـارگـر پاداش طبیعی یا مزد کارگر را تشکیل می‌دهد.

در حالت ابتدائی و آغازینی که قبل از ضبط زمینها و تجمع سرمایه بود، همهٔ محصول کار کارگر متعلق به‌خودش بود. او نه اربابی داشت و نه مالکی که محصول خود را با او تقسیم کند.

اگـر این وضـع ادامـه می‌یافت، مزد کارگـر با تمام بهبودهایی کـه در نیروی مولد او در اثر تقسیم کار به‌وجود آمده بود افزایش می‌یافت. و همه‌چیـز به‌تدریج ارزانتر می‌شد. کالاها با تعداد کمتری از کارگران تولید می‌شد، و چون در یك چنین حالتی کالاهایی که با مقدار مساوی کار تولید می‌شد بالطبع با یکدیگـر مبادله می‌گردید، ناگزیر این کالاها با محصول کار کمتری خریداری می‌شدند.

ولی با اینکه همه چیز در حقیقت ارزانتر می‌شد، ولی بسیاری از اشیاء ممکن بود گرانتر از پیش به‌نظر آید، و یا اینکه در برابر مقادیر بیشتری از کالاها مبادلـه شود. مثلا فرض کنیم، در بیشتر مشاغل نیروی مولده کارگر ده برابر بهبود یابد، و یا اینکه کار یك روز کارگر ده برابر مقداری که قبلا می‌توانست تولید کند محصول بدهد؛ ولی در حرفه دیگر نیروی مولد کارگر فقط دو برابر پیش بهبود یابد، یعنـی کار یك روزهٔ کارگر فقط دو برابر مقدار قبل محصول داشته باشد. در مبادلـه محصول کار یك روز کارگر نوع اول، با کار یك روز کارگر در این مورد بخصوص، ده‌برابر مقدار قبلی کار فقط می‌توانست دو برابر مقدار از این محصول را خریداری کند. بنابراین، مقدار معینی از این کالا، مثلا نیم کیلوی آن، ۵ برابر گرانتر از پیش به‌نظر می‌آمد. اما، در حقیقت قیمت آن نصف شده است. زیرا با اینکه برای خرید آن ۵ برابر ازکالای دیگـر لازم است ولی برای خرید یا تولید آن فقط نصف مقدار قبلی نیروی کار احتیاج دارد. لذا به‌دست آوردن محصول دوبرابر آسانتر از دفعه قبل است.

ولی این حالت ابتدایی، که در آن کارگر از تمام تولید خود بهره‌مند می‌شد، نمی‌توانست پس از ضبط و تملك زمینها و انباشتن سرمایه دوام بیاورد. بنابراین، مدتها پیش از آنکه نیروی تولید کارگر در اثر تقسیم کار بهتر شود، این دوره بسرآمد و فایده‌ای هم ندارد که موضوع را بیش از این دنبال کنیم و ببینیم اثر آن روی پاداش کار و یا مزد کارگر چه بود.

به‌محض اینکه زمین جزو ملك خصوصی و شخصی می‌شود، ارباب تقاضای سهمی از تمام آن چیزی که کارگر می‌تواند از زمین به‌عمل آورد و یا جمع‌آوری کند خواهد داشت. اجارهٔ زمین نخستین چیزی است که از محصول کار کارگری که روی آن کارکرده است کسر می‌شود.

به‌ندرت اتفاق می‌افتد که شخصی که زمین را شخم می‌زند وسیله‌ای برای گذران خود تا درو محصول داشته باشد. غذای وی معمولاً از موجودی محصول مالك، به صورت مساعده تأمین می‌شود، یعنی ازانبار ارباب کشاورزی که او را استخدام کرده، و علاقه‌ای هم به‌استخدام او ندارد قرض می‌کند به‌شرط اینکه همین مالك در تولید کار وی سهیم شود، و یا اینکه غله‌ای که از مالك گرفته با منفعت به‌وی برگرداند.

محصول کار تمام کارگران دیگر نیز تقریباً به‌همین طریق کاهش می‌یابد. درتمام حرف و صنایع قسمت اعظم کارگران نیاز به‌ارباب یا مالکی دارند که مواد کار و مزد و غذای آنها را از پیش به‌آنها بدهد، تا اینکه کار تمام شود. این ارباب در تولید کارگر سهیم می‌شود، و یا در ارزش افزوده موادی‌که به‌وی داده است شریك می‌گردد؛ سود و منفعت ارباب در این سهمی که دریافت می‌کند قراردارد.

در حقیقت، گاهی اتفاق می‌افتد که، یك کارگر مستقل به‌اندازه‌ای سرمایه دارد که هم مواد کار خودش را بخرد، و هم تا وقتی که کار پایان نیافته زندگی خود را تأمین کند. وی هم سرمایه‌دار است هم کارگر، و از تمام محصول کار خودش و یا از تمام ارزش افزودهٔ موادی که به‌وی داده شده بهره‌مند می‌شود. و در این نوع کارها معمولا دو درآمد متمایز وجود دارد، که به‌دو شخص مجزا تعلق می‌گیرد، یکی سود سرمایه، و دیگری مزدکار.

اما چنین مواردی نادر است، و در همه جای اروپا، در برابر هریك کارگرمستقل، ۲۰ کارگر زیرنظر یك ارباب کار می‌کنند؛ و در همه جا مزد این عده چیزی است که باید باشد، یعنی مزدشان مثل مزد محلهایی است که کارگر وصاحب سرمایه‌ای که وی را استخدام می‌کند دو فرد متمایز و متفاوت هستند. مزد عادی کارگر در همه‌جا بستگی دارد به‌قراردادی که معمولا بین دونفر منعقد می‌شود، و البته منافع این دو نفر به‌هیچ‌وجه یکی نیست. کارگر می‌خواهد تا آنجا که ممکن است بیشتر مزد دریافت کند، و ارباب میل دارد تا آنجا که می‌شود کمتر بپردازد. کارگران برای بالا بردن مزد خود مایلند که متحد شوند، صاحبان سرمایه برای اینکه مزد کمتری بدهند با هم یکی می‌شوند.

اما مشکل نیست پیش‌بینی کنیم کدام یك از این دو طرف، در تمام مواردعادی،

در این کشمکش حاکم باشد، و طرف دیگر را وادارکند که طبق شرایط قرارداد عمل کند. کارفرمایان، چون تعدادشان‌کمتر است، می‌توانند آسانتر با هم متحد شوند؛ و بعلاوه قوانین ومقررات موجود نیز اتحاد آنها را تأئید می‌کنـد، یا حداقـل از آن ممانعت نمی‌کند، و حال آنکه این مقررات از اتحاد کارگران جلوگیری می‌کند. در کشورما هیچ قانونی وجود ندارد که علیه اتحاد کارفرما برای پائین آوردن مزد وضع شده باشد، ولی علیه اتحادیه‌های کارگرانی که به‌منظور بالا بردن مزد تشکیل می‌شود قوانین متعددی داریم. در تمام این کشمکشها کارفرمایان بیشتر می‌توانند مقاومت کنند. مالك، دهقان و یا کارفرمای صنعتی، ویا یك بازرگان، بدون اینکه نیازی به‌استخدام کارگر داشته باشند، معمولا می‌توانند یکی دو سال با سرمایه‌ای که قبلا به‌دست آورده‌اند زندگی کنند. بیشتر کارگران نمی‌توانند غذای بیش از یك هفته خود را داشته باشند، و تعداد کمی می‌توانند یك ماه مقاومت کنند و بندرت کارگری هست که یك سـال بدون اشتغال بتواند امرار معاش کند. در درازمدت کارگر همان‌قدر برای کارفرمـا ضروری است که کارفرما برای کارگر، ولی این احتیاج خیلی فوری نیست.

گفته می‌شود که، بندرت ما دربارهٔ دسته‌بندی و اتحاد کارفرمایان چیزی بگوشمان می‌خورد، در صورتیکه دربارهٔ سندیکا و اتحادیهٔ کارگری مکرراً اخباری منتشر می‌شود. ولی هرکس، با این حساب، تصورکند، که کارفرمایان بندرت با هم متحد می‌شوند، هم از دنیا بی‌اطلاع است و هم از موضوع. کارفرمایان همیشه و همه‌جـا ساکت و خموشند، ولی دائماً و به‌طور یکنواخت باهم متحد می‌شوند که مزد کارگر را از نرخ واقعی آن بالاتر نبرند. نقض این اتحاد در همه‌جا یك عمل نامناسب و غیرعادی است، و کارفرمایی که چنین کاری انجام دهد مورد شماتت و ملامت اقران و همگنان خویش است. در حقیقت ما بندرت از اتحادیهٔ کارفرمایان چیزی می‌شنویم، زیرا این یك امـر عادی، و حتی می‌توان گفت، یك امر طبیعی است، به‌طوری که هیچ‌کس چیزی در بارهٔ آن نمی‌شنود. گاهی کارفرمایان، نیز داخل یك زد و بند مخصوصی می‌شوند که مزد کارگر را حتی از نرخ طبیعی آن نیز پائین‌تر ببرند. این کار همیشه در نهایت سکوت و در خفا انجام می‌شود، تا لحظهٔ اجرای آن کسی اطلاع ندارد، که در آن‌هنگام نیز کارگر بدون مقاومت تسلیم می‌گردد. و با اینکه کاهش مزد به‌شدت کارگران را تحت فشار قرار می‌دهد، ولی دیگران هیچ‌وقت چیزی در این باره نمی‌دانند. اما، اغلب این چنین دسته‌بندیها با اتحادیهٔ تدافعی کارگران مواجه می‌شود، که گهگاه آنان نیز، بدون تحریك یاانگیزشی از این نوع، به‌میل خود متحد می‌شوند که قیمت کار خود را بالا ببرند.

مستمسك و دستاویز معمولی آنها، گاهی گرانی مایحتاج زندگی؛ وگاهی سود سرشاری است که کارفرما از کار آنها به‌دست آورده است. ولی اعم از اینکه دسته‌بندی کارگران حالت دفاعی یا حالت حمله‌ای داشته باشد، همیشه این نوع دسته‌بندیها فـوراً منتشر می‌شود. و برای اینکه هدفی که تعقیب می‌کنند به‌سرعت درباره‌اش تصمیم گرفته شود، همیشه متوسل به‌هیاهو و داد و فریاد زیادی می‌شوند، و گاهی نیز با خشونت و

شدت و بی‌حرمتی عمل می‌کنند. کارگر نومید و از جان گذشته است و چون افراد نومید مرتکب حماقت یا زیاده‌روی می‌شوند، یعنی باید از گرسنگی بمیرند، و یـا اینکه کارفرمایان خود را بترسانند و وادار کنند که با تقاضـای آنان فوراً موافقت کنند. کارفرمایان آنها در چنین مواردی نیزهمان داد وفریادها را روی طرف دیگر به‌کار می‌برند، و همیشه سعی می‌کنند که از دادستان کشوری کمك بگیرند و اجرای به‌حق آن قوانینی که با شدت علیه دسته‌بندی نوکرها، کارگران، و شاگردان مزدور به‌تصویب رسیده خواستار می‌شوند. لذا کارگر بندرت از شدت عمل و دسته‌بندیهای پرآشوب طرفی می‌بندد، زیرا همهٔ این هیاهو و داد و فریادها قسمتی به‌واسطهٔ مداخله رئیس دادگاه بخش، قسمتی به‌واسطهٔ مقاومت عالی کارفرمایان و قسمتی هم به‌واسطهٔ احتیاجی که بیشتر کارگران به‌خاطر قوت لایموت فعلی دارند، ازبین می‌رود، و همهٔ این سر و صداها معمولا به‌چیزی منجر نمی‌شود، مگر مجازات و یا ازبین رفتن سردمداران این دسته‌بندیها. ولی با اینکه در کشمکش با کارگران، کارفرمایان عموماً دست بالا را دارند، اما نرخ معینی هست که مزد کارگران عادی، حتی پست‌ترین نوع کارگـران، نمی‌تواند مستمراً پائین‌تر از آن باشد.

کارگر همیشه باید از قبل کار خود اعاشه کند، و مزد او لااقل باید به‌اندازه‌ای باشد که قوت او را تأمین کند. باید در بسیاری از موارد مزد قدری بیشتر از قوت لایموت باشد، والا ممکن نیست که بتواند خانواده‌ای تشکیل دهد. و نژاد چنین‌کارگری بیش از یك نسل نمی‌پاید[1]. رو ی‌این اصل، آقای کانتی‌لن[2] فرض کرده اسـت مزد پست‌ترین نوع کارگران باید در همه‌جا لااقل دو برابر هزینهٔ خوراك وی باشد، برای اینکه یکی با کمك دیگری بتوانند دوبچه بزرگ کنند؛ کار زن او، نظربه اینکه لازم است مراقب بچه‌ها باشد، فرض شده است که فقط به‌اندازه‌ای باید باشد که خرج‌خودش را تأمین کند. ولی حساب شده است که، نیمی از بچه‌هائی که به‌دنیا آمده‌اند قبل از این که بسن بلوغ برسند می‌میرند.

از اینرو تهیدست‌ترین کارگران، طبق این حساب، باید بکوشند که با هم لااقل چهار بچه تربیت کنند، برای اینکه دو نفر از آنان شانس مساوی برای زنده ماندن و به‌آن سن رسیدن را داشته باشند. اما چنین فرض شده است، که هزینهٔ معـاش لازم برای چهار بچه، تقریباً مساوی یك مرد است. همان نویسنده اضافه می‌کند، کار یك بردهٔ قوی‌بنیه، طبق محاسبه‌ای که به‌عمل آمده، دو برابر هزینهٔ معاش اوست؛ ونویسنده تصور می‌کند، که کار پست‌ترین کارگرها، نباید کمتر ازکار یك بردهٔ قوی‌بنیه ارزش داشته باشد. تا اینجا حداقل محقق است که برای تربیت یك خانواده کار زن و شوهر با هم، حتی اگر از نوع پست‌ترین کارها باشد، باید آن قدر باشد که بتواند قـدری بیشتر از آنچـه که دقیقاً برای معاششان لازم است فراهم کند، ولی این مقـدار به‌چه

۱. ظاهراً مارکس و انگلس در انتشار مانیفست خود تحت تأثیر سخنان مؤلف بوده‌اند.ـم.

2. Contillon.

نسبتی باشد، آیا به‌نسبت فوق‌الذکر باشد، و یا به‌صورت دیگر، وظیفهٔ من نیست کـه تعیین کنم.

اما، موارد بخصوصی است، که گاهی اوقات به‌کارگران امتیازاتی می‌دهد، و آنها را قادر می‌سازد که مزدشان راخیلی بیشتر ازاین نرخ بالا ببرند؛ ظاهراً این پائین‌ترین مزدی است که با مروت و انسانیت عادی موافق است.

وقتی درکشوری تقاضا برای کسانی که از طریق مزد امرار معاش می‌کنند، یعنی کارگران، شاگرد کارگر، انواع پیشخدمتها و نوکرها مرتباً افزایش می‌یابد؛ وقتی که هرسال تعداد خیلی بیشتری از سال پیش استخدام می‌شوند، کارگران برای بـالا بردن مزد خود نیازی به‌دسته‌بندی واتحادیه‌ها ندارند. کمیابی کارگر رقابتی میـان کارفرمایان ایجاد می‌کند، که روی دست هم بلند می‌شوند، تا کارگر را بربایند، و بدین ترتیب به‌طور داوطلبانه کارفرمایان از دسته‌بندی طبیعی برای ثابت نگاه‌داشتن مـزد دست برمی‌دارند. خود پیداست، که تقاضای کسانی که از راه مزد و حقوق زندگی می‌کنند، نمی‌تواند بالا برود مگر به‌نسبت افزایش وجوهی که به‌منظور پرداخت مـزد آنان اختصاص داده شده است. این وجوه بردوگونه است، یکی درآمدی که بیشتر از آن چیزی است که برای معاش ضروری است؛ دوم، سرمایه‌ای که بالاتر از آن چیزی‌است که برای استخدام کارفرمایانشان لازم است.

وقتی مالك، قسط‌السنین‌بگیر، یا صراف، درآمدی بیشتر از آن چیزی‌داشته باشد که فکر می‌کند برای خرجی خودش لازم است، تمام یا قسمتی از مازاد این درآمد را برای استخدام یك یا چند نوکرباب به‌کار می‌برد. اگر این مازاد افزایش یابد طبیعتاً تعداد نوکرها را زیادتر خواهد کرد.

وقتی یك کارگر مستقل، مانند یك جولاگر، یا کفاش، سرمایه‌اش بیش ازآنست که برای خرید مواد و خرجی خودش تا وقتی که جنس را بفروشد، تکافو کند، طبعاً با این مازاد یك یا چند شاگرد مزدور استخدام می‌کند، برای اینکه از کار آنها منتفع شود. اگر این مازاد افزایش یابد، بدیهی است که وی تعداد بیشتری شاگرد مزدور استخدام خواهد کرد.

بنابراین، تقاضا برای کسانی که از راه مزد زندگی می‌کنند ضرورتاً با افزایش درآمد و سرمایه هرکشور افزایش می‌یابد، و ممکن نیست بدون آن افزایش پیداکند. افزایش درآمد وسرمایه افزایش ثروت ملی است. از اینرو، تقاضا برای مزدبگیران طبعاً با افـزایش ثروت ملی بالا می‌رود، و ممکن نیست بدون آن بالا رود. این عظمت ثروت ملی نیست که موجب بالا رفتن مزد کارگران می‌شود، بلکه افزایش مستمرثروت است که این امر را میسر می‌کند. لذا، درکشورهای ثروتمند مزد کارگر بالا نیست بلکه بالاترین سطح دستمزد، در کشورهایی است که پیشرفته‌تر از دیگران‌اند، و یا کشورهائی که به‌سرعت ثروتمند می‌شوند. انگلستان در حال حاضر، مسلماً، خیلی ثروتمندتر از کشورهای امریکای شمالی است. اما، مزد کارگران در امریکای شمالی خیلی بالاتـر از هرکجای انگلیس است. در ایالت نیویورك، یك کارگر عادی به‌پول خودشان سه

شلینگ و شش پنس در روز مزد می‌گیرد، کـه مساوی دو شلینگ استرلینگ است[۳]. نجارهائی که در کشتی کار می‌کنند ده شلینگ و شش پنس و تقریباً نیم لیتر مشروب رام که شش پنس استرلینگ ارزش دارد، و جمع کل آن برابر است با شش شلینگ و شش پنس استرلینگ مزد دارند؛ نجار خانه‌ساز و بنا، هشت شلینگ به‌پول خودشان که مساوی چهار شلینگ وشش پنس استرلینگ است، شاگرد خیاط پنج شلینگ بـه‌پول امریکا، که به‌پول انگلیس برابر با دو شلینگ و ده پنس است مزد دارند. همهٔ این مزدها بالاتر از مزد لندن است؛ وگفته می‌شود مزد در سایر ایالات مستعمره مانند نیویورك بالاست. قیمت ارزاق عمومی در امریکای شمالی خیلی پائین‌تر از انگلیس است. در آنجا کمیابی و گرانی هیچ‌گاه وجود نداشته است. در بدترین سالها همیشه به‌اندازهٔ خودشان خواربار داشته‌اند گواینکه فقط صادراتشان کم می‌شده. بنابراین، اگر قیمت پولی کـار از همهٔ قسمتهای کشور انگلیس بیشتر باشد، قیمت حقیقی آن، یعنی میزان حقیقی‌مایحتاج و وسایل زندگی که این پول برای کارگران فراهم می‌کند باید به‌نسبت بیشتری بالاتر ازکشور اصلی (انگلیس) باشد.

اما با اینکه امریکای شمالی هنوز به‌ثروتمندی انگلیس نیست، ولی تندتر از انگلیس در این راه گام برمی‌دارد و با سرعت بیشتری برای به‌دست آوردن ثروت جلو می‌رود. قطعی‌ترین نشانهٔ خوشبختی و بهروزی هرکشور افزایش ساکنان آنست. تصور نمی‌رود جمعیت بریتانیای کبیر و بیشتر کشورهای اروپایی در کمتر از ۵۰۰ سال دو برابر شود. در مستعمرات انگلیس، متوجه شده‌اند که جمعیت در بیست یا بیست و پنج سال دو برابر می‌شود[۴]. در حال حاضر این افزایش جمعیت کلا ناشی از مهاجـرت دائمی نیست، بلکه در اثر زاد و ولد زیاد آنهاست. گفته می‌شود، در مستعمرات کسانی که به‌سن کهولت می‌رسند، پنجاه تا صد نوه و نتیجه و گاهی خیلی بیشتر را خواهند دید. در آنجا کارگر مزدش چنان خوب است که تعدد بچه‌های خانواده به‌جـای اینکه باری بردوش آنها باشد، منبع ثروت و نیکبختی پدر و مادر است. حساب شده که هرکدام از بچه‌های خانواده قبل از اینکه پدر و مادر را ترك کنند سالیانه صد لیرهٔ استرلینگ خالص عایدی دارد. یك بیوهٔ جوان با چهار پنج بچه، که در خانوادهٔ متوسط و یا طبقهٔ متوسط و یا طبقه پائین اروپا شانس شوهر دوم را ندارد، در مستعمرات اغلب به‌چشم سرمایه به‌او می‌نگرند. ارزش بچه‌ها بزرگترین مشوق ازدواج است. بنابراین، تعجبی ندارد اگر می‌بینیم که مردم امریکای شمالی در سنین جوانی ازدواج می‌کنند. ولـی باوجود افزایش زیاد جمعیت که ناشی از ازدواج در سن جوانی است همیشه شکایت کمبود کارگرهست. به‌نظر می‌رسدکه تقاضای کارگر، و وجوهی‌که برای امرار معاش آنها در نظر گرفته شده، هنوز هم سریعتر از پیدا کردن کارگر برای استخدام افزایش می‌یابد.

۳. این کتاب در سال ۱۷۷۳ و پیش از آغاز جنبش استقلال امریکا نوشته شده است.
۴. نظریه دوبرابر شدن جمعیت در ظرف ۲۵ سال که بعدها مالتوس بیان کـرد، از اینجا مایـه می‌گیرد. (مترجم).

با اینکه ثروت یك کشور باید زیاد باشد، مع‌هذا اگر مدتی کشور در حال سکون باشد، نباید انتظار داشته باشیم که مزدکارگر در آنجا بالا باشد. وجوهی که به‌منظور پرداخت دستمزدها اختصاص داده شده، و همچنین درآمد و سرمایهٔ ساکنین کشورممکن است بالاترین رقم باشد؛ ولی اگر چندین قرن به‌همان میزان باقی بماند و یا تقریباً بـه همان شکل باشد، تعداد کارگرانی که هرسال استخدام می‌شوند، به‌آسانی می‌توانند عرضهٔ تعداد کارگری که مورد تقاضای سال بعد است فراهم کند حتی بیشتر از میزان تقاضای آن‌سال. بندرت کارگـرکمیاب می‌شود، و کارفرمایان مجبور نیستند برای استخدام کارگران با هم به‌رقابت برخیزند. به‌عکس، کارگران در چنین مواردی، طبعاً بیش از اشتغال زاد و ولد می‌کنند و زیاد می‌شوند. کمیابی اشتغال دائمی خواهد بود، و کارگران مجبورند برای بدست آوردن شغل با هم چشم و همچشمی کنند. اگر در چنین کشوری دستمزد کارگران بیش از مقدار لازم برای مخارج زندگی و معاش آنان بوده باشد، و حتی بیشتر از آن باشد که برای گذران خانواده‌ها لازم است، رقابت کارگران، و نفع کارفرمایان به‌زودی مزد آنان را به‌حداقل نرخ که با بشریت و انسانیت عـادی سازگار است کاهش خواهد داد. چین مدتهای مدید است که یکی ازکشورهای ثروتمند است، یعنی، یکی از حاصلخیـزترین، وصنعتی‌تریـن وپرجمعیت‌ترین‌کشورهای دنیاست با بهترین روش کشاورزی. اما، چنان می‌نمایدکه مدتها در جا زده است. مارکوپولو، که بیش از ۵ قرن پیش به‌آنجا مسافرت کرده، کشاورزی، صنعت و جمعیت آن را طـوری شرح می‌دهد که مسافرینی که امروز به‌آن‌جا مسافرت می‌کنند تقریباً همان وضع و حال را می‌بینند. شاید، خیلی پیش از مارکوپولو، تا آنجا که ماهیت قوانین و نهادهای این کشور اجازه می‌داده است کاملترین غنا و ثروت را به‌دست آورده بوده است. گزارشات بسیاری از مسافران و جهانگردان که در موارد دیگر با هم نا متوافق است، در این مورد با هم توافق دارد که مزد کارگر پائین است، چنانکه برای کارگر تشکیل خانواده و تربیت اولاد در چین دشوار است. کارگر چینی اگر بتواند در تمام روز کارکند و زمین را بکند و در شب پولی به‌اندازه خرید کمی برنج دریافت کند، راضی است. وضع پیشه‌وران، اگر پیشه و هنری وجود داشته باشد، از این هم بدتر است.

به‌جای اینکه مثل پیشه‌وران اروپایی در کارگاههای خود با تنبلی به‌انتظارمشتری باشد، دائماً در کوی و برزنها پرسه می‌زند و ابزار کار خود را همراه می‌برد، و خدمت خود را عرضه می‌کند، مثل اینکه درخواست کار می‌کند. فقر طبقات پائین مردم چین به‌مراتب بیشتر از فقیرترین کشورهای اروپاست. در مجاورت کانتون صدها، و معمولا گفته می‌شود، هزاران خانوار روی خشکی زندگی نمی‌کنند. بلکه دائماً در قایق‌های ماهیگیری روی رودخانه‌ها و آبراهها زندگی می‌کنند. قوت و غذایشان روی این خانه‌های قایقی آنقدر کم و ناچیز است که با اشتیاق تمام بدترین آشغالی که از کشتی اروپائیان به‌خارج پرتاب می‌شود از روی آب صید می‌کنند.

هرمرداریاگوشت گندیده‌ای، مثل لاشهٔ سگ و یا گربه، با اینکه نیمه متعفن و در حال غرق شدن است، مثل بهترین مائدهٔ آسمانی و خوشگوارترین غذای سایرکشورهـا

خورده می‌شود. تشویق به‌ازدواج در چین به‌علت سودآوری نیست بلکه چون با آزادی می‌توانند کودکان خود را سربه‌نیست کنند به‌این امر اقدام می‌کنند. در شهرهای بزرگ هرشب تعدادی ازکودکان را در کوچه‌ها می‌گذارند، و یا اینکه مثل توله‌سگ در آب خفه می‌کنند. حتی گفته می‌شود انجام این‌کار وحشتناك شغل روزمرهٔ گروهی از افراد است که از این راه امرار معاش می‌کنند.

اما با اینکه شاید چین درجا می‌زند، ولی به‌نظر نمی‌رسد که رو به‌قهقرا می‌رود. مردم در هیچ‌جا شهرها را ترك نمی‌کنند. زمینی که روزی کشت می‌شد هنوز هم کشت می‌شود. بنابراین همان تعداد کارگر در سال، یا تقریباً همان میزان، باید به‌کـار ادامه دهند، و در نتیجه وجوهی که برای معاش آنان اختصاص داده شد، نباید به‌طورمحسوس تنزل یابد. از اینرو، پائین‌ترین طبقهٔ کارگران، با وجود ناچیز بودن معاش، بایـد به‌هرطریق شده به‌نوبت عوض شوند. تا نژاد آنها ادامه یابد تا آنجا که تعداد آنان نقصان نیابد. ولی درکشوری که وجوه لازم برای امرار معاش کارگران نقصان می‌یابد وضع طور دیگری است. هرسال تقاضا برای نوکر و کارگر، در تمام طبقات مشاغل، از سال پیش کمتر می‌شود. کسانی که در طبقات بالاتر به‌دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، چون نمی‌توانند در رشتهٔ کار خود شغلی، پیدا کنند، خوشحال خواهند شد که در طبقات پائین‌تر شغلی دست و پا کنند. پائین‌ترین طبقات جامعه نه‌تنها کارگر زیادتر از نیاز خود دارد، بلکه با هجوم سایر طبقات مردم به‌این طبقه، رقابت در میان آنها برای استخدام چنان شدید می‌شود، که مزد کارگر را به‌کمترین و ناچیزترین قوت‌لایموت تقلیل می‌دهد. حتی در چنین شرایط سختی بسیاری از مردم نمی‌توانند شغلی پیدا کنند، و یا از گرسنگی تلف می‌شوند و یا اینکه مجبور می‌شوند از راه تکدی امرار معاش کنند، و یا اینکه شاید مرتکب وقیحترین و شنیعترین کارها می‌شوند. در این طبقه از مردم فقیر، قحطی و مرگ و میر فوراً شیوع می‌یابد، و از آنجا به‌سایر طبقات سرایت‌می‌کند، تا آنجا که تعداد ساکنین یك کشور به‌قدری کاهش یابد که با درآمد و سرمایه‌ای که در آن باقی مانده آنهائی که برخلاف دیگران از جور و ستم روزگار و بدبختیهـا رسته‌اند، به‌آسانی امرار معاش کنند. این حالت شاید وضع تقریباً فعلی بنگال، و بعضی از مستعمرات انگلیس در هند شرقی باشد. یعنی سرزمین زرخیزی که قبلا از جمعیت آن کاسته شده است، و نتیجتاً، امرار معاش خیلی دشوار نیست، با وجود تلف شدن سیصد چهارصد هزار نفر درسال، باز باید اطمینان داشته باشیم وجوهی که برای امرار معاش طبقهٔ فقیر کارگر اختصاص داده شده به‌سرعت نابود می‌شود. فرق میان روح ملازم قانون اساسی انگلیس که کشورهای امریکای شمالـی را حمایت و اداره می‌کند، و مقررات یك شرکت بازرگانی[۵] که هند شرقی را تحت استیلا دارد و به‌آنها ستم می‌کند، با مشاهدهٔ تفاوت وضع این کشورها بهتر آشکار می‌شود.

۵. ظاهراً منظور نویسنده کمپانی هند شرقی است که در آن زمان این کشورها را تحت نفوذ خود داشت. — م.

بنابراین پرداخت مزد سخاوتمندانه به‌کارگر، هم نشانهٔ طبیعی افزایش ثروت ملی است و هم اثر لازم آن. از طرف دیگر، معاش ناچیز کارگـر فقیر، علامت و نشانهٔ طبیعی است براینکه همه چیز در حال توقف است، و وضع گرسنگی کارگران علامت اینست که کشور به‌سرعت روبه‌قهقرا می‌رود.

در حال حاضر، در انگلیس مزد کارگر ظاهراً بیشتر از مقداری است که برای تشکیل و تربیت خانواده لازم است. برای اینکه خودمان را در این مورد قانع کنیم لازم نیست که وارد محاسبهٔ خسته‌کننده و مشکوکی بشویم که نشان دهیم کمترین مبلغی که برای این کار لازم است چقدراست. نشانه‌های آشکاری وجود دارد که مزد کارگران در هیچ جای این کشور با پائین‌ترین نرخی که متوافق با مروت و انسانیت است تعیین نمی‌شود.

نخست) تقریباً در همه جای انگلیس، حتی در میان پائین‌ترین نوع کار، تمایزی بین مزد تابستانی و زمستانی وجود دارد. مزد تابستانی همیشه بالاترین مزد است، ولی نظر به‌هزینهٔ فوق‌العادهٔ سوخت، امرار معاش خانواده در زمستان گرانتر است. بنابراین، مزد وقتی بالاست، که هزینه زندگی پائین است، بدیهی است که در این‌صورت مـزد با در نظرگرفتن هزینه زندگی تعیین نمی‌شود، بلکه با ارزش کمی و فرضی کار تعیین می‌گردد. در حقیقت می‌شود گفت، کارگر باید قسمتی از مزد تابستانی خود راپس‌انداز کند تا اینکه هزینهٔ زمستانی را بپردازد؛ و در تمام سال مزد او بیشتر از میزان احتیاج تأمین معاش خانواده‌اش نیست. اما در مورد برده، و یا شخصی که مطلقاً برای قوت لایموتش به‌ما متکی است، این‌طور رفتار نمی‌شود. هزینهٔ روزانه او به‌نسبت نیازهـای روزانه اوست.

دوم) مزدها در انگلیس‌با قیمت خواربار نوسان پیدا نمی‌کند. قیمت خواربار در همه‌جا سال به‌سال و اغلب ماه به‌ماه تغییر می‌کند. ولی در بسیاری جاها قیمت پولـی کار به‌طور یکنواخت گاهی تا نیم قرن یکسان باقی می‌ماند. از اینرو، اگر در این محلها، کارگران فقیر بتوانند خانوادهٔ خود را در سالهای گرانی اداره کنند، به‌هنگام فراخی و فراوانی متوسط وضع راحت‌تری دارند، و در سالهائی که فوق‌العاده ارزانی است خوشبخت خواهند بود. قیمت گران خواربار در این ده‌سال گذشته در بسیاری از مناطق انگلیس همراه با افزایش پولی محسوس مزد کارگر نبوده است. در حقیقت تغییر مزد در بعضی جاها بیشتر ناشی از افزایش تقاضای کارگر بوده است نه افزایش تقاضای خواربار.

سوم) همانطورکه قیمت خواربار بیشتر از مزد کارگر در هرسال در تغییر است، همان‌طور هم، مزد کارگر، از یك شهر به‌شهر دیگر، بیشتر از قیمت خواربار تغییـر می‌کند. قیمت نان و گوشت معمولا در بیشتر جاهای انگلیس ثابت و یا تقریباً ثابت است. نان و گوشت وسایر چیزهایی که خرده‌فروشها عرضه می‌کنند یعنی جایـی که کارگر فقیر مایحتاج خود را می‌خرد به‌دلائلی که بعداً فرصت گفتن آنها را خواهیم داشت، معمولا در شهرهای بزرگ به‌همان قیمت دهات دوردست و یا حتی ارزانتر است،

اما مزد کارگران در شهرهای بزرگ و مجاورت آن اغلب یك چهارم یا یك پنجم، یعنی ۲۰ یا ۲۵ درصد بالاتر از چند کیلومتر دورتر است. مزد ۱۸ پنس در روز در لندن و اطراف آن مزد عادی و معمولی است. چند کیلومتر دورتر مزد به ۱۵ و یا ۱۴ پنس تنزل می‌کند. در ادنبورگ و حوالی آن ده پنس ضبط شده است. به‌فاصلهٔ چند کیلومتر آن‌طرفتر به ۸ پنس سقوط می‌کند، و این قیمت معمولی کارگر عادی در جلگه‌های پست کشور اسکاتلند است، که تغییرات آن کمتر از انگلیس است. این چنین اختلاف مزد، که به‌نظر می‌رسد هیچ‌گاه برای هزینهٔ سفر یك نفر از یك بخش به‌بخش دیگر کافی نیست، ضرورتاً موجب حمل و نقل کالاهای حجیم، نه‌تنها از یك بخش به‌بخش دیگر، بلکه از یك‌طرف کشور به‌طرف دیگر، و تقریباً از یك گوشهٔ دنیا به‌گوشهٔ دیگر آن می‌شود، به‌طوری که به‌زودی قیمت کالاها را در همه جا به‌یك سطح می‌رساند. با اینهمه حرفها که در بارهٔ تلون مزاج و سرشت بشر گفته شده، ظاهراً به‌تجربه چنین معلوم‌می‌شود که در حمل و نقل انواع کالاها و محموله‌ها بشر یا کارگر از همه مشکلتر جابجا می‌شود. بنابراین، اگر کارگر فقیر بتواند گذران خانوادهٔ خود را در جاهایی ازکشور که مزد کار پائین‌تر است تأمین کند، در جاهایی که مزد بالاست مسلماً کارگر باید در خوشبختی باشد.

چهارم) تغییرات قیمت کار نه‌تنها در زمان و مکان با تغییرات قیمت‌خواربار تطابق ندارد، بلکه اغلب کاملا متضادهم‌اند.

گندم، که غذای مردم عادی است، در اسکاتلند گرانتر از انگلیس است، واسکاتلند هر سال مقادیر متنابهی از آن را از انگلیس وارد می‌کند. اما گندم انگلیس باید در اسکاتلند که آن را وارد کرده گرانتر به‌فروش رسد، تا انگلیس که آن را صادر کرده؛ و نسبت به کیفیت جنس آن نمی‌توان آن را گرانتر از گندم اسکاتلند که در همان بازار، رقابت می‌کند فروخت. کیفیت گندم به‌طور عمده بستگی دارد به‌کمیت آردی که در آسیا از آن به‌دست می‌آید، و در این مورد گندم انگلیس آن‌قدر به‌گندم‌اسکاتلند برتری دارد که، با اینکه ظاهراً اغلب، نسبت به‌مقایسهٔ حجم آن گرانتر است، ولی در حقیقت معمولا نسبت به‌کیفیت، ویا مقیاس وزن آن ارزانتر است. بعکس، قیمت‌کار در انگلیس گرانتر است از اسکاتلند. بنابراین، اگرکارگر تهیدست بتواند هزینهٔ‌خانوادهٔ خود را در یك قسمت از انگلیس تأمین کند در سایر جاها در خوشبختی خواهد بود. آرد جو در حقیقت، در اسکاتلند مهمترین و بهترین قسمت مواد خوراکی مردم عادی است،که به‌طورکلی‌این غذاپست‌تر ازغذای همردیفان‌آنان درانگلیس‌است. امااین تفاوت روش تغذیه علت اختلاف مزد آنان نیست، بلکه معلول آنست؛ گواینکه در اثر سوءتفاهم عجیبی، اغلب شنیده‌ام که آن را علت می‌دانند نه‌معلول. علت اینکه یك نفر ثروتمند و دیگری فقیر است این نیست که یکی کالسکه دارد و دیگری باید پیاده حرکت کند، بلکه کسی که ثروتمند است کالسکه دارد و کسی که فقیر است باید پیاده برود. در طول قرن گذشته، با مقایسهٔ سالهای آن با یکدیگرگندم در دو قسمت کشور گرانتر از سدهٔ فعلی بود. این یك حقیقت مسلمی است که فعلا تردیدبردار نیست، و اثبات

آن، اگر، امکان داشته باشد، باز در مورد اسکاتلند قطعی‌تر است تا انگلیس. اسناد سخن ما در اسکاتلند تقویم قیمت انواع مختلف غله است که دادگاه و کلانتر هر بخش هرسال به‌قید سوگند، و به‌موجب وضع واقعی بازار، در بخشهای مختلف اسکاتلند به‌عمل می‌آورد. اگر چنین ادلهٔ مستقیم نیاز به‌مدرك جنبی برای تأئید آن داشته باشد، می‌توانیم فرانسه را در نظر بگیریم که در آنجا هم وضع به‌همین ترتیب است و شاید بیشتر قسمتهای اروپا نیز به‌همین شکل باشد. در مورد فرانسه دلیل روشنی وجود دارد. ولی با اینکه مسلم است که در دو قسمت بریتانیای کبیر غله در سدهٔ گذشته گرانتر از سدهٔ فعلی بود، این امر هم مسلم است که کارگر نیز ارزانتر بوده است. بنابراین اگر کارگران فقیر در آن روز می‌توانستند هزینهٔ زندگی خانوادهٔ خود را تأمین کنند، امروز باید خیلی راحت‌تر بتوانند این‌کار را انجام دهند. در سدهٔ گذشته، معمولی‌ترین مزد روزانهٔ کارگر عادی در بیشتر بخشهای اسکاتلند شش پنس در تابستان و پنج پنس در زمستان بود. امروز هم سه شلینگ در هفته تقریباً همان قیمتی است که هنوز در بعضی از بخشهای هایلند و وسترن‌ایلند پرداخت می‌شود. در سراسر بخش اعظم جنوب خاور اسکاتلند (لولند)[6] معمولی‌ترین مزد کارگر عادی امروز، هشت پنس، ده پنس و گاهی در ادینبورك، در بخشهائی که با انگلیس هم‌مرز است، شاید به‌علت مجاورت با آن، و در تعداد انگشت‌شمار جاهای دیگر که اخیراً تقاضا برای کارگر به‌طور فوق‌العاده‌ای افزایش یافته، در نواحی گلاسگو[7]، کارن[8]، ایرشایر[9] و غیره یك‌شلینگ در روز است. در انگلیس ترقی صنعت، کشاورزی، و بازرگانی خیلی زودتر از اسکاتلند آغاز شد. لذا به‌ناچار تقاضا برای کارگر زیاد شده در نتیجهٔ مزد آنها نیز باید با این ترقیات افزایش‌یابد. بالطبع، درسدهٔ گذشته، و سدهٔفعلی، مزدکارگران درانگلیس بالاترازاسکاتلند بود. و به‌طورقابل‌ملاحظه‌ای ازآن زمان تاکنون نیز بالا رفته است، گو اینکه، با تنوع زیاد مزدهایی که در آنجا در بخشهای مختلف پرداخت می‌شود، خیلی دشوار است که تعیین کنیم چقدر افزایش پیدا کرده است. درسال ۱۶۱۴ مقرری یك سرباز پیاده به اندازهٔ امروز بود یعنی ۸ پنس در روز. وقتی این حقوق برقرار شد باید طبعاً با مزد معمولی کارگران عادی، یعنی طبقه‌ای از مردم که معمولا از آنها سربازگیری می‌شد، تطبیق کند. هیلز[10] رئیس محکمهٔ استیناف که در زمان سلطنت شارل دوم می‌زیسته، هزینهٔ ضروری یك خانوادهٔ کارگری را مرکب از شش نفر، یعنی پدر، مادر، دو بچه نسبتاً بزرگتر که قادر باشند کاری انجام دهند، و دوبچه کوچك دیگر که کاری ازشان ساخته نیست، حساب کرده که هفته‌ای ده شلینگ یا سالی ۲۶ لیره است. اگر این خانواده نتواند از طریق کارکردن هزینه مزبور را به‌دست آورد، باید یا از طریق گدایی و یا از راه دزدی آن را فراهم کند. به‌نظر می‌رسد که وی به‌دقت موضوع را

6. Lowland. 7.Glasgow. 8. Carron. 9. Ayrshire.
10. Hales: Lord chief Justice.

بررسی کرده باشد[۱۱]. درسال ۱۶۸۸ آقای گرگوری‌کینگ[۱۲] که مهارتش در جمع و تفریق سیاسی آن‌قدر مورد تمجید و ستایش دکتر داونانت[۱۳] قرار گرفته است، حساب کرد درآمد عادی کارگر و مهتر و باغبان و غیره هرخانواده ۱۵ لیره درسال است، که این خانواده را برروی هم فرض کرده سه‌تا و نصفی آدم باشد. بنابراین، محاسبات وی، با اینکه در ظاهر امر با اولی فرق دارد، در باطن با محاسبهٔ قاضی هیلز تطبیق می‌کند. هردوی آنها فرض کرده‌اند که هزینهٔ هفتگی هر فرد در چنین خانواده‌ای ۲۰ پنس است. از آن زمان تاکنون درآمد نقدی و هزینهٔ زندگی چنین خانواده‌ای به‌طور قابل ملاحظه‌ای در بخش اعظم بریتانیا افزایش یافته است؛ این افزایش هزینه در بعضی جاها بیشتر و در بعضی جاها کمتر بوده است؛ ولی شاید بندرت بتوان محلی رایافت‌که افزایش مزد کارگر منطبق با بعضی ازگزارشات خلاف واقع اخیری باشد که به‌مردم ارائه شده است. باید دانست،که قیمت‌کار را در هیچ‌کجا نمی‌توان به‌درستی تعیین کرد؛ در یك محل و برای یك‌نوع کار اغلب مزدهای مختلفی پرداخت می‌شود و این امر، نه‌تنها به‌خاطر کارآئی و توانایی متفاوت کارگر است، بلکه دلرحمی و کله‌شقی کارفرمایان نیز در آن مؤثر می‌باشد. در جاهایی که مزد بوسیلهٔ قوانین تعیین نمی‌شود، آنچه را که ظاهراً تعیین می‌کنیم معمولی‌ترین نوع مزد است؛ و ظاهراً تجربه نشان می‌دهد که قانون هیچ‌گاه نمی‌تواند مزد را به‌خوبی تعیین کند، گواینکه اغلب چنین وانمود می‌کند که می‌تواند.

مزد حقیقی کار، یعنی مقدار حقیقی مایحتاج و وسایل آسایش زندگی که پول می‌تواند برای کارگر فراهم کند، در مدت سدهٔ حاضر، شاید به‌نسبت بیشتری از قیمت پولی آن افزایش یافته است. نه‌تنها گندم کمی ارزانتر شده، بلکه بسیاری از چیزهای دیگر که کارگر زحمتکش فقیر غذاهای متنوع سالم و موافق طبع را از آنها به‌دست می‌آورد نیز خیلی ارزانتر شده است. مثلا، سیب‌زمینی، درحال حاضر، در سراسر جزیره انگلیس، قیمتش نصف آن مبلغی است که ۳۰ یا ۴۰ سال پیش بود. همین حرف را می‌توان در مورد شلغم، هویج، کلم زد؛ یعنی چیزهایی که قبلا فقط با بیل کشت می‌شد و امروز با خیش کاشته می‌شود. انواع سبزیجات نیز ارزانتر شده است. قسمت بیشتر سیب درختی و حتی پیاز که در بریتانیا مصرف می‌شد در سدهٔ گذشته ازسرزمین فلاندر وارد می‌شد. اصلاحات زیادی که در روش تولید پارچه‌های غیرظریف پشمی و نخی به‌عمل آمده لباس ارزانتر و بهتری در اختیار کارگر قرار می‌دهد؛ بهبودهایی که در مورد فلزات غیرقیمتی حاصل شده ابزار پیشه و کار ارزانتر و بهتر وهمچنین لوازم مناسب و راحت اثاثیه خانهٔ ارزانتری را سبب شده است. صابون، نمك، شمع، چرم و مشروبات تخمیری، در حقیقت، خیلی گرانتر شده است، وعلت آن مالیاتی است

۱۱. رجوع کنید به‌طرحهای وی برای نگاهداری فقرا در کتاب **تاریخ قوانین فقرا** نوشتهٔ برن.
12. Gregory King.
13. Dr. Davenant.

که به‌آنها وضع شده است. اما مقادیر آن که کارگر تهیدست ضرورتاً باید مصرف کند، آنقدرکم است، که افزایش قیمت آنها جبران کاهش قیمت بسیاری از کالاها را نمی‌کند. شکایت عامهٔ مردم مبنی‌براینکه اجناس تجملی حتی به‌پائین‌ترین طبقهٔ مردم رسوخ می‌کند، و اینکه کارگر بی‌چیز امروز با همان غذا و لباس و مسکن که درگذشته راضی بود خشنود نمی‌شود، ممکن است ما را متقاعد کند که فقط قیمت پولی کار نیست که بالا رفته، بلکه دستمزد حقیقی نیز افزایش پیدا کرده است.

آیا باید بهبود موقعیت طبقات پائین مردم را یك امتیاز دانست و یا آن را مخل جامعه به‌حساب آورد؟ در وهلهٔ اول پاسخ آن بسیار ساده جلوه می‌کند. انواع مختلف نوکر و کارگر و عمله، عظیم‌ترین بخش یك جامعهٔ سیاسی را تشکیل می‌دهند. اما آنچه که موقعیت قسمت‌اعظم جامعه را بهبود می‌بخشد نمی‌توان مخل آسایش کل جامعه تلقی کرد. هیچ جامعه‌ای که بخش بزرگی از آن تهیدست و بینواست، نمی‌تواندخوشبخت و کامیاب باشد. بعلاوه انصاف هم حکم می‌کند کسانی که برای تمام جامعه غذا، لباس، و مسکن تهیه می‌کنند، باید سهمی از تولید کار خود را برای اینکه نسبتاً خو ب‌بخورند، و بپوشند، و مسکن گزینند در اختیار داشته‌باشند.

تهیدستی با اینکه بی‌تردید ایجاد یأس و دلسردی در امر ازدواج می‌کند، ولی همیشه از آن جلوگیری نمی‌کند، حتی به‌نظر می‌رسد که مساعد با زاد و ولد است. یك زن نیم‌گرسنهٔ هایلندی اغلب بیش از ۲۰ بچه به‌دنیا می‌آورد، در صورتی که یك بانوی ظریف و نازپرورده اغلب، قادر نیست حتی یك بچه بزاید، و وقتی که دو یا سه بچه داشته باشد معمولا خسته و ناتوان می‌شود. نازائی که آن‌قدر در میان زنان محتشم متداول است در میان زنان طبقات پائین نادر است. تجمل در میان زنان، با اینکه شاید حس شهوت را برای تلذذ مشتعل می‌سازد، ظاهراً همیشه قدرت تولید مثل را ضعیف و اغلب به‌طورکلی منهدم می‌کند.

اما تهیدستی، با اینکه از زاد و ولد جلوگیری نمی‌کند، ولی برای پرورش کودکان بسیار نامطبوع است. گیاه لطیفی که در یك خاك سرد و آب و هوای سخت تولید شده، به‌زودی پژمرده شده و خشك می‌گردد. اغلب می‌شنوم که، در هایلند اسکاتلند از بیست بچه‌ای که یك زن به‌دنیا می‌آورد فقط دو تن از آنها زنده می‌ماند و این یك امر عادی است. چندین افسر باتجربه به‌من اطمینان داده‌اند که تاکنون درسربازگیری هنگشان موفق نشده‌اند که طبال و یا فلوتچی را از کودکان سربازان هنگ تأمین کنند. اما تعداد زیادی از کودکان نحیف و زردنبو بندرت جز سربازخانه در جای دیگری دیده می‌شوند. تعداد کمی از آنها، ظاهراً به‌سن سیزده و چهارده سالگی به‌سربازخانه روی می‌آورند. در بعضی از جاها نیمی از بچه‌هایی که به‌دنیا می‌آیند قبل از اینکه به سن چهار سالگی برسند می‌میرند؛ در خیلی از جاها این عده قبل از اینکه به‌سن هفت سالگی برسند تلف می‌شوند؛ و تقریباً در همه جا قبل از اینکه ۹ یا ده ساله بشوند ازبین می‌روند . اما به‌طورکلی این مرگ ومیر عظیم، در همه جا در میان بچه‌های مردم عادی است یعنی در بین طبقه‌ای شایع است که نمی‌توانند مانند مردمی که نسبتاً وضع

بهتری دارند به‌کودکان خود برسند. با اینکه ازدواج‌این افراد مثمرتر از ازدواج زنان محتشم است، ولی نسبت کمتری ازکودکان به‌سن بلوغ می‌رسند. در شیرخوارگاهها و بیمارستانهای بچه‌های سرراهی و در میان کودکانی که به‌وسیلهٔ سازمانهای خیریهٔ مذهبی بزرگ می‌شوند، مر گ‌و میر حتی بیشتر از مرگ و میر کودکان مردم عادی است.

انواع حیوانات طبیعتاً به‌نسبت وسیلهٔ معاششان زاد و ولد می‌کنند، و هیچ نـوع حیوانی بیش از وسع خود بچه نمی‌آورد. ولی در جوامع متمدن تنها در بین مردم‌طبقات پائین‌تر است که کمبود معاش محدودیتی برای تکثیر نسل بشر ایجاد می‌کند، و این کار را تنها از طریق تلف کردن تعداد زیادی از کودکان که ثمرهٔ ازدواج برومند آنان است انجام می‌دهد.

مزد سخاوتمندانهٔ کار سبب می‌شود وسایل زندگی کودکانشان بهتر فراهم شود، و در نتیجه تعداد بیشتری به‌سن بلوغ برسند و طبعاً آن محدودیتها را از میان می‌برد و حدود آن را توسعه می‌دهد. همچنین جا دارد که در اینجا اشاره کنیم، که این کار ضرورتاً تا آنجا که امکان داشته باشد، به‌نسبتی انجام می‌شود که تقاضای کار ایجاب می‌کند. اگر تقاضای کار پیوسته زیاد شود، مزد کار باید به‌ناچار ازدواج و تولید نسل را به‌طریقی تشویق کند که آنها بتوانند با افزایش تعداد نفوس تقاضای روزافـزون کار را جبران کنند. اگر در هر زمان مزد کمتر از آن چیزی باشد که برای این امر ضرور است، به‌زودی کمبود کـارگر سبب افـزایش مزد می‌گردد؛ و اگر مزد زمانی بیشتر شد، زاد و ولد زیاد کارگران سبب افزایش تقاضای کار و کاهش دستمزد می‌شود. در یك مورد بازار کمتر از ظرفیت و نیاز خود کارگر خواهد داشت و در مورد دیگر بیشتر به‌طوری‌که به‌زودی نرخ دستمزدها به‌نرخ مناسب‌که موقعیت جامعه ایجاب می‌کند برمی‌گردد. بدین نحو است که تقاضای کارگر، مانند تقاضای سایر کالاها ضرورتـاً تولید مثل کارگر را تنظیم می‌کند؛ وقتی که این تولید مثل کند است آن‌را سرعت می‌بخشد، و هنگامی که سریع است آن را متوقف می‌کند. این تقاضاست کـه حالت تکثیر جمعیت را در کشورهای مختلف جهان در امریکای شمالی، در اروپا، و در چین و روی‌هم‌رفته در وهلهٔ آخر ثابت بماند.

گفته می‌شود، پیری و فرسودگی برده به‌هزینهٔ ارباب اوست، در صورتی کـه ناتوانی وفرسودگی نوکرآزاد، به‌هزینه خودش‌است. ولی، درحقیقت، پیری‌وفرسودگی نوکر آزاد، به‌همان اندازهٔ برده و به‌هزینهٔ کارفرماست.

مزدی که به‌انواع کارگر مزدور یا نوکر داده می‌شود، باید به‌اندازه‌ای باشد که آنها بتوانند، به‌اتفاق هم نسل نوکر و شاگرد و کارگر را، طبق تقاضای صعودی، و نزولی و یا ثابت‌کار، هرکدام که جامعه لازم بداند، ادامه دهند. اما با اینکه پیـری و فرسودگی نوکر آزاد مانند بردگان به‌هزینهٔ کارفرماست، ولی معمولا هزینهٔ او بسیار کمتر از برده است. وجوهی که برای جانشین کردن و یا اصلاح پیری و یا فرسودگی بردگان صرف می‌شود، (اگر بتوانیم چنین اصطلاحی یعنی اصلاح پیری را به‌کاربریم)

معمولا در اثر غفلت کارفرما و یا عدم توجه ناظر ترتیب داده می‌شود. اما وجوهی که برای انجام همین امر در مورد انسان آزاد مصروف می‌شود، خود انسان آزاد آن را ترتیب می‌دهد.

نابسامانی که معمولا در اقتصاد ثروتمندان شیوع دارد، طبعاً در ادارهٔ امور بردگان نیز وارد می‌شود. صرفه‌جویی و دقت ناشی از خست تهیدستان طبعاً درمدیریت انسان آزاد ایجاد می‌شود. تحت چنین مدیریت مختلفی، منظور و هدف واحد، مستلزم وجود درجات مختلف هزینه برای اجرای آنست. لذا به‌عقیدهٔ من از تجربهٔ همهٔ ملتها و اعصار، چنین مستفاد می‌شود که کاری که انسان آزاد انجام می‌دهد در پایان ارزانتر از کاری تمام می‌شود که بردگان می‌کنند. حتی در بستن، نیویورك و فیلادلفیا که مزد کارگران عادی بسیار زیاد است همین نتیجه عاید می‌شود.

از اینرو، مزد سخاوتمندانهٔ کار، همان‌قدر که معلول افزایش ثروت است علت افزایش جمعیت هم هست. شکایت از آن مثل اینست که برعلت و معلول لازم برای بزرگترین خوشبختی عامه تأسف خوریم و ندبه کنیم. شاید جا دارد در اینجا متذکر شویم که در حالت مترقی یعنی در حالی که جامعه روبه تنعم بیشتری پیش می‌رود (نه در حالتی که جامعه ثروت و غنای کامل را به‌دست آورده)، کارگر تهیدست یا اکثریت یك ملت، راحت‌ترین و خوشبخت‌ترین وضع را داراست. در حالت سکون وضع او بسیار مشکل، و در حالت قهقرایی کشور زندگی‌اش توأم با تیره‌بختی است. حالت مترقی در واقع حالت امیدوارکننده، و نیروبخش‌دهنده درتمام نظامات جامعه است. حالت توقف و سکون کسل‌کننده، و حالت قهقرایی و سیر نزولی توأم با افسردگی است. مزد عالی کار، همان‌گونه که تولید نسل را تشویق می‌کند، کوشش مردم عادی را نیز افزایش می‌دهد. مزد کار مشوق کوشش است؛ که مانند هر خصیصهٔ آدمی، نسبت به‌تشویقی که از او می‌شود بهبود می‌یابد. معاش فراوان نیروی بدنی کارگر را افزایش می‌دهد، و امید تسلی‌بخش به‌وضع بهتر و اینکه شاید روزگار را در آسایش و فراوانی به‌سرآرد، روحی در او می‌دمد که از آن نیرو حداکثر استفاده را بکند. لذا، در جاهایی که مزد بالاست، بالطبع می‌بینیم که کارگر فعالتر، زرنگتر، و سریعتر از کارگر محلهایی است که مزدها پایین است: مثلا، در انگلیس بهترند تا در اسکاتلند، و در اطراف شهرهای‌بزرگ بهتر از دهات دورافتاده کار می‌کنند. در حقیقت بعضی ازکارگران وقتی با کار چهار روز بتوانند زندگی تمام هفته را تأمین‌کنند، سه‌روز دیگرش بیکار می‌مانند. اما، این به‌هیچ‌وجه شامل همهٔ کارگران نمی‌شود. بعکس، وقتی که به‌کارگران مزد خوبی مقطوعاً داده می‌شود، خیلی مایلند که اضافه کار کنند، و سلامت و بنیهٔ خود را در ظرف چند سال به‌مخاطره بیندازند. یك نجار در لندن و در بعضی از شهرها شدت کارش بیش از هشت سال دوام نمی‌آورد. در بسیاری از حرف و صنایع که در آن کارگران از روی کارکرد و به‌طور مقاطعه پول دریافت می‌کنند، مثل کارکارخانجات، و حتی کار کشاورزی و دهقانی که مزد آن بالاتر از حد متعارف است، همین امراتفاق می‌افتد. تقریباً هر طبقه از پیشه‌وران گرفتار یك نوع ناتوانی و ضعفی می‌شود که

در اثر کاربرد انرژی فوق‌العاده در کار بخصوصی به‌وجود آمده. راموزینی[۱۴] یکی از پزشکان برجستهٔ ایتالیا، کتاب ویژه‌ای در بارهٔ این‌گونه بیماریها نوشته است. ماتصور نمی‌کنیم سربازان ما کوشاترین صنف مردم بین ما باشند. مع‌هذا وقتی سربازان را بـه یك کار ویژه‌ای می‌گمارند، و به‌طور مقاطعه به‌آنها زیاد پول می‌دهند، افسران آنهـا کراراً مجبور شده‌اند که با مقاطعه‌کار طی کنند که طبق نرخی که به‌آنها پرداخت می‌شود آنها اجازه ندارند که در هر روز بیش از مقدار معینی پول بدست آورند. تا وقتی که این مقررات وضع نشده بود، همچشمی میان آنان و میل به‌سود بیشتر اغلب تشویقشان می‌کرد که زیاده از حد کار کنند، و با کار زیاد سلامت خود را به‌مخاطره افکنند. کارکرد فوق‌العاده و بیش از اندازهٔ چهار روز در هفته اغلب علت حقیقی‌بیکاری سه روز دیگر است، که آنقدر زیاد و با داد و فریاد از آن شکایت می‌شود. کار زیاد، اعم از فکری یا بدنی، که چند روز پشت سرهم تداوم داشته باشد، طبیعتاًدربسیاری از افراد میل به‌استراحت ایجاد می‌کند، که چنانچه با زور و یا با احتیاج شدیدی‌محدود نشود، مقاومت‌ناپذیر است. این اقتضای طبیعت است که لازم است انسان با ول‌گشتن و مساهله خود را تسکین دهد، گاهی فقط استراحت کند و راحت باشد، و گاهی هـم تفریح و سرگرمی و عیاشی داشته باشد. چنانچه به‌این ندای طبیعت گوش فرا ندهیم نتایج حاصله اغلب خطرناك، و گاهی هم مهلك است، و چنین حالتی همیشه دیر یا زود، موجب ضعف و ناتوانی خاص درکسب و کار می‌شود. اگر کارفرمایان همواره به‌ندای عقل و بشریت گوش بدهند، به‌جای اینکه کوشش و پشتکار بسیاری از کارگران خود را جان بدهند و تشویق کنند اغلب مجبور می‌شوند آن را تعدیل کنند. به‌عقیدهٔ من، در هرنوع کار و حرفه‌ای، می‌توان تشخیص داد، شخصی که آن‌قدر ملایم و معتدل کار می‌کند و می‌تواند همیشه کارکند بیشتر از دیگران سلامت خود را حفظ می‌کند، ولی، درطول سال بیشترین مقدار کار را هم انجام داده است.

چنین ادعا می‌شود که، در سالهای ارزانی، کارگران عموماً بیکارترند، و در سالهای گرانی کوشاتر از سالهای عادی هستند. بنابراین، چنین نتیجه گرفته شده است که معاش فراوان، کوشش کارگر را تخفیف می‌دهد، و نیاز و احتیاج سعی و عمـل آنان را تسریع می‌کند. در اینکه کمی بیشتر از معمول در خصب و نعمت بودن بعضی از کارگران را تنبل می‌کند، تردیدی نیست؛ ولی اینکه آیـا این اثر روی اکثر کارگران است و یا اینکه بشر به‌طورکلی وقتی بد تغذیه می‌شود باید بهتر کار کند تا وقتی که خوب تغذیه می‌شود، یا وقتی مأیوس است بیشتر کار می‌کند تا وقتـی کـه روحیه‌اش قوی است، و یا وقتی که مریض است تا وقتی که به‌طورکلی از سلامت کامل برخوردار است؛ اینها مسائلی است که زیاد متحتم نیست. باید متوجه بود، که سالهای کمیابی، بین مردم عادی سالهای بیماری و مرگ و میر است، که در کاهش محصول کار آنها بی‌اثر نیست.

14. Ramuzzini.

در سالهای فراوانی، نوکران اغلب اربابان را ترك می‌کنند، و تأمین معاش خود را به‌کار و کوشش خویش حوالت می‌دهند. ولی همین ارزانی خواربار، با افزایش وجوهی که برای نگاهداری نوکران تعیین شده بود، کارفرمایان بویژه کشاورزان را تشویق می‌کند که تعداد بیشتری کارگر استخدام کنند. دهقانان ومالکین در چنین مواردی در اثر استخدام تعداد بیشتری کارگر و تأمین معاششان از غلهٔ خود بیشتر انتظار سود دارند تا با فروش ارزان آن در بازار. تقاضای کارگر وخدمتکار زیاد می‌شود، در صورتی که تعداد کسانی که عرضهٔ آن تقاضا را به‌وجود می‌آورند کاسته می‌گردد. از اینرو قیمت کار اغلب در سالهای ارزانی بالا می‌رود.

در سالهای کمیابی، دشواری و قطعی نبودن معاش همهٔ این‌گونه افراد را وادار می‌کند که به‌خدمت وکار خویش برگردند. ولی گرانی قیمت خواربار، در اثر کاهش وجوهی که برای نگاهداری خدمتکاران اختصاص داده شده، اربابان را وادار می‌کند که به‌جای افزایش تعداد خدمتکارانی که دارند آن را کاهش دهند. همچنین درسالهای گرانی، کارگران بی‌چیز و مستقل اغلب موجودی و سرمایهٔ قلیل خود را که برای تهیه و تدارك مواد مورد نیاز حرفه‌شان به‌کار می‌برند مصرف کرده، و مجبور می‌شوند برای امرار معاش مزدور شوند. تقاضای کار بیشتر از عرضهٔ آن می‌شود، و بسیاری از آنان حاضرند که کار را با شرایط و نرخ کمتر از کارگر معمولی بپذیرند، و مزد مستخدم و مزدور در سالهای گرانی و قحطی اغلب سقوط میکند.

بنابراین، انواع کارفرمایان در سالهای گـرانی مستخدمین ارزانتری گیرمی‌آورند تا سالهای ارزانی، و خدمتکاران در این سالها نسبت به ارباب خود متواضعتر و وابسته‌ترند تا سالهای فراوانی. از اینرو، کارفرمایان سالهای گرانی را برای صنعت مساعدتر می‌دانند تا سالهای ارزانی را. بعلاوه مالکین و دهقانان، دو دسته از بزرگترین طبقهٔ کارفرمایان، دلیلی دیگر هم دارند که از سالهای قحطی و گرانی خوشحال‌باشند. بهره مالکانه مالك و سود دهقان خیلی بستگی به‌قیمت خواربار دارد. اما، هیچ چیز از این بیهوده‌تر نیست که تصور شود بشر به‌طورکلی وقتی برای خودش کار می‌کند باید کمتر کار کند تا وقتی به‌وسیلهٔ دیگری استخدام شده است. یك کارگر مستقل بی‌چیز به‌طورکلی کوشاتر است تا مزدوری که به‌طور مقاطعه کار کند. اولی از تمام کوشش خود بهره‌مند می‌شود، درصورتی که دومی آن‌را با کارفرما تقسیم می‌کند. اولی، در حالت استقلال جداگانه، کمتر دستخوش وسوسه‌های همنشینان بد که در کارخانه‌های بزرگ کراراً باعث تباهی اخلاق دیگران می‌شوند قرار می‌گیرد. بربری کارگر مستقل به‌کارگران و مستخدمینی که ماهیانه و یا سالانه استخدام شده، و مزدشان اعم از اینکه خوب کارکنند یا بد یکی است، از این هم بیشتر است. سالهای ارزانی موجب افـزایش نسبت کارگران مستقل به‌انواع مزدوران و خدمتکاران شده و حال آنکه سالهـای قحطی و گرانی این نسبت را کاهش می‌دهد.

یك نویسندهٔ دانشمند و با نبوغ فرانسه به‌نام مسانس[۱۵] دارندهٔ بالاترین تعداد آرا در انتخابات سنت‌اتین[۱۶] درکتاب خود می‌کوشد نشان دهد که مردمان بی‌چیز در سالهای ارزانی بیشتر کار می‌کنند تا در سالهای گرانی؛ وی این کار را با مقایسهٔ مقدار ارزش کالایی که در آن سالهای مورد بحث در سه کارخانهٔ مختلف تولید شده انجام داده است؛ یکی کارخانهٔ پارچه‌های پشمی زبر در البوف[۱۷] و یکی کارخانهٔ پارچه‌های نخی و سومی کارخانهٔ ابریشم‌بافی که این هر دو عمدتاً در روئن[۱۸] قراردارد. از گزارش وی که از بایگانی ادارات دولتی نسخه‌برداری شده، چنین مستفاد می‌شود که، مقدار و ارزش کالایی که در همهٔ آن کارخانه‌ها تهیه شده است عموماً در سالهای ارزانی بیشتر از سالهای گرانی بوده است. و همیشه ارزانترین سالها بیشترین مقدار، و در گرانترین سالها کمترین مقدار بوده است. تمام این سه‌کارخانه وضع ثابتی داشته‌اند، و با اینکه محصول آنها قدری در هرسال تغییر می‌کرده است، روی‌هم‌رفته نه پیشرفت داشتند، و نه سیر قهقرائی.

صنایع پارچه‌های نخی در اسکاتلند، و پارچه‌های ابریشمی درشت‌باف در وست‌رایدینگ[۱۹] ایالت یورکشایر[۲۰] کارخانه‌هایی هستند که در حال رشد بوده ومحصول آنها عموماً، با اندکی تغییر، از لحاظ مقدار و ارزش افزایش می‌یابد. اما، با بررسی گزارش سالانه چاپ شدهٔ آنها دربارهٔ محصولشان، متوجه نشدم که تغییرات تولیدشان ارتباط معقولی با سالهای ارزانی و گرانی داشته یانه. در حقیقت، در سال ۱۷۴۵ یعنی سال قحطی و کمیابی، ظاهراً در هر دو کارخانه کاهش قابل ملاحظه‌ای در محصول پدید آمده بود. ولی درسال ۱۷۵۶، که بازار از سالهای قحطی بوده، کارخانه‌های اسکاتلند بیشتر از یك رشد عادی برخوردار بوده‌اند. در واقع محصول کارخانه‌های یورکشایر کم شد، و تا سال ۱۷۶۶ که قانون حق تمبر امریکا ملغی شد، تولید به‌سطح سال ۱۷۵۵ برنگشت. در آن سال و سال‌بعد تولید آن خیلی بیشتر از سالهای قبل ازآن شد، و از آن تاریخ تاکنون مرتب تولید آن اضافه می‌شود.

محصول تمام کارخانه‌های بزرگ برای فروش به‌کشورهای دوردست ضرورتاً آن‌قدر که به‌شرایط مؤثر در تقاضای کشورهای مصرف‌کننده بستگی دارد، به‌سالهای ارزانی و یا گرانی کشوری که محصول را تولید کرده بستگی ندارد؛ همچنین این فروش خیلی بستگی دارد به‌جنگ یا صلح، موفقیت و یا شکست کارخانه‌های رقیب، و خوش‌اخلاقی یا بدخلقی مشتریان عمده. بعلاوه، قسمت‌اعظم کارهای فوق‌العاده که احتمالا در سالهای ارزانی انجام می‌شود، هیچ‌گاه در ضبط ادارات دولتی وارد نمی‌شود. خدمتکاران مرد که خانهٔ ارباب خود را ترك می‌کنند کارگران مستقل می‌شوند.

15. Messance. 16. St. Ethiene. 17. Elbeuf. 18. Rouen.

۱۹. West Riding : در سال ۱۷۶۵ پارلمان انگلیس قانونی تصویب‌کرد که به‌موجب آن‌تمام نامه‌هایی که در مستعمرات امریکایی انگلیس نوشته می‌شد باید به‌عنوان مالیات تمبری روی آن الصاق می‌گردید و نامه‌های فاقد تمبر باطل و بی‌اثر اعلام شد: این قانون چنان با مخالفت‌مردم مواجه شد که در ماه مارس ۱۷۶۶ ملغی گردید. (مترجم).

20. Yorkshire.

کلفتها معمولا به‌خانهٔ والدین خود برمی‌گردند، و معمولا دوك‌ریسی می‌کنند برای اینکه برای خودشان و خانواده‌شان پارچه تهیه کنند. حتی کارگر مستقل بافنده همیشه برای فروش به‌مردم کار نمی‌کند، بلکه بعضی از همسایگان آنها را استخدام می‌کنند که برای مصرف خانوادهٔ آنها پارچه تولید کنند. از اینرو محصول کارشان، به‌شکل عدد و رقم در ادارات بایگانی عمومی که یادداشتها و مدارك آنها گاهی با سر و صدا چاپ می‌شود و بازرگانان و کارخانه‌دارهای ما اغلب بیهوده می‌کوشند علل موفقیت یا زوال‌امپراطوران بزرگ صنعت را با اتکا به‌آن ارقام اعلام دارند، وارد نه‌می‌شود.

با اینکه تغییرات قیمت کار نه فقط همیشه با قیمت خواربار تطبیق نمی‌کند، بلکه اغلب کاملا خلاف آنست ولی نباید روی این حساب، تصور کنیم که قیمت ارزان اثری برروی کار ندارد. قیمت پولی کار ضرورتاً به‌وسیلهٔ دو شرط تعیین می‌شود؛ یکی تقاضای کار، و دیگری قیمت مایحتاج و آسایش زندگی. تقاضای کار، همان‌طور که صعودی، نزولی، و یا ثابت می‌باشد، و یا نیاز به‌جمعیت صعودی، نزولی و یا ثابت دارد، مقدار نیازمندیها و آسایش زندگی را که باید به‌کارگر داده شود نیز تعیین‌می‌کند؛ و قیمت پولی کار به‌وسیلهٔ آنچه که برای خرید این مقدار لازم است تعیین می‌شود. از اینرو، با اینکه قیمت پولی کار، در کشورهائی که خواربار ارزان است، گاهی اوقات زیاد است، به‌فرض ثابت بودن تقاضا، اگر قیمت خواربار گران بود، قیمت پولی کار از آن هم بالاتر می‌رفت. چون تقاضای کار در سالهای فراوانی فوق‌العاده و ناگهانی افزایش می‌یابد، و در سالهای کمیابی و قحطی فوق‌العاده و ناگهانی کاهش، قیمت پولی کار نیز به‌همان دلیل، گاهی در سالهای فراوانی افزایش می‌یابد و درسالهای بد سقوط می‌کند.

در سالهای فراوانی ناگهانی، وجوه کافی در اختیار بسیاری از کارفرمایان صنعت است که با آن پول می‌توانند بیشتر از تعداد سال پیش مردم فعال را در صنعت‌استخدام کنند؛ و این تعداد زیاد کارگر را نمی‌توان همیشه در اختیارداشت. بنابراین، کارفرمایانی که به‌کارگر بیشتری نیاز دارند، برای به‌دست آوردن آنان، با هم به‌رقابت می‌پردازند، و این امر گاهی اوقات باعث بالا رفتن قیمت پولی و حقیقی کار می‌شود.

عکس این جریان در زمان کمیابی و قحطی ناگهانی اتفاق می‌افتد. وجوهی که برای استخدام صنعت اختصاص یافته کمتر از سال پیش است. تعداد زیادی را از کار اخراج می‌کنند. و این عده برای گرفتن کار با هم به‌رقابت برمی‌خیزند، که در نتیجهٔ آن گاهی اوقات قیمت حقیقی و پولی کار پائین می‌رود. درسال ۱۷۴۰، که سال کمیابی و قحطی فوق‌العاده‌ای بود، بسیاری از مردم حاضر بودند فقط در قبال بخور و نمیر خود کارکنند. در سالهای بعدی که فراوانی و وفور نعمت بود، استخدام کارگر و خدمتکار بسیار دشوارتر بود.

کمیابی یك سال گرانی، در اثر کاستن تقاضای کار، قیمت کار را پائین می‌آورد، همان‌طور که گرانی بهای خواربار آن را افزایش می‌دهد. بعکس فراوانی در سال ارزانی، در اثر افزایش تقاضا، موجب بالا رفتن قیمت کار می‌شود، همان‌طور که

ارزانی خواربار منجر به‌سقوط آن می‌شود. در تغییرات عادی قیمت خواربار این دو علت متضاد ظاهراً یکدیگر را خنثی می‌کنند، و احتمالاً علت اینکه مزد کار در همه‌جا خیلی پایدارتر و استوارتر از قیمت ارزاق است تا اندازه‌ای همین امر است.

افزایش مزد کارگر ناگزیر قیمت بسیاری از کالاها را، در اثر افزایش سهمی که به‌مزد تعلق می‌گیرد، بالا می‌برد، و بدین‌طریق منجر به‌کاهش مصرف این کالاها در داخل و خارج کشور می‌شود. اما، همین علت، که باعث افزایش مزد کار و افزایش سرمایه است، سبب بالا رفتن نیروی مولدهٔ کارگر شده و باعث می‌شود کـه تعداد کمتری از کارگران مقدار بیشتری کار انجام دهند. صاحب سرمایه که تعداد بیشتری کارگر استخدام کرده ، به‌خاطر نفع خودش، ناگزیر می‌کوشد که طوری تقسیم و توزیع کار را به‌عمل آورد که کارگر بتواند بیشترین مقدار کار ممکن را انجـام دهد. به‌همین دلیل می‌کوشد که بهترین ماشین‌آلاتی که خودش و کارگران لازم می‌دانند، تهیه کند. آنچه که در یك کارگاه معین بین کارگران آن روی می‌دهد، به‌همان دلیل، در یك جامعهٔ بزرگتر نیز اتفاق می‌افتاد. هرچه تعداد افراد جامعه بیشتر باشد طبیعتاً بیشتر خود را در طبقات و تقسیمات جزء کار قسمت می‌کنند. مغزهای بیشتری مشغول اختراع بهترین ماشینها و کاربرد صحیح هرکدام می‌شود، و بنابراین احتمـال اختراع ماشین‌آلات کاملتری وجود دارد. از اینرو کالاهای بسیاری در نتیجهٔ این بهبودها، با تعداد بسیار کمتری کارگر تولید می‌شود، به‌طوری که افزایش مزدکار خیلی بیشتر از آنست که با کاهش تعداد کارگران به‌دست آمده است.

بخش نهم

دربارهٔ سود سرمایه

بالا رفتن و پایین آمـدن سود سرمایه بستگی به‌همان عللی دارد کـه باعث بالا رفتن و سقوط مزد کارگر می‌شود، یعنی افزایش و یا کاهش موقعیت ثروت جامعه، ولـی اثر همین علل روی این هر دو به‌یك‌سان نیست.

افزایش ثروت، که باعث بالا رفتن مزدهاست، باعث کاهش سود می‌گردد. وقتی سرمایهٔ بسیاری از بازرگانان ثروتمند به‌یك نوع داد و ستد سوق داده شود رقـابت طبیعی آنان خواه و ناخواه باعث پایین آمدن سود می‌گردد؛ و هنگامی که در تمام داد و ستدهای مختلف انجام شده در جامعه افزایش مشابه‌ای در سرمایه به‌وجود آید، همان رقابت اثر مشابه‌ای را در همه آنها پدید می‌آورد.

قبلا دیدیم، که تعیین مزد متوسط کار حتی در یك محل معین و زمان معین آسان نیست. حتی در چنین موردی، بندرت می‌توانیم به‌غیر از آنچه متعارفاً عادی‌ترین مزدها نامیده می‌شود چیزی را به‌عنوان متوسط مزد بپذیریم. ولی حتی همین عمل را در مورد سرمایه بندرت می‌توانیم انجام دهیم. سود چنان نوسانات زیاد دارد که حتی شخصی که تجارت معینی دارد نمی‌تواند شخصاً به‌شما بگوید متوسط سود سالیانهٔ اوچقدر است. این سود نه‌تنها با هرگونه تغییر قیمت کالاهایی که او با آنها سر و کار دارد تغییر می‌یابد، بلکه تحت تأثیر بداقبالی یا خوش اقبالی رقبا و خریداران، و هزاران تصادفات دیگری که در دریا، خشکی و یا حتی در انبارکالاها را دستخوش دگرگونی قرار می‌دهد واقع می‌شود. بنابراین، سود نه‌تنها سال به‌سال تغییر می‌کند، بلکه روز بروز، و تقریباً ساعت به‌ساعت متغیر است. تعیین سود متوسط تمام دادوستدهای گوناگونی که در یك کشور بزرگ انجام می‌گیرد بسیار دشوارتر است؛ و قضاوت کردن در مورد اینکه این سود قبلا چه بوده، و یا در گذشتهٔ بسیار دور چه قدر بوده است، با هر درجه از دقت، روی هم‌رفته امری محال است.

ولی با اینکه تعیین مقدار سود متوسط سرمایه در زمانهای گذشته و حال چه‌بوده و یا چه هست، با هر درجه از دقت، غیرممکن است، اما از سود سرمایه‌می‌توان تصویری از آن به‌دست آورد. می‌توان به‌عنوان یك قاعدهٔ کلی پذیرفت که، هرکجا کارهای زیادی با کاربرد پول انجام گیرد، معمولا سهم زیادی هم به‌پول تعلق می‌گیرد، و هرکجا که از پول کمتر استفاده می‌شود، مبلغ کمتری به‌آن تعلق می‌گیرد. بنابراین، همان‌طورکه نرخ بهرهٔ معمولی بازار در هرکشوری تغییر می‌کند، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که سود عادی سرمایه نیز با آن تغییر می‌کند، یعنی اگر نرخ بهرهٔ بازار پائین بیاید سود سرمایه تنزل می‌کند، و اگر بالا رود زیاد خواهد شد. از اینرو، ترقی بهره می‌تواند تصویری از ترقی سود برای ما بسازد.

درسال سی و هفتم سلطنت هنری هشتم تمام بهره‌های بالاتر از ده در صدغیرقانونی اعلام شد. چنین معلوم می‌شود که قبل از آن، گاهی بیشتر از ده‌درصد بهره می ــ گرفتند. در سلطنت ادوارد ششم تعصب مذهبی بهره را ممنوع کرد. اما، گفته می‌شود این ممنوعیت هیچ‌گونه اثری به‌بار نیاورد، و احتمالا به‌جای اینکه عیوب رباخواری را کمترکند آن را افزایش داد. مصوبهٔ هنری هشتم درسال سیزدهم سلطنت الیزابت مورد قبول قرارگرفت، و نرخ بهرهٔ قانونی تا زمان سلطنت جیمز اول تقریباً ۸ درصد و ۱۰ درصد بود. تا سال بیست و یکم سلطنت ادامه داشت که در آن سال به ۸ درصد محدود شد. و پس از برگشت دورهٔ سلطنت که در سال ۱۶۶۰ انجام شد نرخ بهره به‌شش درصد تنزل کرد، و در سال دوازدهم سلطنت ملکه «آن» به ۵درصد رسید. تمام این مقررات قانونی مختلف ظاهراً با درستی و دقت کامل تهیه شده است. به‌نظر می‌آید کــه این مقررات از نرخ بهرهٔ بازار و یا از نرخی که افراد معتبر معمولا پول وام می‌دادند تبعیت کرده، و از سرخود نبوده است. چنین به‌نظر می‌آید که در زمان سلطنت ملکهٔ‌آن، نرخ بهره ۵ درصد بالاتر از نرخ بهرهٔ بازار بوده نه پائین‌تر از آن. پیش از جنگ اخیر، دولت با نرخ سه‌درصد قرض کرد؛ و اشخاص معتبر پایتخت و در بسیاری از بخشهای کشور، با نرخ سه و نیم، چهار، و چهار و نیم درصد قرض می‌کردند.

از زمان سلطنت هنری هشتم ثروت و درآمد کشور مرتباً افزایش یافته، و در دورهٔ پیشرفت و ترقی گامهایشان به‌جای اینکه کند شود تندتر شده است. چنین می‌نماید که نه‌تنها این پیشرفت ادامه داشته، بلکه سریع‌تر و تندتر هم شده است. در دورهٔ مزبور مزد کارگر مرتباً افزایش یافته، و در بخشهای بزرگتر رشته‌های مختلف بازرگانی و صنعت، سود سرمایه کمتر شده است.

به‌طورکلی انجام هرنوع داد و ستد در شهرهای بزرگ بیشتر به سرمایه نیاز دارد تا در دهات. مقدار سرمایهٔ بیشتری که در هر رشته از تجارت به‌کار می‌رود، و تعداد رقیبان ثروتمند، معمولا نرخ سود را در شهرها پائین‌تر ازدهات می‌آورد. اما مزدکارگر معمولا در شهرهای بزرگ بیشتر از دهات است. در شهرهای پولدار و دولتمند اشخاصی که سرمایه‌های زیاد برای به‌کار انداختن دارند اغلب نمی‌توانند تعداد کارگرانی کــه نیاز دارند به‌دست آورند، ولذا به‌رقابت هم برمی‌خیزند برای اینکه تا آنجاکه میسور

است تعداد بیشتری استخدام کنند، این امر باعث افزایش مزد کار، و کاهش سود سرمایه می‌شود. در بخشهای دورافتادهٔ کشور اغلب سرمایه به‌اندازه‌ای نیست که همهٔ‌مردم را به‌کار بگیرد، لذا کارگران با هم به‌رقابت برمی‌خیزند که استخدام شوند و این امر باعث پائین آمدن مزد و بالا رفتن سود سرمایه می‌گردد.

در اسکاتلند با اینکه نرخ قانونی بهره به‌اندازهٔ انگلیس است، نرخ بهرهٔ بازار قدری بیشتر است. اشخـاص معتبر در آنجا به‌ندرت می‌تواننـد با نرخی کمتر از ۵ درصد وام بگیرند. حتی بانکهای خصوصی ادینبورگ به سفته‌های آنها که تمام یا جزئی از آن را می‌توانند به‌میل خود استفاده کنند چهار درصد بهره می‌پردازند. بانکداران خصوصی لندن به‌پولی که نزد آنها تودیع شده است بهره نمی‌پردازند. چند نوع تجارت و کسب کار هست که انجام آنها در اسکاتلند همان قدر سرمایه نیاز دارد کـه در انگلیس. بنابراین، نرخ معمولی سود باید قدری بیشتر باشد. قبلا دیدیم که مزدکار در اسکاتلند پائین‌تر از انگلیس است. خود اسکاتلند نیز، نه‌تنها فقیرتر از انگلیس است بلکه گامهایی که به‌سوی ترقی و پیشرفت شرایط بهتر برمی‌دارد (زیرا ظاهراً مشغـول پیشرفت است) نظراً کندتر و آهسته‌تر است.

نرخ رسمی بهره در فرانسه، درطول سدهٔ حاضر همیشه با نرخ بهرهٔ بازار تعیین نشده است[1]. درسال ۱۷۲۵ بهره از ۲۰ پنی به۱۵ پنی تنزل یافت، و یا به‌سخن دیگـر از ۵ درصد به ۲درصد رسید. در سال ۱۷۲۴ به ۱۳ پنی، یا $۳\frac{۱}{۲}$ درصد بالا رفت. در ۱۷۶۶، در دولت لاوردی[2] به ۲۵پنی، یا ۴ درصد ترقی کرد. آبه‌ترہ[3] بعدها آن را به‌نرخ پیشین ۵درصد بالا برد.

منظور واقعی از این تنزل شدید نرخ بهره این بود که راه را برای کاستن قرضهٔ عمومی هموارکنند؛ و بعضی اوقات نیز این کار را می‌کردند. شاید فرانسه در حال حاضر به‌ثروتمندی انگلیس نباشد؛ و با اینکه نرخ رسمی بهره در فرانسه اغلب پائین‌تر از انگلیس بوده است، نرخ بهرهٔ بازار عموماً بالاتر از آن بوده است. زیرا در آن کشور، مانند سایرکشورها ، راههای امن و آسان متعددی برای فرار از قانون وجود دارد. بازرگانان انگلیسی که با فرانسه مبادلات تجاری دارند، به‌نویسنده اظهار داشته‌اند که سود بازرگانی در فرانسه بیشتر از انگلیس است؛ و تردیدی نیست که همین امر سبب شده است تا بسیاری از اتباع انگلیس ترجیح دهند که سرمایهٔ خود را در کشوری که داد و ستد مغضوب است به‌کار اندازند، تا کشوری که داد و ستد بازرگانی بسیارمحترم است. مزد کارگر در فرانسه پائین‌تر از انگلیس است. وقتی که از اسکاتلند به‌انگلیس مسافرت کنید، تفاوتی که بین لباس و سیمای مردم هر دو کشور ملاحظه خواهید کرد کافی است که اختلاف شرایط و موقعیت آنان را باز نماید. تضاد چهره و لباس وقتی که شما از فرانسه مراجعت می‌کنید از این هم بیشتر است. و با اینکه بی‌تردید فرانسه

۱. رجوع کنید به
Denisart: **Article Taux des interests,** tom III P. 18
2. Laverdy. 3. Abey Terray.

غنی‌تر از اسکاتلند است، ولی به‌نظر نمی‌رسد که به‌آن سرعت جلو می‌رود. این عقیدهٔ عادی و حتی عمومی مردم فرانسه است که کشورشان روبه‌قهقرا می‌رود؛ و این عقیده‌ای است که به‌نظر من حتی در مورد کشوری مثل فرانسه بی‌اساس است، ولی هرکس که اسکاتلند را در بیست سال پیش دیده و امروز هم آن را می‌بیند امکان ندارد تصور کند که اسکاتلند روبه‌قهقرا می‌رود.

از سوی دیگر، کشور هلند، به‌نسبت وسعت‌خاك و تعدادجمعیت، کشوری‌ثروتمندتر از انگلیس است. دولت هلند پول را با نرخ صدی دو و اشخاص معتبر با نرخ سه درصد وام می‌گیرند. مزد کارگر در هلند بالاتر از انگلیس است، و معروف است که، هلندیها با سود کمتری قانع هستند تا سایر مردم اروپا. بعضی از اشخاص وانمود می‌کنند که تجارت در هلند رو به اضمحلال است، و شاید نسبت به‌بعضی از رشته‌های بخصوص بازرگانی این امر مصداق داشته باشد. ولی خود این علائم به‌خوبی نشان می‌دهد که مملکت کلا روبه‌زوال نیست. وقتی که سود کاهش می‌یابد، بازرگانان شکایت‌برمی‌دارند که تجارت روبه‌تنزل است؛ گواینکه تنزل سود اثر طبیعی و قهری ترقی روزافزون است، و یا اینکه نشانه آنست که سرمایه‌ای بیشتر از گذشته به‌کار افتاده است. درمدت جنگ اخیر، هلندیها همهٔ تجارت حمل‌ونقل فرانسه را به‌خود اختصاص دادند، و هنوز هم سهم عمده آن را دارند. ثروت زیادی که در بانك‌های فرانسه و انگلیس دارند، که گفته می‌شود در حدود ۴۵ میلیون آن در انگلیس نگاهداری می‌شود (ولی به‌نظر من، راجع به‌مبلغ آن زیاد غلو کرده‌اند)؛ و همچنین مبالغ هنگفتی که هلندیها درکشورهائی که نرخ بهره بالاتر از کشور خودشان است به‌افراد خصوصی قرض می‌دهند، همه نشانه‌هایی است که بی‌شك زیادی و فراوانی سرمایهٔ آنها را می‌نماید، و یا علامت آنست که سرمایهٔ آنها خیلی بیشتر ازآنست که با سود نسبتاً مناسبی در کشورشان به‌کار افتد؛ ولی این علائم هیچ نشان نمی‌دهند که داد و ستد کاهش یافته است. همان‌طور که سرمایهٔ یك فرد خصوصی، با اینکه از راه کسب معینی حاصل شده است، ممکن است، ضمن ادامه رونق کار وی، بیش از آن افزایش یابد که وی بتواند آن را به‌کاراندازد؛ همان‌طور هم احتمالاً سرمایه یك کشور بزرگ عمل می‌کند.

در مستعمرات امریکای شمالی و هند غربی، نه‌تنها مزد کارگر، بلکه بهرهٔ پول، و در نتیجه سود سرمایه بالاتر از انگلیس است. در مستعمرات مختلف نرخ رسمی و نرخ بازار بهره هر دو بین ۶ تا ۸ درصد است. اما، مزد زیاد کارگر و سود سرشار سرمایه، شاید از جمله مسائلی است، که بندرت با هم حرکت می‌کند، مگر در موارد خاص مستعمرات جدید. یك مستعمرهٔ جدید باید مدتی نسبت به‌وسعت خاکش دارای سرمایهٔ کم، و نسبت به‌وسعت سرمایه کم‌جمعیت‌تر از تعداد زیادی از سایر کشورها باشد. این مستعمرات زمینشان بیشتر از مقدار سرمایه‌ای است که در آن به‌کار می‌اندازند. بنابراین، آنچه سرمایه‌دارند در زمینهایی به‌کار میبرند که حاصلخیزتر و دارای موقعیت بهتر است، مانند زمینهای نزدیك ساحل دریا، و در طول رودخانه‌های قابل‌کشتیرانی. این‌گونه زمینها را نیز، اغلب با قیمتی کمتر از حتی ارزش محصول طبیعی آنها خریداری‌می‌کنند.

سرمایه‌ای که در خرید و بهبود چنین زمینهایی به‌کار رفته باید سود زیادی عاید کند، و لذا می‌توان برای وام گرفتن آن بهرهٔ زیادی پرداخت کرد. انباشتگی سریع سرمایه در کاربردی چنان سودآور کشاورز را قادر می‌سازد که سریعتر از آنچه بین‌مهاجرین جدید بتواند کارگر پیدا کند در استخدام کارگر بکوشد. لذا، به‌کارگرانی که پیدا کرده و استخدام می‌کند مزدهای کلانی می‌پردازد. با افزایش کوچ‌نشینها، سود سرمایه به‌تدریج کاسته می‌شود. وقتی که حاصلخیزترین و مهمترین زمینها از لحاظ موقعیت همه اشغال شد، سودکمتری از کشت زمینهایی که از لحاظ خاك و موقعیت پست‌تر است‌عاید می‌شود، و بهرهٔ کمتری به‌سرمایه‌ای که در این راه به‌کار افتاده است پرداخت می‌گردد. لذا، در بخش بزرگی از مستعمرات ما، هم نرخ رسمی و هم نرخ بازار بهره در طول قرن حاضر به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاسته شده‌است. به‌تدریج که ثروت، اصلاحات و جمعیت بیشتر می‌گردد، نرخ بهره کم می‌شود. مزد کارگر توأم با سود سرمایه کاهش نمی‌یابد. تقاضای کارگر با افزایش سرمایه افزایش می‌یابد سود هر چه که می‌خواهد باشد؛ و پس از اینکه تقاضای کارگر کاهش یافت، سرمایه ممکن است نه‌تنها روبه‌افزایش باشد، بلکه خیلی سریعتر از پیش اضافه شود. این امر همان‌طور که در مورد کشورهای صنعتی که در تحصیل ثروت پیش می‌روند مصداق دارد در مورد افراد پشتکاردار و کوشا هم صادق است. یك سرمایهٔ هنگفت، ولو اینکه با سود کم باشد، معمولا سریعتر از سرمایهٔ کم با سود زیاد رشد می‌کند، یك ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید پول پول می‌آورد. وقتی که یك کمی پول داشته باشید، اغلب تحصیل پول زیادتر آسان می‌شود. اشکال بزرگ در اینست که آن پول ناچیز اولیه را به‌دست آوریم. ارتباط بین افزایش سرمایه و صنعت، و یا افزایش تقاضای کار مفید قسمتی قبلا تشریح شده است، ولی از این به‌بعد هم در بررسی انباشتن سرمایه مشروح‌تر خواهیم گفت.

تصرف سرزمینهای جدید یا ایجاد رشته‌های جدید بازرگانی، گاهی ممکن است سود سرمایه را بالا برده، و با آن نرخ بهره هم بالا برود، و این امر حتی در کشورهایی که در تحصیل غنا و ثروت به‌سرعت جلو می‌روند نیز مصداق دارد. چون با تصرف این قبیل اراضی سرمایه کشور که بین مردم مختلف آن قسمت شده کافی برای کل مشاغل تجاری کشور مستعمره نیست، به‌ناچار سرمایه در آن رشته بخصوص از تجارت بکار می‌افتد که سود بیشتری عاید می‌کند. قسمتی از سرمایه که قبلا در سایر امور بازرگانی به‌کار رفته ناگزیر باید ازاین‌کار خارج شود، و درکارهای جدید و پرسودتری به‌کار انداخته شود. بنابراین، در همهٔ آن نوع داد و ستدهای قدیمی، رقابت کمتر از پیش می‌شود. عرضهٔ بسیاری از کالاهای مختلف در بازار کمتر می‌شود. و بناچار قیمت آنان کم و بیش افزایش پیدا می‌کند، و سود بیشتری برای کسانی که در آن رشته‌ها کار می‌کنند به‌وجود می‌آید، و لذا اینها می‌توانند نرخ بهرهٔ بیشتری را متحمل شوند. مدتها پس از پایان جنگ اخیر، نه‌تنها افراد خصوصی که اعتبار تجاری دارند، بلکه بعضی از شرکتهای بزرگ لندن، معمولا تا نرخ ۵ درصد وام می‌گرفتند، اینها قبل از آن عادت نداشتندکه بیش از چهار درصد و یا ۴ $\frac{۱}{۲}$ درصد بهره بپردازند. تصرف

سرزمینهای وسیع امریکای شمالی و جزایر هند غربی و الحاق تجارت آن خود دلیل کافی بر بالا رفتن سود سرمایه است، بدون اینکه موجودی سرمایه کاهش یافته باشد. بروز یك چنین تجارت عظیم جدید که باید با سرمایه‌های پیشین انجام می‌گرفت بناچار می‌بایست موجودی سرمایه را در بسیاری از رشته‌های معین می‌کاست، یعنی رشته‌هایی که در آن رقابت کمتر و سود بیشتر بود. در سطور زیر فرصت کافی برای ارائهٔ دلائل خود خواهم داشت تا اثبات کنم چرا من معتقدم که موجودی سرمایهٔ بریتانیای کبیر حتی با مخارج عظیم جنگ اخیر کاهش نیافته است.

اما، تنزل موجودی سرمایهٔ جامعه، یا وجوهی که برای نگاهداشت سرمایه‌اختصاص داده شده، همان‌طورکه مزد را پائین می‌آورد، همان‌طور هم سود سرمایه را بالا می‌برد، و از اینرو نرخ بهره هم ترقی می‌کند. در اثرکاهش مزد کارگر، صاحبان بقیهٔ سرمایه که در جامعه مانده است می‌توانند کالای خود را با قیمتی کمتر از پیش به‌بازار بیاورند. و چون سرمایه‌ای کمتر از پیش به‌بازار عرضه می‌شود، آنها می‌توانند کالای خود را گرانتر بفروشند، هزینهٔ کالای تولید شده کمتر است، و تولیدکنندگان پول بیشتری در قبال کالا دریافت می‌کنند. بنابراین، سود آنان در دو جهت افزایش می‌یابد، و می‌توانند به‌خوبی نرخ بهرهٔ سنگین را متحمل شوند. ثروت هنگفتی که چنان ناگهانی و به‌آسانی در بنگال و سایر مهاجرنشین انگلیسی در هند شرقی به‌دست آمد، ممکن است ما را قانع کند که، چون مزد کارگر خیلی پائین است، پس سود سرمایه در آن کشورهای مخروبه بسیار زیاد است. نرخ بهرهٔ پول هم به‌همین نسبت است. در بنگال، پول اغلب با بهره چهل، پنجاه و شصت درصد وام گرفته می‌شود و محصول آینده گرویی پرداخت آن را تشکیل می‌دهد. همان طورکه سودی که بتواند چنین بهره‌ای را تأمین کند باید تقریباً همهٔ اجارهٔ مالك را ببلعد، همان‌طور هم یك‌چنین رباخواری عظیمی به‌نوبهٔ خود باید بخش بزرگی از آن سود را در کام خود فروبرد. پیش از سقوط جمهوری رم از این نوع رباخواری و شبیه به‌آن ظاهراً در همهٔ ایالات رم شایع بوده است، و زیرنظر مدیریت مخرب و تباه‌کنندهٔ طرفداران کنسولهای رم عمل می‌کرده است. به‌طوری که از نامه‌های سیسرو مستفاد می‌شود بروتوس پرهیزکار در قبرس با نرخ چهل و هشت درصد پول قرض می‌داد.

درکشوری که به‌علت طبیعت خاك و آب و هوا، و موقعیتش نسبت به‌سایرکشورها توانسته است غنای کاملی به‌دست آورد، و بنابراین، نمی‌تواند بیش از این ترقی کند، و روبه‌قهقرا هم نرفته، احتمالا مزد کارگر و سود سرمایه خیلی پائین است. در کشوری که جمعیت آن به‌نسبتی زیاد است که نه خاك آن قادر به‌تأمین نیازهای آنهاست و نه سرمایهٔ آن می‌تواند آن جمعیت را به‌کارگیرد، رقابت برای استخدام به‌ناچار زیاد خواهد شد. به‌طوری که مزد کارگر آن قدرکاهش پیدا می‌کند که به‌زحمت برای زندگی تعداد کارگرانش کافی است، و چون کشور بیش از ظرفیت جمعیت دارد، این تعداد هیچ‌گاه زیاد نخواهد شد. درکشوری که سرمایهٔ آن به‌نسبت تمام معاملاتی که می‌تواند داشته باشد مشغول باشد، در هر رشتهٔ به‌خصوصی از داد و ستد مبالغ هنگفتی

سرمایه تا آنجا که نحوه و مقدار داد و ستد اجازه می‌دهد، به‌کار می‌افتد. بنابراین، رقابت، در همه‌جا زیاد می‌شود، و در نتیجه سود عادی خیلی پائین می‌رود.

اما شاید هیچ کشوری تاکنون به‌این درجه از ثروت و غنا نرسیده است. کشور چین ظاهراً مدتهای مدید در حالت ایستا به‌سربرده، و احتمالا سالها پیش، آن غنای کامل را که با سرشت قوانین و نهادهای آن سازگار است به‌دست آورده است. ولی شاید این غنای کامل خیلی پست‌تر ازآنست که قوانین و نهادهای طبیعت خاك، آب و هوا و موقعیت دیگر می‌توانست فراهم کند. کشوری که از تجارت خارجی غفلت ورزد و یا از آن متنفر باشد، و کشتیهای خارجی را فقط به‌یکی دو بندر خـود راه دهد، نمی‌تواند همان مقدارداد‌وستد انجام دهد کـه ممکن بود با قوانین و نهادهای دیگر داشته باشد. همچنین درکشوری که ثروتمندان و صاحبان سرمایه‌های بزرگ از امنیت زیاد برخوردارند، و فقرا و صاحبان سرمایه‌های کوچك بندرت امنیت دارند، ولی تحت تظاهر عدالت و دادگستری، به‌وسیلهٔ مأمورین پست دولت در هر موقعیتی غارت و چپاول می‌شوند، مقدار سرمایه‌ای که در تمام رشته‌های مختلف تجـارت مورد معامله به‌کار افتاده هیچ‌گاه نمی‌تواند برابر آن چیزی باشد که فطرت و مقدار آن معاملهٔ آن را مأذون می‌ساخت. در رشته‌های مختلف داد و ستد، ظلم وتعدی به‌فقـرا موجبات امتیازات انحصاری ثروتمندان را فراهم می‌کند، و این ثروتمندان قادرند با انحصار دادن تمام تجارت به‌خود سودهای کلانی بدست آورند. بنابراین گفته می‌شود بهرهٔ ۱۲ درصد در چین یك نرخ عادی است، و سود عادی سرمایه باید آنقدر باشد که این مبلغ بهرهٔ عظیم را تأمین کند.

نقص یك قانون گاهی ممکن است نرخ بهره را به‌طور قابل ملاحظه‌ای از آنچه که وضع مملکت (یعنی حالت فقر و ثروت‌کشور) اقتضا دارد بالاتر ببرد. درکشورهایی که نسبتاً نظم و ترتیب بهتری دارند وقتی که قانون انجام قراردادها را به‌خوبی مراقبت و اجرا نمی‌کند، تمام وام‌گیرندگان را تقریباً همسنگ ورشکستگان، و یا اشخاصی که دارای اعتباری مشکوك هستند می‌کند. عدم اطمینان به‌برگشت پول وام‌دهنده را وادار می‌کند که همان بهرهٔ رباخواری را که معمولا از ورشکستگان مطالبه می‌کنند از مردم دیگر بگیرد. بین ملتهای وحشی که ایالات شرقی امپراطوری رم را تصاحب کردند، اجرای قراردادها سالهای متمادی به‌ایمان طرفین قرارداد واگذار شده بود. محاکم عدالت سلاطین این کشورها بندرت در اجرای تعهدات مداخله می‌کردند. نرخ بهره زیادی که در آن دوران قدیم گرفته می‌شد شاید قسمتی مربوط به‌این علت است.

وقتی که قانون‌بهره را مطلقاً ممنوع‌می‌کند، نمی‌تواند به‌طورکلی ازآن‌جلوگیری کند. بسیاری از مردم باید پول قرض کنند. و هیچ‌کس وام نمی‌دهد مگر اینکه مناسبترین راه کاربرد پول خود را به‌دقت مورد مطالعه قرار دهد، و مشکلات و خطر فرار از قانون را هم در مدنظر داشته باشد. نرخ زیاد بهره بین ملل مسلمان، بنا به‌گزارش منتسکیو، نه‌تنها به‌لحاظ فقر شدید آنهاست بلکه مقداری از آن بدین لحاظ، و قسمت دیگر به‌لحاظ مشکلات برگشت پول است.

پائین‌ترین نرخ عادی سود باید همیشه قدری بیشتر از آن باشد که ضررهای تصادفی را که استخدام و کاربرد سرمایه گهگاه معروض آن قرار می‌گیرد جبران کند. فقط این مازاد است که سود خالص و پاکیزه‌ای را تشکیل می‌دهد. آنچه که سود ناخالص نامیده می‌شود اغلب شامل این مزد، به‌اضافهٔ آن چیزی است که برای جبران ضررهای فوق‌العاده کنارگذاشته می‌شود. بهره‌ای که وام‌گیرنده می‌تواند بپردازد فقط به‌نسبت این سود خالص است.

پائین‌ترین نرخ عادی بهره، به‌همین قیاس، باید قدری بیشتر از آن چیزی باشد که جبران زیانهای احتمالی را که پول، حتی با احتیاط زیاد، در معرض آن است بکند. اگر نرخ بهره زیاد نبود، صدقه و نوعپروری و دوستی تنها انگیزه وام دادن می‌شد.

کشوری که غنای کامل را احرازکرده است، یعنی درجایی‌که در رشته‌های معین کسب و کار بزرگترین مقدار سرمایه‌ای که می‌شود به‌کار انداخت کار می‌کند، چون نرخ عادی سود ناخالص بسیار ناچیز است لذا نرخ معمولی بهرهٔ بازار که می‌توان از آن به‌دست آورد آن قدر پائین است که جز ثروتمندترین افراد بقیه نمی‌توانند از درآمد بهرهٔ سرمایه امرار معاش کنند. تمام افرادی که دارای سرمایه کم و یا متوسط هستند مجبور خواهند شد که کاربرد سرمایهٔ خود را شخصاً نظارت کنند. در آن حالت لازم می‌آید که تقریباً هرفرد خودش بازرگان شود، و یا در یك نوع از داد و ستد مشغول باشد. کشور هلند ظاهراً به‌این مرحله نزدیك می‌شود. در این کشور اگر شخص حرفه و پیشهٔ معین نداشته باشد غیرعادی و برخلاف عرف است. احتیاج هر فردی را وادار می‌کند که کاسب شود، و عادت، رسم و آئین یك جامعه را تعیین می‌کند. همان طور که برهنه بودن مضحك است، همان‌طور هم، در بعضی مقیاسها، مثل دیگران کار معینی نداشتن خنده‌دار است. همان‌طور که وجود فرد کشوری که شغل غیرنظامی دارد در پادگان و یا اردوگاه سربازان بی‌لطف است، و حتی در بعضی جاها در خطر اینست که تحقیر شود، همان طور هم شخص بیکار بین صاحبان مشاغل عاطل به‌نظر می‌آید.

بالاترین نرخ عادی سود، در قیمت بخش بزرگی از کالاها، ممکن است چنان‌باشد که آنچه را که به‌اجارهٔ زمین تعلق می‌گیرد ببلعد، و فقط به‌اندازه‌ای باقی گذارد که برای پرداخت کارگری که آن را آماده کرده و به‌بازار آورده کافی باشد، و این هم پائین‌ترین نرخی است که مزد کارگر را در همه‌جا به‌مأخذ آن پرداخت می‌کنند، یعنی بخور و نمیر کارگر. کارگر باید همیشه وقتی که مشغول کار است به‌طریقی تغذیه شود؛ ولی احتمال دارد که همیشه پول مالك پرداخت نشود، و او به‌پول خود نرسد. سود تجارت کمپانی هند شرقی که عمال ومستخدمین آنها در بنگال به‌دست می‌آورند شاید از نرخ پیش گفته زیاد دور نباشد.

نسبتی که نرخ معمولی بهرهٔ بازار به‌نرخ عادی سودخالص دارد، بالطبع با افزایش و کاهش سود تغییر می‌کند. بهرهٔ مضاعف در انگلیس، عبارت از مقداری است که بازرگانان آن را سود معقول، متوسط، و خوب می‌دانند؛ به‌نظر من این اصطلاح بهرهٔ مضاعف یعنی سود عادی ومعمولی. درکشوری که نرخ عادی سود خالص هشت یا ده

درصد است، عقل چنین حکم می‌کندکه اگرتجارت با پول وام گرفته شده‌کارکند نصف این مبلغ را به‌عنوان نرخ بهره احتساب کنند. خسارت سرمایه به‌عهدهٔ وام‌گیرنده است که او هم در برابر وام‌دهنده آن را بیمه کرده، و نرخ چهار یا ۵ درصد بهرهٔ سرمایه، در بیشتر مشاغل ممکن است هم برای پرداخت این خسارت بیمه کردن سود کافی و هم برای زحمت به‌کارانداختن سرمایه مزد وافی بشمار آید. ولی در کشورهایی که نرخ سود عادی خیلی کمتر یا خیلی بیشتر از بهره است، نسبت بین بهره و سود خالص یکی نیست. اگر نرخ سود عادی خیلی پائین‌تر از نرخ بهره باشد، شاید نصف آن را نتوان برای بهره کنار گذاشت، و اگر خیلی بالاتر باشد می‌توان بیش از نصف آن را برای بهره در نظرگرفت. در کشورهایی که به‌سرعت روبه‌ثروتمندشدن می‌روند، نرخ کم سود، در قیمت بسیاری ازکالاها ممکن است مزد زیاد کارگر را جبران‌کند، و باعث شود که آن کشورها کالاهای خود را به‌ارزانی همسایگان فقیرتر خود که نرخ مزد در آن پائین‌تر است عرضه کنند.

در حقیقت سودهای عالی بیشتر از مزد زیاد باعث بالا بردن قیمت کار می‌شود. مثلا، اگر در کارخانهٔ پارچه‌بافی مزد کارگران مختلف مانند وجین‌کن، ریسنده، بافنده و غیره باید در روز ۲ پنس بالابرود لازم است که قیمت پارچه بافته شده را فقط به تعداد ۲ پنسها که مساوی تعداد کارگران است، بالا برده و سپس ضرب‌در تعداد روزهایی که کارکرده‌اند بکنند. آن قسمت از قیمت کالا که مربوط به‌مزد است، باید در تمام مراحل تولید، فقط با نسبت حسابی (تصاعد عددی) افزایش مزد مزبور بالا رود. اما اگر سود تمام کارفرمایان کارگران مزبور باید ۵ درصد اضافه شود، آن‌قسمت از بهای کالا که مربوط به‌سود است، در تمام مراحل مختلف تولید می‌باید با نسبت هندسی (تصاعد هندسی) نسبت به‌افزایش سود مزبور ترقی کند. کارفرمای گارگری که پنبه را از غوزك جدا می‌کند در فروش کتان خود ۵ درصد اضافی روی تمام ارزش مواد و مزدی که به‌کارگران پیش‌پرداخت کرده است می‌کشد. کارفرمای کارگران ریسنده لازم دارد که ۵ درصد اضافه‌تر روی قیمت پنبه‌ای که پرداخت کرده و مزد کارگرانی که آن را ریسیده‌اند بکشد. و کارفرمای کارگر بافنده احتیاج دارد که ۵ درصد اضافه روی قیمت پرداخت شدهٔ نخ قماش و مزد کارگر ریسنده بیفزاید. در بالا بردن قیمت کالاها افزایش مزد کارگر درست مثل بهرهٔ ساده در انباشتگی وام عمل می‌کند. ولی افزایش سود مثل بهرهٔ مرکب عمل می‌کند. بازرگانان و صاحبان صنایع ما در بالا رفتن قیمت همیشه شکایت از آثار بد مترتب بر مزدهای زیاد دارند، و می‌گویند این امر باعث کاهش فروش کالاهایشان در داخل و خارج کشور شده است. ولی چیزی راجع به‌آثار بد سودهای کلان خود به‌زبان نمی‌آورند. این بازرگانان دربارهٔ آثار زیان‌آور و مخرب سودهای خود سکوت می‌کنند. و فقط در بارهٔ اثرات بد ناشی ازکار سایر مردم شکایت دارند.

بخش دهم

دربارهٔ مزد و سود کارگر و سرمایه در خدمات مختلف

همهٔ محاسن و معایب خدمات مختلف کارگر و سرمایه در مناطق همجوار، باید یا کاملا برابر باشد و یا منجر به‌برابری آنها گردد. اگر در یك منطقه، شغلی باشد که مزایای آن بیشتر یا کمتر از سایر مناطق همجوار باشد، در مورد اول که مزایا زیاد است تعداد بیشماری از افراد به‌آن منطقه سرازیر می‌شوند و در مورد دوم عده‌ای آن را ترك می‌گویند، به‌طوری که محسنات آن به‌زودی به‌سطح استخدام کارگر و سرمایه در بخش دیگر می‌رسد. این وضع حداقل دربارهٔ جوامعی صادق است که همه چیز به‌جریان طبیعی خود سیر می‌کند یعنی جایی که آزادی کامل هست، و جایی که مردم آزادند هرشغلی را که مناسب می‌بینند انتخاب کنند، و هر وقت که فکرکردند مناسب نیست آن را عوض کنند.

نفع هرشخص ایجاب می‌کند که در جستجوی کار پرفایده برآید و از اشتغال زیانبار اجتناب کند. در حقیقت مزد و سود نقدی، در همه‌جای اروپا برطبق استخدام مختلف کار و سرمایه متفاوت است. ولی این تفاوتها و اختلافات قسمتی ناشی از موجبات معینی در خود اشتغال است، که یا واقعاً و یا اقلا در تصور افراد، سود نقدی کوچك را در بعضی جبران کرده، و در سایر مشاغل سودهای کلان را خنثی می‌کند؛ قسمت دیگر هم مربوط می‌شود به‌سیاست کشورهای اروپایی که در هیچ کجا آزادی کامل امور وجود ندارد.

ملاحظات ویژه آن شرایط وآن سیاستها فصل کنونی را به‌دو بخش تقسیم می‌کند.

قسمت یکم

نابرابریهایی که از نفس ماهیت اشتغال بوجود می‌آید

موارد پنجگانهٔ زیر موجبات اصلی است که تا آنجا که من قادر به‌شناسایی آنها بودم، سبب جبران سود نقدی کم در بعضی از خدمات، و خنثی کردن سودهای زیاد در

خدمات دیگر می‌شود: اول، دلپذیری و یا نامطبوعیت خود خدمتها، دوم، آسانی و ارزانی، یا دشواری و گرانی فراگرفتن آنان، سوم، ثبات یا بی‌ثباتی استخدام در آن مشاغل، چهارم اطمینان کم یا زیادی که باید نسبت به اشخاصی که آن را اجـرامی‌کنند داشت، پنجم احتمال یا عدم احتمال موفقیت در آنها.

نخست، مزد کارگربرحسب آسانی‌یا دشواری، پاکیزگی‌و یا آلودگی، آبرومندی و یا غیرمحترمانه بودن شغل فرق می‌کند. بدین‌سان در بیشتر جاها اگر تمام سال را در نظر بگیریم، یك خیاط مزدور کمتر از یك بافندهٔ مزدور مزد دارد. زیرا کار او خیلی ساده‌تر است. یك کارگر بافنده کمتر از یك کارگر آهنگری مزد دریافت می‌کند. کار اولی همیشه آسانتر نیست ولی خیلی تمیزتر و پاکیزه‌تر است. کارگر آهنگر با اینکه هنرمند است، در ۱۲ ساعت کار بندرت به‌اندازهٔ یك کارگر معدن ذغال‌سنگ در هشت ساعت کار عایدی دارد. زیرا کار او زیاد کثیف نیست، خطرش کمتر اسـت و روز روشن و در سطح زمین انجام می‌شود. در مشاغل شرافتمندانه و پر افتخار، خود آبرو و افتخار سهم بزرگی از مزدکارگر را تشکیل می‌دهد. به‌طوری که بتدریج‌خواهیم گفت با در نظرگرفتن همهٔ مسائل از نظر سود نقدی معمولا پاداش کمتری به‌آنها داده می‌شود. کثافت و زشتی کار اثر عکس دارد. حرفـهٔ یك قصاب شغل خشونت‌بار و نفرت‌انگیزی است، ولی در بیشتر جاها سودآورتر از بیشتر حرفه‌های معمولی است. تنفرانگیزترین مشاغل یعنی شغل دژخیمی، نسبت به‌مقدار کاری که انجام می‌دهد، بهتر ازهرنوع کسب معمولی هرچه‌که باشد، درآمد دارد.

شکار و صید که بهترین شغل بشر در جوامع غیرمتمدن است، در مراحل پیشرفت تمدن یکی از دلپذیرترین سرگرمیهای آدمی را تشکیل می‌دهد، و امروز همان کاری را که برای رفع نیاز می‌کردند برای سرگرمی و تفریح می‌کنند. بنابراین در جوامع مترقی، مردم بسیار فقیری وجود دارند که کاری را که دیگران برای وقت‌گذرانی انجام می‌دهند آنها برای امرار معاش می‌کنند. از زمان تئوکریتوس[1] تا به امروز ماهیگیران این کار را (که دیگران برای تفریح می‌کنند) شغل خود انتخاب کرده‌اند. شکاردزد، یا کسی که برخلاف قانون شکار می‌کند، در بریتانیای کبیر مـرد بسیـار فقیری است. درکشورهایی که شدت قوانین شکاردزدها را آزار نمی‌رساند، شکارچی که جواز این کسب را دارد وضعش بهتر از شکاردزد نیست. سلیقهٔ طبیعی برای چنین مشاغلی سبب می‌شود که عدهٔ بسیاری به‌جای اینکه در تن‌آسائی زندگی کنند، به‌دنبال این‌گونه مشاغل بروند، و محصول کار آنها نسبت به‌مقدار آن، همیشه آنقدر ارزان به‌بازار عرضه می‌شود که جز امرار معاش جزئی چیزی برایشان باقی نمی‌ماند.

نامطبوعیت و زشتی‌کار به‌همان طریقی‌که روی مزد اثر دارد روی سود هم اثر می‌گذارد. متصدی یك میخانه یا یك پیاله‌فروشی، که هیچ‌گاه مالك محل کار خـود نیست، و همیشه معروض خشونت هرآدم مستی قرار می‌گیرد، نه شغل آبرومندی دارد

1. Theocritus. See Idyllium XXI.

نه شغل مطبوعی، ولی بندرت یك حرفهٔ معمولی می‌توان یافت که با یك سرمایه ناچیز سودی چنان کلان عاید کند.

دوم، مزد کارگر با آسانی و ارزانی، یا دشواری و گرانی فراگیری آن شغل تغییر می‌کند.

هروقت ماشین گرانی نصب می‌شود باید انتظار داشت قبل از اینکه مستهلك شود، بتواند در اثرکار زیادی که انجام می‌دهد، قیمت خود به‌اضافهٔ لااقل سود عادی ناشی از آن را جبران کند. کارگری که با صرف زمان و کار زیاد در مشاغلی که نیاز به مهارت و چابکی فوق‌العاده دارد آموزش می‌بیند می‌توانیم با اینگونه ماشین‌های گران قیمت مقایسه کنیم. باید توقع داشت، کاری که برای انجام آن آموزش دیده، بتواند به‌استثناء مزدی که بالاتر از مزد معمولی کارگر عادی است، تمام مخارج آموزش او را، به‌اضافهٔ حداقل سود عادی سرمایه‌ای که به‌آموزش وی اختصاص داده شده، جبران کند. همچنین باید این کار را با توجه به‌طول عمر نامعلوم انسان در مدت زمان معقولی انجام دهد، درست به‌همان طریقی که در مورد عمر نسبتاً مشخص‌تر ماشین این کار صورت می‌گیرد.

تفاوت میان مزد کارگر ماهر و کارگر معمولی مبتنی برهمین اصل است.

رویه اروپا اینست که کار تمام مکانیکها، صنعتکاران، و پیشه‌وران را جزو کار کارگران ماهربشمارمی‌آورد؛ وکارتمام‌کارگران‌غیرشهری‌راکارعادی محسوب‌می‌کنند. ظاهراً چنین فرض شده است که اولی طبعی لطیف‌تر و ظریف‌تر از کارگر نوع دوم دارد. شاید در بعضی از موارد این‌طور باشد، ولی در اکثر موارد قضیه کاملا بعکس است و من این را به‌تدریج نشان خواهم داد. بنابراین، قوانین و رسوم اروپا برای اینکه شخصی را واجد شرایط انجام یك نوع کار بداند، شرط لزوم شاگردی کردن را، ولو اینکه درجات شدت و ضعف این نوع شاگردی درجاهای مختلف فرق کند، قائل شده است. این نوع کارها رایگان و ورودش برای همه آزاد است. ضمن ادامهٔ شاگردی، تمام کارکرد شاگرد به‌کارفرمایش تعلق دارد، ضمناً باید والدین یا کسان او خرج زندگی او را تأمین کنند، و تقریباً در تمام موارد لباس او را هم باید بدهند. همچنین معمولا مقداری هم پول به‌کارفرمای او می‌دهند که حرفهٔ خود را به او بیاموزد. کسانی که نمی‌توانند پول پرداخت کنند، باید وقت خودشان را در اختیار کارفرما قرار بدهند، یا اینکه متعهد شوند که بیشتر از پنجسال معمولی برای او کار کنند؛ این شرط اخیر با اینکه همیشه به‌علت تنبلی شاگرد به‌سود کارفرما نیست، ولی به‌زیان شاگرد است. بعکس، در مورد کارگر روستایی در حالی که برای کارهای آسان استخدام شده، ولی مشکلترین قسمت حرفهٔ خود رافرامی‌گیرد، و درتمام مراحل مختلف استخدام، وی از قبل کار خود ارتزاق می‌کند. از اینرو، کاملا منطقی و معقول است که در اروپا، مزد مکانیك، پیشه‌ور، و صنعتکار باید قدری بالاتر از کارگر عادی باشد. و همین‌طور هم هست، و درآمد بهتری که دارند سبب می‌شود که آنها را از طبقهٔ بالاتر مردم به‌شمار آورند. اما این برتری معمولا زیاد نیست؛ درآمد روزانه و یا هفتگی مزدور درعادی‌ترین

کارخانه‌ها، مثل کارخانهٔ پارچه‌های پشمی، نخی‌ساده، وقتی به‌طور متوسط حساب شود، در بیشتر جاها، قدری بیشتر از مزد روزانهٔ کارگر معمولی است.

در حقیقت، شغل آنها یکنواخت و پیوسته است، و برتری درآمدشان، با احتساب تمام مدت سال، ممکن است قدری بیشتر باشد. اما ظاهراً چنین می‌نماید، که بیشتر از آنچه که برای جبران مخارج فوق‌العاده آموزششان شده نیست.

آموزش در هنرهای خلاق و حرفه‌های آزاد از این هم خسته‌کننده‌تر و گرانتر است. لذا پاداش نقدی صورتگر و مجسمه‌ساز، وکیل دعاوی و پزشك، باید خیلی زیادتر باشد، و همین‌طور هم هست. سود سرمایه ظاهراً کمتر تحت تأثیر آسانی و یا دشواری آموزش حرفه‌ای که در آن به‌کار رفته است قرار می‌گیرد. در واقع آموختن تمام‌راههای مختلفی که در شهرهای بزرگ سرمایه‌ها را به‌خود جلب می‌کند وآنها را به‌کار می‌گیرد تقریباً هم سخت است و هم آسان. رشته‌های مختلف تجارت اعم از داخلی یا خارجی از لحاظ پیچیدگی زیاد با هم فرق ندارند.

سوم، مزد کارگر در مشاغل مختلف با درجهٔ ثبات و بی‌ثباتی شغل فرق‌می‌کند. استخدام‌دربعضی ازمشاغل پایدارتر ازمشاغل دیگراست. در بیشترصنایع هرکارگر مزدور اطمینان دارد که در تمام سال هر روز که قادر به‌کارکردن باشد کار برای او هست. بعکس یك بنا یا معمار، دریخبندان سخت، یا درهوای خراب زمستان نمی‌تواندکارکند، و شغل او همیشه بستگی به‌دعوت گهگاهی مشتریان او دارد. در نتیجه، احتمال دارد که اغلب بدون کار باشد. بنابراین درزمان اشتغال هرچه‌که درمی‌آورد، نه‌تنها باید مخارج ایام بیکاری او را تأمین کند، بلکه غم و پریشان‌حالی ناشی از یك چنین وضع متزلزلی را نیز باید جبران کند. لذا در جاهائی که در آمد حساب شدهٔ بیشتر صنعتگران تقریباً با مزد کارگر عادی در یك سطح است، مزد معمار، و بنا معمولا بین ۵۰درصد تا ۱۰۰ درصد بیشتر از مزد آنهاست. وقتی که کارگر عادی ۵ شلینگ و ۴ پنس در هفته مزد می‌گیرد، معمار وبنا اغلب ۷ ویا ۸ شلینگ دارند، وجاهایی که کارگر عـادی ۹ ویا ده شلینگ دریافت کند، مثل لندن، معمار و بنا معمولا ۱۵ تا ۱۸ شلینگ دریافت می‌کنند. اما، به‌نظر می‌آید، که هیچ‌نوع‌کاری که مستلزم مهارت است، آسانتر از کار معماری و بنائی نیست و یادگرفتن آن ساده است. گفته می‌شود، در فصل تابستان کسانی که با صندلی چرخدار دیگران را به این‌طرف آن طرف می‌برند، به‌عنوان بنا کـار می‌کنند. بنابراین، مزد زیاد معماران و بناها ارتباط چندانی با پاداش مهارتشان ندارد، بلکه پاداش ناپایداری و عدم‌ثبات شغلشان است.

چنین به‌نظر می‌رسد که نجار در و پنجره‌ساز شغلی ظریف‌تر و خلاق‌تر از بنـا دارد. اما، در بیشتر جاها، (زیرا در همه‌جا این‌طور نیست) مزد روزانهٔ او کمتر است. شغل او، با اینکه زیاد بستگی به‌دعوت گهگاهی مشتریانش دارد، ولی کاملا بـه آن متکی نیست، و دستخوش نوسانات جوی هم نمی‌شود.

مشاغلی که معمولا ایجاد اشتغال دائمی می‌کنند، اگر در محل خاصی تصادفاً موفق به‌این کار نشوند، مزد کارگران آن همیشه بسیار بیشتر از نسبت مزد کارگران عادی

است. در لندن تقریباً تمام کارفرمایان، پیشه‌وران مزدور روزانه و یا هفتگی استخدام می‌کنند و روز بعد یا هفتهٔ بعد به‌خدمتشان خاتمه می‌دهند، درست به‌همان شکلی که کارگر روزمزد را در جاهای دیگر استخدام می‌کنند. لذا پائین‌ترین صنف پیشه‌وران و خیاطان روزمزد، در آنجا هر روز نیم کرون مزد دارند، در صورتی که مزد کارگر عادی ۱۸ پنس است. در شهرهای کوچك در روستاها، مزد خیاط روزمزد اغلب به زحمت معادل مزد کارگر عادی‌می‌شود، ولی در لندن اغلب اینها هفته‌ها بیکارند‌مخصوصاً در فصل تابستان.

وقتی که ناپایداری شغل با سختی و کثافت و نامطبوعی‌کار توأم‌شد، مزد عادی‌ترین کارگران گاهی بالاتر از ماهرترین دستورزان می‌شود. در نیوکاسل، یك کارگر ذغال‌سنگ، معمولا دو برابر، و در بعضی از بخشهای اسکاتلند در حدود سه برابر مزد کارگر عادی پول می‌گیرد. مزد زیاد او ناشی از صعوبت کار و نادلپذیری و کثافت آنست. شغل او، در اکثر اوقات ممکن است تا هر وقت که خودش بخواهد ادامه داشته باشد. کارگر تقسیم ذغال سنگ در لندن شغلی دارد که در صعوبت، کثافت، نامطبوعیت، تقریباً برابر کارگر معدن ذغال است؛ و به‌واسطه نامنظم بودن ورود کشتیهای ذغال، اشتغال عدهٔ زیادی از آنها به‌ناچار خیلی بی‌ثبات است. بنابراین، اگر مزد کارگر معدن ذغال معمولا دو یا سه برابر کارگر عادی باشد، غیرمعقول نیست که کارگر تقسیم ذغال گاهی چهار یا ۵ برابر کارگر عادی درآمد داشته باشد. در تحقیقی که چند سال پیش از وضع این کارگران به‌عمل آمد معلوم شد با نرخی که آن زمان به‌آنها پرداخت می‌شد می‌توانستند از ۶ تا ۱۰ شلینگ در روز عایدی داشته باشند. ۶ شلینگ در حدود ۴برابر مزد یك کارگر عادی درلندن است و در هر صنف معینی‌کمترین مزد عادی همیشه متعلق به‌تعداد بیشتری از وابستگان آن صنف است. هرچه‌قدر که آن درآمدها گزاف و نامعقول به‌نظرآید، اگر بیش از مقداری که برای جبران تمام موجبات نادلپذیری شغل لازم است باشد، طولی نمی‌کشد که زیادی تعداد رقیب، چون بسیاری ازمشاغلی که امتیاز منحصر به‌فرد ندارند، مزد آنها را به‌پایین‌ترین نرخ تنزل خواهدداد. استواری و نااستواری شغل نمی‌تواند اثری در سود سرمایهٔ عادی در یك حرفهٔ معین داشته‌باشد. به‌کارافتادن سرمایه به‌طور پایدار و ناپایدار در یك کار به‌نوع تجارت ارتباطی‌ندارد بلکه بستگی دارد به‌بازرگانی که آن‌را به‌کار می‌برد.

چهارم، مزدکار برطبق اطمینان کم یا زیادی که‌بایدبه‌کارگران داشت بستگی دارد. مزد زرگر و جواهرساز در همه‌جا بالاتر از هرکارگری است‌که با آنها برابر و حتی دارای نبوغ بسیار بیشتر از آنها هم باشد، و این‌هم به‌سبب مواد گرانبهایی است که به‌آنها سپرده شده است. ما تندرستی خود را به‌مسئولیت پزشك وامی‌گذاریم وبه‌او اعتماد می‌کنیم، ثروت وگاهی اوقات زندگی و شهرت خود را به‌وکیل دعاوی و یا وکیل مدافع می‌سپریم. یك چنین اعتماد و اطمینانی را نمی‌توان به‌افرادی که دارای شرایط پست و یا پائین هستند واگذارد. بنابراین، پاداش به‌آنان باید طوری باشد که مقامی که در خور این اعتماد عظیم است در جامعه داشته باشند. وقت زیاد و مخارج

هنگفتی که در آموزش و پرورش آنان صرف شده، وقتی با این موجبات جمع شود، ضرورتاً قیمت کار آنها را باز بالاتر می‌برد. وقتی شخصی فقط سرمایهٔ خود را دریك کار تجاری وارد می‌کند، اطمینانی به‌او نیست؛ واعتباری که ممکن است این شخص از مردم دریافت کند، نه‌تنها به‌حرفه‌اش، بلکه به‌عقیدهٔ مردم دربارهٔ ثروت، پاکدامنی، و مآل‌اندیشی او بستگی دارد. بنابراین نرخ متفاوت سود، در رشته‌های گوناگون‌تجارت، ناشی از درجات مختلف اطمینانی که به‌بازرگانان می‌کنند نیست.

پنجم، مزدکار در مشاغل مختلف برطبق امکان یا عدم امکان موفقیت درآنها تغییر می‌کند. احتمال اینکه هر شخص معینی برای شغلی که آموزش دیده واجد شرایط شود در مشاغل مختلف باهم متفاوت است. در بیشتر کارهای مکانیکی، موفقیت تقریباً قطعی است، ولی در مشاغل و حرفه‌های آزاد غیر قطعی است. پسر خودتان رابه‌شاگرد کفاشی بفرستید، و تردیدی نیست که او کفش دوختن را یاد می‌گیرد و می‌تواند یك جفت کفش بدوزد؛ ولی او را برای مطالعهٔ حقوق بفرستید، لااقل ۲۰ به‌یك می‌توانید شرط‌ببندید که چنان تبحری که بتواند او را در این شغل موفق بدارد و معاش خود را از آن تأمین‌کند پیدا نخواهد کرد. دریك قرعه‌کشی عادلانه کسانی که جایزه به‌نامشان اصابت می‌کند، باید همهٔ آن‌چیزی را که دیگران باختند و پوچ درآمده اینها برده باشند. در یك شغلی که دربرابر هر شخصی که موفق می‌شود بیست نفر شکست می‌خورند، آن یك‌نفر باید همهٔ موفقیتهائی‌که آن بیست نفر باید داشته‌باشند و ندارند به‌چنگ‌آورد. مشاور حقوقی که شاید در نزدیکیهای چهل سالگی، شروع می‌کند که از شغل خود بهره‌مند شود، باید نه‌تنها آموزش بسیار خسته‌کننده و گران خود راتلافی کند، بلکه تلافی هزینه‌های بیست نفر دیگری که احتمال دارد در این راه هرگز موفق نشده باشند نیز بنماید. هر چقدرکه حق‌المشاوره بعضی از وکلا گاهی به‌ظاهر خیلی هنگفت‌بنماید، درآمد حقیقی آنها هرگز برابر این مبلغ نیست. مبالغی که هرسال احتمالا در مشاغل عادی به‌وسیلهٔ کارگران مختلف، از قبیل کفاش و یا پارچه‌باف عاید می‌شود، و مبالغی که هرساله احتمالا خرج می‌شود، در یك منطقه معین حساب کنید، و می‌بینید که مبالغ به‌دست‌آمده بیشتر از وجوه مصرف شده است. ولی همین محاسبه را نسبت به‌تمام وکلای مدافع و دانشجویان حقوق در کانون وکلای مختلف بکنید، و می‌بینید که درآمد سالیانهٔ آنها نسبت ناچیزی از مخارج سالیانه آنهاست، حتی اگر درآمدها را تا آنجا که‌می‌توانید زیادتر حساب کنید و مخارج را تا آنجا که میسراست کمتر باز این تفاوت به‌چشم می‌خورد. بنابراین، بخت‌آزمائی در مشاغل حقوقی، یك بخت‌آزمائی منصفانه‌ای نیست، و این کار و سایر حرفه‌های آزاد و محترم، از نظر سود مادی، ظاهراً کمتر جبران می‌شود.

اما، مشاغل مزبور سطح خود را با سایر مشاغل حفظ می‌کنند، و باوجود این ضعف، روح مردان آزاد و سخاوتمند مشتاقانه بدین‌گونه کارها می‌گرایند. دو علت مختلف برای هجوم به‌طرف این مشاغل وجود دارد. یکی میل به‌اشتهار که ملازمهٔ مزیت و تفوق عالی هر یك از این امور است، و دوم اعتماد طبیعی که هرکس کم و بیش

نه‌تنها نسبت به‌توانائی خود، بلکه به‌اقبال بلند خود دارد.

برتری و تفوق در هر شغلی، که تعداد معدودی در حالت متوسط به‌آن می‌رسند، علامت قطعی آن‌چیزی است که ما نبوغ و یا استعداد عالی می‌نامیم. تحسین و ستایش مردم که ملازم چنین توانایی بارزی است همیشه قسمتی ازدرآمد این گروه را تشکیل می‌دهد؛ واین تحسین وستایش هرچه زیاد یاکم باشد به‌همان نسبت هم جبران زحمت‌آنها را کرده است. قسمت قابل ملاحظهٔ این درآمد در حرفهٔ پزشکی جبران می‌شود؛ و شاید اندکی بیشتر از آن در حرفه وکالت و حقوق جبران شود؛ ولی در حرفهٔ شاعری و فلسفه تقریباً جبران همهٔ زحمتها شده است.

استعدادهای موافق و شکوفایی وجود دارد که داشتن آن یك نوع تحسین‌معینی را ایجاب می‌کند؛ ولی اجرا و کاربرد این استعدادها به‌منظور نفع مادی، اعم ازاینکه مبتنی بر تعقل باشد و یا تعصب، مانند فحشای عمومی تلقی می‌شود. بنابراین، درآمد نقدی کسانی‌که این استعدادها را بدین طریق به‌کار می‌اندازند، باید نه‌تنها برای جبران وقت، کار، و مخارج به‌دست‌آوردن استعدادها کافی باشد، بلکه برای بی‌آبروئـــی و فضاحتی که ملازمهٔ کاربرد این استعدادها به‌عنوان وسیلهٔ ارتزاق است تکافو کند. درآمد هنگفت و فوق‌العادهٔ هنرپیشگان، خوانندگان اپرا، و رقاصان تئاتر و اپرا، و غیره برمبنای این دو اصل بنا شده است؛ یعنی کمیابی و زیبایی استعدادها، و بدنامی کاربرد این استعدادها بدین‌نحو. درنظر اول این بسیار نامعقول و غیرعاقلانه می‌نماید که ما از یك‌طرف وجود آنها را تحقیر کنیم و مع‌هذا باگشاد دستی وافر استعدادشان را جبران کنیم. اما وقتی کار اول را انجام می‌دهیم، ناچاریم قسمت دوم یعنی جبران زحمت‌آنان را نیز بکنیم. چنانچه روزی عقیده و یا تعصب عمومی نسبت به‌شغل این عده عوض شود، مزد نقدی آنان به‌سرعت تنزل خواهد یافت. افراد بیشتری به‌این قبیل کارها روی می‌آورند، و طولی نخواهد کشید که رقابت بین آنان قیمت مزد آنان را کاهش‌می‌دهد. این استعدادها، با اینکه خرق عادت است، ولی به‌هیچ‌وجه آن‌طور که تصور می‌رود نادر نیست. گروه کثیری از مردم حداعلای این استعدادها را دارند، ولی استفاده از آن‌را دوست ندارند؛ و عدهٔ بیشتری نیز می‌توانند این‌گونه استعدادها را در خودشان پرورش دهند، مشروط به‌اینکه کار شرافتمندانه‌ای با آن انجام دهند.

عجب و خودبینی زیادی که اکثر مردم از استعداد و توانایی خود دارند یـك مصیبت قدیمی است که فیلسوفان و اخلاقیون همهٔ اعصار از آن یاد کرده‌اند. ظن‌قوی بیهودهٔ آنان در بلندی بخت و اقبالشان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اما، هنوز هم عمومیت دارد. هیچ انسان زنده‌ای نیست، که در سلامت روح و جسم، سهمی از آن نداشته باشد. هرفردی شانس سودبردن را کم و بیش زیاد حساب می‌کند؛ و بیشتر مردم امکان زیادبردن را کم می‌گیرند؛ و بندرت کسی‌که از سلامت جسم و روح به‌قدرکافی برخوردار است سود را بالاتر از ارزش واقعی آن برآورد می‌کند.

اینکه می‌گوئیم مردم شانس برد را بیشتر از واقعیت آن ارزیابی می‌کنند، دلیلش موفقیت عمومی بنگاههای بخت‌آزمایی است. هیچ‌وقت در دنیا بنگاه بخت‌آزمایی کاملا

منصفانه‌ای پدید نیامده و هرگز هم پدید نخواهد آمد؛ بخت‌آزمائی منصفانه یعنی وقتی که مجموع سود مساوی مجموع زیان باشد؛ زیرا دراین‌صورت کارگردان بخت ــ آزمایی نمی‌تواند از آن بهره‌مند شود. در بخت‌آزمایی ملی بلیطها حقیقتاً ارزش پولی را که مشتریان و خریداران می‌پردازند ندارند، و مع‌هذا به‌قیمتی معادل ۲۰، سی، گاهی چهل درصد اضافه از قیمت اسمی به‌فروش می‌رسند. امید بیهودهٔ برد جوائز بزرگ تنها علت تقاضای آنست. متین‌ترین و عاقل‌ترین افراد ندرتاً فکر می‌کنند که پرداخت مبلغ جزئی قیمت بلیط وانتظار بردن مبالغ هنگفت ده وبیست هزار لیره‌کار احمقانه‌ایست، و اغلب نمی‌دانند حتی آن مبلغ جزئی که می‌پردازند شاید بیست و یا سی‌درصد بیشتر از ارزش حقیقی آنست. در بخت‌آزماییهای دیگر که جوایز آن از بیست لیره تجاوز نمی‌کند، با اینکه از سایر جنبه‌ها از بخت‌آزمایی ملی عادلانه‌تر و به‌انصاف نزدیك است، ولی مقدار تقاضای بلیط آن به‌اندازهٔ بلیطهای بخت‌آزماییهای بزرگ ملی نیست. بعضی از افراد برای اینکه شانس بهتر برد جوایز بزرگتر را داشته باشند، چندین بلیط‌می‌خرند، و بعضی نیز در تعداد زیادی از بلیطها شریك می‌شوند. اما در ریاضی، هیچ قضیه واصلی مسلمتر از این نیست که هرچه جرئت خرید بلیط بیشتر را داشته باشید، احتمال باخت بیشتر است. اگر دل به‌دریا زده و تمام بلیطهای بخت‌آزمایی را یکجا بخرید، باخت شما قطعی است؛ هرچه تعداد بلیطهای خریداری زیادتر باشد قطعیت باخت بیشتر است.

می‌توانیم با مطالعهٔ سود متوسط بیمه‌کننده بفهمیم که چگونه مردم اغلب شانس باخت را کمتر از واقعیت ارزیابی می‌کنند، و بندرت بیشتر از آنچه می‌ارزد ارزیابی می‌شود. برای اینکه بیمهٔ آتش‌سوزی و یا بیمهٔ ناشی از خطرات دریا برای بیمه‌گر سودآور باشد یك حق بیمهٔ عادی برای جبران ضررهای عادی، وپرداخت مخارج اداری بیمه و به‌دست‌آوردن سودی که می‌شد با به‌کارانداختن همان سرمایه درجای دیگر و در تجارت عادی به‌دست آورد،کافی است. شخصی‌که بیشتر ازاین مقدار حق بیمه نمی‌پردازد ظاهراً بیشتر از ارزش واقعی ریسك مزبور پولی پرداخت نکرده است، یعنی کمترین بهایی که می‌تواند منصفانه توقع بیمه‌کردن آن‌را داشته باشد. ولی با اینکه تعداد بسیاری از مردم از راه بیمه پولدار شده‌اند، فقط تعداد قلیلی توانسته‌اند ازاین‌راه ثروت هنگفتی بیندوزند؛ تنها از این نظر به‌خوبی آشکار می‌شود که تراز عادی سود و زیان در بیمه بیشتر از سایر داد و ستدهای عادی که تعداد زیادی از مردم را پولدار می‌کند نیست. اما، با اینکه حق بیمه معمولا سنگین نیست، بسیاری از مردم ریسك را به‌قدری کوچك می‌شمارند که نمی‌خواهند حق بیمه را پرداخت کنند. در تمام جزیرهٔ انگلستان به‌طور متوسط هر ۱۹خانه از ۲۰ خانه، و یا شاید ۹۹ درصد از همهٔ خانه‌ها در برابر آتش‌سوزی بیمه نیست. مخاطرات دریائی برای عدهٔ بیشتری از مردم هولناك‌تر است، و نسبت کشتیهای بیمه‌شده به‌آنهایی‌که بیمه نمی‌شوند خیلی بیشتر است. اما خیلی از کشتیها در تمام فصول سال، و حتی در زمان جنگ، بدون بیمه بحرپیمایی می‌کنند. شاید گاهی این‌کار بدون بی‌احتیاطی و ازروی هوشیاری باشد. وقتی یك شرکت‌بزرگ، ویا حتی یك بازرگان معتبر بیست، سی‌کشتی در دریا دارد، کشتیها درهمین وضعی که

هستند خودشان یکدیگر را بیمه می‌کنند. حق‌بیمه‌ای که بدین‌وسیله صرفه‌جویی می‌شود ممکن است بیشتر از مقداری باشد که چنین زیانهایی که احتمال وقوع آن در مسیر عادی حوادث‌می‌رود جبران کند. اما، غفلت‌ورزیدن از بیمه‌کردن محموله، همانطور که در مورد بیمه‌نکردن خانه‌ها معمول است، در بیشتر موارد، نتیجهٔ این چنین محاسبهٔ دقیق و حساب‌شده نیست، بلکه محض لاقیدی، بی‌ملاحظگی و استحقار جسورانهٔ بیم‌زیان (ریسك) است.

حقیر شمردن بیم زیان (ریسك) و امید جسورانه به‌موفقیت در هیچ‌دوره از زندگی فعالتر از سالهایی نیست که جوانان حرفه خود را انتخاب می‌کنند. ترس از بدبختی در آن زمان آن‌قدر کوچك است که نمی‌تواند امید شانس خوب را نامتعادل کند و این امر در آمادگی مردم عادی برای نامنویسی سربازی، یا رفتن به‌دریا بیشتر به‌چشم می‌خورد، تا اشتیاق مردم با نزاکت برای وارد شدن در آنچه که حرفهٔ آزاد نامیده می‌شود.

آنچه که یك سرباز عادی ممکن است از دست بدهد به‌خوبی واضح است. اما، داوطلبان خدمت سربازی در آغاز یك جنگ جدید بدون درنظرگرفتن خطر به‌این آسانی ثبت نام نمی‌کنند؛ و با اینکه بندرت فرصت و یا شانس ارتقاء دارند، در همان رؤیای جوانی نزد خود هزاران مورد از کسب افتخار و امتیاز را مجسم می‌کنند که هرگز صورت واقعیت به‌خود نمی‌گیرد. حقوق‌شان کمتر از یك کارگر عادی است، و در خدمت واقعی کار و خستگی آنها بیشتر است.

انتخاب شغل در کشتی یا بخت‌آزمودن در دریا روی‌هم‌رفته خیلی نامساعدتر از ارتش زمینی نیست. فرزند یك کارگر و یا صنعتگر معتبر ممکن است اغلب با اجازهٔ پدرش عازم دریا شود، ولی اگر به‌عنوان سرباز نامنویسی کند، همیشه بدون موافقت پدر است. دیگران می‌بینند که شانس او برای ترقی در یك شغل بیشتر است: هیچ‌کس جز خودش متوجه نمی‌شود که از حرفهٔ دیگر بیشتر برخوردار خواهد شد. یك دریاسالاربزرگ کمتر در معرض تحسین و ستایش عمومی است تایك سرلشکر و ژنرال بزرگ، وبزرگترین موفقیتهای دریائی اشتهار ودولت کمتری در پی دارد تا موفقیت وپیروزی مساوی درخشکی. همین اختلافات در درجات پائین‌تر در هر دو شغل بخوبی دیده می‌شود. طبق قوانین سابقه‌کار در ترقیات ناخدای کشتی همردیف سرهنگ در ارتش است. ولی در برآورد عادی همردیف او نیست. چون جوائز بزرگ بخت‌آزمایی کمتر است، جوائز کوچك باید به‌تعداد بیشتری باشد. بنابراین، ملوان عادی اغلب بیشتر ازسرباز عادی ترفیع وپول می‌گیرد، وامید به‌این جوائز همان چیزی است که در اصل این حرفه را به‌وی قبولانده است. با اینکه مهارت وچابکی جوانان بالاتر ازتقریباً هرپیشه‌ور است، و با اینکه تمام زندگی آنها یك صحنه دائمی سختیها و مخاطرات است، مع‌هذا برای اینهمه مهارت و چابکی، و برای این‌همه سختی و خطرات، تا وقتی که درشرایط ملوان عادی هستند، بندرت جز لذت انجام خدمات سخت وغلبه‌کردن برمشکلات پاداشی دریافت می‌کنند. مزد ملوانان بیشتر از کارگران عادی که در بندر

کار می‌کنند و نرخ مزد دریانوردان در آن بندر تعیین می‌شود نیست. وچون مرتباً از بندری به‌بندر دیگـر می‌روند، حقوق ماهیانهٔ کسانی کـه از بنادر مختلف انگلیس بحرپیمائی می‌کنند خیلی نزدیك به‌سطح حقوق کارگران در آن نقاط مختلف است؛ و نرخ بندری که تعداد بیشتری کشتی ازآن حرکت می‌کند، یعنی بندر لندن، نرخ مـزد سایر بنادر را تعیین می‌کند. در لندن مزد تعداد بیشتر طبقات مختلف کارگران تقریباً دو برابر همان طبقات در ادینبورك است. اما ملوانی که از بندر لندن حرکت می‌کند بندرت در ماه بیش از سه یا چهار شلینگ بالاتر از ملوانی می‌گیرد که از بندر لیث[2] به دریا می‌رود، و تفاوت مزدها اغلب‌آنقدر هم زیاد نیست. در زمان صلح و در خدمات بازرگانی، نرخ مزد در لندن از یك گینی تا بیست و هفت شلینگ در هر ماه است.

یك کارگر عادی درلندن، با نرخ ۹ تا ۱۰ شلینگ درهفته، ممکن است در مـدت یك‌ماه ازچهل تا چهل وپنج شلینگ مزد داشته باشد در واقع، ملـوان به‌غیـر از حقوقش آذوقه هم دریافت می‌کند. اما، ارزش این آذوقه ممکن است همیشه زیادتر از تفاوت بین مزد او وکارگر معمولی نباشد؛ ویا اینکه‌گاهی باید بهای آذوقه بیشتر از تفاوت مزدها باشـد، اضافهٔ تفاوت به‌نفع ملوان نیست، زیرا نمی‌تواند آنرا با زن یـا خانوادهٔ خودکه در وطن هستند و باید از مزد او زندگی کنند تقسیم‌کند.

خطرات و جان مفت‌به‌دربردن از مهالك و حوادث زندگی، به‌جای اینکه جوانان را نومید و دلسرد کند، ظاهراً اغلب باعث تشویق آنان به‌قبول این حرفه می‌شود. یك مادر دل‌نازك، از طبقات پائین اجتماع، اغلب از فرستادن طفلش به‌دبستان در شهرهای بندری وحشت دارد، نکند که منظرهٔ کشتیها و مکالمه و سرگذشت ملوانان وی را تشویق کند که بـه دریا برود. دورنمـای بعید خطرات، کـه انتظار داریم با شهامت و زبردستی خود را از آنها برهانیم، زیاد موافق طبع ما نیست و در هرشغلی حقوق کارگر را بالا نمی‌برد. در مورد کسانی که شهامت و کاردانی ندارند وضع طور دیگر است. در مشاغلی که معلوم شده ناسالم است، مزد کارگران همیشه خیلی بالاست. نبودن‌بهداشت و ناسلامتی کار یك‌نوع نامطبوعیت است، و اثرات آن را در روی مزدها باید زیرهمان عنوان عمومی طبقه‌بندی‌کرد.

در تمام موارد کاربرد سرمایه نرخ عادی سود کم و بیش با قطعیت و عدم‌قطعیت بازده سرمایه تغییر می‌کند. بازگشت سرمایه در داخل قطعی‌تر است تا درتجارت‌خارجی، و در بعضی از رشته‌های مبادلهٔ جهانی بازگشت سرمایه مسلم‌تر است تا در دیگر رشته‌ها، مثلا در تجارت با امریکای شمالی بازگشت سرمایه مسلم‌تر است تا در جامایکا. نـرخ عادی سود همیشه کم و بیش با قبول بیم زیان (ریسك) بالاتر است. اما، به‌نظر نمی‌رسد که به‌نسبت بیم زیان (ریسك) زیاد شود، ویا کاملا جبران ریسك را بکند. ورشکستگی در داد و ستد پرمخاطـره بیشتر اتفاق می‌افتد. خطرناکترین نوع داد و ستد، یعنـی قاچاقچی‌گری، گواینکه وقتی موفق‌آمیز باشد پرسودترین حرفه‌هاست، ولی قطعی‌ترین

2. Leith.

راه به‌ورشکستگی است. امید بیهوده به‌موفقیت در اینجا مثل سایر موارد ظاهراً اثـر می‌کند، و عده‌زیادی حادثه‌جو را در این‌گونه حرف پر از خطر سوق می‌دهد، به‌طوری که رقابت آنان سودآنها را پائین‌تر از آن سطحی که برای جبران‌خطر کافی‌است‌می‌برد. برای اینکه کاملا این مخاطرات تلافی شده باشد، علاوه‌برسود عادی سرمایه، بازده عادی باید نه‌تنها جبران زیانهای گهگاهی را بکند بلکه شامل سود مازادی برای این قبیـل حادثه‌جویان باشد به‌اضافه سود بیمه‌کننده. اما اگر بازده عادی برای همه اینها کافـی بود، ورشکستگی در این نوع کارها بیشتر از سایر حرفه‌ها نبود.

بنابراین، از پنج موجب پیش‌گفته‌که مزدکارگر را تغییرمی‌دهد، فقط دوتا ازآنها روی سود سرمایه اثر می‌گذارد؛ یکی مطبوعیت یا عدم مطبوعیت شغل، و دیگری‌مخاطره ویا ایمنی که سرمایهٔ به‌کار رفته باآن مواجه است. در مورد دلپذیری یا دل‌ناپذیـری شغل، در بیشتر موارد کاربرد سرمایه اختلاف خیلی جزئی وجود دارد یا اصلا اختلافی وجود ندارد؛ ولی در مورد کارگر این اختلاف شدید است؛ و سودعادی سرمایه، با اینکه با بیم زیان (ریسك) بالا می‌رود، ولی همیشه به‌نسبت آن زیاد نمی‌شود. از همهٔ این‌مباحث چنین نتیجه می‌شود که در یك جامعه و یا یك محل نرخ متوسط و یا عادی سود سرمایه در کاربرد مختلف سرمایه باید بیشتراز مزد نقدی انواع مختلف کار هم‌سطح باشد. و همین‌طور هم هست. تفاوت بین مزد کارگر عادی و حقوق وکیل و یا پزشك خوب، ظاهراً خیلی زیادتر است از تفـاوت بین سودعادی در رشتهٔ مختلف تجـارت. بعلاوه اختلاف ظاهری در سود حرفه‌های مختلف، به‌طورکلی ناشی از اینست‌که ما همیشه‌تشخیص نمی‌دهیم چه چیز را جزو مزد باید به‌شمار آورد، وچه چیز جزو سود و همین موضوع آدم را فریب می‌دهد.

سود دوافروشان، ضرب‌المثل خاص و عام است و نشانه سود هنگفت غیرمعمولـی است. اما، این سود به‌ظاهر زیاد، اغلب چیزی بیشتر از مزد معقول کار نیست. مهارت دوافروش خیلی قشنگ‌تر و ظریف‌تر از مهارت صاحبان پیشه‌های مختلف اسـت، و اطمینانی که به‌وی دارند دارای اهمیت بیشتری است.

وی در همهٔ موارد پزشك تهیدستان است، و وقتی که ناراحتی و خطر مهمـی نباشد به‌ثروتمندان نیز دوا می‌دهد. بنابراین درآمد وی باید متناسب باشد با مهارت وی و اعتمادی که به او دارند، و این پاداش معمولا در قیمت داروهایی که می‌فروشد تأمین شده است. اما همه داروهائی که بهترین دوافروش در یك‌سال می‌فروشد، شاید برای وی بیش از چهل تا پنجاه لیره تمام نشده باشد. بنابراین با اینکه او داروها را بـه سیصد یا چهارصد لیره ، یا هزار برصد سود می‌فروشد ،ولی اغلب این پول بیش از مزد منصفانه کاری‌که می‌کند نیست، وفقط به‌این طریق است، که می‌تواند کـار خـود را بفروشد یعنی روی قیمت داروهای خود استفاده کند.قسمت بزرگی از سود ظاهری مزد حقیقی است که به‌لباس سود ملبس شده است.

در یك شهر کوچك بندری، یك بقال کوچك چهل یا پنجاه درصد روی سرمایه صدلیره‌ای خود سود می‌برد، در صورتی که یك بازرگان عمده‌فروش مهم در همان

شهر بندرت بیش از هشت یا ده در صد روی سرمایه ده هزار لیره‌ای خود سود می‌برد. شغل بقالی شاید برای راحتی ساکنین آنجا لازم باشد، و کوچکی بازار ممکن است اجازه به‌کار انداختن سرمایه زیادتری را ندهد. اما، آدم نه تنها باید از طریق حرفه و پیشهٔ خود زندگی کند، بلکه برطبق مشخصات شرایطی که برای آن کار دارد و به‌طور مناسبی زندگی کند. به‌غیر ازداشتن مقداری سرمایه، باید بتواند بنویسد و بخواند و حساب کند، و همچنین در بارهٔ چهل یا شصت قلم انواع کالاهای مختلف قضاوت صحیح داشته، قیمت، ویژگی و بازاری‌که می‌تواند آن را در آنجا ارزانتر بخرد بشناسد. به طور خلاصه، باید تمام اطلاعاتی که برای یك بازرگان بزرگ لازم است داشته باشد، به‌طوری‌که هیچ چیز نتواند سد راه او برای رسیدن به‌سطح یك بازرگان مهم باشد جز نداشتن سرمایهٔ کافی. سی یا چهل لیره درآمد در سال برای شخصی که این مشخصات را داشته باشد زیاد نیست. این مبلغ را از سود به‌ظاهر هنگفت سرمایهٔ او کم کنید، و مقداری که باقی می‌ماند چیزی جز سود عادی سرمایه نیست. در این مورد هم، قسمت اعظم سود ظاهری مزد حقیقی اوست.

تفاوت بین سود ظاهری عمده‌فروشی و خرده‌فروشی، در پایتخت خیلی کمتر است تا در شهرهای کوچك و روستاها. جائی که ده هزار لیره را می‌توان در شغل خواربار فروشی به‌کار انداخت، مزد کار خواربارفروش فقط سهم خیلی ناچیزی به‌سود واقعی یك چنین سرمایه کلانی اضافه می‌کند. بنابراین، سود ظاهری یك خرده فروش ثروتمند، درآنجا نزدیك به‌سطح درآمد بازرگان عمده‌فروش است. به‌این علت است که کالاهائی که به‌وسیلهٔ خرده‌فروشی عرضه می‌شود به‌طورکلی در پایتخت اغلب ارزانتر است تا شهرکوچك و یا یك روستا یا حداقل قیمت آن یکی است. مثلا کالاهای خواربارفروشی، معمولا ارزانتر است؛ نان وگوشت هم اغلب ارزان است آوردن کالای بقالی به‌شهر گرانتر از بردن آن به‌ده نیست؛ اما آوردن غله و یا احشام خیلی گران است، زیرا بیشتر آنها را باید ازفواصل بسیار دور به‌بازار آورد. بنابراین، هزینهٔ اولیه‌کالاهای خواربارفروشی، در هر دوجا یکی است، و در جاهایی که کمترین سود روی آنهاکشیده می‌شود ارزانترین است. هزینهٔ اولیهٔ نان و گوشت در شهرهای بزرگ بیشتر از روستاهاست؛ لذا، با اینکه سود کمتر است، این مواد همیشه ارزان نیستند، و اغلب قیمت آنها نظیر شهرهای بزرگ است. در کالاهایی مثل نان و گوشت همان دلایلی، که سود ظاهری را کاهش می‌دهد، هزینهٔ اولیه را بالا می‌برد. وسعت بازار، چون اشتغال سرمایه‌های زیادی را سبب می‌شود، سود ظاهری را کاهش می‌دهد؛ اما چون احتیاج به‌عرضه خواربار از راه‌های دور دارد، هزینهٔ اولیه را بالا می‌برد. این کاهش یکی وافزایش دیگری در بسیاری ازموارد، مثل اینست‌که همدیگر را خنثی می‌کنند، وشاید به‌همین علت باشد که با اینکه قیمت غله واحشام معمولا در قسمتهای مختلف مملکت فرق دارد، قیمت نان و گوشت عموماً در سراسر بخش اعظم کشور تقریباً یکی است.

با اینکه سود سرمایهٔ عمده‌فروشی و خرده‌فروشی‌عموماً در پایتخت کمتر ازشهرهای

کوچك و روستاها می‌باشد، مع‌هذا اغلب در عمده‌فروشی از سرمایه‌گذاری کوچك پول کلانی به‌دست می‌آید، که بندرت در خرده‌فروشی هست. درشهرهای کوچك وروستاها، به‌علت کوچکی بازار، آن‌طور که سرمایه را می‌توان بسط داد تجارت را نمی‌توان‌توسعه داد. بنابراین در چنین جاهایی، با اینکه میزان سود فرد معینی ممکن است خیلی بالا باشد، مجموع و یا مبلغ آن هیچ‌گاه زیاد نیست، و در نتیجه مبلغ انباشتگی سرمایهٔسالیانهٔ او هم زیاد نیست. بعکس، در شهرهای بزرگ، با افزایش سرمایه می‌توان تجارت را بسط داد، و اعتبار فرد صرفه‌جو و کوشا خیلی سریعتر از سرمایه‌اش افزایش می‌یابد. تجارت وی به‌نسبت مقدار هر دو بسط‌می‌یابد، و مجموع یا کل سود او به‌نسبت توسعه داد و ستد اوست، و انباشتگی سالیانه وی به‌نسبت کل سود اوست. اما، بندرت اتفاق می‌افتد که حتی در شهرهای بزرگ ثروت کلانی به‌وسیلهٔ شعبهٔ تجارتخانهٔ مشهور، منظم واستقرار یافته‌ای بدست آید، مگر در نتیجهٔ عمرطولانی توأم با کوشش، صرفه‌جویی و دقت. در حقیقت ثروتهای ناگهانی گاهی در بعضی از شهرها از راه سفته‌بازی و معامله‌گری عاید می‌شود. تاجر سفته‌باز تجارتخانهٔ مشهور منظم ومستقری را اداره نمی‌کند. امسال تاجر غله است وسال دیگر تاجر شراب، درسالهای بعد تاجر شکر، توتون و یا چای است. وقتی پیش‌بینی‌کندکه احتمال دارد سوداگری ومعامله شخصی بیشتر از معمول سودآور باشد وارد آن کسب می‌شود، و وقتی که پیش‌بینی کند که احتمال دارد سود آن کار به‌سطح سایر مشاغل برگردد از آن کار دست می‌کشد. بنابراین، سود و زیان او، هیچ‌گونه نسبت منظمی بایك رشته فعالیت بازرگانی‌مستقر ومشهورندارد. یك‌حادثه‌جو ومعامله‌گر شجاع ممکن است گاهی با دو یاسه عمل سفته‌بازی موفق شود ثروت کلانی به‌دست آورد، ولی همان‌طور هم احتمال داردکه ثروت کلانی را با دویا سه معامله از دست بدهد. این نوع کارها را فقط درشهرهای بزرگ می‌توان انجام داد. فقط در جاهائی که گسترده‌ترین و موسع‌ترین تجارت و مشابهات آن وجود دارد ممکن‌است استعداد وهوش لازم برای این نوع‌کار را بدست آورد.

پنج شرطی که در بالا به‌آن اشاره شد، با اینکه نابرابری قابل ملاحظه‌ای درمزد کار و سود سرمایه ایجاد می‌کند، هیچ‌گونه نابرابری درکل محاسن و معایب، حقیقی یا مجازی کاربرد مختلف هرکدام از این دو به‌وجود نمی‌آورد. ماهیت شرایط مزبور چنان است که موجب جبران نفع مادی کوچکی در یکی و خنثی کردن نفع نقدی‌بزرگی در دیگری می‌شود.

اما، برای اینکه این برابری در تمام محاسن و یا معایب آن ساری شود، حتی در جاهایی که کاملترین آزادی وجود دارد سه شرط لازم دارد. نخست اشتغال در آن جامعه شناخته شده و مدت مدیدی مستقر شده باشد؛ دوم باید در حال عادی یا به‌اصطلاح حالت طبیعی باشند؛ و سوم، باید شغل منحصر به‌فرد یا اصلی کسانی باشد که به آن می‌پردازند.

نخست، این برابری فقط در مشاغلی که شناخته شده‌اند، و مدتها در محل مستقر شده‌اند پیدا می‌شود. در جاهایی که شرایط برابرند، مزدها معمولا درکسب و کار تازه

بالاتر است تا مشاغل قدیمی. وقتی که یك طراح می‌کوشد که کارخانهٔ جدیدی تشکیل دهد، نخست باید کارگران خود را با پرداخت مزد بیشتر از آنچه که آنها در حرفهٔ خود به‌دست می‌آورند و یا وضع کار او در شرایط عادی ایجاب می‌کرد، تطمیع کرده به‌سوی خود جلب‌کند، ومدت مدیدی باید سپری شود قبل ازاینکه او جرأت‌کاستن مزد آنها را به‌سطح عادی داشته باشد. تولید کالاهایی‌که تقاضای آنها ناشی از مد و هوس است مرتباً عوض می‌شود، و بندرت آن قدر دوام پیدا می‌کند که آن را در زمرهٔ کارخانجات باسابقه آورد. اما بعکس، کالاهایی که تقاضای آنها بطورکلی از استعمال و یا احتیاج ناشی شود، کمتر معروض تغییرات قرار می‌گیرد، و همان نوع کالا ممکن است در طول یك قرن مورد تقاضا باشد. بنابراین، مزد کارگر، در کارخانهٔ اولی احتمالا بیشتر از کارخانهٔ دومی است. بیرمنگام به‌طورکلی کالاهای نوع اول را به‌وجود می‌آورد؛ شفیلد سرگرم کالاهای نوع دوم است؛ گفته می‌شود مزد کار در این دو محل مختلف و متناسب با اختلاف وضع تولید آنهاست.

ایجادکارخانهٔ جدید، شعبهٔ جدید بازرگانی، ویاعملیات تازه درکشاورزی، همیشه یك نوع معامله‌گری و سفته‌بازی است، که طراح آن قول سودهای کلان را به‌خود داده است. این سودها گاهی خیلی زیاد، و گاهی شاید بشود گفت اغلب، خیلی کم است، ولی برروی هم هیچ‌گونه تناسب معینی با کار و حرفه‌های قدیمی آن جامعه ندارد. اگر طرح موفقیت‌آمیز باشد، سود در آغاز خیلی زیاد است. وقتی حرفه و یا تجارت خوب جا افتاده و شناخته شد، رقابت سود را به‌سطح سایر پیشه‌ها تنزل می‌دهد.

دوم، این برابری در تمام محاسن و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایه، فقط د رشرایط عادی، یا به‌اصطلاح وضع طبیعی این مشاغل می‌تواند پدیدآید.

تقریباً برای انواع مختلف کارگر تقاضا گاهی بیشتر و گاهی کمتر از حدمعمول است. در مورد اول مزایای اشتغال بالای سطح عادی، در مورد دوم پائین آن قرار می‌گیرد. تقاضا برای کارگر روستا به‌هنگام چیدن یونجه و یا درو غله بیشتر از سایر مواقع سال است؛ و مزد با تقاضا بالا می‌رود. در زمان جنگ، وقتی چهل یا پنجاه هزار ملوان از خدمات بازرگانی به‌خدمات نظامی انتقال می‌یابند، تقاضا برای ملوانان بحریهٔ بازرگانی بالطبع با کمیابی آنها بالا می‌رود، و مزد آنان از یك گینی و یا بیست وهفت شلینگ به‌چهل شلینگ ویا حتی سه‌لیره در ما، می‌رسد. بعکس، در حالت رکود تولید، بسیاری از کارگران، به‌جای اینکه از شغل خود دست بکشند، به‌مزد کمتری قناعت می‌کنند یعنی به‌کمتر از آنچه در حال عادی متناسب با وضع استخدامشان است راضی هستند.

سودسرمایه با قیمت کالاهائی که در آن به‌کار گرفته شده است تغییر می‌کند. به‌محض اینکه قیمت هرنوع‌کالایی بالاتر از نرخ متوسط یا عادی آن می‌شود، دست‌کم سود قسمتی از سرمایه که در آوردن آن به‌بازار به‌کار افتاده است بالاتر از سطح‌مناسب آن می‌رود، و وقتی که قیمتها پایین می‌آید سود سرمایه به‌پائین‌تر از آن نزول می‌کند. همهٔ کالاها کم و بیش دستخوش تغییرات قیمت است، ولی بعضی از آنها بیشتر از

دیگران معروض این تغییرات قرار می‌گیرند. د رتمام کالاهایی که با کوشش و زحمت بشر فراهم می‌شود، مقدار کار وکوششی‌که سالیانه به‌کار می‌رود بالطبع با تقـاضـای سالیانه تعیین می‌شود، به‌طریقی که تولید متوسط سالیانه، ممکن است تا آنجا که امکان دارد مساوی با مصرف متوسط سالیانه بشود. به‌طوری که دیده شده است، در بعضی از مشاغل، همان میزان سعی وکوشش درست یك مقدار یا تقریباً یك اندازه کالا تولیـد می‌کند. مثلا در کارخانه‌های پارچه‌بافی نخی یا پشمی، تعداد معینی کارگر در سال تقریباً همان مقدار پارچهٔ پشمی و یا نخی تولید می‌کند. بنابراین تغییر قیمت بازارچنین کالایی می‌تواند فقط ناشی از تغییرات اتفاقی در تقاضا باشد. سوگواری ملی قیمت‌پارچهٔ مشکی را بالا می‌برد. اما چون تقاضای انواع پارچه‌های نخی و پشمی ساده یکنواخت است، قیمت آنها نیز لایتغیر است. ولی مشاغل دیگری هست که در آنها یك اندازه کار و کوشش یك مقدار کالا تولید نمی‌کند. مثلا تعدادی کارگر، در سالهای مختلف، مقادیر مختلفی غله، شراب، رازك[۳]، شکر، توتون وغیره تولید می‌کنند. بنابراین قیمت این کالاها، نه‌تنها با تغییرات تقاضا، بلکه با تغییرات مکرر و پی‌درپی مقدار تغییر می‌یابد، و در نتیجه بسیار نوسان دارد. ولی سود بعضی از واسطه‌ها به‌ناچار باید با قیمت کالاهـا نوسان پیدا کند. عملیات بازرگان سفته‌باز اصولا در چنین کالاهایی به‌کار می‌افتد. وقتی که پیش‌بینی می‌کند قیمت آنها احتمال دارد بالا برود می‌کوشد که آنها را خـریداری کند، و وقتی که احتمال دارد پائین بیاید آن‌را می‌فروشد.

سوم، این برابری در مزایا ومضار کاربرد مختلف‌کار وسرمایه فقط می‌تواند وقتی اتفاق افتد که شغل منحصر به‌فرد و یا اصلی کسانی است که آن را اشغال کرده‌اند.

وقتی شخصی معاش خود را از کاری که قسمت بیشتر وقت او را نمی‌گیرد، به‌دست می‌آورد، درفاصله‌ای‌که بیکار است مایل است درکار دیگری بامزدی‌کمتر از آنچـه در اصل باید بگیرد کارکند. هنوز در بسیاری از قسمتهای اسکاتلند گروهی از مردم وجود دارند که به‌نام کشاورز مستأجر[۴] ویاکارگر کشاورز[۵] نامیده می‌شوند، گواینکه در سالهای پیش تعداد آنها بیشتر از حالا بود. اینها نوعی از خدمتکاران قدیمی ارباب و یا دهقان هستند. پاداش معمولی‌که اینها از اربابان خود دریافت می‌کنند. عبـارت است یك خانه، و به‌اضافه باغچهٔ کوچکی برای سبزیکاری، علف به‌اندازه‌ای که خوراك یك گاو ماده را تأمین کند، و شاید یکی دو جریب زمین قابل کشت. وقتی ارباب آنهـا احتیاج به‌کار آنها دارد، به‌غیر از چیزهایی که گفته شد نیم رطل آرد جو در هرهفته به آنها می‌دهد، که در حدود شش پنس استرلینگ می‌ارزد. در بیشتر ایام سال اربـاب نیازی به‌کار این عده ندارد واگر هم داشته باشد خیلی کم است، و کشت زمینی که در اختیار دارند آن‌قدر نیست که همهٔ وقت آنها را اشغال کنـد. گفته می‌شود، زمانی که

۳. رازك گیاه مخصوص تلخ‌کردن آبجو است و در این صنعت به‌کار می‌رود. به‌انگلیسی Hope و به‌لاتین Humulus Lupulus نامیده می‌شود. (مترجم).

4. Cottors. 5. Cottagers.

تعداد این کارگران کشاورز بیشتر از حالا بود، مایل بودند وقت بیکاری خود را درقبال کمترین مزد به‌هرکس که می‌خواهد بدهند، و بامزدی کمتر از دیگران کار دقیقتری انجام دهند. ظاهراً در زمانهای پیشین وجود این‌گونه افراد در سراسر اروپا امر عادی بوده است. در کشورهایی که کشاورزی عقب‌مانده و جمعیت هم نامساعد بود، بیشتر اربابان و دهقانان نمی‌توانستند تعداد زیادی کارگر که مورد نیاز کارهای روستایی در فصول بخصوصی است استخدام کنند. مزد روزانه یا هفتگی که این‌گونه کارگران گهگاه از اربابان خود دریافت می‌کردند ظاهراً تمام قیمت کارشان نبود. اتاق مسکونی آنان قسمت اعظم مزدشان را تشکیل می‌داد. اما، اکثر نویسندگان که بهای کار و مزد کارگران مزبور و بهای خواربار آنها را جمع‌آوری کرده‌اند، و با خوشحالی و غرور نشان داده‌اند که مزد روزانه و یا مزد هفتگی این عده به‌طرز عجیبی کم است؛ معتقدند که کل مزد آنان همین بوده است. تولید یك چنین کارگرانی اغلب ارزانتر به‌بازارعرضه می‌شود تا تولید کسانی که مزد مناسبی مطابق کارشان دریافت می‌کنند. جورابهای ساقه بلند در بیشتر قسمتهای‌اسکاتلند ارزانتر بافته‌می‌شود تا درجاهایی که به‌وسیله دستگاههای جوراب‌بافی تهیه شود. بیش از هزار جفت جوراب اسکاتلندی هرسال به‌لیث[6] وارد می‌شود که قیمت آن از جفتـــی ۵ پنس تا ۷ پنس است. به‌من اطمینان داده‌اند که در لرویك[7] پایتخت کوچك جزیرهٔ شتلند مزد معمولی عادی یك کارگر عادی روزی ده پنس است. در همان جزیره جورابهای تابیده می‌بافند که قیمت هرجفت یك گینی یا بیشتر است. ریسندگی الیاف نخی در اسکاتلند درست مانند جوراب‌بافی انجام می‌شود، یعنی به‌طور عمده به‌وسیلهٔ خدمتکارانی که برای کارهای دیگر استخدام شده‌اند. این عده حقوق بخور و نمیری دریافت می‌کنند، و می‌کوشند که تمام زندگی خـــود را از یکی از آن دو راه تأمین کنند. در بیشتر مناطق اسکاتلند زنی که هفته‌ای بیست پنس دریافت کند ریسندهٔ خوبی است.

در جوامع ثروتمند بازار معمولا آن‌قدر وسیع‌است‌که هرنوع حرفه‌ای برای به‌کار گرفتن همهٔ کارگر و سرمایه‌ای که درآن کشور وجود دارد کافی است. موارد اشخاصی که از یك شغل معین امرار معاش کرده و در عین حال از شغل دیگر هم قدری درآمد دارند، به‌طورکلی در کشورهای فقیر اتفاق می‌افتد. اما، مورد زیر که چیزی است شبیه به‌آنچه که اشاره کردیم در پایتخت یك کشور غنی پیدا می‌شود. به‌نظر من، در اروپا شهری وجود ندارد که کرایهٔ خانه گرانتر از لندن باشد، و مع‌هذا من هیـــچ پایتختی را نمی‌شناسم که یك آپارتمان مبله را بتوان آنقدر ارزان کرایه کرد. مسکن نه‌تنها در لندن خیلی ارزانتر از پاریس است؛ بلکه با شرط تساوی مرغوبیت از ادنبورك هم ارزانتر است؛ و چیزی که عجیب است اینست که گرانی اجاره‌خانه علت ارزانـــی مسکن است. گرانی کرایه‌خانه در لندن نه‌تنها ناشی از عللی است کـــه باعث گـــرانی خانه در پایتختهای بزرگ می‌شود، یعنی گرانی کارگر، گرانی تمام مصالح ساختمانی،

6. Leith. 7. Lerwick.

که باید معمولا از راههای دوردست آورده شود، و بالاتر از همهٔ اینها گرانی اجارهٔ زمین، که هرصاحب ملکی مثل یك انحصارچی رفتار می‌کند، و اغلب برای یك جریب زمین نامرغوب درشهر چنان زیاد اجاره می‌گیرند که می‌توان باآن صد جریب زمین در خارج شهر کرایه کرد؛ بلکه این گرانی کرایه از کردار خاص و آداب و رسوم مردم ناشی می‌شود، که رئیس هر خانواده را وادار می‌کند تا یك خانه‌را دربست یعنی تمام طبقات آن را اجاره کند. یك خانهٔ مسکونی در انگلیس یعنی هرچیزی که زیر سقف آن وجود داشته باشد. در فرانسه، اسکاتلند، و سایر نقاط اروپا، مقصود از خانه اغلب فقط یك طبقه است. یك بازرگان درلندن مجبور است که در قسمتی از شهر که مشتریانش زندگی می‌کنند تمام ساختمان را اجاره کند. مغازه‌اش در طبقهٔ همکف، و خودش وخانواده‌اش در اطاق زیرشیروانی زندگی می‌کنند، وسعی می‌کنند با اجاره دادن دو طبقهٔ وسط به‌دیگران قسمتی ازکل اجاره‌خانه را تأمین کنند. مستأجر انتظار دارد که زندگی خانوادهٔ خود را ازراه‌کسب تأمین‌کند نه‌ازطریق اجاره‌داری. درصورتی که در پاریس و ادنبورك، مردمی که اتاق کرایه می‌دهند وسیلهٔ دیگری برای گذران ندارند؛ و قیمت کرایه اتاق نه‌تنها باید کرایه خانه و ساختمان را تأمین کند، بلکه تمام مخارج خانواده را نیز باید تأمین کند.

قسمت دوم

نابرابری ناشی از سیاست اروپا

این بودکه نابرابرهائی که در کلیهٔ محاسن و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایهٔ ناشی از کاستی و کمبود هرکدام از سه شرط پیش گفتهٔ بالا، و این امر حتی درجاهایی که کاملترین آزادی وجود دارد دیده می‌شود. اما رویهٔ اروپا، که اجازه نمی‌دهد همه چیز در آزادی کامل باشد، موجب نابرابری مهمتری می‌گردد. و این‌کار را به سه‌طریق زیر انجام می‌دهد. نخست با محدود کردن رقابت در بعضی از مشاغل به تعدادی کمتر از آنچه‌که در مواقع عادی وارد آن می‌شدند؛ دوم، با افزایش آن درسایر مشاغل بیشتر از آنچه که در وضع عادی باید باشد؛ وسوم با جلوگیری از جریان آزاد کارگر و سرمایه، اعم از اینکه انتقال از شغلی به‌شغلی ویا از جایی به‌جایی باشد.

نخست، سیاست اروپا موجب نابرابری مهمی درهمهٔ مزایا ومعایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایه می‌شود، یعنی از طریق محدود کردن رقابت در بعضی از مشاغل به تعدادی کمتر از آنچه ممکن بود در آن وارد شوند. امتیاز انحصاری یك شرکت متحد خواه وناخواه رقابت را درشهری‌که مستقر شده، محدود به‌کسانی می‌کند که آزاد و فارغ از کار هستند. شاگردی کردن در شهر، زیرنظر یك استادکار واجد شرایط صحیح، معمولا شرط لازم برای بدست آوردن آزادی است. قوانین محلی و نظامنامهٔ شرکت گاهی تعداد شاگردانی که استادکار باید داشته باشد تعیین می‌کند، تقریباً همیشه تعداد سالهایی را که باید یك شاگرد خدمت کند مشخص کرده است. هدف از دو مقررات بالا یعنی

تعداد نفرات و سالها اینست که رقابت را به تعداد معدودتر از آنچه که ممکن بود در شرایط عادی وارد کار شوند محدود کند. محدودیت تعداد شاگردان به‌طور مستقیم ورود به‌آن حرفه را مانع می‌شود. و تعیین دورهٔ طولانی شاگردی کردن چون مخارج آموزش زیاد می‌شود به‌طور غیرمستقیم ولی مؤثری آن‌را تهدید می‌کند.

در شفیلد هیچ استاد کارد و چنگال‌سازی، به‌موجب نظامنامهٔ حقوقی، نمی‌تواند بیش از یك شاگرد درآن واحد داشته باشد. در فوردفلك[8] و نورویچ[9] استادکار بافنده نمی‌تواند بیش از دو شاگرد داشته باشد، والا مجبور به‌پرداخت ۵ لیره در ماه به‌دولت می‌شود. هیچ استاد کلاهدوزی نمی‌تواند در هیچ کجای انگلیس یا در مزارع انگلیسی بیش از دو شاگرد ونوآموز داشته باشد، والا مجبور به‌پرداخت ۵ لیره غرامت در ماه می‌شود که نیمی از آن را به‌فرمانروا و نیمی دیگر به‌کسی که او را در دادگاه تعقیب کرده باشد تعلق می‌گیرد. هردوی این مقررات، با اینکه به‌وسیلهٔ قوانین عمومی انگلیس تأیید شده است، ظاهراً به‌وسیلهٔ همان روح و شخصیت حقوقی، که قوانین محلی شفیلد را به‌تصویب رسانده است دیکته شده. ابریشم‌بافان لندن بیش از یك سال از تشکیل اتحادیه و ایجاد شخصیت حقوقی‌شان گذشته بود که نظامنامه‌ای گذراندند و داشتن بیش از دو نوآموز را برای هر استادکار ابریشم‌باف منع کردند. الغای این نظامنامه‌احتیاج به‌قانون ویژه‌ای داشت که در پارلمان انگلیس تصویب شود.

در تمام اروپا، شرط عادی برای مدت شاگردی و یا نوآموزی در بخش بزرگی از حرف وصنایع‌که متشکل شده وشخصیت حقوقی پیدا کرده از قدیم هفت سال بوده است. در قدیم به‌تمام این شخصیتهای حقوقی یونیورسیتی (صنف) می‌گفتند، که درواقع معنی صحیح لاتین آن برای هرنوع شخصیت‌حقوقی است. صنف‌آهنگران، صنف‌خیاطان، و غیره اصطلاحاتی است که ما معمولا در منشورهای کهن شهرهای قدیمی می‌بینیم. وقتی که این شخصیتهای حقوقی مخصوص که امروز به‌شکل عجیب و غریبی دانشگاه (یونیورسیتی) خوانده می‌شود تشکیل شد، مدت سالهایی که برای مطالعه لازم بود، تا درجهٔ (فوق‌لیسانس امروز) اخذ شود طبعاً از مدت سالهایی که برای نوآموزی در حرفه‌های عادی لازم بود، اقتباس شده است وشرکتهای دارای شخصیتهای حقوقی نوع خیلی قدیمی‌ترآن دانشگاههاست[10]. زیرنظریك استادکارواجد شرایط هفت‌سال‌کارکردن لازم بود تا هر فردی استادکار شده، و بعد خودش در این حرفه دارای نوآموزانی بشود؛ همان‌طور هم هفت‌سال مطالعه کردن زیرنظر استاد واجد شرایط لازم بود که شخص حق داشته باشد در هنرهای آزاد استاد یا معلم یا پزشك بشود (کلمات استاد و معلم تصادفاً مترادف استاد و معلم در حرفه‌ها هستند)، و بعداً نیز بتواند شاگردان یا دانشجویانی داشته باشد که زیرنظر او مطالعه کنند (در اینجا هم لغات شاگرد و

8. Nordfolk. 9. Norwich.

۱۰. کلمات university (دانشگاه) و M.A. (فوق لیسانس) که امروز به‌کار برده می‌شود مأخوذ از همان واژه یونیورسیته به‌معنی صنف و مسترآوآرتز به‌معنی استارکاراست (مترجم).

دانشجو مترادف هم هستند).

در سال پنجم سلطنت الیزابت ،که آن را معمولا سال قانون شاگردی می‌نامند، چنین مقرر شده بودکه هیچ‌کس درآینده به‌هیچ نوع داد وستد، پیشه ویا صنعتی در انگلیس مبادرت نخواهد کرد، مگر اینکه قبل از آن حداقل یك‌دورهٔ هفت سالهٔ نوآموزی را گذرانده باشد؛ و چیزی که قبلا نظامنامهٔ بسیاری از شخصیتهای حقوقی واصناف بود در انگلستان تبدیل به‌یك قانون عمومی دربارهٔ تمام مشاغلی که در بازار وجود داشت شد. زیرا با اینکه نص قانون خیلی کلی است، وبه‌نظر می‌رسید که صراحتاً تمام خاك جزیرهٔ انگلیس را در بر می‌گیرد، ولی در اثر تفسیر عملی آن محدود به بازار شهرها شد، و همچنین نتیجه گرفته شد که این قانون مخصوص شهرهاست و در روستاها یك شخص می‌تواند چند نوع شغل را، با اینکه هفت سال شاگردی در هیچ‌کدام از آنها نکرده است، داشته باشد، زیرا این مشاغل برای آسایش اهالی روستا لازم‌است، و تعداد افراد اغلب کافی نیست که در هرکاری یك کارگر مخصوص داشته باشند.

همچنین، با تفسیر خشك لغات، اجرای این قانون محدود به مشاغلی شده‌است که پیش ازقانون سال پنجم الیزابت در انگلستان استقرار یافته‌اند، ونسبت به‌مشاغلی که از آن زمان به‌بعد پیدا شد، تسری پیدا نکرده‌است. این محدودیت موجب انواع تفاوتها و تمایزها شده است و با اینکه جزو مقررات دولت وشهر گردیده، ولی احمقانه‌ترین ومضحکترین چیزی است‌که می‌توان تصورکرد. مثلا فتوی داده شده است که، یك کالسکه‌ساز نمی‌تواند خودش کالسکه بسازد و نه می‌تواند کارگری را استخدام کند که این کار را برای او انجام دهد، بلکه باید آن را از گاری‌ساز بخرد؛ زیرا شغل اخیر قبل ازقانون سال پنجم الیزابت درانگلیس رواج داشته‌است. امایك‌گاری‌ساز، با اینکه هیچ‌وقت شاگردی و نوآموزی کالسکه‌ساز را نکرده است، نه خودش‌می‌تواند کالسکه بسازد و نه می‌تواند کارگر روزمزدی را استخدام کند که کالسکه بسازد، شغل کالسکه‌سازی در این قانون نبوده است، زیرا در زمانی که این قانون تصویب می‌شد در انگلیس کالسکه وجود نداشت. محصولات منچستر، بیرمنگام، ولفرهامپتن[11]، و بسیاری از آنها، از جمله کارهایی است، که چون قبل از قانون سال پنجم الیزابت اجرا نمی‌شد، به‌همین علت جزو این قانون نیامده است. در فرانسه، مدت شاگردی و نوآموزی در حرف مختلف و شهرهای مختلف فرق می‌کند. در پاریس، پنج سال شاگردی در بیشتر مشاغل الزامی است؛ ولی قبل از اینکه شخص واجد شرایط استادکار شود، در بسیاری از پیشه‌ها، باید پنج‌سال دیگر به‌عنوان کارگر روزمزد کارکند، در مدت این پنجسال دوم او را یاور[12] استاد می‌نامند، خود مدت را نیز مدت همکاری می‌نامند.

11. Wolverhampton.

۱۲. Companion of master، واژه استادیار که امروز در دانشگاهها متداول است از همین واژه مأخوذ است (مترجم).

در اسکاتلند قانون عمومی که به‌طورکلی مدت شاگردی و نوآموزی را تعیین کند وجود ندارد. در شخصیتهای حقوقی مختلف مدت آن فرق می‌کند. در جایی که مدت طولانی است قسمتی از آن مدت را می‌توان با پرادخت جریمهٔ کوچکی بازخرید کرد. همچنین در بسیاری از شهرها مبلغ جریمهٔ کوچکی کافی است که آزادی هر شخصیت حقوقی خریداری شود. بافندگان پارچه‌های کتانی و کنفی، که کارخانه‌داران عمده کشور هستند، و همچنین سایر پیشه‌وران و صنعتگران که به دردکار آنها می‌خورند، مثل چرخساز، قرقره‌ساز، و غیره، می‌توانند در هر شرکت شهری بدون‌پرداخت جریمه به‌شغل خود ادامه دهند. در تمام شرکتهای شهری همهٔ افراد آزادند که گوشت را در تمام روزهای قانونی هفته به‌فروش برسانند. در اسکاتلند سه سال شاگردی‌کردن خیلی عادی است، حتی در مشاغل ظریف. و به‌طورکلی من کشوری را در اروپا سراغ ندارم که قوانین تجاری آن مثل اسکاتلند این‌چنین نسبتاً عادلانه‌تر باشد.

قدرتی که شخص درکار خود نهفته دارد، همان‌طورکه پایهٔ اصلی تمام قدرتهای اوست، همان طور هم مقدس و واجب‌الرعایه است. دارایی و ترکهٔ مرد فقیر در تسلط و چابکی و مهارت دستهای اوست، و ممانعت کردن وی از کاربرد قدرت و مهارت وی به‌طرزی که او آن را درست می‌داند و بدون اینکه صدمه‌ای به‌دیگری وارد کند، نقض این خاصیت مقدس است. و این نشانهٔ آشکار تخطی به‌آزادی کامل کارگر و افراد دیگری است که می‌خواهند او را استخدام کنند. زیرا همان‌طور که از کار کردن شخصی که می‌داند کار او صحیح است جلوگیری می‌کند، همان‌طور هم مانع می‌شود که دیگران افرادی را که صلاح می‌دانند استخدام کنند.

قضاوت براین امر که آیا استخدام این کارگر صلاح است یا نه باید مطمئناً مبتنی بربصیرت وصلاحدید کارفرمائی باشدکه نفع خود او درآن اقتضا دارد. نگرانی‌ساختگی حامیان قانون که مبادا کارفرمایان افراد بی‌صلاحیت را استخدام کنند ظاهراً همان‌قدر که ظالمانه است همان قدر هم بی‌معنی است.

برقراری روش شاگردی و نوآموزی طولانی هیچ‌گاه مانع از این نمی‌شود که کار معیوب در معرض فروش عامه قرار نگیرد. و اگر این کار صورت گیرد معمولا نتیجهٔ کلاهبرداری است، نه بی‌لیاقتی؛ و حتی طولانی‌ترین دورهٔ کارآموزی هم‌نمی‌تواند مانع کلاهبرداری شود. برای جلوگیری از این اعمال خلاف قانون مقررات دیگری باید وضع شود. علامت استرلینگ روی ظروف و مهر روی پارچه‌های نخی وپشمی امنیت خاطر بیشتری برای خریدار فراهم می‌کند تا قانون نوآموزی وشاگردی. خریدار معمولا به‌علائم مزبور توجه دارد، اما هیچ‌گاه زحمت آن‌را بخود نمی‌دهد که بپرسد آیا کارگری که این جنس را تولید کرده هفت سال شاگردی کرده است یانه.

ایجاد قانون شاگردی ونوآموزی طولانی هیچ‌گونه جذبه‌ای برای کشاندن جوانان به‌صنعت ندارد. کارگر مزدور که به‌طور مقاطعه کار می‌کند احتمالا خیلی ساعی خواهد بود، زیرا از کاربرد سعی و عمل خود سود می‌برد. شاگرد یا نوآموز ممکن است تنبل و عاطل باشد، و تقریباً همیشه هم همین‌طور است، زیرا هیچ نفع شخصی

فوری ندارد که موجب کوشش او بشود. در مشاغل پائین‌تر، لذات کار در مزد کار است. کسانی که در شرایطی هستند که زودتر از لذایذ آن بهره‌مند شوند احتمالا زودتر مزهٔ آن را درك می‌کنند، و زودتر عادت به‌کارکردن و کوشیدن را کسب می‌کنند. نوجوان طبعاً اگر مدت مدیدی روی یك کار باشد و نفعی از آن عایدش نشود از کار می‌گریزد. کودکانی که از طرف سازمانهای خیریهٔ عمومی به‌شاگردی سپرده شده‌اند و عموماً مقید هستندکه بیشتر از تعداد سالهای معمولی‌کارکنند، معمولا خیلی تنبل و بی‌ارزش می‌شوند.

در قدیم شاگردی و نوآموزی کردن اصلا وجود نداشت. وظیفهٔ متقابل استاد و شاگرد مواد مفصلی را در مجمع‌القوانین امروزی دربر می‌گیرد. قانون رم نسبت به آنها کاملا ساکت است. من هیچ واژهٔ یونانی یا لاتینی نمی‌دانم که بتواند نظری را که ما امروز از واژهٔ نوآموز و شاگرد داریم بیان کند (حتی به‌جرئت می‌گویم که چنین واژه‌ای در آن دو زبان یافت نمی‌شود)، یعنی خدمتکاری در حرفهٔ معینی مجبور بوده باشد به‌خاطر نفع اربابش، در ظرف چند سال، در برابر این شرط که استادی آن حرفه را به او بیاموزد، کار کند.

شاگردی و نوآموزی طولانی مطلقاً غیرضروری است. صنایعی که خیلی والاتر ازمشاغل معمولی هستند، ازقبیل ساختن ساعتهای دیواری یا جیبی، آن‌چنان حاوی اسرار نیست‌که نیاز به‌یك دوره طولانی آموزش داشته باشد. درحقیقت اولین اختراع دستگاهی چنین زیبا وظریف، وحتی اختراع بعضی از ابزاری‌که در ساخت آنها به‌کار رفته است، بدون شك باید نتیجهٔ کار فکری‌عمیق و مدت طولانی مطالعه بوده باشد، و جا دارد که آن را در زمرهٔ نیك‌بخت‌ترین و شادترین کوشش نبوغ بشریت دانست. ولی وقتی که ساعت دیواری و جیبی اختراع شد و رموز آن را خوب یاد گرفتند، تشریح آن برای هرجوان به‌کاملترین وجه که چگونه ابزار را به‌کار برد و چگونه دستگاهها را بسازد، بیش از درس چند هفته نیست؛ شاید آموزش چند روز کافی باشد. در مشاغل مکانیکی معمولی، چند روز آموزش دادن مسلماً کافی است. در حقیقت چابکی دست، حتی در مشاغل عادی، بدون تمرین و تجربهٔ زیاد حاصل نمی‌شود. ولی اگر چنانچه جوان از اول مثل یك کارگر روزمزد کار کند، و به نسبت کار کوچکی که می‌تواند انجام دهد مزد به او بدهند ،و به‌نوبهٔ خود خسارت موادی که وی ممکن است در اثر بی‌مبالاتی و عدم تجربه از بین ببرد از او بگیرند، با دقت و هوشیاری بیشتری به تمرین و کار خواهد پرداخت، آموزش وی بدین‌طریق معمولا مؤثرتر خواهد بود، و همیشه خستگی آن کمتر و مخارج آن نازلتر است. در واقع در این مورد استادکار ممکن است زیان کند. زیرا بدین‌طریق تمام مزدی که شاگرد، در هفت سال متوالی به‌منظور فراگیری به‌او می‌پرداخت به‌دست نمی‌آورد، و از دست خواهد داد. در پایان کار شاید شاگرد زیان کند. زیرا در حرفه‌ای که به این آسانی می‌شود آن را فراگرفت رقبای بیشتری خواهد داشت، و مزد او وقتی که کارگر کاملی بشود، خیلی کمتر از حال خواهد بود. این افزایش رقابت سود استادکاران را نیز کاهش خواهد داد درست

مثل مزد کارگران. حرفه‌ها، صنایع ومشاغل پیچیده‌تر و سری‌تر همه زیان می‌کننـد. ولی مصرف‌کنندگان سود می‌برند، زیراکار هر هنرمند وپیشه‌ور بدین‌طریـق ارزانتر به‌بازار می‌رسد.

برای جلوگیری از این کاهش قیمت، و نتیجتاً جلوگیری از کاهش مزد و سود، در اثر تحدید رقابت آزاد است که تمام شرکتها و شخصیتهای حقوقی و قسمت بیشتر قوانین شرکتها ایجاد شده است. برای تشکیل یك شرکت در بیشتر کشورهای اروپا در قدیم هیچ اجازه‌ای لازم نبود، مگر اجازه انجمن شهری که شرکت در آن تشکیل می‌شد. در حقیقت درانگلیس این‌کار فقط مستلزم یك فرمان ازطرف فرمانروا بود. ولـی این امتیاز ویژهٔ فرمانروا ظاهراً برای بیرون کشیدن پول از رعایا اختصاص داده شده بود نه برای دفاع آزادی عادی علیه انحصارات ظالمانه. ظاهراً، با پرداخت عوارض به حاکم، اجازه‌نامه فوراً صادر می‌شده است؛ و هر وقت طبقهٔ خاصی از پیشه‌وران و یا بازرگانان فکر می‌کردند که بدون فرمان حاکم شرکتی تشکیل دهند و عمل کنند، این اصناف به‌اصطلاح آن روزها متقلب و غیرقانونی همیشه بدین علت که فاقد پروانه بودند از حقوق خود محروم نمی‌شدند، بلکه مجبور بودند هرسال برای اجازه‌ای که حاکم به آنها واگذار می‌کرده تا امتیازات غاصبانه خود را اجرا کنند حقی بدهند[۱۳]. بازرسی بیواسطهٔ تمام شرکتها، و قوانینی که فکر می‌کردند تصویب آن برای دولت درست است، متعلق بود به انجمن شهری که شرکت در آن تأسیس شده بود؛ و هرنوع مقرراتی کـه روی آنها اجرا می‌شد، معمولا از طرف حاکم نبود، بلکه از طرف شخصیتهای حقوقی بزرگتری بودکه این شرکتها فقط عضو آن یا قسمتی از آن بودند.

ادارهٔ انجمن شهر به‌طورکلی دراختیار صاحبان حرف و صنعتگران بود، ونفـع آشکار هرطبقه معینی از این دو گـروه در این بود که نگـذارند بازار (به‌اصطلاح خودشان) از صنایع دستی آنان اشباع شود. یعنی در واقع همیشه کمتر جنس به‌بازار می‌دادند. هر طبقه‌ای خواهان این بودکه مقرراتی برای این منظور وضـع کنـد، و چنانچه این طبقه در انجام چنین کاری مجاز می‌شد، رضایت می‌داد که سایر طبقات و اصناف نیز همین کار را بکنند. در حقیقت، در نتیجهٔ این مقررات، هر طبقه‌ای مجبور بود کالاهایی که نیاز داشت از طبقهٔ دیگری در شهر با قیمتی قدری گرانتر از آنچه خودش می‌توانست تهیه کند، خریداری کند. ولی در عوض بدین‌وسیله خودشان هم می‌توانستند کالای خود را به‌همان نسبت گرانتر بفروشند؛ خوب تا اینجا، به‌قول معروف سروته‌کرباس یکی بود ونتیجهٔ‌کار سرانجام فرق نمی‌کرد، وطبقات مختلف درمعاملاتی که در شهر با یکدیگر داشتند هیچ‌کدام از این مقررات زیان نمی‌دیدند. ولی در معامله با دهات همه این طبقات کلی سود می‌بردند؛ و معاملات ا زنوع اخیر بود که کل داد و ستدی‌که موجب تقویت وثروت هر شهر می‌شود درآن وجود داشت.

هر شهر تمام آذوقه، و تمام مواد مورد مصرف صنعت خود را از روستا دریـافت

۱۳. نگاه کنید به Madox Firma Burgi صفحهٔ ۲۶ و غیره.

می‌کرد. و پرداخت این کالا به‌دو طریق صورت می‌گرفت؛ نخست به‌وسیلهٔ برگشت‌دادن قسمتی‌ازآن مواد به‌روستاکه درآنجا تبدیل‌به‌مصنوع یاکالای‌تمام شده می‌شد؛ دراین‌مورد قیمت کالاهادراثرمزدکارگرانی‌که روی‌آن‌کارکرده بودند، وسودکارفرمایان‌بلافصل‌آنها وصاحبان صنایع بالا می‌رفت؛ دوم قسمتی ازکالاهای خام یا ساخته‌شده راکه ازکشورهای دیگر و یا ازبخشهای دور همان‌کشور آورده و به‌شهر واردکرده بودند به‌روستایی‌که جنس خریده بودند می‌فروختند؛ که‌دراین‌مورد نیز قیمت اولیه آن‌کالاها در اثر مزد باربری دریایی یا خشکی، و سود بازرگانی‌که روی‌آن کارکرده بودند، افزایش پیدا می‌کرد. در سود معاملات بازرگانی نوع اول مزایایی ک یك شهر ازصنعت داشت به‌چشم می‌خورد؛ و در سود معاملات از نوع دوم مزایای تجارت داخلی و خارجی وجود دارد. مزدکارگران، وسودکارفرمایان مخدوم آنها، تمام‌سودی که در هر دو مورد بدست آمده دربر می‌گیرد. بنابراین، هر نوع مقررات‌که به‌منظور افزایش مز و سودی بیشتراز آنچه‌که باید باشد، وضع شود، منجر به‌این می‌شودکه شهر بتواند، با مقدارکمتری ازکار خودش، مقدار بیشتری از محصول‌کار کارگر روستا را، خریداری‌کند. این مقررات به‌بازرگانان و صنعتگران شهری امتیازاتی بیشتر از مالکین، دهقانان، و کارگران روستا می‌دهد، وآن حالت طبیعی راکه درمواقع عادی در دادوستد بین آنان مجری است از میان می‌برد. تمام محصول سالیانهٔ‌کارگر یك جامعه در سال بین این‌دو گروه مختلف‌مردم تقسیم می‌شود. به‌وسیلهٔ این مقررات سهم بیشتری از آنچه‌که در مواقع عادی نصیب‌مردم شهر می‌شد به‌آنها تعلق می‌گیرد، و سهم‌کمتری نصیب مردم بخشهای دیگرکشور می‌شود.

قیمتی‌که در واقع شهر برای آذوقه و یا موادی‌که سالیانه وارد می‌کند می‌پردازد مقدار مصنوع یاکالائی است‌که هرساله ازآن صادر می‌شود. هرچه‌که صادرات گرانتر به‌فروش رود واردات ارزانتر خریداری شده است. صنعت شهر پرمنفعت‌تر و صنعت‌روستا سودکمتری دارد.

اینکه در همه‌جای‌اروپا، صنعتی‌که در شهرکارمی‌کند پرفایده‌تر است تا در روستا. (بدون وارد شدن به‌محاسبات دقیق)، با یك نظر ساده و روشن می‌توانیم اثبات کنیم. در هرکشور اروپایی‌لااقل صدنفر را می‌شناسیم‌که ثروت‌کلانی‌از راه تجارت و صنعتی‌که در آغازکوچك و ناچیز بود ، فراچنگ آورده‌اند، به‌سخن دیگر در مقابل هر صدنفری که از صنعت‌کاملاشهری ثروتهای زیادی به‌دست‌آورده‌اند، فقط یك‌نفرازصنعت‌روستائی، یعنی تولید محصول خام از راه‌کشت وبهبود زمین پولدار شده است. بنابراین، پاداش و بازده صنعت بهتر است، و مزدکارگر و سود سرمایه در صنعت باید بیشترازکشاورزی یا صنعت روستایی باشد. ولی سرمایه وکار طبعاً درجستجوی سودآورترین‌کارهاست. لذا طبیعی است مردم تاآنجاکه امکان دارد روستا را ترك‌کرده و در شهر ساکن می‌شوند.

ساکنین شهرها، چون دریکجا جمع شده‌اند، به‌آسانی می‌توانند باهم ترکیب‌شوند. ازاینرو، مهمترین دادوستدی‌که درشهرصورت می‌گیرد، در هرکجاباشد، تبدیل به‌شرکت بزرگ شده، و حتی درجاهائی‌که باهم‌ترکیب نشده و تشکیل شخصیت حقوقی نداده‌اند. روح مشارکت، حسادت به‌بیگانگان، فرار ازگرفتن شاگرد و نوآموز، و یا تعاطی اسرار

تجارت، معمولا بین آنها شایع، و اغلب با موافقت و اتحاد داوطلبانه، به‌آنها می‌آموزد که آن رقابت آزادی را که نمی‌توانند از راه قوانین محلی ممنوع کنند از این‌طریق جلوگیری نمایند. حرف و صنایعی که تعداد کارگران آنها کم است به‌آسان‌ترین وجه‌باهم مواضعه دارند. شاید برای مشغول نگاهداشتن هزار نفر کارگر ریسندگی و بافندگی فقط شش‌نفر حلاج لازم‌باشد، با دسته‌بندی که این‌عده برای‌نپذیرفتن نوآموز وشاگرد می‌کنند، نه‌تنها اشتغال خود را بالا می‌برند، بلکه تمام صنعت را بردهٔ خود می‌کنند، و قیمت مزد خود را بالاتر از آنچه‌که طبیعت کار آنها اقتضا دارد ترقی می‌دهند.

ساکنین روستاها، که در مناطق دورافتاده پراکنده‌اند به‌آسانی نمی‌توانند با هم‌جور شوند و دسته‌بندی کنند، و اینها نه‌تنها هیچ‌ووقت متحد نشده‌اند، بلکه روح پیوستگی و اتحاد در آنها وجود ندارد. یکی از مشاغل مهم روستاها کشاورزی است. مع‌هذا روستاییان هیچ‌گاه به‌این فکر نبوده‌اندکه برای ایجاد کشاورزی شخص تازه‌وارد باید نوآموزی کند. اما، به‌غیر از هنرهای زیبا، و مشاغل آزاد دیگر، شاید هیچ شغلی به‌اندازهٔ کشاورزی نیاز به‌تجربه و اطلاعات نداشته باشد. کتب بیشماری که به‌همهٔ زبانها دربارهٔ کشاورزی نوشته شده، ما را متقاعد می‌کندکه در بین دانشمندترین و فهمیده‌ترین ملتها، این موضوع چیزی نبوده است که بتوان به‌آسانی آن‌را فهمید. و از تمام آن مجلدات و کتابها، بیهوده می‌کوشیم که اطلاعات عملیات متنوع و پیچیده آن‌را، که معمولا حتی یك دهاتی عادی هم می‌داند، جمع‌آوری کنیم؛ هرچندکه مصنفین بعضی‌ازاین‌کتابها گاهی درباره‌کشاورزی به‌طور اهانت‌آمیزی سخن گفته‌اند، ولی باز نمی‌توانیم دشواریهای این حرفه به‌ظاهر آسان را بفهمیم.

بعکس آن، بندرت شغل فنی یا صنعتی پیدا می‌شود، که تمام رموز وعملیات آن‌را مشروحاً وبه‌وضوح دریك کتابچهٔ چند برگی شرح نداده باشند (البته تا آنجاکه‌کلمات و تصویرها بتوانند از عهدهٔ این‌کار برآیند). درکتاب تاریخ هنر، که امروز به‌وسیلهٔ فرهنگستان علوم فرانسه چاپ می‌شود، چندین شغل فنی را در واقع به‌همین طریق‌تشریح کرده‌اند. بعلاوه، دستورالعملهای روستایی که باید با تغییر هوا و بسیاری از تصادفات و رویدادهای دیگر تغییر کند، احتیاج به‌قضاوت و هدایت بیشتری دارد تا قسمت بزرگی ازمشاغل صنعتی ومکانیکی که اغلب یکی است یا تقریباً نظیر هم است.

نه تنها هنرکشاورز، یعنی دستورالعمل کلی‌کشاورزی، بلکه بسیاری از رشته‌های پست‌تر کارهای روستایی احتیاج به‌مهارت وتجربهٔ بیشتر دارد تا مشاغل فنی. کسی‌که با برنج یا آهن‌کار می‌کند، با ابزار و موادی سروکار داردکه آب‌دادن آنها همیشه‌یکجور و یا تقریباً یکسان است. اما شخصی‌که زمین را با خیش و گاوآهن و اسب شخم‌می‌زند، با ابزاری‌کار می‌کندکه نسبت به‌آن تندرستی، توانایی، وخلق وخوی او درمواردمختلف باهم خیلی متفاوت است. همچنین شرایط موادی که وی درآن‌کارمی‌کند مثل موادی‌که باآن سر وکاردارد متغیر است، وهر دوی اینها احتیاج به‌قضاوت وبصیرتی داردکه باآن هدایت شوند. یك‌کشاورز عادی‌که زمین را شخم می‌زند‌گو اینکه معمولا به‌عنوان نمونهٔ بلاهت و جهالت تلقی می‌شود، بندرت در قضاوت وکارهای مربوط به‌خودش دچاراشتباه

می‌شود. در حقیقت وی بامعاشرت اجتماعی کمتر عادت دارد تا مرد فنی که درشهرزندگی می‌کند. کلمات و بیان وی برای کسانی که به‌آن عادت ندارند سخت بی‌ادبانه و غیرقابل فهم است. اما، فهم وشعور وی، چون عادت کرده که‌اشیاء مختلف بیشتری را ارزیابی کند، معمولا در سطحی بالاتراز دیگران است که از بامداد تا شامگاه فقط یك یا دوکار ساده‌را انجام می‌دهند. فقط کسانی که به‌لحاظ شغلی یا از راه دلسوزی با طبقات پائین روستاییان ومردم شهرنشین صحبت کرده‌اند بخوبی می‌توانند بگویند که تا چه اندازه شعور عادی روستاییان حقیقتاً بالاتر از مردم معمولی شهرنشین است. روی این اصل در چین و هندوستان رتبه و مزدکارگر روستایی بالاتر از قسمت اعظم پیشه‌وران و صنعتگران شهری است. شاید اگر قوانین شرکتها و روح دسته‌بندی واتحادیه‌ها مانع نمی‌شد، این امر درهمه‌جا به‌همین شکل هندوستان وچین بود.

برتری که صنایع شهری به‌صنایع روستایی در تمام اروپا دارد شاید همه‌اش معلول اتحادیه‌ها و قوانین شرکتها نباشد. این صنایع به‌وسیله مقررات دیگرنیز حمایت می‌شوند عوارض سنگین مصنوعات خارجی روی تمام کالاهائی که به‌وسیلهٔ بازرگانان بیگانه وارد شده، کلا منجر به‌همین امر می‌شود. قوانین شرکتها ساکنین شهرها را قادر می‌کندکه قیمتهای خود را بدون ترسی از ارزان‌فروشی و رقابت آزاد مردم روستانشین، بالابرند. سایر مقررات پیش گفته نیز آنها را علیه رقابت خارجی بیمه می‌کند. افزایش قیمت که ناشی ازاین امر است مآلا به‌مالکین، دهقانان، وکارگران روستایی تحمیل می‌شود، که ندرتاً مخالف تشکیل چنین انحصاراتی بوده‌اند. روستاییان ومالکین نه‌عرضه‌اش‌رادارند و نه‌مایلند که در این جور دسته‌بندیها وارد شوند؛ و زبان باری و داد و فریاد بازرگانان و تولیدکنندگان به‌آسانی آنها را متقاعد می‌کندکه نفع خصوصی یك قسمت، و منافع جزئی از جامعه، نفع عمومی همه جامعه است. به‌نظر می‌رسدکه در انگلیس برتری صنعت شهری به‌روستائی در گذشته بیشتر از امروز بوده‌است. امروزه مزدکارگر روستایی‌خیلی نزدیك‌تراست به‌مزدکارگر شهری و سود سرمایه به‌کارافتاده درکشاورزی نزدیکتر است، به‌سود سرمایهٔ بازرگانی و صنعتی تا در سدهٔ گذشته، با آغاز سدهٔ حاضر. در نتیجه تشویق فوق‌العاده‌ای که از صنعت شهرها به‌عمل آمد این تغییرات ضروری می‌نمودگواینکه‌قدری دیر آغاز شد. انباشتگی سرمایه درشهرها گاهی چنان شدید بودکه دیگر نمی‌شد با همان سودهای قدیمی که از انواع صنعت عاید می‌شد قناعت‌کرد و سرمایه را در آنها به‌کار انداخت. صنعت هم مانند سایر مشاغل محدودیتهایی دارد؛ لذا افزایش سرمایه با افزایش رقابت، بناچار سود راکاهش می‌دهد. پائین‌آمدن سود در شهرها سرمایه‌ها را به‌روستاها منتقل می‌کند، و در آنجا، با ایجاد تقاضا برای‌کار ضرورتاً مزد را بالا می‌برد. ومی‌شود گفت‌که، سرمایه در روی‌زمین‌کشاورزی پخش می‌شود، و با کاربرد آن در کشاورزی قسمتی از آن به‌روستا برگشت داده می‌شودکه در مقیاس بزرگتر زمانی از روستا به‌شهر رفته بود. در همه‌جای اروپا ترقی زیاد روستاها ناشی از جریان شدید سرمایه‌ای بوده‌است که در اصل در شهرها جمع شده بود، و این مطلب را من در سطور بعد تشریح خواهم کرد؛ و ضمناً نشان خواهم دادکه، با وجوداینکه بعضی از روستاها با این عملیات‌به‌میزان

نمی‌شود. اگر می‌خواهید کار خود را خوب انجام دهید، باید درخارج و یا حومهٔ شهر، چشمگیری از غنا وثروت رسیده‌اند، ولی سیلان سرمایه در اصل خیلی بطئی، غیرقطعی، و احتمالا در اثر رویدادهای بیشمار متوقف و یا دستخوش اختلالاتی می‌شود، و ازهرنظر مخالف با نظم طبیعی و تعقل است. سعی می‌کنم مفصلا و تاآنجاکه میسر است به‌طور وضوح، درکتاب سوم وچهارم این بحث، منافع، غرض‌ورزیها، قوانین وعاداتی که موجب این امر شده است، تشریح کنم.

تولیدکنندگان و صنعتکاران یك حرفهٔ معین، حتی برای خوشگذرانی و تفریح هم بندرت دورهم جمع می‌شوند، مگر اینکه مذاکرات آنان منجر به‌یك نوع مواضعه علیه عامهٔ مردم شده و یا وسیله طرح تدبیری برای افزایش قیمت باشد.

ممکن نیست بتوان با تصویب قوانینی که می‌توان آن را اجراکرد، و یاقوانینی که مخالف‌آزادی و عدالت هست از این گردهم‌آئی جلوگیری کرد. با اینکه قانون نمی‌تواند مردم یك حرفهٔ معین راکه گهگاه دورهم جمع می‌شوند از ملاقات وگردهم‌آئی ممانعت کند، اما نباید کاری بکندکه تسهیلاتی برای چنین انجمنهائی فراهم آورد، تا چه رسد به‌اینکه آنها را لازم و ضروری تشخیص دهد.

مقرراتی که همه‌صنعتگران یك‌طبقهٔ معین دربك‌شهررا وادار می‌نمایدکه نام ومحل سکونت خود را در بایگانی و ضبط ملی‌بنویسند، تشکیل‌چنین جلساتی را تسهیل می‌کند. همچنین این مقررات سبب می‌شودکه افرادی‌که احتمالا هیچ‌گاه همدیگر را نمی‌دیدند با هم تماس بگیرند، و اطلاعاتی در اختیار هرکدام از اعضاء قرار می‌دهندکه سایر تولیدکنندگان هم‌مسلك خود را بدان‌وسیله پیدا می‌کنند.

مقرراتی که سبب می‌شود افراد هم‌حرفه از درآمدشان مبلغی برای تهیدستان، بیماران، زنان بیوه، و یتیمان هم‌شغلانشان کنار بگذارند، در اثر ایجاد نفع مشترك برای ادارهٔ این قبیل‌کارها، وجود چنین انجمنهائی را ضروری می‌کند.

یك‌شرکت و یا اتحادیهٔ شغلی نه‌تنها این‌قبیل گردهم‌آئیها را ضروری می‌سازد، بلکه سبب می‌شودکه عمل اکثریت برای همهٔ آنها الزامی شود. در مشاغل آزاد دسته‌بندی مؤثر جز با موافقت بالاتفاق هر پیشه‌ور، ایجاد نمی‌شود، و ادامهٔ آن فقط تاوقتی است‌که هربازرگان همان فکر راتعقیب می‌کند. اکثریت یك‌شخصیت حقوقی می‌تواند نظامنامه‌ای با جرائم و تاوانهای مناسب وضع‌کند، که رقابت را خیلی مؤثرتر و بادوام‌تراز هرنوع دسته‌بندی داوطلبانه محدودکند.

این بهانه‌که ایجاد دسته‌بندیها و شرکتها و اتحادیه‌ها برای ادارهٔ بهتر مشاغل لازم می‌باشد بی‌اساس است. نظم واقعی و مؤثری‌که به‌کارگران تحمیل می‌شود به‌وسیلهٔ این اتحادیه‌ها نیست، بلکه به‌وسیلهٔ مشتریان آنهاست. ترس از دست‌دادن‌کار است‌که سبب می‌شود حقه‌بازی‌کارگر محدود شده ولاقیدی خود را اصلاح‌کند. یك شرکت انحصاری ضرورتاً این نیروی نظام‌دهنده را تضعیف می‌کند. درآن‌صورت عده‌ای ازکارگران معین استخدام می‌شوند و به‌خوشرفتاری یا بداخلاقی آنان‌کاری ندارند. به‌همین‌سبب است‌که در بیشتر شهرهای بزرگ سندیکائی، حتی در ضروری‌ترین مشاغل، کارگر نسبتاً خوب‌پیدا

که‌کارگران امتیازات انحصاری نداشته، و چیزی جز اخلاق آنها پشتیبان آنان نیست، تولیدکرده و سپس تا آنجاکه می‌توانید به‌طور قاچاق محصول کار خودتان را به‌شهر بیاورید.

بدین‌طریق است‌که سیاست اروپا، از راه محدودکردن رقابت در اشتغال عدهٔ‌کمتری از آنچه‌که در واقع عادی می‌توانست واردکارکند، موجب می‌شودکه نابرابری عظیمی در کلیهٔ محاسن و معایب اشتغال‌کارگر و سرمایه پدید آید.

دوم، خطمشی اروپا، از راه افزایش رقابت در بعضی از مشاغل به‌سطحی بیشتراز آنچه‌که طبیعتاً وجود می‌داشت یك نابرابری دیگری ازنوع مخالف در همهٔ مزایاومحاسن اشتغال مختلف‌کار و سرمایه موجب می‌شود.

به‌لحاظ همین اهمیت زیاد است‌که باید تعداد مناسبی از جوانان را برای حرفهٔ معینی‌آموزش داد، و روی‌همین‌اصل‌است‌که زمانی دولت و زمانی موقوفهٔ بخش‌خصوصی، حقوق بازنشستگی، تحصیل رایگان، کمك هزینهٔ تحصیلی، بورس، و غیره را برای‌این منظور ایجادکرده است، و این امر سبب می‌شودکه بیشتر از آنچه‌که لازم می‌آمد افراد بسوی این مشاغل‌کشیده شوند. تصور می‌کنم در تمام‌کشورهای مسیحی، آموزش بیشتر کشیشان از این‌طریق پرداخت می‌شود. به‌طورکلی تعداد انگشت‌شماری از آنان خرج تحصیل را از جیب‌خودشان می‌پردازند. بنابراین‌آموزش طولانی و خسته‌کننده‌آنهائی‌که وارد می‌شوند همیشه حقوق مناسب برایشان فراهم نمی‌کند، کلیسا پر از افرادی می‌شود که برای‌گرفتن شغل، حاضرند حقوقی‌کمتر از آنچه‌که چنین آموزشی می‌توانست‌برایشان فراهم‌کند، بگیرند؛ و بدین‌طریق رقابت فقرا درآمد و مزد ثروتمندان را می‌بلعد، شکی نیست، مقایسهٔ یك‌معاون‌کشیش بخش ویایك کشیش‌کلیسای‌کوچك بایك‌کارگر، روزمزد در هر شغل معمولی خارج از نزاکت است. اما، مزد یك‌کشیش‌یا پیشنماز رامی‌توان مانند مزد یك‌کارگر مزدور دانست. هر سه نفر، طبق قراری‌که باکارفرمای خود بسته‌اند مزد دریافت می‌کنند. تا بعد از نیمهٔ قرن چهاردهم، درانگلستان حقوق یك معاون کشیش ویا مقرری‌کشیش یك صومعه‌که طبق مصوبات چندشورای‌ملی‌مختلف تعیین شده بود ۵ مرك[۱۴] بوده‌که مقدار نقرهٔ آن به‌اندازهٔ ده لیرهٔ امروزی ما بود. در همان زمان مزد سربناچهار پنس در روز بود،که مقدار نقرهٔ آن معادل یك شلینگ پول امروز ماست، ومزد کارگر روزمزد ساختمانی یا عمله هر روز سه پنس بود، که معادل با نه پنس پول‌امروز، و برابر حقوق یك بناست[۱۵]. بنابراین با فرض اینکه بنا و عمله هرروزکارکنند، مزدشان بیشتر از حقوق یك‌کشیش بخش می‌شد. مزد سربنا با فرض اینکه یك سوم سال بیکارباشد درست مساوی حقوق کشیشان بخش می‌شد. در سال دوازدهم سلطنت ملکه «آن» قانونی گذشت‌که مقرر می‌دارد «چون نظر به‌کمبود معیشت‌کافی وفقدان‌وسیلهٔ دلگرمی وتشویق

۱۴. Merk، مرك واحد پول اسکاتلند است که از لحاظ وزن به‌اندازهٔ مارك است (مترجم).
۱۵. رجوع کنید به‌قانون‌کار چاپ ۲۵ام قسمت سوم.

کشیشان، طلبه‌های مذهبی در جاهای مختلف دارای مقرری ناچیزی هستند، لذا به‌اسقف اعظم اختیار داده می‌شودکه با دستخط و امضای خود مقرری یاکمك معاش معینی، که بیش از ۵۰ لیره و یاکمتراز ۲۰ لیره درسال بناشد، در وجه‌کشیشان تعیین کند» امروزه چهل لیره درسال برای معاون کشیش بخش حقوق خوبی است و با وجود این قانون مصوب پارلمان، کشیشانی هستند که کمتر از ۲۰ لیره درسال حقوق می‌گیرند. در لندن کارگران کفاشی وجود دارند که سالی چهل لیره درآمد دارند، و بندرت کارگر فنی یافت می‌شود که در آن شهر کمتر از بیست لیره درآمد داشته باشد. در حقیقت بیست لیره معادل مزدی است‌که بیشترکارگران عادی در بسیاری از بخشهای کشور به‌دست می‌آورند. هر وقت‌که برای تعیین مزدکارگران قانون‌مداخله‌کرده‌است، همیشه‌برای‌این‌بودکه‌مزدراکاهش‌بدهد نه‌اینکه‌آن‌را بالابرد. ولی قانون‌دربسیاری‌ازموارد‌حقوق‌کشیشان‌رابالابرده‌است، وبرای‌خاطرشأن‌ومقام‌کلیسا، کشیش بخش را مجبورکرده است‌که بیشتر از معاش ناچیزی‌که خودشان مایل و راضی به‌قبول آن هستند به‌طلبه‌های مذهبی مزد بپردازد. و در هر دومورد به‌نظر می‌رسدکه‌قانون‌به‌یك نسبت غیر مؤثر بوده است، وهیچ‌گاه قادر نبوده است‌که یاحقوق کشیشان جزء را بالا ببرد؛ ویا اینکه مزدکارگران صومعه‌ها را تاآن درجه‌که مایل بودند پائین بیاورد؛ زیرا هیچ‌وقت نتوانسته که به‌علت فقر و تهیدستی این‌گروه و تعدد و تکثرکسانی‌که در این حرفه با آنها رقابت می‌کنند آنها را از قبول مزدی‌کمتر ازکمك هزینهٔ قانونی مانع‌شود ویا اینکه کارگران صومعه را از دریافت مزد بیشتر مانع شود، وآن هم به‌سبب این بوده است‌که آنهایی‌که از استخدام این‌گروه توقع تحصیل سود ر یا خشنودکردن دیگران را داشتند با هم به‌رقابت معکوس برمی‌خاستند.

نیکوکاران عمده وسایر مقامات مهم کلیسا احترام کلیسا را، با وجود موجبات ومقتضیات حقیر بعضی از اعضای دون پایهٔ آن تأیید وتقویت می‌کنند. احترامی‌که به‌این شغل می‌گذارند، نیز تا اندازه‌ای جبران ناچیزبودن مزد نقدی‌آنهارا می‌کند. درانگلیس و در تمام‌کشورهای‌کاتولیك‌مذهب، بخت‌آزمایی‌کلیسا خیلی بیشتر از آنچه‌که لازم‌باشد سودآور است. کلیساهای اسکاتلند، ژنو، و چندین‌کلیسای پرتستان دیگر، ما را متقاعد می‌کندکه در یك چنین شغل قابل اعتباری، که آموزش در آن به‌آرامی میسر است، امید تعداد بیشتری از مردم نیکوکار متوسط‌الاحوال باعث جلب تعدادکافی از مردم فهمیده، درست‌کردار و محترم به‌نظام مقدس می‌شود. در مشاغلی‌که جنبهٔ نیکوکاری درآن‌وجود ندارد، مثل شغل قضاوت و پزشکی، اگر نسبت مساوی مردم با هزینهٔ عمومی آموزش ببینند، رقابت به‌زودی چنان زیاد خواهد شدکه دریافتیهای نقدی آنان را بسیار تنزل خواهد داد. بنابراین برای هیچ فردی ارزش نخواهد داشت‌که فرزند خود را برای‌چنین مشاغلی با هزینهٔ خودش به‌آموزشگاه و دانشکده بفرستد. و فرزندان آنهاکاملا به‌حال خودشان واگذاشته می‌شوند تابدان‌جاکه بوسیلهٔ بنگاههای خیریهٔ عمومی سوادار بشوند، وتعداد آنان ونیازهایشان به‌طورکلی همه‌شان را وادار می‌کندکه به‌مزد بسیار ناچیزی قناعت‌کنند، تاآنجاکه باعث تنزل‌مقام حرفه‌های محترم پزشکی وقضاوت امروزمی‌گردد.

این نژاد ناموفق و تیره‌روز بشری که معمولا ادیب و دانشمند نامیده می‌شوند در وضعی هستند که وکلای مدافع وپزشکان در شرایط فرض قبلی درآن حال‌باید می‌بودند. در تمام اروپا بیشتر آنان برای کارهای کلیسا تعلیم گرفته‌اند، ولی به‌علل مختلف از ورود به‌نظام مقدس منع شده‌اند. بنابراین همه‌شان به‌طورکلی به‌هزینهٔ عمومی سوادار شده‌اند، و تعداد آنان در همه‌جا آنقدر زیاد است که مزدکار آنان را به‌مقدار ناقابلی تنزل‌می‌دهد.

قبل از اختراع صنعت چاپ تنها شغلی که یك ادیب می‌توانست از طریق استعداد خود ازآن ارتزاق کند، شغل آموزگاری خصوصی یا دولتی بود، یا درآمد اوناشی ازاین بود که اطلاعات عجیب ومفید خود راکه شخصاً به‌دست آورده بود به‌دیگران‌تفهیم وتبلیغ کند: و این کار بازهم خیلی محترم‌تر، خیلی مفیدتر، و به‌طورکلی حتی خیلی سودآورتر از شغل رونویسی برای کتابفروشان بود، که صنعت چاپ باعث به‌وجودآمدن آن شده بود. زمان ومطالعه، نبوغ، اطلاعات، وشرایط عملی برای واجد شدن واحراز مقـام معلمـی علوم، لااقل برابر با آن‌چیزی است که برای بزرگترین وکلای حقوق و پزشکان لازم است. ولی حقوق عادی یك معلم برجسته هیچ تناسبی با حقوق یك وکیل و یا یك‌پزشك ندارد، زیرا شغل معلمی به‌وسیلهٔ گروهی از تهیدستان و فقرا که از هزینه‌های عمومی درس خوانده‌اند شلوغ شده است، درصورتی که در آن دو حرفهٔ دیگر فقط تعدادمعدودی هستند که‌از جیب‌خود هزینهٔ تحصیلی‌خود رانپرداخته باشند. اما، حقوق عادی‌آموزگاران خصوصی و دولتی، بـا اینکه به‌ظاهر ناچیز است، اگـر رقـابت ادیبان و دانشمندان تهیدست‌تری که برا ی‌امرارمعاش کتاب می‌نویسنداز بازارخارج نشده بود، از این‌هم‌کمتر می‌شد. پیش از اختراع صنعت چاپ دانشمند وگدا ظاهراً دوکلمهٔ مترادف بودند، ویعنی دانشمند اغلب تهیدست بود. به‌نظر می‌آیدکه رؤسای دانشگاههای مختلف پیش ازاختراع چاپ لیسانس گدائی کردن را به‌دانشمندان خود می‌دادند.

در روزگارکهن، قبل از تشکیل هر نوع بنگاههای خیریه برای تعلیم و تربیت تهیدستان و آماده‌کردنشان به‌مشاغل علم و ادب، ظاهراًکه حقوق معلمین‌و آموزگاران برجسته بسیارچشمگیربوده است. ایزوکرات[16] درمجادلهٔ خود علیه سوفسطائیون، معلمین زمان خود را سخت نکوهش می‌کندکه آنان مردمانی ناسازگارند.

ایزوکرات می‌نویسد: «اینان باشکوهترین وعده‌ها را به‌دانشجویان خود می‌دهند ومتعهد می‌شوند که آنان را تعلیم بدهند تا دانا، سعادتمند، و عادل شوند، و در عوض یك چنین خدمت مهمی حقوق ناچیزی معادل چهار یا پنج مینه‌آ[17] دریافت می‌دارند. وی اضافه می‌کندکسانی‌که دانائی را تعلیم می‌دهند باید خود دانـا باشند؛ ولی اگر شخص دیگری بخواهدکه چنین معامله‌ای را با چنین قیمتی انجام دهد به‌سفاهت وبلاهت آشکار محکوم می‌شود». مسلم است‌که منظور وی آن نیست‌که پاداش و مزد را زیاد جلوه دهد، و با اطمینان باید بگوییم‌که حقوق معلمی‌کمتر از آنچه وی در اینجا ارائه می‌دهد نبوده

۱۶. Isocrates ، ناطق معروف آتن ۳۳۸ـ۴۳۶ پیش‌ازمیلاد(مترجم).

17. Minea.

است. چهارمینه‌آ برابر با سیزده لیره و شش شلینگ و هشت پنس بوده است. پنج مینه‌آ برابر با شانزده لیره سیزده شلینگ وچهار پنس. بنابراین درآن زمان در آتن مزد برجسته‌ترین معلمان وآموزگاران کمتراز حداکثر یکی ا زاین دو مبلغ نبوده است. خو: ایزوکرات از هر دانشجوئی ده‌مینه‌آ می‌گرفت، که معادل با سی‌وسه لیره و شش شلینگ وهشت پنس است. می‌گویند وقتی‌که در آتن تدریس می‌کرد، صد دانشجو داشته است. به‌نظر من این تعدادکسانی بوده است‌که در یك زمان درس می‌خوانده‌اند، یا این تعداد افرادی است که در یك مجلس درس حاضر می‌شده‌اند، و این عده برای شهر بزرگی با چنین آموزگار معروفی، که متداول‌ترین علوم روز یعنی علم معانی بیان را تدریس می‌کرد، زیاد نیست، لذا برای هر دوره از درس هزار مینه‌آ درآمد داشته، که برابر با ۳۳۳۳ لیره و۶ شلینگ‌و۸پنس است. همچنین، پلوتارك[18] درکتابی می‌نویسد، حق‌التعلیم. یا بهای عادی تدریس وی هزار مینه‌آ بوده است. بسیاری ازآموزگاران‌سرشناش‌آن‌زمان ثروت هنگفتی از این راه اندوخته‌اند. گرجیاس[19] ، تندیس (مجسمه) خودش راکه از طلای خالص بوده به‌معبد دلفی تقدیم‌کرد. البته، به‌عقیدهٔ من، نباید خیال‌کنیم‌که مجسمهٔ او به‌اندازهٔ هیکل حقیقی خودش بوده باشد. افلاطون زندگی این مرد و همچنین‌زندگی هی‌پیاس[20] و فیثاغورث، دومعلم برجستهٔآن زمان، رابسیارعالی وحتی نزدیك‌به‌خودنمائی وصف‌کرده است. گفته می‌شودکه خود افلاطون زندگی بسیار مرفه و عالی داشته است. ارسطو، پس از اینکه معلم اسکندر شد، به‌طوری‌که همگان آگاهند، هم از طرف فیلیپ پدر اسکندر و هم ازطرف خوداسکندر پاداشهای‌سخاوتمندانه‌ای دریافت می‌کرد، مع‌هذا، فکرکرد بهتر اینست‌که به‌آتن برگشته و تدریس مدرسهٔ‌خود را ازسرگیرد. محتملامعلمین علوم آن‌زمان تعدادشان‌کمتر بود تا یکی دو قرن بعدکه، رقابت بین آنان احتمالا قیمت کاروتمجید وتحسین‌شخصیتشان رادرجامعه‌کاسته‌است. اماچنین‌بنظرمی‌رسدکه معروفترین آنان، همیشه‌ازتوجه عمیقی‌که بسیاربیشترازحرفه‌های مشابه‌امروزاست‌برخوردارشده‌است. آتنیهاکارنیداس[21] طرفدارحکمت‌وفلسفهٔ افلاطون، ودیوجانس‌فیلسوف‌رواقی رابه‌عنوان سفیر رسمی به‌رم فرستادند؛ و با اینکه شهر آتن ازعظمت پیشین افتاده بود ولی هنوزهم کشور مستقل و جمهوری مهمی بود. خود کارنیداس زادگاهش بابل بود، و چون در تاریخ مردمی حسودتر از آتنیها برای انتخاب خارجیان به‌ادارات دولتی نبوده است، احترام به‌کارنیداس باید فوق‌العاده زیاد بوده باشدکه وی را به‌چنین سفارت مهمی گسیل داشته‌اند.

این نابرابری شاید روی‌هم‌رفته به‌نفع مردم باشد تا به‌زیان آنان. ممکن است‌قدری حرفهٔ آموزگاری عامه را د رانظار خفیف‌کند، ولی ارزانی آموزش ادبیات مسلماًمزیتی است‌که این عیب جزئی را خنثی می‌کند. اگر برقراری این مدارس و دانشکده‌ها، که‌در آن آموزش مذکور انجام می‌گیرد، معقول‌تر از آن چیزی می‌بودکه امروز در بخش بزرگی از اروپا بدان عمل می‌کنند، مردم نیز از آن خوب بهره‌مند می‌شدند.

18. Plutarch. 19. Gorgias. 20. Hippias. 21. Carneades.

سوم، سیاست اروپا، از راه‌جلوگیری جریان آزاد سرمایه وکارازشغلی به‌شغلی واز محلی به‌محلی در بعضی ازموارد یك‌نابرابری نارحت‌کننده‌ای درهمهٔ مزایا ومضار اشتغال مختلف به‌وجود می‌آورد.

قانون نوآموزی و شاگردی مانع‌جریان‌آزاد سرمایه وکار ازیك شغل به‌شغل‌دیگر، حتی دریك محل شده است. مزایای انحصاری شرکتها جریان آزادکار وسرمایه راحتی دریك شغل از محلی به‌محل دیگر مسدود کرده است.

اغلب اتفاق می‌افتدکه به‌اینکه مزد زیادی به‌کارگران یـك‌کارخانه داده می‌شود، کارگرانی‌که درکارگاههای دیگرکارمی‌کنند مجبورند با مزد بخورونمیر بسازند. اولی در حالت پیشرفت و ترقی است و بنابراین، پیوسته تقاضای کـارگران جدید را دارد؛ دومی در حالت رکود است، و تعداد بیش از اندازه‌کارگر مرتباً در آن افزایش‌می‌یابد. این‌دوکارخانه ممکن است‌گاهی دریك شهر، وگاهی درمجاورت هم باشند، بدون اینکه بتوانندکمترین‌کمکی به‌هم بکنند. قانون شاگردی و نوآموزی در مـورد اولی از آن جلوگیری می‌کند و مانع است، هم آن قانون و هم وجود شرکتهای انحصاری هـر دو درمورد دومی مخالفت می‌کنند. اما در بسیاری ازکارخانه‌ها عملیات چنان به‌هم شبیه‌است که اگر آن قوانین مزخرف مانع نمی‌شدکارگران به‌آسانی می‌توانستند شغل خود را با یکدیگر عوض‌کنند. مثلا، صنعت بافت پارچه‌های ساده نخی و ابریشمی تقریباً کاملا شبیه به‌هم است. بافت پارچهٔ پشمی ساده قدری فرق دارد؛ ولی تفاوت آنقدر ناچیز است‌که‌یك کارگر بافندهٔ پارچه‌کتانی و یا ابریشمی در ظرف چند روزکارگر نسبتاً خوبی می‌شود از اینرو، اگر یکی از کارخانه‌هـا ورشکست شود، کارگران می‌توانند در یکی از دو کارخانهٔ دیگرکه در شرایط موفق‌تری است‌کار پیداکنند؛ و مزد آنان نه به‌هنگام‌ترقی کار کارخانه‌ها خیلی زیاد می‌شود، و نه به‌هنگام ورشکستگی کارخانه تنزل خواهدیافت. در حقیقت درکارخانهٔ‌کتان‌بافی انگلستان، به‌وسیلهٔ قانون مخصوص، به‌روی همه بازاست؛ ولی چون پنبه در بخش بزرگی‌ازکشورکشت نمی‌شود، نمی‌تواند منبع‌کاربرای‌کارگران کارخانهٔ ورشکسته شود، زیرا کارگران این‌کارخانه‌ها هرجاکه قانون نوآموزی اعمال می‌شود، راه دیگری ندارند جز اینکه یا به‌دهستان و بخشها بروند، و یا مانندکارگرعادی هر شغلی را قبول‌کنند، و عموماً در اثر عادت، برای هر نوع‌کار دیگری‌که شبیه‌کـار خودشان نباشد واجد شرایط صحیح نیستند وفاقد مشخصات لازمند. ازاینرو رفتن به‌ده را انتخاب می‌کنند. هرچیزکه جریان آزادکارگر را از یك شغل به‌شغل دیگر جلوگیری کند، جریان آزاد سرمایه رانیز مانع می‌شود؛ مقدار سرمایه‌ای‌که درهر رشته‌کارمی‌توان به‌کاربرد بستگی زیادی به‌تعدادکارگرانی است که بتوان درآن استخدام کرد. امـا، قوانین شرکتها در مورد جریان آزاد سرمایه از یك محل به‌محل دیگر محدودیت‌کمتری ایجاد می‌کند تا درموردکارگران. برای یك بازرگان ثروتمند همیشه و در هرجابه‌دست آوردن امتیاز مبادله در اتحادیه‌های شهری آسان‌تر است تا برای یك صنعتگر تهیدست، که در آنجا استخدام شود.

به‌نظر من، موانعی‌که قوانین اتحادیه‌ها در راه حرکت آزادکارگر ایجاد می‌کنند،

در همهٔ نقاط اروپا متداول است. اما موانعی که به‌وسیلهٔ قوانین سست و ضعیف ایجاد می‌شود فقط خاص انگلستان است. این قوانین متضمن اشکالاتی است که در اثر آن کارگر تهیدست نمی‌تواند مسکنی در شهر به‌دست‌آورد، و اجازه نمی‌دهدکه در هیچ جای دیگر غیر از روستا و دهات خود از پیشهٔ خود امرار معاش کند. فقط کارگر صنعتکار و کارگر کارخانه‌هاست که حرکت آزاد او به‌وسیلهٔ قوانین اتحادیه‌ها منع شده است. اشکال تهیه مسکن حتی جریان آزاد کارگر عادی رانیز جلوگیری می‌کند. بجاست که دربارهٔ ظهور، پیشرفت، و وضع فعلی این بی‌نظمی، که بزرگترین بی‌نظمی در قوانین انگلیس است مختصری سخن گوئیم.

وقتی که در اثر انهدام صومعه‌ها فقرا از صدقه خانه‌های مذهبی محروم شدند، پس از کوششهای ناموفقی که برای رهائی و کمك این عده شد، بالاخره مادهٔ دوم قانون سال چهل و سوم سلطنت الیزابت چنین مقرر داشت که هر روستا و دهستانی باید هزینهٔ فقرای خود را تأمین کند، وناظری هرساله برای این کار باید تعیین شودکه باکمك متصدی کلیسا مبلغی اعانه مناسب از ده برای این‌منظور جمع‌آوری کند:

در اثر این قانون ضرورت تدارك خواربار برای تهیدستان بناچار به‌روستا تحمیل شد. بنابراین، مسألهٔ اینکه چه‌کسی در روستا تهیدست وبیچیزاست کمال اهمیت راپیدا کرد. بالاخره، پس از تغییرات زیادی، این موضوع درسال سیزدهم وچهاردهم سلطنت شارل دوم تعیین شده و تصویب کردندکه هرکس چهل‌روز بدون وقفه در یك روستا ساکن باشد اقامتگاه وی آن روستا شناخته خواهد شد؛ ولی در عرض این‌مدت دونفر از امنای صلح قانوناً موظفند، که طبق شکایت ناظر فقرا و رؤسای کلیسا، هر تازه‌مسکن ــ گزیده‌ای در روستا را به‌دهی که آخرین بار در آنجا قانوناً مقیم بوده است انتقال دهند؛ مگر اینکه این تازه‌وارد محلی در روستا باکرایه ده لیره در سال اجاره کند، و یا اینکه وثیقه‌ای که مورد قبول امنای صلح مزبور است دال برانفصال از دهی که در آن ساکن بوده ارائه بدهد.

گفته می‌شود، در نتیجهٔ این قانون کلاهبرداریهایی صورت گرفت؛ مأموران ده گاهی اقوام فقیر خود را پنهانی به‌روستا می‌آوردند و چهل‌روز پنهان می‌کردند تا اقامتگاهی بیابند، واز دهی که قبلا بوده‌اند منفصل شوند. بنابراین، در سال یکم سلطنت جیمز دوم چنین مقرر شدکه مدت چهل روز اقامت بدون وقفه ومستمر درهر روستاکه برای اقامت قانونی او ضروری است فقط از زمانی‌حساب می‌شودکه کتباً یادداشتی دایر برنشانی خانه و تعداد خانوادهٔ خود به‌یکی از رؤسای کلیسا و یا ناظر دهی که وی برای اقامت انتخاب کرده تسلیم کند.

ولی به‌نظر می‌رسدکه مأموران رسمی روستا در مورد روستای خود آن‌طورکه‌نسبت به‌روستاهای دیگر عمل می‌کردند، صدیق نبودند، و گاهی این قبیل دستورات راندید، می‌گرفتند، یادداشت کتبی رادریافت‌می‌کردند وهیچ‌گونه‌اقدام‌لازمی به‌عمل‌نمی‌آوردند. لذا چون نفع هرکس در روستا اقتضا می‌کرد که تاآنجاکه امکان دارد ازورود این‌قبیل مزاحمین جلوگیری کند، مجدداً قانون سال سوم سلطنت ویلیام‌سوم مقرر داشت که چهل

روز اقامت فقط از روزی حساب می‌شود که این یادداشت کتبی روز یکشنبه بلافاصله پس از ادای مراسم مذهبی چاپ و آگهی شود. دکتر برن[۲۲] معتقد است، مسلماً اینگونه اقامت کردن یعنی ادامه چهل روز پس از طبع و نشر یادداشت کتبی بندرت به‌دست می‌آید، و منظور از این قانون ایجاد اقامت به‌وسیلهٔ اشخاصی که پنهانی و دزدکی به‌روستا آمده‌اند نیست، بلکه برای آنست که از دادن اقامت به‌آنان جلوگیری کنند:

زیرا دادن یادداشت کتبی فقط روی ده فشار می‌آورد که تازه‌وارد را ازآن روستا دور کند. ولی اگر وضع شخص طوری است که معلوم نیست آیا واقعاً باید طرد شود یانه، بادادن یادداشت کتبی ده را وادارمی‌کند که بی‌برو برگرد، بازجری که او به‌مدت چهل روز متوالی می‌کشد، حق اقامت وی را به‌رسمیت بشناسد، و یا وی را از آن ده براند تا قانون را اجرا کرده باشد. بنابراین، مقررات مزبور به‌دست‌آوردن اقامتگاه‌جدید تهیدستان را از طرق قدیمی، یعنی چهل روز سکونت در ده تقریباً غیرممکن می‌ساخت. اما برای اینکه معلوم نشود قانون به‌طورکلی مردم عادی یك‌روستا را از تهیهٔ مسکن در روستای دیگر مانع می‌شود، چهار طریق دیگر برای اقامت‌کردن در یك روستا بدون نیاز به‌تسلیم و چاپ و یادداشت‌کتبی تعیین‌کرد. اول اینکه در آن دهستان مشمول مالیات واقع شده، ومالیات خود را به‌روستای جدید بپردازد؛ دوم در اثرانتخاب شدن به‌یکی ازمأموریتهای سالیانه ده و یك سال خدمت‌کردن در آن؛ سوم شاگردی‌کردن در ده؛ چهارم در اثر اجیرشدن برای خدمتی که مدت آن یك‌سال باشد، و در عرض این‌مدت همان خدمت را متوالیاً انجام دهد.

هیچ‌کس نمی‌تواند از دو طریق اول اقامتگاه در روستا به‌دست‌آورد، مگر به‌وسیلهٔ عمل عمومی و دسته‌جمعی تمام ده، که خوب می‌دانند نتیجهٔ قبول تازه‌واردی که هیچ‌وسیلهٔ دیگری جزکار برای تأمین معاش ندارد چیست، و باید یانرخ مالیاتی ده را در موردوی اعمال‌کنند و او را مشمول مالیات قرار دهند، و یا وی را به‌یکی‌از ادارات ده‌برگزینند.

هیچ مرد متأهلی نیز نمی‌تواند ازطریق دو وسیلهٔ آخری اقامتگاهی به‌دست‌آورد. نوآموز وشاگرد بندرت متأهل است؛ وقانون صراحت دارد به‌اینکه هیچ خدمتکار متأهلی به‌دلیل اجیرشدن یك‌ساله نمی‌تواند اقامتگاه جدید داشته باشد. اثر اصلی‌کسب اجازهٔ اقامت به‌وسیلهٔ انجام‌کار یا خدمتی این بوده است که آن‌روش قدیمی یك سال استخدام را، که قبلا در انگلیس خیلی متداول‌بوده، از بین ببرند، به‌طوری که حتی‌امروز هم، اگر شرط به‌خصوصی مورد توافق نباشد، قانون مقرر می‌داردکه هر مستخدمی برای یك‌دورهٔ یك‌ساله‌اجیر شود. ولی‌کارفرمایان نمی‌خواهند با این طریق‌استخدام اقامتگاهی به‌مستخدمین خود بدهند؛ و مستخدمین نیزهمیشه مایل نیستندکه بدین‌نحو استخدام‌شوند چون هر اقامت جدید باعث انفصال ازاقامتگاه قدیم می‌شود، ممکن است بدین وسیله اقامتگاه اصلی خود را در زادگاهشان، یعنی محل سکونت والدین و کسان خود را، از دست بدهند.

22. Dr. Burn.

معلوم است که هیچ کارگر مستقلی، اعم از صنعتگر و یا کارگر معمولی نمی‌تواند از راه شاگردی یا خدمت مسکن جدیدی بیابد. بنابراین، وقتی چنین شخصی صنعت خودرا به‌روستای جدیدی برد، هرچقدر هم که قوی‌البنیه و زحمتکش باشد، در اثر هواوهوس متصدی دارائی کلیسا و یا یك ناظر احتمالا طرد می‌شود، مگر اینکه محلی باکرایهٔ سالیانه ده لیره اجاره کند، چیزی کـــه برای شخصی که فقط باید از دسترنج خود زندگی کند غیرممکن‌است؛ و یا اینکه وثیقه‌ای که مورد قبول دو نفر از امنای صلح است دایربه‌اینکه ده تعهدی در قبال وی ندارد ارائه دهد. حال این وثیقه حقیقتاً چه باید باشد بستگی‌دارد به‌صلاحدید آنان؛ ولی امنای صلح وثیقه‌ای کمتر از سی‌لیره راقبول نمی‌کنند، درقانون چنین مقررشده است که خرید مستغلی که کمتر از سی لیره ارزش داشته باشد برای کسب اجازهٔ اقامت کافی نیست زیرا این مستغل برای ابراء تعهد روستا و امرار معاش‌وی‌تکافو نمی‌کند. ولی درعین حال این وثیقه‌ای است که بندرت کارگرانی که درآمدشان ازکار است می‌توانند ارائه دهند؛ و اغلب وثیقه‌های سنگینتری از آنها خواسته می‌شود.

برای اعادهٔ نسبی آن آزادی جریان کاری که قوانین مختلف تقریباً آنها را کلاز بین برده است، اختراع گواهینامه به‌فکرشان رسید. در سال هشتم و نهم سلطنت ویلیام سوم چنین مقرر شده بودکه، هرکس گواهینامه‌ای از آخرین ده محل اقامت قانونی‌خود ارائه دهد، و این گواهینامه را متصدی اموال کلیسا و ناظر تهیدستان امضاء کرده باشند، و دونفر از امنای صلح هم اجازه داده باشند، هر دهستان یا روستا مجبور است که وی را بپذیرد؛ وبه‌صرف اینکه ممکن است سربار جامعهٔ روستایی شود نباید او را از آن روستا طردکرد، بلکه فقط وقتی که حقیقتاً سربار می‌شود آن‌وقت می‌توان عذر او را خواست. درصورت اخیر دهستانی که آن گواهینامه را صادرکرده است باید هم هزینهٔ معاش و هم خرج انتقال‌دادن وی را بپردازد. و برای اینکه تأمین‌کامل از روستایی که مرد دارند، گواهینامه قصد اقامت درآن را دارد به‌عمل آید، به‌موجب همان قانون مقرر شده بودکه وی به‌هیچ طریق نمی‌تواند در آن روستا اقامت‌کند، مگر اینکه محلی به‌مبلغ سالی‌ده‌لیره اجاره‌کند و یا به‌میل خود در یکی از ادارات ده به‌مدت یك‌سال تمام خدمت‌کند؛ و در نتیجه اقامت دریك روستا نه به‌وسیلهٔ یادداشت، نه دراثر خدمت، نه دراثر شاگردی‌کردن و نه در اثر پراخت نرخ مالیاتی روستا، هیچ‌کدام امکان‌پذیر نمی‌شد. همچنین در سال دوازدهم سلطنت ملکهٔ آن، (قانون ۱ ــ ماده ۱۸) چنین مقرر شده بود، که خدمتکاران و شاگردان مردی که به‌موجب چنین‌گواهینامه‌ای در روستا توطن‌کرده است نمی‌توانند در آن روستا حق سکونت داشته باشند.

در اینکه اختراع گواهینامه جریان آزاد کار راکه مقررات قبلی تقریباً به‌طورکلی ازبین برده بودند، اعاده داده است تردیدی نیست، اظهارنظر عاقلانهٔ دکتر برن که در زیر نقل می‌شود براین امر حجت است. وی می‌گوید: «دلایل متعدد ومتقنی برای خواستن گواهینامه از شخصی که می‌خواهد در روستای دیگری اقامت‌کند وجود دارد؛ یعنـــی اشخاصی که به‌موجب این‌گواهینامه‌ها حق سکونت پیدا می‌کنند، ازطریق‌شاگردی‌کردن، خدمت، یادداشت‌دادن، و مالیات پرداخت‌کردن نمی‌توانند درآنجا اقامت‌کنند؛ وهمچنین

نمی‌توانند شاگردان یامستخدمین خود را سکونت هند؛ و اگر سربار جامعه شدند، خوب مشخص است که باید آنها را به‌جایی فرستاد، و روستای مزبور هم باید هزینهٔ نقل وانتقال وی و همچنین امرارمعاش وی را بپردازد؛ و اگر مریض‌شوند و نتوان آنها را از روستا بیرون کرده، روستایی که گواهینامه را صادر کرده است باید هزینهٔ وی را بپردازد: که هیچ‌کدام از اینها بدون گواهینامه نمی‌شد.

و همین دلایل نسبتاً برای روستاها کافی‌است که درمواردعادی و معمولی گواهینامه صادرنکنند؛ زیرا احتمال خیلی زیادوجوددارد که آنهامجبورشوند شخصی راکه برایش گواهینامه صادرکرده‌اند حتی در شرایط بدتری بپذیرند.» نتیجهٔ اخلاقی این اظهارنظر ظاهراً چنین است که هرکجاکه مردی تهیدست و فقیر قصد اقامت داشته باشد باید از او گواهینامه خواست، وبندرت روستایی که این مرد آنجا را ترك می‌کند درچنین شرایطی به‌وی گواهینامه خواهد داد. مؤلف بصیرمزبور (مقصود دکتر برن است) درکتاب«تاریخ حقوق فقرا» چنین می‌نویسد. در موضوع گواهینامه دشواریهایی هم وجود دارد، زیرا اختیار رئیس دادگاه بخش هست که شخصی را در روستای خودش زندانی کند درست مثل اینکه محکوم‌به‌زندان ابد باشد؛ با این عمل دادگاه بخش فردی راکه از بخت‌بد موفق به‌اخذ گواهینامه حق سکونت در آن ده شده است وادار می‌سازد که حتی با شرایط سخت وناراحت درآن ده باقی بماند، وحال آن‌که می‌توانست بازندگی‌کردن در نقطهٔ دیگری مزایای بیشتری به‌دست‌آورد.

با اینکه درگواهینامه چیزی راجع به‌اخلاق و رفتار، دارندهٔ آن قید نشده، و فقط گواهی می‌کندکه دارندهٔ آن به‌کدام روستا تعلق دارد، کاملا در انصاف اختیار رئیس دادگاه بخش است که آن‌را قبول‌کرده و یا ردکند. دکتربرن می‌گوید یك‌بار حکمی از دادگاه بالاترصادرشدکه متصدی مالی‌کلیسا وناظر فقرا را مجبور می‌کردکه گواهینامه‌ای را امضاء کنند اما دادگاه مشاوران حقوقی شاه این حکم‌را به‌عنوان اینکه عمل بی‌سابقه‌ای است ابطال‌کرد.

بهای مختلف و غیر مساوی‌کارکه ما اغلب در محلهایی‌که از هم زیاد فاصله‌ندارند در انگلیس می‌بینیم شاید در اثر ممانعتی است که قوانین مهاجرت‌وسکونت‌نسبت به‌حرکت آدم تهیدست اجرا می‌کنندکه بدون‌گواهینامه از بخش به بخش دیگر می‌رود و حرفه‌ویا کار خود را عرضه می‌نماید. در حقیقت یك آدم مجردکه سالم و پرکار است گاهی‌ممکن است بدون گواهینامه و بارنج وسختی در جایی زندگی‌کند؛ ولی یك‌کارگر متأهل وبا زن وبچه‌که می‌خواهد بدون‌گواهینامه در بخش دیگری اقامت‌کند مطمئناً وی‌راازبیشتر بخشها طرد خواهندکرد، و اگر مرد مجرد بعدها ازدواج‌کند، او هم معمولا طرد خواهد شد. بنابراین، کمیابی کارگر در یك بخش را نمی‌توان همیشه با مازادکارگرانی‌که در بخش دیگر وجود دارد جبران‌کرد، درصورتی‌که در اسکاتلند و به‌نظر من، در سایر کشورهایی‌که مشکلات توطن و مهاجرت وجود ندارد این امرحل شده است. دراین‌گونه کشورها با اینکه‌گاهی اوقات مزد در حوالی شهرهای بزرگ، یا جاهای دیگری‌که تقاضای فوق‌العاده برای‌کار هست بالا می‌رود، و به‌تدریج‌که فاصله از این مراکز دورتر

می‌شود مزد کم می‌شود، تا اینکه به‌نرخ عادی مزد در روستا تنزل کند؛ مع‌هذا هیچ‌وقت مثل انگلیس مواجه به‌اختلافات ناگهانی، غیرقابل توجیه مزد در محلهای مجاور هم نمی‌شویم، زیرا در بخشها و روستاهای انگلیس گذشتن از دریاها و یا قلل شامخ‌ومرتفع کوهپایه‌ها برای مرد مستمند و تهیدست آسان‌تر است تاگذشتن از سرحدات مصنوعی روستاها و صومعه‌نشینها، و حال آنکه سرحدات طبیعی است که نرخ دستمزدها را درسایر کشورها تعیین می‌کند. طرد یك شخص بدون ارتکاب جرم یا خلاف از بخشی که برای سکونت خود انتخاب کرده است نقض آشکار آزادی طبیعی و عدالت است. اما، مردم‌عادی انگلیس که آن‌قدر نسبت به‌آزادی‌خود تعصب دارند، ولی مثل مردم عادی بیشتر کشورهای دیگر درست نمی‌دانند که در این آزادی چه چیزهایی وجود دارد، بیش ازیك‌قرن است که از این ظلم و جوری که معروض آن قرار گرفته‌اند بدون اینکه راه چاره‌ای بیابند رنج می‌برند. با اینکه افراد فکور و اندیشمند نیز، گاهی از قوانین سکونت به‌عنوان چیزی که موجب شکایت و آزار مردم شده، گله کرده‌اند؛ مع‌هذا هیچ‌گاه موضوع مورد شکایت و اعتراض عمومی قرار نگرفته است درصورتی که دربارهٔ حکم بازداشت، افراد که مسلماً اقدام غیر عادلانه‌ای بوده است، ولی در عوض احتمالا موجب تعدی و فشار عمومی را فراهم نمی‌کرد، اعتراض‌سختی کردند. به‌جرأت می‌گویم، که هیچ‌آدم فقیرچهل‌ساله‌ای در انگلیس نیست، که در طول زندگی خود احساس نکرده باشد که به‌وسیلهٔ قانون‌ظالمانهٔ سکونت، تحت فشار قرار نگرفته باشد.

من این فصل را با این اظهارنظر به‌پایان می‌برم که، بااینکه رسم بوده که نرخ مزد را، ابتدا با قوانینی که در تمام قلمرو پادشاهی بسط داده می‌شد، سپس با احکام امنای صلح در هر بخش بخصوصی، تعیین کنند، ولی این دو رسم فعلا کاملا متروك شده‌است. دکتر برن می‌گوید دراثر تجربهٔ چهارصدسالهٔ فوق ظاهراً وقت آن رسیده است که تمام کوششها را یك‌کاسه‌کنیم و آنچه راکه در وضع طبیعی خود نمی‌تواند محدودیت‌جزئی داشته باشد تحت مقررات دقیق و روشنی درآوریم؛ زیرا اگر تمام افرادی که یك‌کار معین را انجام می‌دهند مجبور باشندکه مزد مساوی دریافت‌کنند رقابتی پدید نخواهد آمد، و جایی برای ابتکار و نبوغ باقی نخواهد ماند.

اما، قوانین بخصوص پارلمان، هنوز سعی داردکه مزد حرفه‌های معین را در محلهای معین تنظیم و تعیین‌کند. به‌همین لحاظ قانون سال هشتم سلطنت ژرژ سوم تمام کارفرمایان خیاطی را درلندن، وشعاع ۵ میلی اطراف آن از پرداخت مزد بیشتر از دو شلینگ وهفت پنس در روز به‌کارگران خود ممنوع‌کرده وجرائم سنگینی برای متخلفین در نظر گرفته است.

و ضمناً کارگران خیاطی را نیز از دریافت مزد بیشترازآنچه به‌وسیلهٔ قانون تعیین شده منع کرده است، مگردرمورد سوگواری عمومی هروقت که‌قوهٔ مقننه‌می‌کوشداختلاف میان‌کارگر وکارفرما را از میا ن‌بردارد و آن را منظم‌کند، همیشه باکارفرمایان‌شور می‌کند. بنابراین، وقتی که‌مقررات به‌نفع‌کارگران‌است، همیشه مقرون به‌عدالت‌ومنصفانه است، ولی وقتی به‌نفع کارفرمایان است اغلب عکس این است. بدین‌سان قانونی که

کارفرمایان را در حرف مختلف وادار می‌کنند که مزدکارگران خود را نقدی‌بپردازند نه‌جنسی، قانون عادلانه و منصفانه‌ای است. زیرا هیچ‌گونه ناراحتی و سختی برای کارفرمایان ایجاد نمی‌کند وفقط آنها را مجبور می‌کند تا مبلغی راکه ادعا می‌کنند جنسی می‌پردازند، ولی درواقع‌هیچ‌وقت نپرداخته‌اند، به‌پول بپردازند. این قانون‌به‌سود کارگران است، ولی‌قانون سال هشتم ژرژ سوم به‌نفع‌کارفرمایان است. وقتی‌کارفرمایان با هم دسته‌بندی می‌کنندکه مزدکارگرانشان را کم‌کنند، معمولا یك تعهد و موافقت خصوصی با هم می‌کنندکه در شرایط مجازاتهای خاص، بیش از مزد معینی نپردازند. ولی‌اگرکارگران نیز وارد دسته‌بندی مخالف از همان نوع بشوند،که مزد معینی را در شرایط مجازات خاص قبول نکنند، قانون سخت آنان راکیفر می‌دهد؛ واگر قانون بیطرفانه عمل‌کرد، اجرای آن نسبت به‌کارفرمایان نیز یکسان خواهد بود. ولی مصوبهٔ سال هشتم ژرژ سوم به‌وسیلهٔ قانون‌درست همان مقرراتی را اجرا می‌کندکه کارفرمایان می‌کوشندگاهی از طریق دسته‌بندی به‌آن برسند. شکایت کارگران مبنی براینکه قانون مزبور کارگران استادکار توانا و بسیار سخت‌کوش را در ردیف‌کارگران عادی قرار داده است‌کاملا منطقی و اساسی است.

همچنین، درزمان قدیم معمولا می‌کوشیدندکه سود بازرگانان و سایرمعامله‌گران را به‌وسیلهٔ نرخ‌گذاری قیمت خواربار وسایرکالاها تعیین‌کنند. نرخ قانونی نان، تاآنجا که من اطلاع دارم، تنها یادگار این رسم قدیم است. هرجاکه‌یك شرکت انحصاری‌وجود دارد، شاید مناسب این‌باشدکه قیمت مایحتاج اولیه زندگی را تعیین نمایند. اما در جایی که چنین شرکت انحصاری نیست، رقابت خیلی بهتر از هر نرخ قانونی‌قیمت‌آن‌راتعیین می‌کند. روش تثبیت نرخ قانونی نان که به‌وسیلهٔ قانون سال سی‌ویکم سلطنت ژرژ دوم مقرر شده بود، به‌علت نقصی‌که در آن وجود داشت در اسکاتلند قابل اجرا نبود، اجرای این قانون به‌عهدهٔ ادارهٔ دفتر بازار بود [۲۳]که در اسکاتلند وجود خارجی نداشت. این نقص تا زمان سال سوم سلطنت ژرژ سوم وجود داشت و درآن‌سال به‌وسیلهٔ مصوبه‌ای‌رفع نقص شد. نیاز به‌نرخ قانونی موجب هیچ‌گونه ناراحتی محسوسی نشد، و برقراری یکی از آنها، در چند محلی‌که اجرا شده، هیچ‌گونه محاسن محسوسی را موجب نگردید. اما. در بیشتر شهرهای اسکاتلند، یك شرکت نانوایی وجود داردکه مدعی مزایای‌انحصاری است، گواینکه از این مزایا دقیقاً حفظ و حراست نمی‌شود. نسبت بین نرخهای مختلف مزد و سود در مشاغل مختلف‌کار و سرمایه، همان‌طورکه قبلا دیدیم زیاد تحت‌تأثیر فقر و غنا، و یا وضع مترقی، حالت ایستایی و قهقرایی جامعه قرار نگرفته است. چنین تحولاتی در رفاه عمومی با اینکه در نسبت‌کلی مزد وسود اثرمی‌گذارد، باید سرانجام در مشاغل مختلف اثر مساوی داشته باشد. بنابراین، نسبت بین آنها، باید همیشه یکی باشد، و این نسبت را نمی‌توان، لااقل برای مدت طولانی، به‌وسیلهٔ چنین تحولاتی به‌خوبی تغییر داد.

23. Office of the clerk of the market.

کتاب دوم

دربارهٔ ماهیت سرمایه، نحوه انباشته شدن، وکاربرد آن

پیشگفتار نویسنده بر کتاب دوم

درحالت واپس‌ماندگی جامعه‌ای که درآن تقسیم کار وجود ندارد، ودرآن به‌ندرت مبادله‌ای انجام می‌شود، جامعه‌ای‌که هر شخصی هرچیزی را خودش تهیه می‌کند، لزومی ندارد که برای انجام داد و ستد جامعه، سرمایه انباشته شده و قبلا ذخیره شود. هر فرد می‌کوشد باکارخود نیازهای گهگاهی خود رابه‌تدریج‌که این نیازها پدید می‌آید، رفع کند. هنگامی که گرسنه شود برای شکار حیوانات به‌جنگل می‌رود؛ وقتی تنپوش اوکهنه و نخ‌نما شود، از پوست اولین حیوان بزرگی‌که شکار می‌کند لباس تهیه می‌کند: وقتی‌کلبهٔ او روبه‌ویرانی می‌نهد، تا آنجاکه بتواند باکمك‌درختان و علفهای نزدیك خانه‌اش آن‌را تعمیر می‌کند.

ولی وقتی‌که تقسیم‌کارکاملا به‌میان آمد، محصول کار یك فرد فقط قسمت بسیار کوچکی از نیازهای او را برآورده می‌کند. قسمت اعظم نیازهای او ازکار سایر افراد تأمین می‌شود، که با محصول‌کار خودش، یا به‌سخن دیگر، با قیمت تولیدات خود آنها را می‌خرد. ولی عمل خرید انجام نمی‌پذیردمگروقتی‌که‌تولیدکاراوکامل‌شده وبه‌فروش رسد. بنابراین، انواع‌کالاهای مختلف برای تأمین معاش وی و مواد اولیه و ابزارکار او برای تولید محصولاتش باید در جائی انبار شود تا به‌تدریج بتواند تا وقتی‌که‌محصول وی به‌دست بیاید و برای فروش به‌بازار عرضه شود، از آن استفاده‌کند. یك نفر بافنده نمی‌تواند کاملا وجود خودش را به‌شغل معینی اختصاص دهد، مگر اینکه قبلاسرمایه‌ای که بتواند او را تغذیه‌کند، و مواد خام و ابزار دراختیاراو قرار دهد، یا درنزدخودش، یا در پیش شخص دیگری ذخیره‌کرده باشد، تا وقتی‌که محصول خود راکامل و آن‌را به‌فروش برساند. ظاهراً، این انباشتگی سرمایه، باید مدتها قبل از اینکه وی‌کار خود را در حرفهٔ معین آغازکند شروع شده باشد.

چون طبیعت‌کارها اقتضا داردکه انباشتگی سرمایه باید قبل ازتقسیم‌کار باشد، بنابراین به‌تدریج‌که سرمایه بیشتر و بیشتر انباشته می‌شود، کار به‌همان نسبت به عملیات

بیشتری تقسیم می‌گردد. به‌تدریج که کار به‌وظایف بیشتری تقسیم می‌شود، مقدارموادی که یك عدهٔ معین از مردم می‌توانند تولیدکنند به‌نسبت بیشتری افزایش می‌یابد؛ و چون عملیات هر کارگر کم‌کم به‌درجهٔ بیشتری از سادگی می‌رسد، تعداد مختلفی از ماشینهای جدید برای آسان‌کردن و خلاصه‌کردن آن عملیات اختراع می‌شود. از اینرو، به‌تدریج که تقسیم کار جلو می‌رود، برای اینکه تعداد مساوی کارگرهمیشه کارداشته باشند، مقدار مساوی خواربار، وموجودی مواد خام وابزار بیشتر ازآنچه که درحالت عقب‌ماندگی و توحش جامعه لازم می‌بود، باید ازپیش انباشته شود. اما با تقسیم کار درهرحرفه‌ای معمولا تعداد کارگران بیشتر می‌شود، یا به‌عبارت دیگر افزایش تعداد آنهاست که سبب می‌شود آنها خودشان را به‌دسته‌ها و طبقات مختلف به‌این شکل تقسیم کنند.

همان‌طورکه انباشتگی سرمایهٔ قبلی برای ادامهٔ این‌ترقی عظیم در نیروی مولدهٔ کارگرلازم‌است، همان‌طور هم‌انباشتگی سرمایه خود موجب ترقی جامعه می‌شود. شخصی که‌سرمایهٔ خود را برای نگهداری و ابقاکارگربه‌کار می‌برد، طبعاً مایل است این‌سرمایه را طوری بکار برد که تا آنجاکه امکان دارد محصول بیشتری تولیدکند. بنابراین، می‌کوشدکه اولا بین‌کارگران خود صحیحترین توزیع شغلی را بوجود آورد، دوم‌سعی دارد بهترین نوع ماشینی‌که خودش اختراع‌کرده و یا می‌تواند بخرد دراختیارکارگران قرار دهد. توانایی او در انجام این‌دوکار به‌تناسب حجم سرمایهٔ اوست، یا به‌تناسب تعداد کارگرانی است‌که می‌تواند استخدام‌کند. ازاینرو، کمیت صنعتی درهرکشور نه‌تنها با افزایش سرمایه‌ای‌که به‌کارگرفته شده زیاد می‌شود، بلکه، در نتیجهٔ این افزایش، مقدار مساوی‌کار و زحمت مقدار بیشتری محصول تولید می‌کند.

به‌طورکلی اثرات افزایش سرمایه در صنعت و نیروی مولدهٔ‌کارگر همینهایی‌است که اشاره شد.

درکتاب دوم‌کوشیده‌ام تا ماهیت موجودی سرمایه، اثرات انباشته شدن آن به‌انواع مختلف سرمایه، و اثرات‌کاربرد مختلف سرمایه‌های مزبور را بیان‌کنم. این‌کتاب شامل پنج بخش است. در فصل اول سعی‌کرده‌ام تا نشان دهم رشته‌ها یا قسمتهای مختلفی‌که سرمایه فرد یا سرمایهٔ جامعهٔ بزرگی طبیعتاً به‌آن تقسیم می‌گردد چیست؟ دربخش دوم ماهیت وعمل پول راکه یك‌رشتهٔ مشخص سرمایهٔ عمومی جامعه است تعریف خواهم‌کرد. سرمایه‌ای‌که انباشته می‌شود، یا به‌وسیلهٔ شخصی‌که انباشته شده ومالك آنست به‌کار برده می‌شود، یا ممکن است به‌افراد دیگر وام داده شود. در بخش سوم و چهارم سعی‌کرده‌ام که طرزکار آن‌را در این‌دومورد بررسی‌کنم. بخش پنجم یا آخرین بخش اثرات‌مختلفی که‌کاربرد مختلف سرمایه درمقدار صنعت ملی، ومحصول سالیانه زمین وکارگر دارد بیان می‌کند.

بخش یکم

دربارهٔ تقسیم سرمایه

وقتی که سرمایهٔ یك‌فرد فقط به‌اندازه‌ای است‌که معاش چند روز یا چند هفتهٔ اورا تأمین‌کند، به‌ندرت دراین‌باره می‌اندیشدکه ازسرمایهٔ خودش درآمدی دست وپاکند. وی سعی می‌کند باصرفه‌جوئی وامساك آن‌را مصرف‌کند، ومی‌کوشد از طریق کار خود چیزی بدست آورد تا بتواند قبل از اینکه سرمایه‌کاملا مصرف بشود جای آن‌را بگیرد. درآمد او، دراین‌مورد، فقط ناشی ازکار اوست. وضع بیشترکارگران تهیدست عالم، تمام‌کشورها به‌همین منوال است.

ولی وقتی سرمایهٔ او آن‌قدر است‌که می‌تواند ماهها و یا سالها معاش او را تأمین کند، طبعاً سعی می‌کند درآمدی ازقسمت اعظم این سرمایه بدست آورد؛ وفقط مقداری ازآن راکه برای‌گذران او تا رسیدن درآمد ناشی ازسرمایه‌گذاری‌کافی است نزد خود نگه‌می‌دارد. بنابراین، تمام سرمایهٔاوبه‌دودستهٔ متمایزتقسیم می‌شود. آن قسمت‌ازموجود، که وی توقع دارد درآمدی برایش حاصل‌کند آن‌را سرمایه‌می‌نامد. قسمت دیگر مصرف فوری او را تشکیل می‌دهد؛ و آن شامل: اول، آن قسمت از تمام سرمایهٔ اوست که در آغاز برای این منظورکنارگذاشته شده بود؛ یا دوم، درآمد وی ازمنابع مختلفی که به‌تدریج به‌دست می‌آید؛ و یا سوم اجناس و اشیائی‌که به‌وسیلهٔ این دو منبع سرمایه در سالهای پیش خریدکرده است، و همهٔ آن هنوز مصرف نشده است؛ مثل موجودی لباس، اثاث منزل، وامثال آن. درهرکدام ازاین سه قلم ویا تمام آنها، سرمایه‌ای‌که بشرمعمولا برای مصرف فوری خود ذخیره‌کرده است به‌چشم می‌خورد.

برای اینکه‌کارفرما از اشتغال سرمایهٔ خود درآمد یا سودی به‌دست آورد دو راه مختلف وجود دارد. نخست، ممکن است‌آن‌را در تولید، یا ساخت‌کالا، یا خرید وفروش مجدد آن‌که مستلزم سود است به‌کار برد. سرمایه‌ای‌که بدین‌طریق به‌کار می‌رود درآمد یا سودی برای‌کارفرمای خود ایجاد نمی‌کند، زیرا یا در مالکیت وی باقی می‌ماند، یا به‌همان شکل قدیم ادامه می‌یابد. کالای بازرگان درآمد و سودی ندارد مگر وقتی‌که

آن‌را باپول مبادله‌کند، ولی پول سودکمی خواهد داشت مگر وقتی‌که باردگر آن‌را در برابر کالا مبادله‌کند. سرمایهٔ وی دائماً با یك‌شکل از دست او خارج می‌شود، و به‌شکل دیگر نزد او برمی‌گردد، و فقط وسیله‌ای است برای‌جریان‌کالا، یامبادلات پشت‌سرهم تا اینکه بتواند سودی نصیب اوکند. بنابراین، این‌گونه سرمایه‌ها را می‌توان‌سرمایه‌های در جریان نامید.

دوم، سرمایه را می‌توان درآبادانی زمین، یا خرید ماشین‌آلات مفید و وسایل مبادله یاکارهای مشابه‌ای به‌کار انداخت بدون اینکه مالك آن عوض شود، یا بیشتر از این در جریان افتد. از اینرو، این نوع سرمایه‌ها را می‌توان سرمایه‌های ثابت‌نامید.[۱]

مشاغل مختلف مستلزم نسبت مختلفی بین سرمایهٔ ثابت و سرمایه در گردش‌است که‌در آنها بکار رفته. مثلا سرمایهٔ یك بازرگان به‌طور کلی یك سرمایهٔ درگردش است. او نیازی به‌ماشین آلات یا وسایل وابزار حرفهٔ خود ندارد، مگر اینکه دکان او، یا انباراو را ابزارکسب‌وکار او بدانیم.

مقداری از سرمایهٔ هر صنعتگر یاکارخانه‌دار باید در ابزارکسب‌وکار او ثابت باشد. اما، این مقدار از سرمایه در بعضی ازکارها بسیار ناچیز و در برخی از صنایع بسیار بزرگ است. یك استادکار خیاط هیچ‌گونه ابزارکسب وکار جز یك دستهٔ سوزن احتیاج ندارد. ابزارکسب کفشگر[۲] قدری‌گرانتر است‌گواینکه این‌گرانی ناچیز است. ابزارکار بافنده خیلی بیشترازکفشگر است. اما، قسمت بیشترسرمایهٔ همهٔ این صنعتگران، یا به‌صورت مزدکارگران آنها، یا در قیمت مواد آنها، جریان پیدا می‌کند، و به‌صورت قیمت‌کار به‌اضافهٔ سود آن بازپرداخت می‌شود.

در سایرکارها و صنایع سرمایهٔ ثابت بیشتری مورد نیاز است. مثلا درکارخانه‌های بزرگ ذوب‌آهن، کورهٔ ذوب سنگ آهن، کورهٔ قالبگیری، قسمت فولادسازی، ابزار کاری هستندکه نمی‌توان بدون صرف هزینهٔ زیادآنهارا نصب‌کرد. درصنایع ذغال‌سنگ، و انواع معادن آن، ماشین‌آلاتی‌که برای خارج‌کردن آب و سایر امور لازم است اغلب از این هم‌گرانتر است.

قسمت سرمایهٔ‌کشاورزکه در ابزار کشت به‌کار می‌رود ثابت است، آنچه‌که‌درمزد و معاش کارگران کشاورز مصرف می‌شود سرمایهٔ در گردش است. کشاورز بانگه‌داشتن سرمایهٔ نوع اول نزد خود سود به‌دست می‌آورد، و با خرج‌کردن سرمایهٔ نوع دوم نیز سود ایجاد می‌کند. قیمت یا ارزش دام وی درست مثل ابزارکار دامداران جزو سرمایهٔ ثابت است. تغذیه و نگهداری احشام سرمایه در جریان است درست مثل سرمایهٔ مستخدمین وکارگران‌کشاورز او. کشاورز با نگهداری دام سود می‌برد، و ازآن‌طرف هم باازدست

۱. نظریهٔ مارکس دربارهٔ تقسیم سرمایه به‌دو قسمت سرمایهٔ متغیر یا سرمایهٔ درگردش Variable or working Capital ،وسرمایهٔ ثابت Constant capital از تقسیم‌بندی آدام‌اسمیت متأثر شده‌است (مترجم).

۲. واژهٔ کفشگر درست‌تر است تا اصطلاح کفاش که معرب واژهٔ‌کفش است(مترجم).

دادن سرمایه‌ای‌که برای تغذیه وعلوفه آنها لازم است منفعت خواهد برد. قیمت خرید احشام وهزینهٔ پرواربندی آنهاکه نه برای‌کار بلکه برای فروش آنها را فربه می‌کند، هر دو سرمایه درگردش است. کشاورز با فروش آنان سود می‌برد. یك رمهٔ گوسفند یا یك گلهٔ گاو، که نه برای‌کارگرفتن از آنها و نه برای فروش بعدی، خریداری می‌شود، بلکه منظور اینست‌که از پشم، شیر واز نتاج آن‌سود ببرند، یك نوع سرمایهٔ ثابت است. سود ازنگهداری‌آنها به‌دست می‌آید. تعلیف‌آنها سرمایه درگردش است. و بامصرف‌کردن این سرمایه سود حاصل می‌شود؛ و این سرمایه‌گذاری با سود خودش به‌اضافهٔ سودی‌که روی‌کل قیمت‌گله، قیمت پشم، قیمت شیر، و افزایش بچه‌ها و نتاج آنها پیدا می‌شود مجدداً برمی‌گردد. کل قیمت بذر، نیز، محققاً یك سرمایهٔ ثابت‌است. گواینکه این‌سرمایه بین زمین و انبارغله در نوسان و آمدورفت است، ولی هیچ‌وقت مالکین عوض‌نمی‌شوند، وبنابراین بخوبی جریان پیدا نمی‌کند. کشاورز سود خود را نه از طریق فروش آن، بلکه از طریق افزایش آن بدست می‌آورد.

سرمایهٔ عمومی هرکشور و یا هر جامعه‌ای نسبت به‌ساکنان و یا اعضای آن جامعه همین حالت را دارد، و از اینرو طبیعتاً به‌همان سه قسمت تقسیم می‌شود، که هرکدام از آنها یك وظیفه و یاکار مشخص دارد.

اول سهمی است‌که برای مصرف فوری ذخیره می‌شود، که از ویژگیهای‌آن‌اینست که، هیچ‌گاه درآمد یا سود به‌وجود نمی‌آورد. این قسمت شامل غذا، لباس، اثاث منزل و غیره است، که به‌وسیلهٔ مصرف‌کنندهٔ واقعی و اصلی آن خریداری شده، ولی هنوز کاملا مصرف نشده است. همچنین‌کل تعداد خانه‌های مسکونی موجود، که در یك زمان درکشوری وجود دارد، یك قسمت ازاین سرمایه است. سرمایه‌ای‌که برای خرید ویا ساخت یك خانهٔ مسکونی به‌کار رفته، چنانچه این خانه به‌منزلهٔ محل مسکونی مالك باشد، ازآن لحظه از حالت یك سرمایه خارج می‌شود، و درآمدی برای مالك خود به‌وجود نمی‌آورد. یك خانهٔ مسکونی، مثل آنچه‌که در بالا به‌آن اشاره شد، به‌درآمد ساکنان خود چیزی نمی‌افزاید؛ و با اینکه بی‌تردید فوق‌العاده برای او مفید است، ولی مثل لباس و اثاثیه منزلش می‌ماند، که، البته، قسمتی ازهزینهٔ او را جبران می‌کند، ولی جزء درآمد او نیست. اگر این خانه را برای اجاره به‌مستأجری واگذارد، چون خود خانه نمی‌تواند چیزی تولیدکند، مستأجر ناگزیر است‌که همیشه‌کرایه را از درآمدهای دیگر پرداخت‌کند، که یا ازکار او ناشی می‌شود یا از زمین‌و یا از سرمایهٔ او. بنابراین، با اینکه خانه درآمدی به‌مالك خود تسلیم می‌کند، وازاین‌لحاظ وظیفهٔ یك سرمایه را نسبت به‌او اجرا می‌کند، درآمدی برای مردم ندارد، ونقش سرمایه را درجامعه بازی نمی‌کند، ودرآمد تمام جامعه به‌هیچ‌وجه با این‌کار اضافه نمی‌شود. لباس، واثاثیهٔ منزل نیز به‌همین طریق‌گاهی درآمدی دارد، و بدین‌وسیله نقش سرمایه را نسبت‌به‌شخص معینی انجام می‌دهد. درکشورهایی‌که رقص با نقاب (بالماسکه) متداول است، کرایه‌دادن لباس بالماسکه خود یك نوع‌کار حساب می‌شود. مبل‌فروشیها اغلب میز و صندلی و مبل را یك‌ماهه وحتی یك‌ساله اجاره می‌دهند. کسی‌که کفن ودفن مرده را تقبل می‌کند میز

و صندلی مجلس ختم را یك‌روزه یا یك هفته‌کرایه می‌دهد، بسیاری از مردم خانه‌هـای مبله را اجاره می‌دهند، و کرایه دریافت می‌کنند، و این‌کرایه نه‌تنها برای استفاده ار خانه است، بلکه برای اثاثیه هم هست. اما، درآمدی‌که ازاین ممر حاصل می‌شود همیشه مآلا باید از منابع دیگر تأمین شود، از تمام قسمتهای سرمایه، فرد یا اجتماع،که برای مصرف فوری‌کنار گذاشته شده است، آنچه‌که در ساختمان مسکن خرج شده، کندتـر مصرف شده‌است. موجودی لباس ممکن است سالها دوام یابد: موجودی مبلمان نیم‌قرن و یا یك قرن دوام می‌یابد، ولی سرمایه‌ای‌که در ساختمان یك خانه به‌کار رفته، چنانچه **خانه را خوب ساخته باشند، و در حفظ آن بکوشند قرنها ممکن است دوام داشته باشد.** اما، با اینکه دورهٔ مصرف‌کلی آن بسیار طولانی و مدید است، باز هم در واقع سرمایه‌ای است‌که مثل لباس، و اثاثیهٔ خانه برای مصرف فوری‌کنار گذاشته شده است.

قسمت دوم از سه‌قسمتی‌که سرمایهٔ جامعه به‌آن تقسیم می‌شود، سرمایهٔ ثابت است، **که ویژگی آن اینست که درآمد یا سودی بدون جریان داشتن آن و یاعوض‌شدن‌مالکان** ایجادکند. این‌نوع سرمایه به‌طور عمده شامل اقلام زیر است:

نخست،تمام ماشین‌آلات و ابزارکار مفیدی‌که‌کار را آسان و مختصر می‌کند.

دوم، کلیه ساختمانهای سودآور که وسیلهٔ ایجاد درآمد است، نه‌تنها برای مالکان خودکه‌این‌ساختمانها را اجاره می‌دهند، بلکه‌برای افرادی‌که‌آنها را تملك‌کرده واجارهٔ آن را پرداخت می‌کنند؛ مانند فروشگاهها، انبارها، کارخانه‌ها، خانهٔ رعیتی، با تمـام ساختمانهای مورد لزوم آن؛ مثل اصطبل، سیلو، و غیره. اینها کاملا با ساختمانهایی‌که صرفاً برای مسکن‌کردن ایجاد شده‌اند فرق دارند. اینها یك‌نوع وسیلهٔ ابزارکار تلقـی می‌شوند و باید در همان طبقه‌بندی بررسی شوند.

سوم، سرمایه‌ای‌که مربوط به‌آبادکردن زمین است، و هزینه‌های سودمندی‌که‌برای **پاك‌کردن، زهکشی زمین، دیوارچینی، کوددادن و آماده‌کردن‌آن‌به‌وضعی‌که‌مناسب‌ترین** شرایط را برای شخم‌زدن وکشت‌کردن احرازکند. یك مزرعهٔ آباد را می‌توان مانندهمان ماشینهای مفیدی‌که کارها راآسان‌ومختصر می‌کند تلقی‌کرد، که به‌وسیلهٔ یك مقـدار سرمایهٔ مساوی درگردش درآمدی بیشتر نصیب‌کارفرمای خود می‌کند. یك مزرعهٔ آباد دارای همان محاسن ماشینهاست، و مدت عمر آن بیشتر از آنهاست، و اغلب هیچ‌گونه تعمیری احتیاج ندارد، مگرکاربرد سودآور سرمایه‌کشاورزکه به‌کشت آن اختصاص‌داد، شده است.

چهارم، سرمایه‌ای‌که مربوط است به‌استعدادها و شایستگیهای مکتسب و مفیدتمام ساکنان یا اعضای جامعه. بدست‌آوردن چنین استعدادهایی، به‌وسیلهٔ معاش تحصیل‌کننده در دورهٔ سوادآموزی، مطالعه، یا شاگردی‌کردن، همیشه هزینه‌های حقیقی دربردارد، که یك‌نوع سرمایه ثابت و مجسم در شخص اوست. آن استعدادها، همان‌طورکه قسمتی‌از ثروت این فرد را تشکیل می‌دهد، همان‌طور هم‌ثروت جامعه‌ای‌که به‌آن‌تعلق‌داردتشکیل می‌دهد. بهبود مهارت یك‌کارگر را می‌توان درست مانند ماشین یاابزارکاری که کارها را آسان و مختصر می‌کند تلقی‌کرد، و با اینکه مخارج معینی دربر دارد، ولی مخارج

را به‌اضافهٔ سود برمی‌گرداند.

قسمت سوم از این سه سهم سرمایه‌که طبعاً سرمایهٔ عمومی جامعه به‌آن تقسیم‌می‌شود، سرمایه در جریان است: که ویژگی آن اینست که فقط به‌وسیلهٔ جریان پیداکردن و یا تعویض مالکان سرمایه درآمدی به‌وجود می‌آورد. این نوع سرمایه هم از چهار قسمت ترکیب یافته است:

نخست، سهم پولی که به‌وسیلهٔ آن تمام سه‌قسمت دیگر به‌گردش درآمده و بین مصرف کنندگان واقعی خود قسمت می‌شوند؛

دوم، سرمایه و خواربارِی‌که در تملك گوشت‌فروش، چوبدار، کشاورز، بنکدار، آبجوساز، و غیره قرار گرفته و انتظار دارند که از فروش آن سودی بدست آورند؛

سوم، موادی‌که خواه به‌طورکلی‌خام، یاکم وبیش ساخته شده باشند، یعنی‌موادی‌که مربوط به‌لباس، اثاثیهٔ منزل، و ساختمان است، و هنوز به‌اشکال سه‌گانهٔ فوق درنیامده، ولی‌دراختیاربرزگر، کارخانه‌دار، پارچه‌فروش‌وبزاز، چوب‌فروش، نجار، دروپنجره‌ساز، آجرپز، و غیره است؛

چهارمی یاآخرین آن، ازکارهایی‌که انجام شده وتکمیل‌گشته، ولی هنوز در اختیار بازرگان یاکارخانه‌دار بوده، و به‌مصرف‌کنندهٔ واقعی فروخته نشده یا بین آنها توزیع نگردیده است؛ مثل اشیاء ساخته شده‌که ما اغلب دردکانهای آهنگری، زرگری، مسگری، فرنگی‌ساز، جواهرفروش ،بلورفروش و چینی‌فروش و غیره می‌بینیم. دراین مورد سرمایه در گردش عبارتست از: خواربار، مواد، انواع‌کارهای ساخته شده‌که دراختیار واسطه‌های مربوطه است، و پولی‌که برای جریان‌انداختن و توزیع‌کردن‌آنان لازم است تا سرانجام به‌دست‌کسانی برسدکه‌ازآنها استفاده‌کرده یاآنها رامصرف می‌کنند.

از این چهار قسمت، سه جزء آن یعنی خواربار، مواد اولیه و کالاهای ساخته شده، سالیانه یا در دوره‌های‌کمتر یا بیشتری از جریان خارج می‌شوند، و یا جزو سرمایهٔ‌ثابت قرار می‌گیرد یا در سرمایه‌ای‌که برای مصرف فوری در نظرگرفته شده واردمی‌گردد.

هر سرمایهٔ ثابت در اصل از سرمایهٔ درگردش ناشی شده، و لازم است‌که دائماً بوسیلهٔ سرمایه درگردش حمایت شود. تمام ماشین‌آلات مفید و ابزار و سیلهٔ کار دراصل، ازسرمایه درگردش ناشی شده است،که این سرمایه وموادی‌که ازآنها ساخته می‌شود مهیا می‌کند، و معاش‌کارگرانی‌که آن‌را تولیدمی‌کنند فراهم‌می‌سازد. ضمناً، احتیاج‌به‌سرمایه درگردشی هست که دائماً آنها را تعمیرکند. هیچ سرمایهٔ ثابتی نمی‌تواند ایجاد درآمد کند مگر به‌وسیلهٔ سرمایهٔ درگردش. مفیدترین ماشین‌آلات و وسایل‌کار بدون سرمایهٔ درجریان چیزی تولید نمی‌کند، واین سرمایه درگردش موادی‌که باید روی آن‌کار شود تدارك دیده، وآذوقهٔ‌کارگرانی که این مواد را به‌کار می‌برند تهیه می‌کند. زمین، هر چقدر هم که آباد باشد، بدون سرمایه درگردش درآمدی ندارد، که بااین سرمایه قوت کارگرانی که آن‌راکشت‌کرده ومحصول را جمع‌آوری می‌کنند تهیه می‌شود.

نگهداری واضافه‌کردن موجودی‌که برای مصرف ضروری‌کنار گذاشته شده تنها منظور وهدف نهایی سرمایه‌های ثابت وسرمایه درگردش است. همین موجودی سرمایه

است که مردم تاآن گذران کرده، پوشاك و مسکن تهیه می‌کنند. توانگری و تهیدستی مردم بسته به‌فراوانی یاکمی لوازمی است که این دونوع سرمایه می‌تواند برای موجودی که به‌منظور مصرف ضروری کنار گذاشته شده تدارك ببیند.

بنا براین مقادیر زیادی از سرمایه درجریان مرتباً از آن خارج می‌شود، برای اینکه در دو رشتهٔ دیگر سرمایهٔ عمومی جامعه وارد شود؛ وبه‌نوبهٔ خود این سرمایه مرتب نیاز به‌ذخایر جدیدی دارد زیرا بدون آن به‌زودی ازمیان می‌رود. این ذخایر اصولا از سه منبع به‌دست می‌آید: محصول زمین، محصول معدن، وشیلات. این سه منبع ذخایردائمی خواربار ومواد را فراهم می‌کنند، که بعدها تبدیل به‌کالاهای ساخته شده می‌شود، وبه وسیلهٔ همین‌کالاها، خواربار مواد، وکالاهای ساخته شده‌ای که مرتباً ازسرمایه در گردش خارج می‌شوند به‌آن برگشت داده می‌شود.

همچنین، آنچه‌که برای نگهداری واضافه‌کردن مواد لازم پول درجریان مورد نیاز است، ازمعدن استخراج می‌گردد. زیرا بااینکه، درجریان عادی دادوستد، این‌قسمت مثل آن دوجزء دیگر، الزاماً از معدن خارج نشده وفقط برای آنست که در اختیار دو رشتهٔ دیگر سرمایهٔ عمومی جامعه قرارداده شود، ولی فلزاتی‌که پول ازآنها ساخته می‌شود، آخرالامر فرسوده وکهنه شده، وگاهی اوقات نیز، یاگم می‌شود ویا اینکه به خارج ارسال می‌گردد، ولذا، نیاز به‌ذخایر دائمی دارد، گواینکه البته، مقداری که هر ساله باید جانشین قسمت فرسوده وگم شده شود زیاد نیست.

زمین، معدن، وشیلات برای بهره‌برداری احتیاج به‌سرمایه در جریان وسرمایه ثابت دارد؛ و محصول این‌هرسه، نه‌تنها این دو نوع‌سرمایه را به سودآنان‌برگشت‌می‌دهد، بلکه تمام سرمایه‌هایی که درجامعه است پس می‌دهد. بدین‌نحوکشاورزهرسال جانشین‌آن مقدار آذوقه‌ای‌که کارخانه‌دار سال گذشته مصرف‌کرده وهم‌چنین جانشین موادی که درصنعت به‌کار رفته تهیه می‌کند؛ وکارخانه‌دار وصنعت‌کار نیز عوض‌کالاهایی که کشاورز درسال گذشته مصرف‌کرده است تولید می‌کند. این مبادلهٔ حقیقی بین این دو طبقه ازمردم است، گواینکه به‌ندرت اتفاق می‌افتدکه محصول خام کشاورز ومحصول ساخته شدهٔ صنعت‌کار به‌طور مستقیم با هم مبادله ومعاوضه شده؛ زیرا به‌ندرت اتفاق می‌افتدکه کشاورز غله ودام، پنبه وپشم تولیدی خود را درست به‌همان شخصی بفروشد که می‌خواهد از او پوشاك، اثاثیه خانه، و وسایل‌کاری‌که لازم دارد بخرد. بنابراین، وی محصول خام خود را در قبال پول می‌فروشد، که باآن هرچه‌که باید داشته باشد، ومحصول ساخته شده‌که به‌آن نیاز دارد خریداری‌کند. زمین، حتی سرمایه‌ای که در ماهیگیری واستخراج معدن به‌کار رفته جبران می‌کند، یا حداقل قسمتی از آن‌راجبران می‌کند. این محصولات زمین است‌که ماهی را از آب می‌گیرد؛ ومحصول سطح زمین است‌که مواد معدنی را ازبستر زمین خارج می‌کند.

محصول زمین، معدن، وشیلات، وقتی‌که حاصلخیزی طبیعی هرسه مساوی باشد، به‌نسبت مقدار سرمایه وکاربرد صحیح آن دراین سه‌مورد خواهد بود. وقتی‌که سرمایه‌ها مساوی بوده و در هرسه قسمت فوق به‌یکسان وبه‌خوبی به‌کاربرده شود، محصولات

به‌دست آمدهٔ آنها به‌نسبت حاصلخیزی طبیعی آنهاست.

درتمام کشورهایی که درآن امنیت نسبتاً خوبی وجود داشته باشد، هرفردی که دارای شعور متعارف باشد می‌کوشد تا هرچه سرمایه در اختیار دارد برای استفاده حال و یا استفاده آتی به‌کار برد.

چنانچه برای استفادهٔ حال به‌کار رود سرمایه‌ای است که برای مصرف ضروری کنار گذاشته است. اگر برای سودآتی به‌کار رود، باید این سود را یا ازطریق نگاه‌داشتن سرمایه نزد خودش حاصل کند، یا ازطریق واگذاری آن به‌دیگری. درمورد اول سرمایه ثابت است، ودرمورد دوم سرمایه درجریان. آدم باید کاملا احمق باشدکه درجائی که امنیت قابل تحملی وجود دارد، تمام موجودی سرمایه‌ای راکه دارد دریکی ازآن سه طریق فوق به‌کار نبرد، اعم ازاینکه این سرمایه مال خودش باشد یا ازدیگران وام گرفته باشد.

در حقیقت، درآن کشورهای بدبختی که، مردم دائماً از شدت عمل و ظلم اولیاء کشور در بیم وهراسند، اغلب مقدار زیادی ازاین سرمایه‌ها را درخاك ویاجای دیگری پنهان می‌کنند، برای اینکه همیشه آن‌را دراختیار داشته باشند وبتوانند، درمواقعی که بایکی از بدبختی‌هایی که دائماً معروض آنها هستند مواجه شوند، آن‌رابه‌جای امنی‌منتقل کنند. گفته می‌شود، در ترکیه، هندوستان، وبه‌عقیدهٔ من، در بیشترکشورهای آسیا وضع به‌همین‌طریق است. دربین اجداد ونیاکان ما درزمان دولتهای مستبد فئودال نیز وضع به‌همین منوال بوده است. درآن‌زمانها پیدا شدن گنجهای بی‌صاحب یکی ازممرهای درآمدی بیشتر حکام اروپا بود و این نوع درآمد به‌هیچ‌وجه قابل‌تحقیرنبود. این گنجها اغلب از زیرخاك به‌دست می‌آمد، وکسی نمی‌توانست نسبت به‌آنها حقی را اثبات کند. درآن‌زمانها این گنجینه‌ها آن‌قدر مهم تلقی می‌شد، که همیشه آن را متعلق به‌حاکم می‌دانستند، ومتعلق به‌یابنده یا مالك زمین نبود، مگراینکه حق تملك‌آن به‌موجب فرمانی که ازطرف حاکم صادر می‌گردید به‌مالك داده می‌شد.

این دفینه‌ها در ردیف معادن طلا و نقره به‌حساب می‌آمد، که بدون جملهٔ خاصی در فرمان سلطنتی، فرض براین بود که هیچگاه جز امتیاز عمومی زمین‌وارد نشود، حال اینکه معادن سرب، مس، قلع، وزغال‌سنگ، اشیاء بی‌اهمیتی تلقی می‌شدند.

بخش دوم

دربارهٔ پول که جزو بخشی ازسرمایه عمومی جامعه تلقی می‌شد یا بحثی دربارهٔ هزینه نگهداری سرمایهٔ ملی

درکتاب اول گفتیم، که قیمت بیشتر کالاها از سه جزء تشکیل می‌شود، کـه یکـی مزدکار را می‌پردازد، دیگری سود سرمایه‌است، وسومی اجارهٔ زمینی‌است‌که برای تولید و به‌بازار آوردن آن به‌کار رفته است: واشاره کردیم‌که درحقیقت بعضی ازکالاهاهستند، که قیمت آنها فقط از دو بخش تشکیل شده، یکی مزد کارگر، و دیگری سود سرمایه: وهمچنین نشان دادیم‌که بعضی ازکالاها هستندکه قیمت آنها از یك جزء درست شـده است، وآن هم مزدکارگراست: واما نتیجه‌گرفتیم‌که قیمت هرکالا ضرورتاً به‌یك یـا دو ویاسه جزء تقسیم می‌شود؛ هرقسمت ازبهای‌کالاکه نه‌سهم اجاره است ونه‌مزدکارگر، ضرورتاً سود شخصی دیگری است.

همان‌طور که دیدیم، چون در مورد هر کالای معین، که‌به‌طور جداگانه در نظـر گرفته شود، این موضوع مصداق دارد، باید نسبت به‌تمام کالاهایی‌که شامل‌کل تولیـد، سالیانهٔ زمین وکارگر هرکشور است برروی‌هم، نیز مصداق داشته باشد. کل قیمت یـا ارزش معاوضه‌ای آن محصول سالیانه باید به‌همان سه‌جزء تقسیم شود، و بین ساکنان مختلف آن‌کشور توزیع شود، یابه‌عنوان مزدکارگر، یاسود سرمایه، ویا اجارهٔ زمین.

اما با اینکه ارزش کل محصول سالیانهٔ زمین و کارگر هرکشوری‌بدین‌نحو بین ساکنان مختلف آن توزیع شده و درآمد آنان راتشکیل می‌دهد، مع‌هذا همان‌طور کـه در اجارهٔ یك مستغل خصوصی بین اجارهٔ ناخالص و اجاره خالص تمایزی قائل می‌شویم همان‌طور نیز در درآمد تمام ساکنان یك‌کشور بزرگ باید قائل به‌تفکیك شویم .

اجارهٔ ناخالص یك مستغل خصوصی شامل همه آن‌چیزهایی اسـت کـه کشاورز پرداخت می‌کند؛ اجارهٔ خالص، چیزی است‌که پس از کسر تمام هزینه‌های مدیریت، تعمیرات، وسایر مخارج لازم، برای مالك باقی می‌ماند. یااجارهٔ خالص چیزی است‌که مالك، بدون‌اینکه صدمه‌ای به‌مستغل او وارد شود، می‌تواند جانشین سرمایه‌ای‌که برای

مصرف ضروری ذخیره می‌شود بکند، ویا اینکه آن‌را برای مهمانیها، اسباب ولوازم، زیورآلات خانه واثاث آن، لذایذ وسرگرمیهای خصوصی خود کنار بگذارد. ثـروت حقیقی مالك به‌تناسب اجارهٔ خالص اوست، نه اجارهٔ ناخالص.

درآمد ناویژهٔ تمام ساکنان یك کشور بزرگ شامل کل محصول سالیانهٔ زمین او و کارگر آنهاست؛ درآمد ویژه آن چیزی است که پس از وضع هزینه‌های نگهداری: سرمایه‌های ثابت، و سرمایه‌های درجریان باقی می‌ماند؛ یا آن چیزی است کـه، جامعه بدون تخطی به‌سرمایهٔ خود، می‌تواند جزء موجودی خودکه برای مصرف ضروری کنار گذاشته شده بیاورد، یا برای خواربار، آسایش، وسرگرمیهای خود خرج کند. ثـروت حقیقی آنها، نیز، به‌تناسب همین درآمد ویژه است، نه درآمد ناویژه. کل مخـارج نگهداری سرمایهٔ ثابت ظاهراً باید از درآمد جامعه جدا شود. موادی که برای تعمیر ماشین ووسایل‌کارمفید، وساختمانهای سودآور وغیره به‌کار می‌رود، وهمچنین محصول کارکه برای به‌شکل درآوردن آن مواد به‌ترکیب صحیح لازم است، نباید جزء درآمد ناویژه‌محسوب‌شود. درواقع‌قیمت‌کار ممکن‌است‌قسمتی ازآن راتشکیل‌دهد؛ زیراکارگری که‌برای آن‌کار استخدام شده ممکن است کل ارزش مزد خود رادر سرمایه‌ای که برای مصرف ضروری‌کنارگذاشته شده قرار دهد. ولی درسایراقسام‌کار، هم قیمت وهم‌محصول جزء سرمایه مزبور به‌شمار می‌رود، یعنی قیمت به‌کارگران، و محصول به‌سایر مردمی‌که معاش، آسایش وسرگرمی آنان دراثرکار آن‌کارگران افزایش می‌یابد، تعلق می‌گیرد.

هدف سرمایهٔ ثابت اینست‌که قدرت مولدهٔ‌کارگر را افزایش دهد، یا تعدادمشخصی ازکارگران بتوانند مقدار بیشتری‌کار انجام دهند. درروستایی‌که همهٔ ساختمانها، نرده‌کشیها، زهکشیها، خطوط ارتباطی و غیره، در وضع بسیار خوب و کاملی هستند، تعداد معینی‌کارگر وچند جفت‌گاو خیلی بیشتر محصول تولید می‌کنند، تا روستایی‌که زمین آن به‌همان اندازه وبه‌همان مرغوبیت باشد، وهیچ‌کدام ازوسایل مذکور روستای فوق را نداشته باشد. درصنعت تعداد معینی ازکارگران که دارای بهترین وسایل‌وماشین‌آلات تولید باشند بیشترکالا تولید خواهندکرد تاوقتی‌که وسایل‌کارآنها ناقص باشد. مخارجی که به‌خوبی وبدرستی روی هرنوع سرمایه ثابت خرج بشود، همواره موجب به‌دست‌آمدن سود کلانی فوری می‌گردد، و محصول سالیانه‌ای باارزش بیشتری تولید می‌کند، تـا مخارجی که برای نگاه‌داشتن وبهبود سرمایه‌های ثابت خرج می‌شود.

زیرا، هزینهٔ نگاه‌داشت وبهبود سرمایهٔ ثابت بازهم احتیاج به‌سهم معینی از تولید دارد، بدین‌ترتیب مقدار معینی مواد، و تعدادی کارگر مشخص، که هردوی آن درجهت افزایش مقدار غذا، لباس ومسکن، یعنی معاش وآسایش‌جامعه‌اختصاص داده شده، به‌سوی مشاغل و کارهای دیگر، که بسیار سودآور بوده، ولی با این یکی متفاوت باشد سوق‌داد، می‌شود. روی همین‌اصل تمام اصلاحاتی که‌در امورفنی و مکانیك پدید می‌آید، و سبب شودکه همان تعدادکارگر مقدار کار مساوی را، با ماشین ساده‌تر و ارزانتر از آنچه قبلا متداول بود تولید کنند، همیشه در هرجامعه‌ای مقرون به‌صرفه است. مقدار معینی مواد، وتعداد مشخصی کارگر، که قبلا برای به‌راه‌انداختن ماشین پیچیده‌تر وگرانتری به‌کار

برده می‌شد، اینك برای افزایش مقدارکاری‌که آن ماشین یا هرماشین دیگری قـاد. به‌انجام بود به‌کارگرفته می‌شود. مدیر مسئول کارخانه‌ای‌که هزار لیره را درسال برای نگاهداری و حفاظت ماشینها خرج کرده است، اگر بتواند مخارج خود را به پانصد لیره تقلیل دهد، طبعاً می‌تواند پانصد لیره را به‌خرید مقدارمواد اضافی‌که باید با تعداد اضافی کارگر ساخته شود اختصاص دهد. بنابراین مقدارآن‌کاری،که ماشین وی قادر به‌تولید بود، طبعاً افزایش می‌یابد، وبدین‌نحو مجموع آسایش ووسایل راحتی‌که جامعه می‌تواند ازآن برخوردار شود زیاد می‌شود.

کل هزینهٔ نگهداری سرمایه‌های ثابت در یك کشور بزرگ را می‌توان بخوبی با هزینهٔ تعمیرات یك مستغل خصوصی مقایسه‌کرد. مخارج تعمیرات ممکن است اغلب برای ادامهٔ محصول مستغل، ونتیجتاً برای اجارهٔ خالص وناخالص مالك ضروری باشد. لیکن، وقتی با یك رهبری صحیح، بتوان این مخارج را بدون کاسته شدن‌میزان تولیدکم‌کرد، اجارهٔ ناخالص لااقل مثل گذشته خواهد بود، واجارهٔ خالص طبعاً افزایش می‌یابد.

اما با اینکه‌کل مخارج نگهداری سرمایهٔ ثابت بدین نحو ضرورتاً از درآمدخالص جامعه جدا می‌شود، ولی درموردنگهداری سرمایه‌های درجریان این‌طور نیست. ازچها. جزئی‌که سرمایه درگردش را تشکیل می‌دهد یعنی پول، خواربار و آذوقه، مواد خام، و کالاهای ساخته شده، دیدیم‌که سه جزء آخری، منظماً از آن سرمایـه بیرون کشیـده می‌شود، که یا جزء سرمایهٔ ثابت جامعه قرار گیرند، ویا درموجودی که برای مصـرف ضروری کنار گذاشته وارد شود. هر مقدار از کالاهای مصرف شدنی که برای‌نگاهداری سرمایه‌های‌ثابت به‌کار نرفته، کلادرسرمایه‌های جاری به‌کارمی‌رود، و یك جزء ازدرآمد خالص جامعه را تشکیل می‌دهد. بنابراین، نگاهداری آن سه‌جزء سرمایه‌های جاری، از درآمدویژه جامعه، جز آنچه که برای نگاهداری سرمایهٔ ثابت لازم است، چیزی را کم نمی‌کند.

دراین‌مورد سرمایهٔ جاری یك جامعه باسرمایهٔ درگردش یك‌فرد فرق دارد. سرمایهٔ جاری یك فرد کاملا از آنچه‌که درآمد ویژهٔ او را تشکیل می‌دهد، یعنی آنچه کـ، روی هم‌رفته سود او را در برمی‌گیرد، جداست. ولی با اینکه سرمایه در جریان هر فرد قسمتی ازسرمایه درجریان جامعه‌ای راکه آن فرد بدان تعلق دارد تشکیل می‌دهد، ولی روی این اصل کاملا از به‌وجود آوردن درآمد ویژهٔ آنان جدانیست. با اینکه تمـام کالاهایی‌که یك بازرگان در انبار یا مغازهٔ خود دارد به‌هیچ‌وجه نباید جزو موجـودی او برای مصارف ضروری وآنی کنارگذاشته شود، ولی درمورد سایر مردم‌که از درآمد، ناشی ازسایر وجوه ممکن است منظماً ارزش، وهمچنین سودآن‌را برگشت دهد، می‌توان این‌کار را کرد، بدون اینکه موجب‌کاهش سرمایه وی یا سرمایه دیگران شود.

بنابراین، پول تنها جزئی از سرمایهٔ جاری جامعه است،که نگهداری آن می‌تواند موجب‌کاهش درآمد ویژهٔ آنان شود.

سرمایهٔ ثابت، وآن قسمت از سرمایهٔ جاری‌که شامل پول است، تاآنجاکه روی درآمد جامعه اثر می‌گذارند، تشابه زیادی باهم دارند.

نخست، همان‌طورکه آن ماشین‌آلات و وسایل‌کار وغیره مستلزم هزینه‌های معینی است، که ابتدا برای نصب آنان، وسپس برای حفظ ونگهداری آن باید خرج شود، که هردوی این مخارج، با اینکه قسمتی از درآمد ناخالص جامعه راتشکیل می‌دهند، ولی کاهشی است در درآمد خالص جامعه؛ همان‌طورهم موجودی پولی‌که دریك جامعه درجریان است مستلزم مخارج معینی است، نخست برای‌جمع‌آوری وسپس برای‌نگهداری آن، که هر دو مخارج با اینکه قسمتی از درآمد ناخالص را تشکیل می‌دهند، ولی به‌همان علت، کاهشی است در درآمد ویژهٔ جامعه. مقدار معینی از مواد خام بسیار با ارزش، طلا ونقره، وبعضی ازکارهای نادر وعجیب، به‌جای اینکه موجودی سرمایه‌ای که برای مصرف ضروری درنظر گرفته شده، افزایش دهد، ویا معاش، وسایل آسایش. وسرگرمیها ولذات افراد را زیاد کنند، برای نگهداری وسایل تجاری ودادوستد بزرگ وگران‌قیمت به‌کار می‌افتند، که به‌وسیلهٔ آن هرفرد درجامعه معاش، وسایل آسایش و سرگرمی خود را به‌طور منظم وبه‌نسبت واقعی دریافت می‌کند.

دوم، همان‌طورکه‌ماشین و وسایل‌کار وغیره‌که سرمایهٔ ثابت فرد یاجامعه راتشکیل می‌دهد، هیچ‌قسمتی از درآمد ناخالص و درآمد ویژهٔ فرد و جامعه‌به‌پساب نمی‌آید؛ همان‌طور هم پول، که به‌وسیلهٔ آن درآمدکل جامعه به‌طور منظم بین تمام اعضای مختلف آن توزیع می‌شود، خودش قسمتی از درآمد نیست. چرخ بزرگ توزیع به‌طورکلی از کالاهایی‌که به‌وسیلهٔآن توزیع می‌شود فرق دارد. درآمد جامعه عموماً شامل همان کالاهاست، نه‌چرخی‌که آنها را به‌جریان می‌اندازد. درمحاسبهٔ درآمد ویژه یا ناویژهٔ هر جامعه، باید همیشه ازکل پول وکالای درگردش سالیانه، کل ارزش پول را،که حتی یك‌شاهی آن هیچ‌وقت جزو هیچ‌کدام از درآمد نیست، منها کنیم.

اگر پیشنهاد و اصل بالا مشکوك و یا مخالف عقیدهٔ عمومی به‌نظر آید، فقط ناشی ازنقص وابهام زبان ماست. ولی وقتی آن‌را خوب تشریح‌کنیم وخوب بفهمیم، بی‌نیاز از اثبات است.

وقتی که راجع به‌مبلغ معینی پول صحبت می‌کنیم، گاهی منظورمان، جز قطعات فلزی‌که آن را تشکیل می‌دهدچیز دیگری نیست؛ وگاهی نیز منظورمان ازپول اشاره مبهمی به‌کالاهائی است‌که می‌توان درقبال پول داشت، یا منظورمان قدرت خریدی است که پول دراختیار ماقرار می‌دهد. بدین‌سان وقتی می‌گوئیم پول درجریان انگلیس‌هیجده میلیون است، فقط منظورمان مقدار قطعات فلزی است،که بعضی از نویسندگان محاسبه کرده‌اند، یا اینکه حدس زده‌اند درآن‌کشور جریان دارد. ولی وقتی می‌گوئیم یك‌فرد درسال پنجاه یا صد لیره ارزش دارد، معمولا منظورمان نه‌تنها تعداد قطعات فلزی است که‌سالیانه به‌اوپرداخت می‌شود، بلکه ارزش‌کالاهایی است که وی سالیانه می‌تواند بخرد یامصرف کند. معمولا مقصود ما اینست که تأییدکنیم این‌طریق زندگی کردن چگونه‌است و چطور باید باشد، یا مقصود اینست که کمیت و کیفیت نیازها و وسایل آسایش زندگی راکه وی بارعایت آداب و درستی رفتار می‌تواند ازآن لذت‌ببرد تشریح‌کنیم.

هنگامی‌که ، منظور از مبلغ معینی پول، تنها مقدار قطعات فلزی‌که از آن درست

شده نبوده بلکه در فحوای آن اشارهٔ ضمنی به‌کالاهایی‌که‌در قبال آن می‌توان داشت‌بشود، ثروت یا درآمدی‌که دراین مورد فهمیده می‌شود، فقط برابر است بایکی از دو ارزشی که بدین‌نحو به‌طور ابهام‌آمیزی ازاین‌کلمه مستفاد می‌شود، وقتی‌که از مبلغ پول معینی صحبت می‌کنیم، منظور ما بیشتر قسمت دوم است نه‌قسمت اول، یعنی ارزش پولی است نه‌خود پول.

بدین‌ترتیب اگرحقوق بازنشستگی شخص معینی هفته‌ای یك گینی باشد، وی در خلال هفته باآن می‌تواند مقدار معینی خواربار، وسایل وسرگرمی ابتیاع‌کند. به‌نسبتی که این مقدار خریداری شده‌کم یا زیاد باشد، ثروت حقیقی او نیز کم یا زیاد می‌شود، یعنی درآمد هفتگی او بالا یا پائین می‌رود. ولی مسلماً منظور ما ازاین سخن این نیست که درآمد هفتگی وی عبارت است ازیك‌گینی به‌اضافه معادل آنچه‌که وی باآن یك‌گینی می‌خرد، بلکه مساوی یکی ازآن دو ارزش است؛ وبیشتر برابر است باآن‌چیزی که می‌تواند بخرد، نه‌مقدار قطعات فلز، یعنی برابر است باارزش یك گینی در بازار نه‌خود گینی.

اگر حقوق چنین شخصی، باطلا پرداخت نشود، بلکه با اسکناسی به‌ارزش یك‌گینی و به‌سررسید یك هفته پرداخت گردد، درآمد او مسلماً شامل آن قطعات کاغذی نیست بلکه شامل چیزی است‌که با آن اسکناس می‌تواند خریداری کند.

یك‌گینی را می‌توان براتی تلقی‌کردکه برای مقدار معینی از نیازها ومایحتاج زندگی به‌همهٔ‌کسبه‌های محلهٔ او حواله شده باشد. درآمد شخصی‌که پول به‌او پرداخت می‌گردد، شامل قطعات طلا نیست، بلکه شامل آن‌چیزی است که وی می‌تواند باآن فلز به‌دست آورد، و یاشامل آن چیزی است که می‌تواند در قبال آن معاوضه کند. اگر این اسکناس درقبال چیزی قابل مبادله نباشد، مثل براتی‌که به‌شخص ورشکسته حواله شده است، ارزشی جز یك کاغذ پارهٔ بیهوده نخواهد داشت.

با اینکه درآمد هفتگی یا سالیانهٔ تمام ساکنان مختلف هر کشور را، بدین طریق می‌توان، (وحقیقتاً هم همین‌طوراست) با پول پرداخت، اما، ثروت حقیقی آنان، یعنی درآمد حقیقی هفتگی یا ماهیانهٔ آنهاکلا، باید همیشه به‌تناسب مقدارکالاهای مصرف‌شدنی که همهٔ آنها می‌توانند با آن پول خریداری کنند، زیاد و کم بشود. کل‌درآمد همهٔ‌ساکنان یك‌کشور برروی‌هم ظاهراً مساوی هردوی آن، یعنی هم پول وهم‌کالاهای مصرف‌شدنی نیست؛ بلکه مساوی یکی از این دو ارزش است، و بیشتر مساوی کالاهای مصرف شدنی است تا خود پول.

بنابراین، اگر، اغلب درآمد یك شخص را باقطعات فلزی که سالیانه به‌او پرداخت می‌گردد بیان می‌کنیم، به‌علت اینست که آن مقدار قطعات فلزی میزان قدرت خرید او یا ارزش کالاهایی که سالیانه می‌تواند مصرف‌کند تعیین می‌کند. ولی دراینجا بازهم درآمد او را شامل این قدرت خرید یا مصرف او می‌دانیم ونه قطعات فلزی‌که آن را منتقل می‌کنند.

به‌هرحال اگر درمورد یك فرد این مسأله به‌اندازهٔ‌کافی بدیهی وروشن است، در

مورد جامعه به‌طریق اولی روشنتر است. مقدار قطعات فلزی که سالیانه به‌یك‌فردپرداخت می‌شود، اغلب درست برابر است با درآمد او، و روی این اصل کوتاهترین وبهترین‌طریق بیان‌ارزش‌کار او محسوب می‌شود. اما مقدار قطعات فلزی که دریك‌جامعه جریان دارد هیچ‌وقت مساوی بادرآمد تمام‌اعضای جامعه‌نیست. همان‌طورکه یك‌گینی که‌امروز حقوق تقاعد هفتگی فردی باآن پرداخت می‌گردد، فردا ممکن‌است حقوق شخص‌دیگری با آن پرداخت‌شود، وحقوق‌شخص‌دیگردرروزسوم، بنابراین مقدار قطعات فلزی‌که‌سالیانه دریك کشورجریان‌دارد باید همیشه ارزش بسیارکمتری داشته باشد تاکل‌حقوق‌تقاعدی‌که‌سالیانه باآن پرداخت می‌شود. ولی قدرت خرید، یاکالاهائی‌که به‌طور مرتب بامجموع پول بازنشستگی مزبور خریداری می‌شود چون پول آنها پشت‌سرهم پرداخت می‌گردد، باید همیشه درست با ارزش حقوق بازنشستگی همه‌کسانی‌که آن‌را دریافت‌کرده‌اند برابر باشد همان‌طورکه درآمد افراد مختلف که حقوق بازنشستگی مزبور را دریافت می‌کنند باید یك ارزش را داشته باشد. بنابراین، درآمد مذکور نمی‌تواند شامل قطعات فلزی باشد که مقدار آن بسیارکمتر از ارزش آنست، بلکه شامل قدرت خرید، یاکالاهایی است که به‌تدریج‌که پول از یك‌دست‌به‌دست دیگر می‌رود می‌توان مرتباً باآنها خریدکرد.

بنابراین، پول‌که چرخ بزرگ‌گردش اقتصادی، وابزار بزرگ داد وستد است، مانند سایر ابزار تجارت، بااینکه جزئی ازسرمایه راتشکیل می‌دهد ولی جزء بسیار با ارزش آنست، هیچ قسمتی ازدرآمد جامعه‌ای که‌به‌آن‌تعلق دارد تشکیل‌نمی‌دهد؛ و با اینکه قطعات فلزی‌که از آن ترکیب یافته، درخلال جریان سالیانهٔ خود، درآمد هر شخصی راکه عرفاً به‌او تعلق دارد به‌او توزیع می‌کند، ولی خود پول هیچ قسمتی ازآن درآمد او را تشکیل نمی‌دهد.

سومی، وآخرین آن، ماشین‌آلات وابزار و وسائل‌کار وغیر است،که سرمایهٔ ثابت راتشکیل می‌دهد، واین شباهت را باآن قسمت از سرمایهٔ درگردش‌که شامل پول است حفظ می‌کند؛ بدین‌طریق همان‌طورکه هرصرفه‌جویی درمخارج نصب‌ونگاهداری‌ماشینها، که نیروی مولد کارگر راتنزل ندهد، بهبودی در درآمد ویژهٔ جامعه است، همان‌طور هم هرگونه صرفه‌جویی در مخارج جمع‌آوری ونگاهداری آن قسمت‌ازسرمایه درگردش که‌شامل پول است بشود، یك‌نوع ترقی وبهبود درست مثل اولی است.

این‌کاملا واضح است، وقبلا هم قسمتی ازآن‌را شرح دادیم،که چگونه هرگونه صرفه‌جویی درهزینهٔ نگاهداری سرمایهٔ ثابت بهبودی در درآمد ویژهٔ جامعه به‌شمار می‌آید. کل سرمایهٔ مدیر ومسئول هرکارخانه‌ای ضرورتاً بین سرمایهٔ ثابت وسرمایهٔ در گردش او تقسیم می‌شود. درحالی‌که‌کل سرمایهٔ اوثابت است، اگر یکی از آنها کم باشد، دیگری الزاماً زیاد خواهدبود. سرمایهٔ جاری است که‌مواد خام‌ومزدکارگر را فراهم می‌کند، وصنعت را به‌حرکت‌درمی‌آورد بنابراین، هرگونه صرفه‌جویی درنگهداری سرمایهٔ ثابت‌که نیروی مولد کارگر را کاهش ندهد، باید به‌تواند وجوهی که صنعت را به‌حرکت‌درمی‌آورد افزایش دهد، زیرادر نتیجهٔ آن محصول زمین، که درآمد حقیقی هرجامعه‌است افزایش می‌یابد.

جانشین شدن پول کاغذی به‌جای طلا ونقره، یعنی وسیلهٔ‌کار بسیارکم‌خرجی در مبادله جانشین وسیلهٔ‌کار پرهزینه‌ای می‌شود، وحال‌آنکه راحتی مبادله درهردوی آن یکی است. جریان‌کالاها با چرخ‌جدیدی‌ادامه می‌یابدکه تأسیس‌ونگاهداری‌آن‌کم‌خرج‌تر از وسیلهٔ قدیمی اولی است. ولی به‌چه نحو این عمل انجام مـی‌شود، و به‌چـه طریق منجر به‌افزایش درآمد ناخالص و درآمد خالص جـامعه می‌شود، به‌طورکلی زیـاد روشن نیست، وبنابراین احتیاج به‌توضیح بیشتری دارد.

چند نوع مختلف اسکناس وجود دارد؛ ولی اسکناسهای درگردش ازطرف بانکها وبانکداران ازنوعی است‌که بیشتر شناخته شده، وبه‌نظر می‌رسدکه برای این‌منظور بهتر برگزیده شده است.

هنگامی که مردم یك‌کشور معین چنان اعتمادی به‌ثروت، پاکدامنی، و مآل‌اندیشی یك بانکدارمعین دارند، که معتقدند وی همیشه حاضراست به‌محض تقاضا، تمام اسکناس‌هائی‌که به‌وی ارائه می‌شود پول‌فلزی پرداخت‌کند؛ آن اسکناسها درست مثل پول مسکوك طلا و نقره می‌شوند، زیرا این اطمینان هست که دربرابر آنها هرآن می‌توان طلا و نقره دریافت کرد.

یك بانکدار معین درمیان مشتریان خود اسکناسهای خود را، تامیزان، فرضـاً یکصد هزار لیره به‌عنوان وام منتشر می‌کند. چون این سند ذمه‌ای نقش پول را بازی می‌کند، بدهکاران وی همان بهره‌ای را به‌وی می‌پردازندکه اگر این مبلغ به‌صورت‌پول پرداخت می‌شد، باید می‌پرداختند. این بهره منبع‌درآمد اوست. بااینکه بعضی از این اسکناسها پیوسته برای پرداخت به‌سوی او برگشت داده می‌شوند، ولی قسمتی از آنها ماهها وسالها جریان پیدا می‌کند. بنابراین، با اینکه مجموعاً اسکناسهایی تامیزان یکصد هزار لیره درجریان دارد، اغلب داشتن بیست هزار لیرهٔ مسکوك طلا ونقره کافی است که‌وی با آن تقاضاهای گهگاهی مردم را پاسخ دهد. ازاینرو، بااین عمل بیست هزار لیرهٔ طلا و نقره همان کاری را انجام می‌دهد که صدهزار لیره می‌توانست انجـام دهد. به‌وسیلهٔ اسکناسهای مزبور که به‌ارزش یك‌صدهزار لیـره صادر و منتشر شده درست همان مبادلاتی در بازارصورت می‌گیرد، وهمان مقدارکالاهای مصرف شدنی بین‌مشتریان واقعی درجریان گذاشته شده ومیان آنها توزیع می‌شودکه یکصد هزار لیرهٔ طلا ونقره قادر بود به‌جریان اندازد. بنابراین، بدین طریق می‌توان هشتادهزارلیرهٔ طلا و نقره را از جریان خارج‌کرد؛ و اگر عملیات مختلفی از همین‌نوع به‌وسیلهٔ بانکداران دیگری انجام بگیرد، کل پول در جریان یك‌پنجم مبلغ طلا و نقره‌ای‌است‌که در غیر این‌صورت باید جریان می‌داشت.

مثلا، فرض‌کنیم، که مجموع پول درجریان یك‌کشور معین، درزمان معین، بالـغ بریك میلیون لیره باشد، واین مبلغ برای به‌جریان انداختن مجموع محصول سالیانـه زمین وکارگر آنها کافی باشد. همچنین، فرض کنیم، که مدتی پس ازآن، بانکها و بانکداران مختلف، اسکناسهایی به‌ارزش یك میلیون لیره در وجه حامل صادر کنند، و در خزانه‌های مختلف خود ۲۰۰۰۰۰ لیره‌برای تقاضاهای اتفاقی وگهگاهی مردم ذخیره

کنند. بنابراین، پول در جریان عبارت خواهد بود از ۸۰۰۰۰۰ لیرهٔ طلا و نقره، و یك میلیون لیره هم به‌صورت اسکناس، که جمعاً ۱۸۰۰۰۰۰ لیره به‌صورت پول کاغذی و پول فلزی خواهد بود. ولی محصول سالیانهٔ زمین و کارگر کشور قبلاًفقط احتیاج به‌یك میلیون لیره داشت که کالاها را به جریان انداخته و در بین مشتریان اصلی توزیع کند، و با این‌عملیات بانکی‌نمی‌توان محصول سالیانه را فوراً افزایش داد. بنابراین، یك‌میلیون لیره‌کافی است که این کالاهارا به‌جریان اندازد. کالاهایی که‌بایدخریدوفروش شوددرست مثل گذشته است، وهمان‌مقدار پول‌برای‌خرید وفروش آنهاکافی است. مجرای‌انتشارپول، (اگرمأذون‌باشم‌چنین‌اصطلاحی رادراین‌مورد به‌کاربرم)، درست مثل گذشته‌خواهدبود. ما فرض‌کردیم که‌یك‌میلیون‌کافی‌است‌که این‌مجرا را پرکند. از اینرو، هرمقداری‌بیش‌ازاین مبلغ که در مجرا ریخته می‌شود نمی‌تواند در آن‌مجرا جریان‌داشته باشد و بایدلبریز شد، و طغیان کند. ۱۸۰۰۰۰۰ لیره در این مجرا ریخته شده است. بنابراین، باید ۸۰۰۰۰۰ لیرهٔ آن لبریز شود، این مبلغ بیشتر از مقداری است‌که درجریان باید باشد. ولی با اینکه نمی‌توان این مبلغ را در داخل‌کشور مصرف‌کرد، ولی این مبلغ بسیار ارزشمندتر ازاینست‌که بگذارند بیکار بماند. بنابراین، آن‌رابه‌خارج‌کشور می‌فرستند تاکارپرمنفعتی که درکشور نمی‌تواند پیدا کند بیابد. ولی، پول‌کاغذی را نمی‌توان به‌خارج برد؛ زیرا اسکناسهای مزبور درفواصل بعیدی ازبانکی‌که آن‌را صادرکرده، و درمسافتی ازکشوری که پرداخت آن اسکناس به‌امر قانون الزامی است، درپرداختهای عادی قبول نمی‌شود بنابراین، پول طلا و نقره، به‌مبلغ ۸۰۰۰۰۰ لیره به‌خارج فرستاده می‌شود، و مجرای پول در جریان در داخل‌کشور، به‌جای آن پولهای فلزی با یك میلیون‌پول کاغذی پر می‌شود. ولی بااینکه بدین طریق مبلغ معتنابهی طلا و نقره به‌خارج‌فرستاده‌می‌شود، نباید تصورکنیم‌که بیخودی به‌خارج ارسال شده، ویا اینکه صاحبان آن به‌عنوان پیشکشی و هدیه به‌کشور خارجی اهدا کرده‌اند. این پول را درقبال‌کالاهای مختلف خارجی مبادله می‌کنند، برای اینکه مصرف یك‌کشور خارجی دیگر و یا مصرف خود را تأمین کنند.

اگر این پول را برای خرید کالا درکشور خارج مصرف‌کنند به‌این منظور که مصرف‌کشور دیگری را تأمین‌کرده، ویا پیشهٔ ترابری وحمل ونقل را به‌عهده بگیرند، هرسودی‌که عاید شود به‌غیر از درآمد ویژهٔ‌کشور خودشان است. مثل وجوه تازه‌ای می‌ماند، که برای پیشبرد تجارت جدید به‌وجود آمده است؛ داد وستد داخلی با پول کاغذی انجام می‌شود، وطلا ونقره تبدیل به‌وجوهی می‌شودکه در این تجارت جدید به‌کار می‌افتد. اگر پول مزبور راصرف خرید کالا به‌منظور مصرف داخلی کشوربکنند، ممکن است اول، یا صرف خریدکالایی بشودکه مصرف عده‌ای بیکاره است که چیزی خودشان تولید نمی‌کنند، مثل شراب خارجی، ابریشم خارجی وغیره؛ دوم، یا ممکن است مواد خام، ابزارکار، وخواربار بخرند برای اینکه تعداد بیشتری ازمردم زحمتکش وفعال رااستخدام‌کرده وآنها را تغذیه کنند، که این عده معادل ارزش مصرف سالیانهٔ خود را به‌اضافهٔ سودآن تولید می‌کنند.

تا وقتی که درمورد اول مصرف می‌شود، ولخرجی رازیاد می‌کند، هزینه ومصرف

را بدون اینکه تولید اضافه شده باشد، ویا وجوه دائمی برای تأمین آن مخارج فراهم شود، افزایش می‌دهد، و در هر حال مضر به‌حال جامعه است[۱].

مادام‌که در راه دوم مصرف شود، صنعت را ترقی می‌دهد؛ و با اینکه مصرف جامعه را زیاد می‌کند، وجوه دائمی برای تأمین آن مصرف تدارك می‌بیند. وکسانی که مصرف می‌کنند مجموع ارزش مصرف سالیانهٔ خود را به‌اضافه سودآن مجدداً تولید می‌کنند و درآمد ناویژهٔ جامعه، یعنی محصول سالیانهٔ زمین وکارگر، به‌اندازهٔ مجموع ارزش کار کارگران مزبورروی مواد خام اضافه می‌شود؛ ودرآمد ویژهٔ آن جامعه به‌اندازهٔ آنچه‌که ازاین مجموع ارزش باقی می‌ماند افزایش می‌یابد، البته پس از وضع مبلغی که برای نگهداری ابزار و وسائل‌کار لازم است.

قسمت اعظم طلا ونقره‌ای‌که به‌وسیلهٔ عملیات بانکی راهی خارج شده، وبه‌خرید کالاهای خارجی برای مصرف داخلی اختصاص داده شده‌اند، لازم است و باید در خرید نوع دوم به‌کار رود، واین‌کار نه‌تنها محتمل است بلکه غیرقابل اجتناب است. با اینکه بعضی از افراد بخصوص ممکن است گاهی ولو اینکه درآمد آنها افزایش نیافته باشد، هزینه‌های خودرا فوق‌العاده زیادکنند، ولی باید اطمینان داشت که‌هیچ طبقه یادسته‌ای ازمردم دراین‌کار زیاده روی نمی‌کند؛ زیرا گرچه اصول عقل‌سلیم همیشه حاکم بررفتار فرد نیست، ولی همیشه در کردار اکثریت هرطبقه اثر می‌گذارد. اما، درآمد مردم بیکار که یك طبقه یایك‌گروه ازمردم راتشکیل می‌دهند، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند باعملیات بانکی مزبور افزایش یابد. بنابراین، هزینهٔ آنها به‌طورکلی به‌وسیلهٔ عملیات مزبورچندان اضافه نمی‌شود، گو اینکه عدهٔ معدودی در بین آنها، ممکن است مخارج خود را فوق‌العاده بالا ببرند، ودرحقیقت همین‌کار راهم می‌کنند. بنابراین، تقاضای مردم بیکار برای‌کالاهای خارجی همان، یا تقریباً به‌همان مقدارگذشته است؛ قسمت‌کوچکی ازپول، که به‌وسیلهٔ عملیات بانکی اجباراً به‌خارج کشور منتقل شده، در خریدکالاهای خارجی برای مصارف داخلی به‌کار می‌رود، و احتمال دارد در خرید کالاهای مصرفی این عده مصرف شود. قسمت بیشتر این پول طبعاً در استخدام صنعت به‌کار می‌رود، ونه‌برای تغذیه وحفظ بیکاری.

وقتی مقدار صنعتی‌که سرمایه درگردش هرجامعه‌ای می‌تواند به‌کارگیرد محاسبه می‌کنیم، باید همیشه فقط آن قسمتی را مورد توجه قرار دهیم‌که شامل خواربار، مواد خام، و کالاهای ساخته‌شده است؛ قسمت دیگر، که شامل پول است، و فقط برای‌به‌جریان انداختن سه قلم فوق به‌کار می‌رود، باید ازآن موضوع شود. پول نه مواد خام است‌که روی آن‌کار بشود، نه‌ابزاری است‌که بتوان باآن‌کاری انجام داد؛ و با اینکه مزدکارگر معمولا باپول پرداخت می‌شود، ولی درآمد حقیقی وی، مانند درآمد سایر مردم، تنها شامل پول نیست، بلکه شامل ارزش پول است؛ البته نه‌ارزش قطعات فلزی آن، بلکه چیزی‌که درقبال آن بتوان دریافت‌کرد.

۱. بعضی از کشورهای در حال توسعه و تولیدکننده نفت امروز گرفتار همین وضع شده‌اند (مترجم).

مقدار صنعتی‌که هر سرمایه‌ای می‌تواند استخدام‌کند، ظاهراً، باید با تعداد کارگرانی که آن سرمایه به‌کار می‌گیرد به‌اضافهٔ مواد خام، ابزار، وغذای لازم ومناسب طبیعت آن‌کار برابر باشد. پول برای خرید مواد وابزارکار، وهمچنین قوت وغذای کارگران لازم است. ولی مقدار صنعتی‌که مجموع سرمایه دراستخدام می‌گیرد، با این هر دو یعنی پولی‌که آن‌را می‌خرد ومواد خام، ابزار، وآذوقه‌ای‌که باآن خریداری می‌شود برابر نیست؛ بلکه فقط مساوی یکی ازاین دو ارزش است، وبیشتر باقسمت دوم یعنی مواد خام، آذوقه وابزار برابر است تاقسمت اول‌یعنی پولی‌که آن‌را به‌وجودآورده وقتی که پول کاغذی جانشین طلا و نقره می‌شود، مقدار مواد خام، ابزار آلات، و آذوقه‌ای‌که مجموع سرمایه درجریان می‌تواند عرضه کند، احتمالا به‌اندازهٔ مجموع ارزش طلا ونقره‌ای‌که قبلا درخرید آنها مصرف می‌شد افزایش می‌یابد. مجموع ارزش چرخ بزرگ انتشار وتوزیع، به‌کالاهایی‌که به‌وسیلهٔ آن رواج یافته وتوزیع می‌شود، اضافه می‌گردد. این عمل تا اندازه‌ای شبیه کار مسئول یك کارخانهٔ بزرگ است، که در نتیجهٔ بهبودی‌که درعلم مکانیك پدید آمده، ماشین قدیمی راپیاده‌کرده، وتفاوت قیمت آن‌را به‌سرمایه درجریان خود اضافه می‌کند، یعنی به‌وجوهی‌که ازآن مواد خام ومزد کارگران خود را می‌پردازد، می‌افزاید.

شاید امکان نداشته باشدکه بتوان نسبت پول درجریان یك مملکت را به‌مجموع ارزش تولید سالیانه‌ای که باآن پول تولید شده تعیین کرد. نویسندگان مختلف این نسبت را یك‌پنجم، یك دهم، یك هشتم ویك سی‌ام مجموع ارزش کل تولید دانسته‌اند. ولی هرچقدرکه نسبت پول درجریان به‌مجموع ارزش تولیدسالیانه کم وناچیز باشد، همیشه یك قسمت (البته قسمت بسیار ناچیز آن) ازآنچه‌که تولید شده برای نگهداری صنعت کنار گذاشته می‌شود، ومسلماً نسبت مجموع ارزش تولید به‌این یك قسمت فوق‌العاده زیاد است. بنابراین، وقتی که در اثر جانشین شدن پول‌کاغذی، ارزش پول طلا و نقره در گردش ضرورتاً به، یك پنجم مقدار قبلی خود کاهش می‌یابد، اگر فقط ارزش بخش بیشتر چهارپنجم بقیه به‌وجوهی‌که برای نگاهداری صنعت اختصاص داده شده اضافه شود، افزایش قابل ملاحظه‌ای در مقدار آن صنعت ایجاد می‌کند، و در نتیجه، موجب افزایش چشمگیری در ارزش تولید سالیانهٔ زمین وکارگر می‌شود.

درعرض بیست وپنج ویا سی‌سال گذشته عملیاتی ازاین قبیل به‌وسیلهٔ تأسیس شرکتهای بانکی جدید تقریباً در هرشهر مهم وحتی در بعضی از روستاهای اسکاتلند انجام گرفته است. اثر این‌قبیل‌شرکتهاعیناًهمان چیزهایی‌است‌که‌دربالا به‌آن‌اشاره‌کردیم. دادوستد اسکاتلند تقریباً همه‌اش به‌وسیلهٔ پولهای کاغذی شرکتهای مختلف بانکی انجام می‌شود،که با این پول انواع خریدها وپرداختهای معمول به‌عمل می‌آید. پول نقره به‌ندرت دیده می‌شود مگر در مورد خرد کردن اسکناس بیست شلینگی، و مسکوك طلا از این هم کمیابتر است. ولی بااینکه رفتار آن‌شرکتهای‌مختلف غیراستثنائی‌نبوده‌است، و لذا برای اجرای آن نیازبه‌قانون مصوب داشت، مع‌هذا،کشور اسکاتلند ظاهراً سودزیادی از مبادلهٔ آنان‌برده‌است. بارهاشنیده‌ام که باقطعیت می‌گفتنداززمانی که‌برای‌اولین‌بار بانکها

تأسیس‌شدند، دادوستد وتجارت‌شهر گلاسکودرظرف پانزده‌سال دوبرابر شده‌است؛ وتجارت اسکاتلند از زمان اولین تأسیس دوبانك عمومی در شهر ادینبورگ‌چهار برابرشده‌است؛ یکی ازآنها بانك اسکاتلند نامیده می‌شد، وبه‌وسیلهٔ قانونی‌که درسال ۱۶۹۵ ازپارلمان گذشت تأسیس یافت، و دیگری، بانك شاهی است، که‌به‌وسیلهٔ فرمان شاه در سال ۱۷۲۷ رسمیت یافت. من ادعا نمی‌کنم که واقعاً تجارت اسکاتلند به‌طور اعم، و یا مبادلهٔ شهر گلاسکو به‌طور اخص، در مدتی چنین قلیل، باچنان نسبت بزرگی افزایش یافته است. اگر هرکدام ازآنها به‌این نسبت افزایش یافته باشند معلول چیزی به‌مراتب بزرگتر بوده است تا فقط علت مزبور. ولی، دراینکه تجارت و صنعت اسکاتلند در عرض این مدت بسیار ترقی‌کرده، و در اینکه بانکها مقدار زیادی دراین افزایش سهم داشته‌اند تردیدی نیست.

ارزش پول نقره‌ای‌که قبل ازاتحاد اسکاتلند با انگلیس (سال ۱۷۰۷) درجریان بود، وبلافاصله بعد از اتحاد، به‌منظور ضرب مجدد به‌بانك اسکاتلند برگشت، بالغ‌بر ۴۱۱۱۱۷ لیره و ۱۰ شلینگ و ۹ پنس بود. در مورد مسکوك طلا هیچگونه صورتی در دست نیست؛ ولی از صورت حسابهای قدیمی ضرابخانه اسکاتلند چنین مستفاد می‌شود که ارزش طلایی که همه ساله ضرب می‌شد از نقره بیشتر بوده است[4] در مورد ضرب مجدد مسکوك نقره، تعداد زیادی ازمردم ازعدم اعتمادی‌که داشتند نقرهٔ خود رابه‌بانك‌اسکاتلند تحویل ندادند: وبعلاوه تعدادی مسکوك انگلیسی در اسکاتلند جریان داشت‌که به‌بانك مزبور برنمی‌گشت. بنابراین، مجموع ارزش طلا ونقره‌ای‌که دراسکاتلند قبل ازسال اتحاد با انگلیس جریان داشت نمی‌تواندکمتر ازیك میلیون لیره بوده باشد. به‌نظر می‌رسدکه این مبلغ تقریباً مجموع پول درجریان را در آن کشور تشکیل می‌دهد؛ زیرا با اینکه پول در جریان بانك اسکاتلند، که درآن زمان رقیبی نداشت، فوق‌العاده زیادبود، و ظاهراً فقط قسمت کوچکی از کل مبلغ را شامل می‌شده. درحال‌حاضر مجموع پول‌در گردش اسکاتلند کمتر از دو میلیون لیره برآورد نمی‌شود، که ازاین مقدار مسکوك طلا ونقرهٔ آن احتمالا به‌نیم میلیون نمی‌رسد. ولی با اینکه جریان پول طلا ونقره در عرض این‌مدت دراسکاتلند به‌طور فاحشی کاسته شده است، ثروت حقیقی‌ورفاه آن‌کشور ظاهراً هیچ‌گونه آسیبی ندیده است. بعکس، کشاورزی، صنعت، وتجارت آن، یعنی محصول سالیانهٔ زمین وکارگر، به‌طورآشکاری اضافه شده است.

علت عمدهٔ انتشار سند ذمه‌ای از طرف بیشتر بانکها وبانکداران تنزیل بروات است، یعنی پرداخت پول در قبال آن، قبل از سررسید، بانکداران با محاسبهٔ نرخ رسمی بهره، سود مبالغی که قبل ازسررسید پرداخت می‌شودکسر می‌کنند. پرداخت برات درسررسید هم پولی راکه بانك قبلا داده است برمی‌گرداند وهم سودخالص بهرهٔ آن‌را. بانکداری که برات بازرگان را تنزیل می‌کند وبجای پول فلزی طلا ونقره، سند ذمه‌ای خود را می‌دهد (منظور اسکناس است)، این مزیت را داردکه می‌تواند، به‌وسیلهٔ مجموع ارزش

4. See Ruddiman's preface to Anderson's Diplomata Scotiae

اسکناسهایی که عملا آنها را درجریان عادی انداخته است، مبالغ بیشتری راتنزیل کند. بدین وسیله قادر است که سود خالص مرابحه‌کاری را از چنان مبلغ معتنابهی به‌دست‌آرد.

تجارت اسکاتلند، که درحال‌حاضر خیلی زیاد است، درزمان تأسیس دوشرکت بانکی پیش‌گفته خیلی بی‌اهمیت‌تر بود، وچنانچه شرکتهای مزبور دادوستد خود را تنها محدود به‌تنزیل بروات می‌کردند ازاین‌هم‌کمتر بود. بنابراین، روش دیگری در انتشار سند ذمه‌ای خود پیداکردند؛ وآن‌هم دادن حسابهای اعتباری بود، یعنی تامبلغ معینی اعتبار (مثلا دویاسه هزار لیره) به‌فردی‌که می‌توانست دونفر ضامن معتبر و یك مستغل ارضی که حکم وثیقه را برای بانك داشته باشد ارائه دهد، می‌دادند، که در حدود مبلغ اعتبار، هر مبلغ پولی‌که به‌آن شخص می‌دادند عندالمطالبه با بهرهٔ قانونی بازپرداخت شود. به‌عقیدهٔ من، اعتباراتی ازاین نوع معمولا ازطرف بانك یابانکداران درسراسرجهان داده می‌شده است. ولی شرایط سهامی که شرکتهای بانکی اسکاتلند برای بازپرداخت آن قائل می‌شدند، تا آنجاکه من اطلاع دارم، مخصوص خودآنها بود، وشاید علت عمدهٔ داد وستد مهم بانکداران، ومنافعی‌که کشور اسکاتلند ازاین راه برده است وجود همین شرایط سهل وآسان بوده است.

هرکس که ازاین نوع اعتبارات دربانك داشت، ومثلا هزار لیره ازآنها وام می‌گرفت، می‌توانست این مبلغ را طی دفعات متعدد، و هردفعه بیست یاسی‌لیره بپردازد، بانك سهمی متناسب با مبلغ‌کل از روزی‌که هرکدام ازاین اقساط پرداخت می‌شد تنزیل می‌کرد، تا بدین‌نحوکل مبلغ تصفیه شود. بنابراین، کلیهٔ بازرگانان، وتقریباً همهٔ کاسبکاران، متوجه شدند که داشتن مبلغی اعتبار در نزد بانکها راحت‌است، و لذااعلاقمند هستند که با قبول فوری اسکناسها یا پولهای کاغذی منتشره آنان‌وهمچنین‌تشویق سایرین که با آنها داد وستد داشتند به‌قبول این نوع پولها، وضع بانکها را رونق دهند. وقتی مشتریان برای پول به‌بانکها مراجعه می‌کردند، معمولا بانکها پولهای کاغذی یا سند ذمه‌ای خودشان رامی‌دادند. این سند ذمه‌ای را بازرگانان درقبال کالاهای صنعتی به کارخانه‌دارها می‌دادند، کارخانه‌دارها برای خرید مواد خام وخواربار به‌کشاورزان، کشاورزان در قبال اجارهٔ ملك به مالك، مالك برای خرید وسایل آسایش وتجملات آنها را به‌بازرگانان برمی‌گرداندند، و بازرگانان برای موازنهٔ حساب اعتباری خود، یابرای برگشت پولی که از بانك وام گرفته‌بودند به‌بانك می‌دادند؛ وبدین‌وسیله تقریباً مجموع دادوستد پولی‌به‌همین وسیلهٔ‌کاغذی برگزارمی‌شد. وبدین‌ترتیب دادوستد عمدهٔ شرکتهای بانکی تأمین می‌گردید.

به‌وسیلهٔ این حسابهای اعتباری هر بازرگان می‌تواند، بدون بی‌احتیاطی و بی‌تدبیری، دادوستد بیشتری انجام دهد تا در شرایط عادی. اگر دو بازرگان‌که یکی از آنها درلندن ودیگری در ادینبورگ باشد، و دریك امر بازرگانی سرمایه مساوی به‌کار برده باشند، بازرگان ادینبورگی (چون می‌تواند از حساب اعتباری بانکهای اسکاتلند استفاده کند) درکمال مآل‌اندیشی واحتیاط، دادوستد بیشتری انجام می‌دهد تابازرگان لندنی، وتعداد کسانی‌که به‌اشتغال خود درمی‌آورد بیشتر خواهد بود. بازرگان لندنی

باید همیشه مبلغ هنگفتی پول نقد یا درصندوق خود و یا در بانك بدون اینکه بهره‌ای به‌آن تعلق گیرد داشته باشد، تا بتواند مطالبات مستمر کالاهایی که نسیه خریده است، بپردازد. فرض‌کنیم مقدار عادی این مبلغ پانصد لیره باشد. ارزش کالاها در انبار او باید همیشه به‌اندازه پانصد لیره کمتر از آن‌چیزی باشدکه اگر مجبور نبود این پول بیکار را نزد خود نگاه‌دارد، می‌داشت. فرض کنیم که وی معمولا کل موجودی انبار خود را هرسال یك‌بار بفروشد، یاکالاهایی برابر باکل موجودی خود را بفروش‌رساند. چون مجبور است مبلغ پانصد لیره را بیکار نگه‌دارد، درهرسال باید به‌اندازهٔ پانصد لیرهٔ‌کمتر جنس بفروشد (زیرا اگر آن پانصد لیره راهم جنس خریده ونزد خود معطل نمی‌گذاشت پانصد لیره بیشتر کالا فروخته بود). سود سالیانهٔ او باید به‌اندازهٔ این مقدار پانصدلیره‌ای که کمتر جنس فروخته است کمتر شود؛ و تعداد کسانی‌که استخدام کرده است کمتر از تعداد کسانی می‌شدکه‌وی باخرید پانصدلیرهٔ‌اضافی‌کالادراستخدام می‌گرفت. ازطرف دیگر، بازرگان ادینبورگی، پول بیکار برای چنین تقاضاهای اتفاقی نزد خود نگاه نمی‌دارد. وقتی‌که طلبکاران معمولا به‌وی‌مراجعه‌می‌کنند، او بااعتباری که‌در بانك دارد طلب‌آنهارا می‌پردازد، و به‌تدریج مبلغی را که‌وام گرفته‌باپول‌فلزی یاپول‌کاغذی‌که از فروش کالاهای خود به‌دست‌آورده پرداخت‌می‌کند. بنابراین، باهمان‌مقدارموجودی، او رعایت‌احتیاط، همیشه‌مقدار بیشتری‌کالا در انبار خود دارد تابازرگان لندنی، وبدینوسیله سود بیشتری بدست‌می‌آورد، واشتغال‌دائمی‌برای تعدادبیشتری ازمردم‌فعال‌که‌کالاهای‌وی‌را برای فروش آماده می‌کنند، فراهم می‌کند. وکشور هم از تجارت او بیشتر منتفع می‌شود.

درحقیقت می‌توان چنین اندیشیدکه تسهیلات مربوط به‌تنزیل بروات، برای بازرگانان انگلیسی وسیلهٔ راحتی برابر بامبلغ نقدی تاجراسکاتلندی فراهم می‌کند. ولی باید بخاطر داشت،که بازرگانان اسکاتلندی می‌توانند به‌همان آسانی بازرگانان انگلیسی بروات خود را تنزیل کنند؛ وبه‌غیر از آن، استفاده ازحساب اعتباری هم دارند.

مجموع پول کاغذی از هر نوعی‌که به‌آسانی دریك‌کشور جریان پیدا می‌کند، از ارزش طلا و نقره در جریان آن‌کشور که‌این پول کاغذی جانشین آن می‌شود، و یا اینکه اگر پول کاغذی نبود مجبور بودند این پول فلزی را داشته باشند، هیچ‌گاه زیادتر نمی‌شود (فرض براینست‌که مقدار دادوستد ثابت باشد). مثلا، اگر اسکناسهای بیست شلینگی، کمترین پول کاغذی درجریان دراسکاتلند باشد، مجموع این پول‌که می‌تواند به‌آسانی در آنجاجریان یابد نمی‌تواند بیش ازمجموع طلا و نقره‌ای باشدکه در معاوضهٔ سالیانه اسکناسهای بیست شلینگی و بالاترکه معمولا در داخل‌آن‌کشور رد وبدل می‌شوند لازم‌است. چنانچه زمانی‌پول درجریان‌بیشترازمبلغ مزبوربشود، چون‌مازادآن نه به‌خارج فرستاده شده ونه می‌تواند درجریان پول‌کشور به‌کار رود، باید بلافاصله برای تعویض آن‌به‌طلا و نقره به‌بانك عودت‌داده شود. بسیاری ازمردم‌فوراً متوجه خواهند شد که اسکناسهای درجریان بیشتراز مقدار لازم برای داد وستددرداخل‌کشور آنان‌بوده است. وچون نمی‌توانستند مازاد را به‌خارج بفرستند، فوراً درخواست پرداخت آن را به‌طلا و

نقره از بانك می‌کنند. وقتی‌که پولهای کاغذی غیرضروری مزبور تبدیل به‌طلا ونقره شود، به‌آسانی می‌توان ازطریق ارسالشان به‌خارج ازآنها بهره‌مند شد؛ ولی تا وقتی‌که به‌شکل کاغذی باقی بمانند مورد استفاده‌ای درخارج‌کشورندارند، بنابراین، به‌زودی هجوم به‌بانکها برای تبدیل مجموع پولهای‌کاغذی آغاز خواهد شد، واگر بانکها در تبدیل آنها تعلل ورزند یامشکلی داشته‌باشند، هجوم به‌بانکها بیشتر می‌شود؛ بیم ووحشت، ناشی از تعلل بانك‌ها در تعویض پول، ضرورتاً هجوم مردم را به‌بانکها بیشتر خواهد کرد.

به‌غیر ازهزینه‌هایی که در هررشته‌ازکسب وتجارت مشترك است؛ مانند هزینهٔ کرایه‌خانه، دستمزد و حقوق خدمتکاران، کارمندان، حسابداران، و غیره؛ هزینه‌های مخصوص بانك‌شامل دوقلم‌است: یکی هزینهٔ نگهداری مبالغ‌زیادی پول درخزانهٔ‌بانك، که تقاضاهای اتفاقی مردم را جوابگو باشد، که‌این پول بهره‌ای نخواهد داد؛ و دوم، هزینهٔ پرکردن خزانهٔ بانك از پولهای فلزی به‌همان سرعتی‌که خزانه در اثر پرداخت‌به مشتریان خالی می‌شود.

شرکت بانکی که بیشتر از مقدار پول لازم در جریان، پول کاغذی منتشر کرده باشد، و مازاد این پول برای تبدیل پیوسته به‌بانك برگردد، باید مقدار طلاونقره‌ای که همیشه درخزانهٔ نگه‌می‌دارد، نه‌تنها به‌تناسب مازاد پول‌کاغذی درجریان، بلکه به‌تناسب زیادتری، افزایش‌دهد؛ اسکناسهای آنها به‌تناسب مازاد مقدار آن سریعتربه‌بانك برگشت می‌شود. بنابراین، چنین بانکی باید اولین قلم هزینهٔ خود را زیاد کند، و این افزایش هزینه نه‌تنها به‌تناسب اضافهٔ اجباری مزبور در کسب و کارشان است، بلکه به نسبت خیلی بیشتر است.

خزانهٔ این بانکها نیز، با اینکه باید همیشه مملوتر باشد، مع‌هذا باید سریعتر از وقتی که دادوستدشان محدود به‌حد معقولی است خالی شود، ونه‌تنها به‌هزینه‌های‌شدیدی، نیاز دارد، بلکه برای دوباره پرکردن آن احتیاج به‌اعمال هزینه‌های مستمر وپایداری دارد. مسکوکات نیز، که بدین ترتیب پیوسته به‌مقادیر زیاد از خزانهٔ آنها خارج می‌شود، در جریان پول کشور به‌کار نخواهد رفت. زیرا به‌جای پول‌کاغذی است‌که بیش از نیاز کشور به‌جریان افتاده، وبنابراین وقتی‌که تبدیل به‌مسکوك می‌شود باز اضافه برمیزان احتیاج جامعه است. اما چون این مسکوکات بیکار نخواهند ماند، باید به‌هرطریقی‌شده به‌خارج ارسال شود تا اشتغال سودآوری‌که در داخل‌کشور نمی‌تواند داشته باشد به‌دست آورد؛ واین صدور دائمی طلا ونقره، چون مشکلات رازیاد می‌کند، لزوماً هزینه‌های بانکی را هم زیاد می‌کند، به‌این معنی که بانکها باید در جستجوی طلا و نقره جدیدی باشند تا بتوانند صندوقهای بانك راکه به‌سرعت خودشان تخلیه می‌کنند دوباره پرکنند. بنابراین، این قبیل بانکها باید به‌تناسب افزایش اجباری دادوستدشان، قلم دوم هزینه‌های خود را بیشتر از مورد اول افزایش دهند.

فرض‌کنیم‌که تمام پول‌کاغذی یك بانك معین، که جریان پول یك‌کشور به‌آسانی می‌تواند آن‌را جذب وبه‌کار برد، درست برابر باچهل هزار لیره باشد؛ وبانك برای

مراجعات اتفاقی مردم مجبور باشدکه همیشه درصندوق خود ده هزار لیرهٔ مسکوك طلا ونقره نگاه‌دارد. اگر این بانك‌سعی‌کند چهل وچهارهزارلیره به‌جریان اندازد چهارهزار لیره‌ای که بیش از مقدار جذب واشتغال پول درجریان است، تقریباً به‌همان سرعتی که منتشر می‌شود به‌بانك برمی‌گردد، ازاینرو، برای اجابت تقاضای اتفاقی مردم، این بانك بایدهمیشه در صندوق‌خود نه‌یازده‌هزار لیره‌بلکه‌چهارده‌هزار لیره داشته‌باشد. بدین‌طریق از چهار هزار لیرهٔ اضافی که به‌جریان انداخته طرفی نمی‌بندد وسودی نمی‌برد؛ و کل هزینه‌ای که مرتباً برای جمع‌آوری چهار هزار لیرهٔ مسکوك طلا ونقره خرج‌می‌کند، زیان‌اوحساب می‌شود؛ این چهارهزار لیره‌ای که به‌صندوق بانك وارد می‌شود به‌همان سرعتی‌که وارد شده مجدداً خارج می‌گردد.

اگر هر بانك بخصوص همیشه نفع معین خود را فهمیده و به‌آن توجه داشت، موجودی پولهای منتشرهٔ‌کاغذی هیچ‌گاه بیشتر از ظرفیت بازار نبود. ولی متأسفانه هر بانك بخصوص همیشه نفع خاص خود را نفهمیده وبه‌آن توجه ندارد، وانتشار اسکناس همیشه بیش از اندازهٔ ظرفیت جذب است.

در اثر انتشار مقادیر زیادی پول کاغذی، که مازاد آن دائماً به‌بانك برمی‌گشت برای اینکه درقبال مسکوك طلا ونقره مبادله شود، بانك انگلیس سالهای متمادی مجبور بودکه به‌طورکلی به‌اندازهٔ بین ۸۰۰۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ درسال مسکوك طلا ضرب‌کند؛که متوسط سالیانهٔ آن درحدود ۸۵۰۰۰۰ لیره بود. برای ضرب این‌مقدار بانك (درنتیجهٔ سائیدگی وکهنگی مسکوك طلا که درسالهای اخیر ایجاد شده بود) اغلب مجبور بود شمش طلا را به‌قیمت گران ازقرار هر اونسی چهار لیره خریداری کند،که بمحض اینکه آن‌را درضرابخانهٔ تبدیل به‌مسکوك می‌کرد هر اونسی ۳ لیره و۱۷شلینگ و$۱۰\frac{۱}{۲}$ پنس ارزش داشت، وبدین‌ترتیب درضرب‌مبالغ هنگفت فوق‌بین ۲/۵ تا ۳ درصد ضرر می‌کرد. با اینکه بانك انگلیس حق انتشار اسکناس به‌دولت نمی‌پرداخت، وبااینک، دولت مخارج ضرب سکه را عادلانه حساب می‌کرد، ولی این آقامنشی وسخاوت دولت جلو مخارج بانك را نمی‌گرفت.

بانکهای اسکاتلند نیز، در نتیجهٔ اضافه انتشار اسکناس، مجبور بودندکه پیوسته عده‌ای نماینده در لندن در استخدام داشته باشند، که برایشان پول جمع‌آوری کنند، و هزینهٔ تهیهٔ این پول به‌ندرت از ۱/۵ و ۲ درصد کمتر می‌شد. این پولها به‌وسیلهٔ واگن به‌اسکاتلند فرستاده می‌شد ومکاری آن‌را درمقابل هزینهٔ اضافی سه‌چهارم درصد یا هر صد لیره پانزده شلینگ بیمه می‌کرد. این نمایندگان وکارگزاران خرید همیشه نمی‌توانستند، به‌همان سرعتی که صندوق بانکهای آنان خالی می‌شود آن را دوباره پر کنند. دراین مورد منابع مالی بانکها این بودکه به‌اندازهٔ مبلغ مورد نیاز براتی به‌عهدهٔ طرفهای خود درلندن می‌کشیدند. وقتی‌که طرفهای آنان بعداً برای پس‌گرفتن وام‌خود، به‌اضافهٔ بهره و حق‌العمل آن برات به‌عهدهٔ بانکها صادر می‌کردند، بعضی ازاین بانکها، به‌علت وضع نامساعدی که از انتشار اضافی پول کاغذی پیدا کرده بودند، گاهی هیچ

وسیله‌ای برای پرداخت این حواله نداشتند جز اینکه برات دومی یا به‌حواله کرد همان طرف، یا به حواله‌کرد شخصی ثالثی‌درلندن صادرکنند؛ و این مبلغ، یابهتر بگوییم حوالهٔ مبلغ مزبور، گاهی اوقات دو یاسه‌بار دست بدست می‌گشت و بین دو شهر در نوسان بود، بانك بدهکار همیشه بهره وحق‌العمل‌کل مبلغ جمع شده را می‌پرداخت. حتی‌آن‌بانکهای اسکاتلند که هیچ‌وقت دراثر بی‌احتیاطی زیاد زیانزد نشده بودند، گاهی اوقات مجبور بودندکه ازاین نوع منابع مالی خانه برانداز استفاده‌کنند.

مسکوك طلاکه به‌وسیلهٔ بانك انگلیس، یا بانکهای اسکاتلند، درعوض آن‌مقدار از پول کاغذی‌که مازاد برقدرت جذب جامعه بود پرداخت می‌شد، چون به‌نوبهٔ خود بالاتر از مقداری بود که می‌توانست در جریان بازارجذب شود، گاهی به‌شکل مسکوك به خارج فرستاده می‌شد، گاهی ذوب شده وبه‌شکل شمش به‌خارج ارسال می‌گردید، وگاهی اوقات ذوب شده و به‌قیمت گران هراونس چهارلیره به‌بانك انگلیس فروخته می‌شد. همیشه تازه‌ترین، سنگین‌ترین وبهترین قطعات مسکوك به‌دقت ازمیان تعداد زیادی مسکوك انتخاب شده، و یابه‌خارج فرستاده می‌شد و یا آن را آب می‌کردند. در داخل کشور، این قطعات مسکوك سنگین‌تر تا وقتی که به‌همان شکل باقی می‌ماندند با قطعات سبك‌تر فرقی نداشتند و ارزش آنها یکی بود. ولی در خارج مسکوکات سنگین ارزش بیشتری داشتند، و همچنین وقتی در داخل کشور می‌خواستند آنها را ذوب کنند مسکوکات سنگین‌گرانتر بودند. بانك انگلیس، با اینکه سالیانهٔ مسکوك ضرب می‌کرد، باز باکمال تعجب می‌دید که هرسال مثل سال پیش مسکوك کمیاب است؛ و با وجود اینکه تعداد زیادی سکه‌های تازه وخوب هرسال ازطرف بانك منتشر می‌شد، وضع سکه‌ها، بجای اینکه بهتر بشود، هرسال بدتر می‌شد. هرسال متوجه می‌شدندکه به‌اندازهٔ سکه‌هایی که سال قبل ضرب کرده‌اند احتیاج به مسکوك جدید دارند، و در نتیجهٔافزایش مداوم قیمت شمش طلا، که نتیجهٔ فرسایش و خوردگی دائمی سکه بود، هزینهٔ ضرب سکه‌های جدید هر سال بیشتر می‌شد. باید توجه داشت، که بانك انگلیس ، ضمن تهیه مسکوك برای صندوق خود در بانك، من غیر مستقیم مجبور بود که برای کل کشور پول فلزی تهیه‌کند، وسکه‌ها مرتب وبه‌طرق مختلف ازصندوق بانك به‌تمام کشور می‌رفت و توزیع می‌شد. بنابراین هرچقدر مسکوك‌که برای حمایت وتقویت مازاد پول کاغذی انگلیسی و اسکاتلند مورد نیاز بود، و هرمقدار که این افزایش پول کاغذی در جریان موجب خلاء فاصله بین پول فلزی و پول کاغذی می‌شد، بانك انگلیس مجبور بود که آن‌را تهیه‌کنند. تردیدی‌نیست، که بانك‌اسکاتلند هزینه‌های سنگینی برای‌این بی‌احتیاطی وبی‌دقتی خود می‌پرداخت. ولی بانك انگلیس نه‌تنها تاوان بی‌احتیاطی خود را می‌پرداخت، بلکه برای بی‌احتیاطی بیشتری که تقریباً تمام بانکهای اسکاتلند مرتکب می‌شدند باید هزینه‌هایی رامتحمل می‌شد.

دادوستد فوق‌العاده بعضی ازطراحان جسور در دو قسمت قلمروکشور پادشاهی (مقصود انگلیس واسکاتلند است ــ م) اصلی مازاد پول‌کاغذی درجریان محسوب‌می‌شد. آنچه که بانك با رعایت آداب و درستی رفتار می‌تواند به‌یك بازرگان یا یك مدیر

ازهرقبیل که باشد، پول قرض بدهد، کل سرمایه و یا قسمت مهمی از سرمایه وی نیست؛ بلکه به‌اندازهٔ قسمتی به‌بازرگان وام می‌دهد که اگر نمی‌داد وی مجبور بـود آن را به‌صورت پول نقد و بیکار برای جوابگوئی به‌تقاضاهای اتفاقی نزد خود نگاه‌دارد. اگر پول کاغذی که بانك وام می‌دهدبیشتر ازاین مقدار نباشد، هیچ‌وقت پول کاغذی بیشتراز مسکوکات فلزی طلا و نقره‌ای نمی‌شد که در صورت عدم پول کاغذی بانك به‌جـریان می‌گذاشت؛ به‌عبارت دیگر پول کاغذی هیچ‌وقت بیشتر از مقدار جذب واشتغال آن در جامعه نمی‌شد.

وقتی که بانك برات حقیقی یك بازرگان راکه ازطرف یك‌بستانکار حقیقی به‌عهدهٔ یك بدهکـار حقیقی کشیده شده است تنزیـل می‌کند، یعنی براتی کـه به‌محض سررسید بدهکار حقیقتاً آن را پرداخت می‌کند، بانك فقط قسمتی از مقدار وجهی که بازرگان مجبور بود به‌صورت پول نقد برای اجابت تقاضاهای اتفاقی و گهگاهی نزد خود نگاه‌دارد به‌وی وام‌داده است. در سررسید پرداخت حوالهٔ مزبور، مبلغ‌وام‌به‌اضافهٔ بهرهٔ آن به‌بانك برمی‌گردد. صندوق بانك تا آنجا که محدود به‌معاملات چنین مشتریانی باشد، شبیه استخر آبی است،که ازآن با اینکه یك مجرا مرتباً آب‌را تخلیه می‌کند، ولی از مجرای دیگر درست به‌همان‌اندازه‌ای که مجرای اول آب را خالی می‌کند، آب وارد استخر می‌شود؛ به‌طوری‌که بدون توجه ودقت مخصوص، آب استخرهمیشه پر ویا تقریباً پر است. برای دوباره پرکردن صندوق چنین بانکی هزینه‌ای لازم نیست واگر هم باشد خیلی کم است. بازرگانی که بیش از سرمایهٔ خودش دادوستد نمی‌کند، حتی وقتی که براتی برای تنزیل نداشته باشد، ممکن است اغلب احتیاج به‌پول نقد پیدا کند. در چنین مواردی وقتی یك بانك، به‌غیر ازتنزیل بروات او برمبنای اعتباری که به‌وی داده به‌او پول قرض می‌دهد، و بازپرداخت اقساطی دین را به‌تدریج‌که کالاهای اوفروش می‌رود می‌پذیرد، و شرایط آسان شرکتهای بانکی اسکاتلند راهم در مورد اوبه‌کار می‌برد؛ وی راکاملاازضرورت نگاهداری‌یك مقدارازسرمایه به‌صورت پول نقدوبیکاربرای‌پاسخگویی به‌تقاضاهای اتفاقی معاف می‌کند. وقتی چنان تقاضاهایی واقعاً پدیدآید، وی می‌تواند ازحساب اعتباری خود آنها راپرداخت کند. اما، بانکی که باچنین مشتریانی سروکار دارد، باید به دقت توجه داشته باشد که مبلغ بازپرداختی که از مشتریان معمولا دریافت می‌کند درست برابر بامقدار وجهی است‌که بانك معمولا به‌آنها پرداخت کرده یانه، و ببیند در دوره‌های کوتاه مدت (مثلا چهار، پنج شش و یا هشت‌ماه) کل مبلغ پرداختی برگشته است یانه. اگر، درعرض این دوره‌های کوتاه، مجموع بازپرداخت مشتریان بخصوص، دراغلب موارد، درست برابر با وامی باشدکه به‌آنها داده شده چه آن وقت، بانك با اطمینان کامل می‌تواند معامله با چنین مشتریانی را ادامه دهد. بااینکه در یك چنین مواردی نهری که مرتب از صندوق بانك خارج می‌شود ممکن‌است خیلی وسیع باشد، نهری هم که وجوه را به‌صندوق برمی‌گرداند باید لااقل به‌همان اندازه باشد؛ به‌طوری‌که بدون توجه ودقت بیشتر صندوقهای بانك همیشه پر یاتقریباً پر پر باشد؛ و به‌ندرت برای دوباره پرکردن‌صندوق احتیاج به‌هزینه‌ای احساس شود.

اگر بعکس، مجموع بازپرداختها از طرف مشتریان معین معمولا خیلی کمتر از مقدار وجوهی باشدکه بانك به‌آنها وام می‌دهد، نمی‌تواند با اطمینان خاطـر باچنـان مشتریانی معاملات خود را ادامه دهد، لااقل هنگامی‌که مشتریان همین روش را نسبت به‌بانك دارند این‌کار عملی نیست. نهری‌که در این مورد مرتباً از صندوقهای بانك‌خارج می‌شود ضرورتاً خیلی وسیعتر از نهری است که مرتباً وارد آن می‌شود؛ به‌نحوی که اگر صندوقها باتلاش وهزینه‌های دائمی دوباره پرنشوند، به‌زودی به‌کلی تهی می‌شوند وخزانهٔ بانك دیگر وجهی در اختیار نخواهد داشت.

لذا، بانکهای اسکاتلند مدتها دقت داشتندکه از مشتریان خود بخواهند همهٔ آنها بازپرداختهای منظمی داشته باشند، وبه شخص یا اشخاصی که مکرر وبه‌طور منظم با بانك عملیاتی نداشت، هرچقدر هم که ثروتمند ومعتبر باشد بانك علاقـه‌ای به‌معاملـه نشان نمی‌داد. بااین وسیله، علاوه براینکه مخارج فوق‌العاده دوباره پرکردن صندوقها کـلا صرفه‌جویی می‌شد، دومزیت دیگر هم برای بانك داشت:

نخست با دقتی که به‌عمل‌می‌آورند می‌توانستند قضاوت نسبتاً صحیحی دربارهٔ وضع بدهکاران خود از لحاظ چیزدار شدن یا بی‌پول شدن‌شان داشته باشند، و مجبور نبودند به‌مدارك و اسناد دیگری به‌غیر از دفاتر خود بانك مراجعه کنند؛ اگـر بازپـرداخت بدهکاران منظم بود معلوم می‌شد وضع تجاری آنها خوب است، و اگر نامنظم بود معلوم می‌شد وضع آنها کساد است. یك شخص عادی‌که پول خود را به‌ده یا دوازده نفر قرض می‌دهد، ممکن است خودش شخصاً یا به‌وسیلهٔ‌کارگزارانش دائماً وبه‌دقت‌کردار و وضع وامداران را زیرنظر بگیرد. ولی یك شرکت بانکی، که شاید به‌پانصد فرد مختلف وام می‌دهد، و توجه در مورد آنها شامل موضوعات مختلفی می‌شود، نمی‌تواندا‌طلاعات‌منظمی دربارهٔ‌کردار و حالات قسمت اعظم وامداران خود داشته باشد مگر به‌وسیله آن چیزی‌که در دفاتر بانك منعکس است. بانکهای اسکاتلند که از مشتریان خود می‌خواهند که بازپرداختهای آنان منظم باشد شاید همین امر را درنظر داشتند.

دوم، با دقت کردن دربازپرداختهای منظم، بانکها درقبال امکان انتشارپول‌کاغذی به‌میزان بیشتری از قدرت جذب جامعه خود را بیمه می‌کنند. وقتی می‌دیدندکه درظرف مدت نسبتاً متوسطی بازپرداخت مشتری بخصوص دربیشتر موارد کاملا مساوی با مبلغی است که به‌وی وام داده‌اند، اطمینان می‌یافتند که پول کاغذی که به‌صورت وام‌به‌وی داده شده هیچ‌وقت بیشتر از مقدار مسکوك طلا ونقره‌ای‌که در صورت عدم دریافت وام ناچار بود نزد خود برای پرداختهای اتفاقی نگه‌دارد نیست، و درنتیجه می‌فهمیدند کـه پول کاغذی‌که بدین‌وسیله درجریان گذاشته شده است، درهیچ زمانی بیشتر از مقدار طلا و نقره‌ای که در صورت عدم انتشار پول‌کاغذی درکشور جریان می‌داشت نبوده‌است. تکرر نظم، ومقداربازپرداختهای مشتری به‌خوبی نشان می‌دادکه مقدار وام درهیچ مورد بیشتر ازآن مقدار از سرمایه‌ای که درصورت عدم دریافت وام مجبور بود بیکار وبه‌صورت پول نقد برای اجابت تقاضاهای اتفاقی نگه‌دارد نبوده است؛ والبته مشتری این مقدار پول نقد را به‌این دلیل نزد خود عاطل می‌گذاشت که بقیهٔ سرمایه خود را دائماً به‌کار

برد و در اشتغال داشته باشد. فقط این قسمت از سرمایهٔ اوست که در دورهٔ زمانی نه‌زیاد طولانی یا کوتاه، مرتباً به‌شکل پول، اعم ازمسکوك یا اسکناس، از دست وی به‌دست واسطه‌ها می‌رسد. اگر وام بانك به‌طور عادی بیشتر ازاین مقدار سرمایهٔ وی بود، مبلغ **عادی بازپرداختهای او، در دوره‌های زمانی مناسب، مساوی مبلغ عادی وام او نمی‌شد.** نهری که به‌وسیلهٔ همان معاملات وی پیوسته به‌صندوق بانك جاری می‌شد، نمی‌توانست برابر با نهری باشد، که بوسیله همان معاملات بلاانقطاع از صندوق خارج می‌گردید. اگر وامهای اسکناسی‌بانك ازمقدارمسکوك‌طلا ونقره‌ای که‌بازرگان‌درصورت نبودن وام‌مجبور بود نزد خود برای پاسخگویی به‌تقاضاهای آنی نگاه‌دارد متجاوز گردد، طولی‌نمی‌کشدکه مقدار آن از مجموع طلا و نقره‌ای که‌برای گردش کارکشور (در صورت عدم انتشار اسکناس) لازم بود بالاتر رود (البته فرض براینست که میزان تجارت ثابت باشد)؛ و در نتیجه ازمقدار پول درجریانی که‌کشور به‌آسانی می‌توانست جذب‌کرده به‌کار برد، زیادتر می‌شد؛ ومازاد این پول کاغذی فوراً به‌بانك برمی‌گشت برای اینکه باطلا ونقره معاوضه شود. این مزیت دوم، با اینکه مثل اولی واقعی است، ولی شاید بانکهای مختلف‌اسکاتلند، آن‌را به‌خوبی مزیت اولی درك نکرده بودند.

وقتی که بعضاً دراثر راحتیهای ناشی از تنزیل بروات، ومقداری هم به‌علت وجود حساب اعتباری، بازرگانان معتبرهرکشور از نگاهداشتن قسمتی ازسرمایه‌به‌صورت پول نقد وغیرفعال برای پاسخگویی به‌تقاضاهای آنی معاف می‌شوند، دیگر نباید معقولا کمکی از بانکها یا بانکداران خود انتظار داشته باشند، چه بانکداران هنگامی‌که تا این اندازه جلو رفته‌اند دیگر نمی‌توانند، به‌دلیل حفظ منافع وسلامت خود، بیش ازاین‌کمك کنند. بانك نمی‌تواند، باتوجه به‌منافع خود، به‌اندازهٔ تمام یاحتی قسمت بیشتر سرمایه درجریان یك بازرگان به‌او وام بدهد، زیرا با اینکه سرمایه دائماً به‌شکل پول به‌طرف بانك برمی‌گردد، وباز به‌همان شکل از او دورمی‌شود، ولی مجموع مداخل بانك، فاصلهٔ زیادی با مجموع مخارج او دارد، ومجموع بازپرداختهای بازرگانان مساوی مجموع اعتبار پرداختی در عرض مدت متوسطی که مناسب وضع بانك است، نمی‌باشد. ازاین هم **بدتر بانك نمی‌تواند معادل مبلغ معتنابهی از سرمایه ثابت بازرگان به‌او وام دهد؛ سرمایه** ثابت مانند سرمایه‌ای‌که یك‌کارفرما در ذوب‌آهن درکوره‌های قالبگیری، درکارخانهٔ **ذوب، در انبارها و کارخانه‌ها، در خانه‌های مسکونی کارگران و غیره به‌کار می‌برد،** یا سرمایه‌ای‌که اجاره‌دار معدن درگمانه‌زنی، در نصب ماشینهای تخلیهٔ آب، در ساختن جاده و راه‌آهن، و غیره به‌کار می‌برد یا سرمایه‌ای‌که یك‌اجاره‌دار زمین برای آبادی زمین در زهکشی، تسطیح، دیوارکشی، کوددادن، شخم‌زدن زمینهای بایر وکشت نشد. درساختن خانه‌های روستایی، باتمام ملحقات آن ازقبیل اصطبل‌ها وانبارهای غله وغیره به‌کار می‌برد. برگشت سرمایهٔ ثابت تقریباً درتمام مواردکندتر ازسرمایه‌های درگردش است؛ واین چنین هزینه‌هایی، حتی بانهایت احتیاط وبصیرت، به‌ندرت قبل از انقضای سالهای متمادی به‌کارفرما برمی‌گردد، و این مدت این‌قدر زیاد است که خلاف جهت استفاده وسود بانکهاست. بدون تردید، بازرگانان ومدیران، با رعایت درستی زیاد،

مقدار قابل توجهی ازطرحهای اقتصادی خود را باپولهای قرضی انجام می‌دهند. اما، برای اینکه رعایت انصاف نسبت به‌بستانکاران شده باشد، باید گفت‌که‌سرمایه‌های آنها دراین‌مورد آن‌قدرهست‌که سرمایهٔ بستانکاران خودشان را تأمین می‌کند (اگر بتوان چنین اصطلاحی را دراین‌مورد به‌کاربرد)؛ وبسیار غیر محتمل است‌که‌آن مخارجی‌که وام دهندگان کرده‌اند مواجه با زیان شود، ولواینکه موفقیت طرح خیلی‌کمتر از حد انتظارطراحان‌آن باشد. حتی باچنین‌احتیاطی، پولی‌که قرض‌گرفته شده، وقراربراینست که تا چند سال پس از آن پرداخت نشود، نباید از بانك قرض شود، بلکه باید برمبنای ضامن و یاگرویی از افراد عادی‌که از راه مرابحه‌کاری زندگی می‌کنند و خودشان زحمت به‌کارانداختن سرمایه را به‌خود هموار نمی‌کنند، وام بگیرند، افراد مزبور مایل هستندکه آن سرمایه را بشخص دیگری، که معتبر است و احتمال دارد چندسال‌نگه‌دارد وام دهند. درحقیقت، بانك که پول خود را بدون هزینهٔ کاغذهای تمبردار، حق‌الوکاله برای‌گرفتن وثیقه وگرویی وضامن قرض می‌دهد، و بازپرداخت آن‌را باشرایط ساده متداول دربانکهای اسکاتلند می‌پذیرد، بدون تردید بستانکارخوبی برای‌چنین‌بازرگانان و یا مدیران خواهد بود، ولی این‌گونه بازرگانان و مدیران مسلماً بدهکاران ناراحتی برای بانکها خواهند بود.

اکنون متجاوز از ۲۵ سال است‌که پول‌کاغذی منتشره به‌وسیلهٔ شرکتهای مختلف بانکهای اسکاتلندی کاملا مساوی مقدار پول درگردشی است‌که‌کشور اسکاتلند می‌تواند جذب‌کرده ویا به‌کار برد، شاید هم قدری بیشتر ازآنست. بنابراین، بانکهای مزبور در عرض این مدت طولانی کمکهای مالی به‌بازرگانان و مدیران به‌اندازهٔ وسع خودشان، وبرمبنای اصول بانکی ومنافع خود، کرده‌اند حتی قدری هم ازاین جلوتر رفتند و قدری بیشتر از سرمایهٔ خود دادوستدکرده‌اند، و لذاگرفتار زیان، و یا حداقل کاهش سود شده‌اند، زیرا دراین شغل بخصوص‌کوچکترین افزایش پول در جریان یا دادوستد، بیش از سرمایه موجب‌کاستن سود می‌گردد. بازرگانان و سایر مدیران‌که‌کمکهای‌زیادی ازبانکها و بانکداران دریافت کرده‌اند، بازهم مایل بودند کمك بیشتری بگیرند. بانکها نیز ظاهراً فکر می‌کردندکه می‌توانند اعتبار آنان را تا هرچقدرکه‌آنها بخواهند افزایش دهند، بدون اینکه مواجه با هزینه‌های دیگری به‌غیر از مصرف چند بند کاغذ شوند. بازرگانان از نظر تنگی و روح ناجوانمردی مدیران بانك شکایت داشتند، و می‌گفتند، مدیران بانك اعتبار آنان را به‌تناسب گسترش بازرگانی کشور زیاد نمی‌کنند؛ که بدون‌شك، منظورشان ازگسترش بازرگانی توسعهٔ طرحهای خودشان در وراء قدرت مالی خودشان بود، اعم از اینکه پول خودشان باشد، یا پولی‌که با شهرت و اعتبار خود، از افراد خصوصی بر مبنای ضمانت و یا وثیقه دریافت‌کرده‌اند. این‌دسته فکرمی‌کردند که بانکها اخلاقاً متعهد بودند که کسری آنها را تأمین‌کرده، و هرچقدرکه سرمایه‌برای داد و ستد لازم داشتند، برایشان فراهم کنند. اما، بانکهاعقیدهٔ دیگری‌داشتند، وروی‌اصل اینکه افزایش وتمدید اعتبار آنان را ردکردند، بعضی از آن بازرگانان متوسل به‌تدبیر دیگری شدند، که موقتاً منظور آنها را ولو با مخارج سنگین‌تر،

عملی کرد، ولی اثر آن به‌اندازهٔ حداکثر تمدید اعتبارات بانکی بود این تدبیر چیزی جز رد و بدل‌کردن بروات وانتقال حواله‌ها نبود؛ واین دست بدست دادن بروات چیزی است که بازرگانان پریشان‌حال که مشرف به‌ورشکستگی هستند بدان تمسك می‌جویند. عمل جمع‌آوری پول بدین‌طریق سالهاست در انگلستان متداول و شناخته شده است، وگفته می‌شود در اثنای جنگ اخیر، وقتی‌که سودهای کلان بازرگانی موجب وسوسه‌های شدید در طریق دادوستد بیشتر ازسرمایه می‌شد، به‌مقدار وسیعی از این‌نوع دست‌به‌دست گرداندن بروات استفاده‌کردند. تهیه پول ازاین‌طریق، ازانگلستان به اسکاتلند آمد، که نسبت به‌حجم کم دادوستد، و سرمایه‌های متوسط آن، طولی نکشید که وسعت و دامنهٔ آن از مرزهای انگلیس هم گذشت.

عمل برات‌کشی و برات‌کشیدن مجدد را همهٔ بازرگانان می‌شناسند به‌طوری که‌شاید تصور شود که صحبت دربارهٔ آن غیر ضروری است. اما از آنجاکه این‌کتاب ممکن‌است در دسترس بسیاری از افرادی قرارگیرد که‌بازرگان نیستند، و چون اثرات این‌کارروی دادوستد بانك را حتی خودکاسبکاران عموماً نمی‌دانند، من می‌کوشم تاآنجاکه بتوانم آن‌را تشریح کنم.

قانون غیر مدون بازرگانان[۵] که وقتی برقرار شد که قوانین غیرمتمدن اروپا انجام قراردادهای آنان را مجبور نمی‌کرد، و در طول دورهٔ دو قرن گذشته جزو قوانین تمام ملل اروپا درآمده است، چنان امتیازاتی برای بروات قائل شده است که در قبال آنها پول آسان‌تر قرض داده می‌شود تا در برابر سایر انواع تعهدات، مخصوصاً وقتی که در عرض مدت کوتاهی از تاریخ آن مثلا دو تا سه ماه قابل پرداخت باشد. اگر، وقتی‌که برات حال می‌شود، محال علیه به‌محض رؤیت آن‌را نپردازد، ازهمان لحظه ورشکسته اعلام می‌شود. برات واخواست شده، وبه‌محال‌له برمی‌گردد، که اگر او هم بلافاصله وجه آن‌را نپردازد ورشکست خواهد بود. چنانچه، قبل از اینکه به‌شخصی‌که آن رابه‌محال علیه ارائه می‌دهد، برات چنددست گشته باشد، و هرکدام ازآنها مبلغ‌آن‌را نقداً یا جنسی پرداخت‌کرده باشند، وهرکدام ازآنها اظهارکندکه به‌نوبه‌خود وجه‌آن‌را دریافت کرده، و چنانچه تمام آنها آن‌را ظهرنویسی‌کنند، یعنی اسم خود را در پشت برات بنویسند؛ هر ظهرنویس به‌نوبهٔ خود مسئول پرداخت وجه برات می‌شود، واگرنپردازد، وی نیز از آن لحظه ورشکسته خواهد بود. چنانچه برات‌کش، پذیرنده، و ظهرنویسهای برات همه افرادی باشندکه اعتبار آنها مشکوك باشد، بازهم‌کوتاهی مدت برای یك‌نوع تأمینی به‌صاحب برات می‌دهد. احتمال دارد همهٔ آنها بالاخره ورشکست شوند، ولی‌خیلی بعید است‌که همه آنها در یك چنین مدت‌کوتاهی باهم ورشکست بشوند. مسافر خسته‌ای که به‌یك مهمانخانهٔ قدیمی وارد می‌شود به‌خودش می‌گوید اتاقی‌که در آن بسر می‌برم ترك خورده وبیم فروریختن آن می‌رود؛ ولی خیلی بعید است‌که امشب خراب شود،

۵. Custom of Merchants درانگلیس قانون غیرمدون بازرگانی راگویندکه‌ناظر برقراردادها، مبادلات، بیمه و غیره است (مترجم).

و بنابراین من جرأت کرده و امشب را در آن به‌صبح خواهم آورد.

فرض کنیم بازرگان الف در ادینبورگ، براتی به‌عهدهٔ بازرگان ب درلندن، به‌مدت دوماه ازتاریخ آن بکشد. درحقیقت بازرگان ب درلندن چیـزی به‌بازرگـان الف در ادینبورگ‌بدهکار نیست،ولی موافقت‌می‌کندکه‌حوالهٔ الف‌راقبول‌کند،مشروط به‌اینکه قبل ازانقضای مدت پرداخت، وی براتی به‌همان مبلغ به‌بازرگان الف درادینبورگ‌حواله کند. به‌اضافهٔ بهره وحق‌العمل آن،که البته این‌هم براتی خواهد بود قابل‌پرداخت‌به‌مدت دوماه پس از تاریخ نوشتن آن، لذا بازرگان ب، قبل ازانقضای دوماه‌اول، حواله‌مزبور را به‌عهدهٔ بازرگان الف در ادینبورگ می‌کشد؛ که او هم درباره، قبل از انقضای‌دوماههٔ دوم حوالهٔ دوم را به‌عهدهٔ بازرگان ب در لندن صادر می‌کندکه آن‌هم دوماه پس‌ازتاریخ نگارش‌قابل‌پرداخت‌است؛ وقبل ازانقضای دوماههٔ سوم (ب) درلندن، براتی به(الف) در ادینبورگ حواله می‌کند، که آن‌هم دوماه پس از تاریخ نوشتن قابل‌پرداخت خواهد بود. این عمل‌گاهی نه‌تنها به‌مدت چندین‌ماه ادامه می‌یابد، بلکه چندین‌سال کلا طـول می‌کشد. همیشه حواله با مجموع بهره و حـق‌العملهای انباشته شده حواله‌های قبلـی، به‌بازرگان الف در ادینبورگ برمی‌گردد. نرخ بهره در هر سال ۵ درصد وحق‌العمل‌آن هیچ‌گاه برای هر حواله‌ای‌کمتر ازنیم درصد نیست. این حق‌العمل‌کاری بیش ازشش‌بار درسال تکرار می‌شود، و مجموع پولی‌که بازرگان الف بدین تدبیر بدست آورده‌ضرورتاً قدری بیش از هشت درصد برایش درسال خرج برداشته، وگاهی اوقات خیلی بیشتراز این مقدار؛ و آن‌وقتی است که مجبور باشد بهره‌روی‌بهره یا بهرهٔ مرکب بروات قبل‌را به‌اضافهٔ حق‌العمل‌کاری بپردازد. این عمل را استحصال پول به‌وسیلهٔ جـریان برای می‌نامیدند.

درکشوری‌که سود عادی سرمایه در بیشتر طرحهای بازرگانی بین شش و ده‌درصد فرض شده است، سفته‌بازی معامله موفقیت‌آمیزی است‌که نه‌تنها بازده آن هزینهٔ هنگفت پولی‌که بدین‌طریق قرض‌گرفته شده است می‌پردازد؛ بلکه، به‌غیر ازآن، مازاد سودخوبی هم برای عامل وطرح‌کنندهٔ آن به‌جا می‌گذارد. اما، طرحهای وسیع وپرهزینهٔ بسیاری نیز انجام شده که سالهای متمادی بدون اینکه سرمایه و وجوه دیگری، (جز آنچه‌باآن هزینهٔ هنگفت تهیه شده بود) آنها راحمایت‌کند، ادامه داشت. بدون تردید، طراحـان در رؤیای طلایی خود، تصویر مشخصی از این سودکلان داشتند. اما، به‌عقیدهٔ من، پس از اینکه از این خواب طلایی بیدار شدند، یعنی یا در پایان طرح، ویاوقتی که دیگرقادر به‌ادامهٔ آن نبودند، ندرتاً آنقدر شانس داشتند که سود کلان را تصاحب کنند[۶].

۶. روشی که در بالا اشاره‌شد به‌هیچ‌وجه معمولی‌ترین یاگرانترین روشی نیست‌که این قبیل مخاطره‌جویان ازطریق دست به‌دست‌گردانیدن بروات به‌تهیه پول می‌پرداختند. اغلب اتفاق می‌افتاد کـه بازرگان (الف) در ادینبورگ چند روزقبل از اینکه موعدبرات اول برسد، برات دیگری به‌وعدهٔ سه ماه به عهدهٔ همان بازرگان (ب) در لندن می‌کشید تابدین‌وسیله بازرگان (ب) در لندن‌بتواند ←

حواله‌هایی‌که (الف) در ادینبورگ به‌عهده (ب) در لندن صادر می‌کرد، دوماه‌قبل از سررسید مرتباً نزد بانکهای ادینبورگ و یا بانکداران آنجا تنزیل می‌شد؛ و براتهایی که بازرگان(ب)در لندن به‌عهده(الف)درادینبورگ مجدداً حواله می‌کرد، او هم مرتباً نزد بانك انگلیس، یا بعضی از بانکداران لندن تنزیل می‌کرد. هرچه که برمبنای این اوراق در گردش در ادینبورگ پیش‌پرداخت شده‌بود، درپولهای‌کاغذی بانکهای‌اسکاتلند، ظاهر می‌گشت، و در لندن، وقتی‌که دربانك انگلیس تنزیل‌می‌گردید، در اسکناسهای آن بانك پدید می‌آید. با اینکه تمام براتهایی که به‌استناد آن پول بانکی مزبور وام داده شده به‌محض سررسید پول آن به‌سرعت برمی‌گشت؛ معهذا مقداری که حقیقتاً درقبال اولین برات وام داده شده بود، در واقع هیچ‌وقت به‌بانکی که آن را پرداخت کرده باز نمی‌گشت؛ زیرا قبل از سررسید هر برات، برات دیگری‌که مبلغ آن قدری بیشترازبراتی بودکه باید فوراً پرداخت می‌شد، صادر شده بود، و تنزیل برات اخیر برای پرداخت وجه براتی‌که به‌زودی حال می‌شد در اصل لازم بود. بنابراین، پرداخت وجه برات اول همیشه ساختگی و صوری بوده است. نهری، که به‌وسیلهٔ بروات درگردش مزبورمجبوراً از صندوق بانکها خارج شده بود، هرگز با نهری‌که باید پول را به‌صندوقهای بانك برگرداند تأمین نمی‌شد و پولهای برگشتی نمی‌توانستند جای پولهایی که ازخزانه‌خارج

برات اولی را بپردازد. این برات چون به‌حواله‌کرد خود بود، بازرگان (الف) آن را به‌قیمت اسمی می‌فروخت؛ و با پول آن بروات دیداری عهده (ب) در لندن را که با پست برایش‌فرستاده بود، می‌خرید. در اواخر جنگ اخیر، مبادلهٔ بروات بین لندن و ادینبورگ اغلب سه درصدبه‌زیان ادینبورگ بود، و بروات دیداری مزبور اغلب در همان حدود برای بازرگان (الف) هزینه‌داشت. این نوع داد و ستد لااقل چهاربار درسال‌انجام‌می‌شد، ودرهربار دست‌کم $\frac{1}{2}$ درصدحق‌العمل به‌آن تعلق می‌گرفت، که درسال برای بازرگان (الف) لااقل چهارده درصد خرج برمی‌داشت. گاهی اوقات، بازرگان (الف)، چند روز قبل ازسررسید برات اول، برات دیگری به‌سررسید دو ماه به‌عهدهٔ شخص ثالثی، مثل بازرگان (ج)، درلندن می‌کشید، تا باپول آن‌برات اولی راکارسازی دارد. برات اخیر در وجه (ب) قابل پرداخت بود،که چون بازرگان (ج) آن‌را می‌پذیرفت، در یکی از بانکهای لندن آن‌را تنزیل می‌کرد؛ وبازرگان (الف)، چند روزقبل ازسررسید برات مزبور، برای اینکه بازرگان (ج) بتواند برات مزبور را بپردازد، برات سومی، به‌مدت دوماه صادرمی‌کرد،که گاهی اوقات به‌عهده طرف خود آقای (ب) درلندن، وگاهی هم به‌عهدهٔ شخص سوم یاچهارمی، مثلا آقای (د) یا (ه) بود. این برات سوم در وجه آقای (ج) قابل پرداخت بود؛که وی به‌محض قبول آن، به‌همان طریق دریکی از بانکهای لندن آن‌را تنزیل می‌کرد. این عملیات‌گاهی لااقل شش‌بار درسال تکرار می‌شد، و دست‌کم هربارحق‌العملی به‌میزان نیم‌درصد به‌آن اضافه می‌شد، به اضافهٔ بهرهٔ قانونی پنج‌درصد، این روش تهیهٔ پول، به‌همان نحوی‌که درمتن کتاب شرح دادیم، برای بازرگان (الف) چیزی در حدود هشت درصد خرج برمی‌داشت. اما، باصرفه‌جویی در هزینهٔ مبادله‌بین‌لندن و ادینبورگ، مخارج تهیهٔ پول‌کمتر از ان چیزی می‌شدکه در قسمتهای قبلی این زیرنویس به‌آن اشاره کردیم؛ ولی درآن‌صورت لازم می‌آمدکه اعتباراستوار وپابرجایی، در تعداد بیشتری ازبانکها، به‌غیر از بانك‌لندن، ایجاد شود، واین امتیازی بود که بیشتر آن حادثه‌آفرینان سرمایه‌گذار همیشه به‌آسانی نمی‌توانستند حاصل کنند.

شده بود پر کنند.

پولهای کاغذی که بر مبنای بروات در جریان منتشر می‌گردید، در بسیاری از موارد، بالغ برمجموع وجوهی بوده است که برای انجام یك طرح وسیع کشاورزی، بازرگانی، یا صنعتی در نظر گرفته می‌شد؛ و به‌هیچ‌وجه مساوی مبلغی نبود که، اگر پول کاغذی وجود نمی‌داشت، طراح مجبور می‌شد، برای پاسخگوئی به‌تقاضاهای گهگاهی و اتفاقی آن‌را بیکار و به‌صورت پول نقد نزد خود نگه‌دارد.

درنتیجه، قسمت بیشتر این‌نوع پولهای کاغذی، از مقدار طلا ونقره‌ای‌که اگرپول کاغذی وجود نمی‌داشت، درکشور جریان پیدا می‌کرد بیشتر بود. بنابراین، پول‌کاغذی بیش از پول درجریانی بودکه جامعه می‌توانست به‌آسانی جذب‌کرده وبه‌کار اندازد، و روی این اصل بلافاصله برای تبدیل به‌طلا و نقره به‌بانکها برگشت داده می‌شد، تاهرقدر که ممکن باشد با تبدیل آن پولهای فلزی بدست آورند. براتهای درجریان سرمایه‌ای بود که طراحان مزبور، با زیرکی و هوشیاری برای بیرون آوردن از صندوق بانکها طرح آن را ریخته بودند، که البته نه‌تنها با اطلاع ویا رضایت عمدی بانك‌ها بود، بلکه شاید بانکها تامدتی هم‌کوچکترین سوءظنی نداشتند وفکر نمی‌کردند که حقیقتاً این خود بانك است‌که سرمایه را به‌آنها داده است.

وقتی دونفر که مرتباً به‌عهدهٔ هم برات می‌کشند، براتهای خود را همیشه نزدیك بانکدار تنزیل‌کنند، بانك باید فوراً تشخیص بدهد که منظورشان چیست، وبه‌خوبی‌بفهمد که این دونفر، با سرمایه خود کار نمی‌کنند، بلکه با سرمایه‌ای که بانك به‌آنها وام داده است تجارت می‌کنند. ولی اگراین‌دونفر گاهی براتهای‌خودرادریك‌بانك، وگاهی‌دربانك دیگرتنزیل‌کنند، وهمچنین هنگامی‌که این‌دوتن تنها به‌حواله‌کرد هم براتی صادرنکنند، بلکه گاهی تعداد زیادی از سفته‌بازان راهم‌که ازاین طریق تحصیل پول استفاده‌کرده وهمدیگر راکمك می‌کنند، دراین امر وارد کنند، وروی این اصل تاآنجاکه امکان داشته باشد تشخیص امر را برای بانك دشوار کنند، بانك یك برات حقیقی را از یك برات ساختگی تشخیص نمی‌دهد؛ یعنی بین براتی‌که از طرف یك بستانکار حقیقی به‌یك بدهکار حقیقی حواله شده وبراتی که بستانکار حقیقی جز بانکی که آن‌را تنزیل‌کرده ندارد، و بدهکار واقعی نداشته بلکه فقط یك طراح و سفته‌باز برای به‌دست‌آوردن‌پول آن‌راکشیده قائل به‌تفکیك نمی‌شود. وقتی، بانك متوجه این مسأله می‌شود‌که ممکن است بسیار دیر شده باشد، یعنی فقط می‌فهمد که قبلا مقادیر زیادی بروات سفته‌بازان وطراحان اقتصادی راتنزیل کرده، واگر بخواهد ازتنزیل بیشتر بروات آنها خودداری‌کند، به ناچار همه‌را ورشکست می‌کند، و بدین وسیله با ورشکست کردن آنان خود بانك هم ورشکست می‌گردد. بنابراین، به‌جهت ایمنی و منافع خودش، بانك ممکن است متوجه‌شود که لازم است، درچنین وضع خطرناکی، مدتی کار خود را ادامه دهد، اما، درضمن سعی کند به‌تدریج عقب‌نشینی‌کند، و روی این اصل هر روز مشکلات بیشتری در راه تنزیل بروات آنان ایجاد کنند، تا اینکه سفته‌بازان رامجبور سازد که به‌تدریج یا به‌بانکهای دیگر مراجعه کنند، ویا روشهای دیگری برای تهیه پول پیداکنند، به‌طوری‌که خود

بانك بتواند به‌سرعت ازاین چنبره خلاص شود. لذا اشکالاتی که بانـك انگلیـس، و بانکداران عمدهٔ لندن، و حتی بانکهای محتاطتر اسکاتلند، پس ازمدتی‌به‌آن‌دچارشدند، (یعنی پس از اینکه درتنزیل بروات خیلی زیاده‌روی کرده بودند)، نه تنها سفته‌بازان مزبور را وحشت‌زده، بلکه نهایت درجه عصبانی و ناراحت‌کرد. مضیقه بی‌پولی خودشان را، که بدون تردید، ذخیره احتیاطی ولازم بانك، بانی و باعث آن بود، مضیقهٔ کشور نامیدند، و معتقد بودند که این بی‌پولی، کلا، ناشی ازنفهمی، بزدلی، و رفتار نادرست بانکهاست، که کمکهای وسیعی به‌تعهدات و قبول مسئولیتهای پرجرأت کسانی که خودرا به‌زحمت انداختند تاکشور را ثروتمند و آباد و زیباکنند، نکردند. ظاهراً آنها فکر می‌کردند، که وظیفهٔ بانکها اینست که هر چقدر سفته‌بازان وطراحان مزبورمی‌خواستند وبه‌مدتهای طولانی به‌آنها وام بدهد. اما، بانکها چون بدین‌طریق از دادن اعتبارات بیشتر به‌کسانی که قبلا وجوه زیادی دریافت‌کرده بودند، خودداری‌کردند، تنها راه‌حلی را انتخاب‌کردندکه درآن شرایط امکان داشت‌که یاآبروی خودشان ویا آبروی‌کشور را نجات بدهند.

درکشاکش اینهمه داد وفریاد وگرفتاری، بانك تازه‌ای دراسکاتلند به‌منظوررهایی ونجات بی‌پولی‌کشور تأسیس شد. این طرح بسیار عالی بود؛ ولی اجرای‌آن‌که به‌منظور نجات‌کشور ازبی‌پولی بود، غیرعاقلانه می‌نمود وشاید ریشهٔ اصلی علل این گرفتاری را هیچ‌گاه نفهمیدند. این بانك در دادن اعتبارات، وتنزیل بروات خیلی دست ودلبازتر از تمام بانکهای قدیم بود. درمورد تنزیل برات، ظاهراً هیچ‌گونه تمایزی بین بروات صوری وبروات حقیقی قائل نمی‌شد، وهمه را به‌طوریکسان عمل می‌کرد. اصول آشکار بانك این بود، که به اعتبار وثیقهٔ مطمئنی، کل سرمایه‌ای که باید در طرحهای نظیر بهبود واصلاح زمین به‌کار می‌رفت، وبرگشت سرمایهٔ آن بطئی وطولانی بود، به‌افراد قرض بدهد. گفته‌می‌شد که تأیید و تشویق چنین طرحهای اصلاحاتی هدف عمده مقاصد عمومی وهمگانی بودکه به‌آن منظور بنیاد یافته بود.

این بانك باگشاده‌دستی که دادن اعتبارات، وتنزیل بروات داشت، بدون تردید مقدار معتنابهی اسکناس چاپ کرد. ولی قسمت بیشتر این اسکناسها که بانك صادر کرده بود، چون بیشتر از مقداری بودکه جریان پول درکشور می‌توانست آن‌را به‌سادگی و آسانی جذب‌کرد وبه‌کار برد، به‌همان سرعتی‌که منتشر می‌شد، برای تبدیل به‌طلا ونقره به‌بانك برگشت داده می‌شد. صندوقها وخزانهٔ بانك مزبور هرگز پرنمی‌شد. سرمایه‌ای که سهامداران در دو قسمت پذیره‌نویسی‌کرده بودند، بالغبر ۱۶۰۰۰۰ لیره بود، کـه فقط هشتاد درصد آن پرداخت شده بود. این مبلغ باید درچند قسط پرداخت می‌شد. تعداد زیادی ازصاحبان وسهامداران بانك وقتی‌که اولین قسط خود را پرداختند حساب اعتباری بازکردند، و مدیران بانك که فکر می‌کردند بایدباهمان‌گشاددستی‌که به‌دیگران وام می‌دادند درمورد سهامداران نیزعمل‌کنند، اجازه دادندکه سهامداران مزبورازحساب اعتباری خود معادل آنچه که در اقساط بعدی پرداخت می‌کردند، قرض کنند. بنا براین، پرداختهای تعهدی مزبور فقط معادل مقدار وجوهی که لحظه‌ای قبل از خزانه بانـك

خارج شده بود، به‌صندوق بانك برگشت می‌داد. ولی اگر صندوقهای بانك مزبور همه کاملا پر بود، مازاد پول در جریان آن را سریعتر از هر وسیله‌ای که می‌توانست دوباره آن‌را پرکند تهی می‌ساخت، مگر روش وتدبیر مخربی‌که بانك مزبور پیش‌گرفته بود وآن‌هم برات‌کشیدن به‌عهدهٔ بانك لندن بود، که در سررسید بانك جدید اسکاتلند مجبور بود اصل وفرع آن به‌اضافهٔ حق‌العمل بانك لندن را، باکشیدن حوالهٔ دیگر به‌بانك‌مزبور بپردازد. گفته می‌شود در اثر اضافه انتشار اسکناس، خزانهٔ بانك چنان‌تهی شده بود که پس از چندماه از آغاز تأسیس بانك مجبور به‌اتخاذ این روش گردید تا شاید به‌وسیلهٔ حواله‌کردن به‌بانك انگلیس وضع خود را بهبود بخشد. مستغلات صاحبان سهام بانك مزبور چندین میلیون لیره ارزش داشت، و چون اوراق قرضه و قراردادهای اصلی‌بانك را تعهد پرداخت‌کرده بودند، حقیقتاً درقبال تمام تعهدات بانك مسئول بودند. باوجود روش سخاوتمندانه‌ای‌که بانك درپیش گرفته بود، در اثر اعتبار زیادی‌که به‌سبب تعهد پرداخت مالکان وسهامداران به‌وجود آمد بود، بانك مزبور توانست متجاوز از دوسال به‌کار خود ادامه دهد. وقتی مجبور شد متوقف شود، درحدود دویست هزارلیرهٔ‌اسکناس درجریان داشت. برای تقویت اسکناسهای مزبور که پیوسته به‌محض صدور به‌بانك برگشت می‌شد، دائماً براتهایی به‌عهدهٔ بانك لندن صادر می‌کردکه تعداد ومقدار وجه آن مرتباً افزایش می‌یافت، ووقتی متوقف شد، مبلغ بروات بالغ‌بر بیش از ۶۰۰۰۰۰ لیره بود. بنابراین، بانك مزبور درمدتی‌که قدری بیشتر از دوسال بود، به دو دستهٔ مختلف وامهایی متجاوز از ۸۰۰۰۰۰ لیره بانرخ بهرهٔ پنج درصد داده بود. شاید اگر این پنج‌درصد روی ۲۰۰۰۰۰۰ اسکناس درگردش بانك محاسبه می‌شد، سودخالص به‌شمار می‌آمد، وغیر از مخارج مدیریت بانك هزینهٔ دیگری ازاین سود موضوع نمی‌شد. اما ، براساس مازاد ۶۰۰۰۰۰ لیره‌ای‌که برای خاطر آن مرتباً براتهایی به‌عهدهٔ بانك لندن می‌کشید، به‌صورت بهره و حق‌العمل، بیش از هشت درصد به‌بانك مزبور پرداخت‌می‌کرد، و در نتیجه بیش از سه درصد روی سه‌چهارم معاملات خود ضرر می‌دید.

عملیات بانك مزبور ظاهراً اثراتی پدیدآوردکه کاملا بانظر کسانی‌که آن را طرح‌ریزی کرده و رهبری می‌کردند مغایر بود. ظاهراً منظورشان این بود که طرحهای پرتحرك وپرجرأتی (طرحهای مزبور راچنین تلقی‌می‌کردند) : که درقسمتهای مختلف کشور اجرا می‌شد تأیید و حمایت کند؛ و ضمناً به‌وسیلهٔ جذب تمام عملیات بانکی، سایر بانکهای اسکاتلند، بویژه بانکهایی که در ادینبورگ تأسیس شده بود، و عقب‌ماندگیشان درتنزیل بروات سبب رنجش بازرگانان شده بود، از میدان خارج کنند. تردیدی‌نیست، که بانك مزبور موقتاً سرمایه‌گذاران را نجات داد، و به‌آنها فرصت دادکه طرحهای‌خود را تا دو سال دیگر هم ادامه دهند، در صورتی که بدون تأسیس چنین‌بانکی قادرنبودند کار خود را دنبال‌کنند. ولی باهمین‌کار آنها رابیشتر درقرض فرو برد، به‌طوری‌که به‌هنگام ورشکستگی بانك، اثر آن روی خودشان و بستانکاران هردو فوق‌العاده سنگین بود. بنابراین، عملیات‌این‌بانك، به‌جای‌نجات ورهایی‌ازگرفتاریها وبدبختیها، درحقیقت‌در درازمدت مضیقهٔ بی‌پولی راکه طراحان مزبور برای خودشان وکشور ایجادکرده بودند

زیادکرد. اگرقسمت بیشتر سرمایه‌گذاران دوسال قبل ازتوقف واقعی ازکار دست می‌کشیدند، هم به‌نفع خودشان بود، وهم به‌نفع بستانکاران وکشور. اما، گشایش موقتی که بانك مزبور درکار سرمایه‌گذاران ایجادکرد، باعث فرج دائمی سایربانکهای‌اسکاتلند شد. تمام واسطه‌هایی که در تنزیل بروات خود نزدبانکهای مزبور موفقیتی نداشتند، به‌این بانك جدید روی‌آوردند وبا آغوش‌باز پذیرفته شدند. بنابراین، بانکهای دیگر، از دایره خبیثه، که نمی‌توانستند قبلا به‌هیچ‌وسیله‌ای بدون تحمل زیان فراوان، و شاید هم تا اندازه‌ای با بی‌آبرویی، خارج شوند، خود را بیرون آوردند.

لذا، در درازمدت عملیات بانك مزبور که به‌منظور گشایش درپی پولی آغاز شده بود، باعث افزایش فشار وتنگی‌گردید؛ و درحقیقت رقبایی راکه قصد داشت از میدان خارج‌کند از بدبختی رهانید. درآغازکار این بانك عقیدهٔ‌گروهی این بودکه هرچقدر که صندوقهای بانك به‌سرعت خالی شود، به‌استناد وثیقهٔ‌کسانی‌که پولهای‌کاغذی رابه‌آنها وام داده می‌تواند پول تهیه‌کند. به‌نظر من، تجربه بزودی به‌آنها فهماندکه این روش تهیهٔ پول خیلی‌کندتر ازآن بودکه پاسخگوی منظور فوق باشد؛ وخزانهٔ بانك‌که دراصل زیاد پرنبود، و به‌سرعت خالی می‌شد، به‌هیچ تدبیری پر نمی‌شود مگرروش‌مخرب‌حواله کشیدن به‌عهدهٔ‌بانك‌لندن، به‌طریقی‌که در سررسید آن، پرداخت به‌وسیلهٔ برات دیگری که‌متضمن بهره و حق‌العمل است به‌عهدهٔ همان‌بانك به‌عمل‌آید. اما، با اینکه بااعمال این روش می‌توانستند به‌همان سرعتی‌که می‌خواستند پول تهیه‌کنند، ولی، به‌جای اینکه سود ببرند، هردفعه که این عملیات صورت می‌گرفت، زیان می‌دیدند؛ به‌طوری که در درازمدت خودشان را ورشکست می‌کردند، درست مثل یك‌شرکت بازرگانی، تردیدی نیست که اگر به‌عملیات پرهزینهٔ تنزیل پی‌درپی برات مبادرت نمی‌کردند، شاید، به‌این زودی ورشکست نمی‌شدند. مع‌هذا باز هم نمی‌توانستند از بهرهٔ صدور اسکناس منتفع شوند. زیرا اسکناس منتشره بیشتر از مقدار پولی بود که جامعه می‌توانست‌جذب‌کرده و به‌کار برد، به‌همان سرعتی‌که انتشار می‌یافت برای تبدیل باپول مسکوك طلا ونقره به‌بانك برگشت داده می‌شد؛ وخود بانك مرتباً مجبور بود برای این پرداختها پول قرض کند. بعکس، مجموع مخارج این‌قرضها، و هزینهٔ استخدام نمایندگان بانك برای‌اینکه به‌دنبال اشخاص متمول وپولدار بگردند تا از آنها وام بگیرند، ومذاکره بااین اشخاص، وهزینهٔ صدور اوراق قرضه و حواله‌ها برآنها تحمیل می‌گردید، و به‌همان اندازه‌درترازحساب‌هایشان زیان نشان می‌داد، طرح دوباره پرکردن خزانه بانك را بااین تدبیر می‌توان تشبیه به‌استخر آبی‌کردکه مرتب آب از آن خارج می‌شود، واز نهر دیگر آب تازه وارد آن می‌گردد، صاحب این استخر برای اینکه سطح آب همیشه یکسان بوده و دائماً استخر پرباشد چند نفر را استخدام‌کندکه سطل به‌دست گرفته وبرای آوردن آب ازچاهی که در فاصلهٔ نسبتاً دوری قرار گرفته دائماً در رفت و آمد باشند تا آب لازم را برای پر نگاه‌داشتن استخر فراهم کنند!

ولی با اینکه ثابت شد عملیات مزبور درمورد بانك به‌عنوان یك شرکت بازرگانی نه‌تنها عملی است بلکه سودآور نیز هست؛ مع‌هذاکشور هرگز نمی‌توانست ازآن منتفع

شود؛ بلکه بعکس، باید زیانهای هنگفتی هم از این نوع عملیات متحمل شده باشد. این عملیات به‌هیچ‌وجه کمترین اثری در افزایش مقدار پولی که باید قرض‌داده شود نداشت. فقط می‌توانست این بانك را در سراسر کشور تبدیل به‌یك نوع‌صرافی یاادارهٔ استقراض عمومی‌کند. کسانی‌که می‌خواستند وام بگیرند به‌جای اینکه برای گرفتن وام به‌افراد خصوصی مراجعه‌کنند به‌این بانك مراجعه می‌کردند. اما بانکی‌که به‌پانصد نفر مختلف پول قرض می‌دهد، واکثر آنها را مدیران بانك نمی‌شناسند، در انتخاب افرادی‌که باید وام بگیرند هوشیارتر ودقیقتر از فرد خصوصی که پول خود را فقط به‌چند نفر معدود وام می‌دهد نیست؛ صراف مزبور همهٔ کسانی که از او وام می‌گیرند می‌شناسد، و به‌رفتار متین وصرفه‌جوی مشتریان خود اعتماد کامل دارد. بدهکاران چنین بانکی‌که رفتار و کردار آنها راشرح دادم، اکثریتشان، سرمایه‌گذاران خیال پردازی‌بودند،یعنی‌کسانی‌که براتهای مختلفی برای تهیه پول می‌کشیدند، وبرای بازپرداخت آن مجدداً برات دیگری تنزیل می‌کردند، وپول به‌دست آمده را در تعهدات تفریط می‌کردند، و با تمام کمکی که به‌آنها می‌شد، نمی‌توانستند طرحهای خود را کامل‌کنند، واگر طرحها نیز کامل می‌شد، هزینه‌های خود را نمی‌توانستند مستهلك کنند، واز عهدهٔ پرداخت وجوهی که برای معاش تعداد کارگری که دراین طرحها استخدام‌کرده بودند برنمی‌آمدند. بعکس، بدهکاران متین وعاقل وصرفه‌جوی افراد خصوصی، محتملا پولی‌که وام‌گرفته بودند در تعهدات وطرحهایی به‌کار می‌بردند،که متناسب با سرمایهٔ آنهاست، و با اینکه طرحهای این افراد بزرگی وعظمت آنها را نداشت، ولی محکمتر وسودآورتر بود، وهزینه‌های خود را با سودهنگفتی جبران می‌کرد، وبدین‌وسیله می‌توانست وجوه زیادی برای نگاهداری عده بیشتری‌کارگرکه دراین طرحها استخدام شده بودند تدارك کند. بنابراین موفقیت این عملیات، بدون اینکه سرمایهٔ‌کشور راکمترین افزایشی دهد، فقط پول را از طرحهای عاقلانه وسودآور به‌تعهدات نابخردانه وزیان‌آور منتقل می‌کرد.

آقای لا[7] عقیده داشت که‌صنعت اسکاتلند به‌علت کمبود پولی که باید درآن به‌کار برده می‌شد، ضعیف وناتوان است. وی پیشنهادکرد، که یك بانك مخصوص تأسیس‌شود، واین بانك برمبنای ارزش مجموع زمینهای کشور وبه‌همان مقدار پول کاغذی منتشر کند، تا این دردکم‌پولی درمان شود. وقتی برای اولین‌بار وی این پیشنهاد را ارائه داد، پارلمان اسکاتلند اتخاذ این نظر را صلاح نمی‌دانست. این طرح رابعدها دوك‌دارلئان در زمانی که نایب‌السلطنه فرانسه بود اتخاذکرد. فکر امکان افزایش و تکثیر پول کاغذی به‌هرمبلغ، پایه و اساس طرح می‌سی‌پی را تشکیل می‌دهد، که یکی از پرخرجترین و ومسرف‌ترین طرحهای بانکی و سفته‌بازی جهان آن روز بود. آقای دوورنه[8] در بررسی افکار سیاسی روی امور بازرگانی ومالیه آقای دوتو[9]، عملیات مختلف این طرح راچنان کامل، وروشن و با چنان نظم وترتیبی تشریح کرده است، که دلیلی نمی‌بینم به‌آن اشاره کنم. اصولی‌که‌برمبنای آن‌طرح‌مزبور پی‌ریزی شد، درمقاله‌ای که آقای لا دربارهٔ پول

7. Law. 8. Du Verney. 9. Du Tot.

وتجارت منتشر کرد تشریح شده است؛ این مقاله وقتی نامبرده پیشنهاد خود را بـرای اولین‌بار مطرح کرد در اسکاتلند منتشر شد. افکار بسیارعالی ولی رؤیایی و خیالـی که در آن مقاله و آثار دیگر سایرین مطرح شد هنوز هم بسیاری از مردم را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، و شاید، تا اندازه‌ای هم موجب افزایش مازاد پول کاغذی شده‌باشد که اخیراً دراسکاتلند وسایر جاها به‌باد انتقادگرفته شده است.

بانك انگلیس بزرگترین بانك ناشر اروپاست. ایـن بانك، متعاقب قانون مجلس، به‌وسیلهٔ فرمان مخصوصی، به‌تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۶۹۴ تأسیس شد. درآن زمان این بانك مبلغی معادل ۱۲۰۰۰۰۰ لیره به دولت قرض داد که به‌اقساط سالیانـه ۱۰۰۰۰۰ لیره بازپرداخت شود؛ یعنی بهره‌ای معادل هشت درصدکه سالی ۹۶۰۰۰ لیره می‌شود، به‌اضافهٔ ۴۰۰۰ لیره هزینهٔ اداری. باید اذعان داشت‌که، اعتبار دولت جدیدی‌که پس از انقلاب روی‌کارآمده بود باید خیلی‌کم بوده باشدکه مجبور بود پول را با یك چنین بهره‌کلانی قرض کند.

در سال ۱۶۹۷ به‌بانك‌اجازه داده شدکه‌مبلغ ۱۰۰۱۱۷۱ لیره و ۱۰ شلینگ‌به‌سرمایه خود بیفزاید بنابراین، درآن سال مجموع سرمایه بانك بالغ‌بر ۲۲۰۱۱۷۱ لیـره و ۱۰ شلینگ بود. گفته می‌شود این افزایش مبلغ جدید برای کمك به‌اعتبار عمومی بود. در سال ۱۶۹۶ اسناد خرید قسطی با ۴۰، ۵۰ و۶۰ درصد تنزیل می‌شد، واسکناسهای بانك در بیست درصد[۱۰] در دورهٔ ضرب عظیم سکهٔ نقره، که در همان زمان بود، بانك فکر کرد به‌صلاح است که انتشار اسکناس را،که ضرورتاً موجب بی‌اعتباری بانك شده قطع کند.

متعاقب مادهٔ ۷ قانون سال هفتم سلطنت ملکهٔ‌آن، بانك به‌خزانه‌داری مبلغ۴۰۰۰۰۰ لیره وام پرداخت؛که روی‌هم‌رفته باقرضی‌که قبلا داده بود ۱۶۰۰۰۰۰ لیره شد،که مبلغ سود سالیانهٔ آن ۹۶۰۰۰ لیره، به‌اضافه ۴۰۰۰ لیره هزینهٔ اداری بود. بنابراین، در سال ۱۷۰۸ اعتبار دولت مثل اعتبار افراد خصوصی خوب شد، زیرا توانست بانرخ شش‌درصد که نرخ معمولی بهره دربازار آن روز بود پول قرض کنند. به‌دنبال قانون مزبور، بانك بروات خزانه‌داری راکه بالغ‌بر ۱۷۷۵۰۲۷ لیره و۱۷شلینگ و $\frac{۱}{۲}$۱۰ پنس با نرخ ۶درصد بهره بود ملغی‌کرد، ودرهمان حال نیز به‌بانك اجازه داده شدکه برای دو برابر کردن سرمایه خود تعهد پرداخت جدید قبول‌کند. ازاینرو، درسال ۱۷۰۸، سرمایهٔ بانك بالغ‌بر۴۴۰۲۳۴۳ لیره شد؛ و مبلغ ۳۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{۱}{۲}$۱۰ پنس به‌دولت وام داد.

۱۰. نگاه کنید به‌تاریخ درآمدهای عمومی صفحه ۳۰۱.
See James Postlethwaite's History of public Revenue, Page 301.

درسال ۱۷۰۹ با پرداخت ۱۵ درصد بهره مبلغ ۶۵۶۲۰۴ لیره ویك‌شلینگ و ۹ پنس و مجدداً در سال ۱۷۱۰ با پرداخت ۱۰ درصد بهرهٔ مبلغ ۵۰۱۴۴۸ لیره‌و۱۲شلینگ و۱۱ پنس پول‌گرفت. لذا، درنتیجه این‌دوکمك سرمایهٔ بانك بالغبر ۵۵۵۹۹۹۵ لیره و ۱۴شلینگ و۸ پنس شد.

متعاقب قانون سال سوم سلطنت ژرژ اول (مادهٔ ۸) بانك معادل دومیلیون لیره اسناد خزانه را ابطال کرد. بنابراین، تا آن روز بانك مبلغ ۵۳۷۵۰۲۷ لیره و ۱۷شلینگ و ده پنس به‌دولت وام داده بود. درسال هشتم سلطنت ژرژ اول (ماده ۲۱) بانك‌ازشرکت دریای جنوب سهامی به‌مبلغ ۴۰۰۰۰۰۰ لیره خرید؛ و درسال ۱۷۲۲ درنتیجهٔ تعهدات پرداخت جدیدی که برای خرید این سهام نیاز داشت، سهام سرمایهٔ بانك به۳۴۰۰۰۰۰ لیره افزایش یافت. بنابراین، بانك دراین مدت مبلغ ۹۳۷۵۰۲۷ لیره و۱۷شلینگ و $\frac{۱}{۲}$ ۱۰ پنس به‌دولت قرض داده بود؛ و موجودی سرمایه آن به ۸۹۵۹۹۹۵ لیره و ۱۴ شلینگ و۸پنس بالغ شد.

به‌همین دلیل مبلغی که به‌دولت قرض داده بود، و از آن بهره می‌گرفت، رفته‌رفته از موجودی سرمایهٔ بانك فراتر رفت، به‌عبارت دیگر از میزان سرمایه‌ای‌که بانك‌سودآن را به‌دارندگان سهام‌بانك‌می‌پرداخت بیشتر شد؛ یعنی‌بانك به‌استثناء سرمایه تقسیم‌شدهٔ‌خود، سرمایه تقسیم‌نشده‌ای به‌هم زد. و از آن زمان تاکنون سرمایه تقسیم نشده خود را حفظ کرده است. در سال ۱۷۴۶، بانك در موارد مختلف، مبلغ ۱۱۶۸۶۸۰۰ لیره به‌مردم وام داده و سرمایهٔ تقسیم شده بانك در اثر تعهد پرداخت و پذیره‌نویسیهای مختلف به ۱۰۷۸۰۰۰۰ بالغ شد. وضع این دو مبلغ از آن تاریخ تا به‌امروز به‌همین شکل است. به‌دنبال قانونی‌که در سال چهارم‌سلطنت ژرژ سوم (ماده ۲۵) گذشت، بانك موافقت کرد برای تجدید اجازهٔ تأسیس مبلغ ۱۱۰۰۰۰ لیره بدون بهره وبازپرداخت به‌دولت‌بپردازد. بنابراین مبلغ مزبور به‌هیچ‌کدام از دو مقدار وجه فوق چیزی نیفزود.

سود سرمایهٔ بانك طبق نوسانات نرخ بهره‌ای‌که درزمانهای مختلف، در قبال‌وامهای پرداخت شده به‌مردم دریافت کرده بود، فرق می‌کرد، همچنین سود سرمایه در شرائط و مقتضیات مختلف تغییر می‌کرد. نرخ بهره به‌تدریج ازهشت درصد به‌سه‌درصد تنزل کرد. در چند سال اخیر سود سهام بانك $\frac{۱}{۲}$ ۵ درصد بوده‌است.

ثبات بانك انگلیس یعنی ثبات دولت انگلیس. بستانکاران بانك‌وقتی متحمل ضرر و زیان می‌شوند که تمام آن پولهایی که‌به‌مردم وام‌داده شده از بین‌برود. هیچ بانك دیگری در انگلیس با قانون‌مجلس به‌وجود نمی‌آید، و هیچ بانکی نمی‌تواند بیش ازشش عضو داشته باشد. بانك مزبور، نه‌تنها مثل یك بانك عادی عمل می‌کند، بلکه ماشین‌بزرگ دولت هم هست. بیشتر اقساط سالیانه‌ای‌که بستانکاران دولت طلب دارند دریافت و یا پرداخت می‌کند، اسناد خزانه را به‌جریان می‌گذارد، و معادل مبلغ‌سالیانه وصولی مالیات زمین و جو سبز را از پیش به‌دولت می‌پردازد، زیرا اغلب پرداخت این نوع مالیاتها درسالهای بعد انجام می‌شود. درتمام این عملیات مختلف بانکی، وظیفهٔ بانك نسبت به‌مردم

ممکن است گاهی آن‌را مجبورکرده‌باشد، (بدون‌کوچکترین‌قصوری ازطرف‌مدیران‌بانك) که موجودی پول در جریان را با انتشار پول کاغذی زیادکند. همچنین بانك مزبوراسناد بازرگانان را تنزیل، و در موارد مختلف، اعتبار صرافهای عمدهٔ انگلیس، و حتی صرافهای هلند و هامبورگ را هم تضمین و تأییدکرده است. گفته می‌شود دریك‌مورد در سال ۱۷۶۳، در یك هفته برای‌همین‌موضوع درحدود ۱۶۰۰۰۰۰ لیره، که قسمت‌اعظم آن شمش طلا بود وام داده است. البته، من خودم به‌هیچ‌وجه قصد ندارم‌که کلان‌بودن وام مزبور، یاکوتاه‌بودن‌مدت را تأییدکنم. درموارد دیگر، این بانك بزرگ تبدیل به‌یك صراف می‌شدکه تنها وظیفه‌اش خردکردن پول بود.

عملیات هوشیارانهٔ بانك وقتی صنعت یك‌کشوررا توسعه می‌دهدکه‌قسمت اعظم‌سرمایه کشورکه بدون وجود بانك‌درکارهای مختلفی مشغول بود، به‌کارهای فعال و مولدی اختصاص داده شود، والا تنها افزایش میزان سرمایهٔ‌کشور، برای توسعهٔ صنعت، دردی را دوا نمی‌کند. قسمتی ازسرمایه‌ای‌که بازرگان اجباراً به‌صورت پول نقد و بیکار نزد خود نگاه‌می‌دارد، تا بتواند تقاضاهای اتفاقی را جواب دهد، چنان سرمایه مرده‌ای تشکیل می‌دهد، که تا وقتی دراین حالت باقی می‌ماند، چیزی برای وی یاکشورش‌تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانهٔ بانکداری سبب می‌شودکه وی بتواند این سرمایهٔ مرده را تبدیل به‌سرمایهٔ فعال و مولدکند؛ یعنی آن را تبدیل به‌مواد خام کرده‌وروی آن‌کارکند، با تبدیل‌به‌ابزار تولید کند، یااینکه‌آذوقه وخواربار تهیه کند؛خلاصه‌آن‌راتبدیل‌به‌سرمایه‌ای‌کندکه‌چیزی برای او و کشورتولید می‌کند. پول طلا ونقره‌ای‌که در هرکشور جریان دارد، وبه‌وسیلهٔ آن محصول زمین وکار سالیانه به‌جریان افتاده و بین‌مصرف‌کنندگان واقعی آن توزیع می‌شود، درست مثل پول نقدی‌که بازرگان و یاواسطهٔ بیکار نزدخود نگاه می‌دارد سرمایهٔ مرده‌ای است. این قسمت ارزشمند سرمایهٔ‌کشور است، که هیچ چیز برای کشور تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانهٔ بانکی، چون پول‌کاغذی را جانشین قسمت بیشتر این طلا و نقره می‌کند، سبب می‌شودکه کشورسهم بزرگ‌این سرمایهٔ مرده را تبدیل به‌سرمایهٔ فعال‌ومولد کند؛ یعنی تبدیل به‌سرمایه‌ای‌کندکه چیزی برای‌کشور تولید می‌کند. طلا و نقرهٔ موجود و در جریان یك‌کشور را می‌توان به‌خوبی با شاهراه‌آن‌کشور مقایسه‌کرد، که این شاهراه با آنکه تمام غله و سبزی و علوفهٔ‌کشور از طریق آن حمل می‌شود، خود آن یك‌ذره از هیچ‌کدام آنها را تولید نمی‌کند. عملیات عاقلانهٔ بانك با تهیهٔ یك راه هوایی واگن‌رو (اگر اجازه بدهید چنین استعاره بعیدی درمورد پول‌کاغذی را به‌کار برم) به‌کشور این فرصت را می‌دهدکه بیشتر قسمتهای شاهراههای خود را به‌چراگاههای خوب و مزارع غله اختصاص دهد، و بدین‌وسیله محصول سالیانهٔ کار و سرمایه رابه‌میزان قابل توجهی بالا خواهدبرد. اما، باید اعتراف‌کرد، که صنعت و تجارت‌کشور، با اینکه ممکن است قدری زیاد شده‌باشد، نمی‌تواند کلا آن‌طورکه برپایهٔ سفت و سخت طلا و نقره حرکت می‌کند، وقتی که روی بالهای ظریف و خوش ساخت‌پول کاغذی معلق‌است، ایمن باشد. به‌استثناء تصادفاتی که ناشی از عدم مهارت وتبحر مدیران وکارگردانان پول‌کاغذی‌است، صنعت و تجارت‌معروض چند اتفاق‌دیگری قرارمی‌گیردکه مهارت و احتیاط‌کارگردانان

مزبور نمی‌تواند آنها را رهائی بخشد.

مثلا در یك جنگ نابفرجامی، که در آن دشمن پایتخت را به‌تصرف درآورده است، و در نتیجه خزانهٔ طلا و نقره‌ای‌که پشتوانهٔ پول‌کاغذی است نیز به‌دست او افتاده است،در کشوری‌که‌مجموع پول‌در گردش پول‌کاغذی است ایجاد هرج و مرج و آشفتگی بیشتری می‌کند، تا درجایی‌که قسمت بیشتر پول در گردش آن طلا و نقره است. چون وسیلهٔعادی دادوستد ارزش خود را ازدست داده‌است، هیچ‌گونه مبادله‌ای‌صورت نمی‌گیرد مگرمعاملهٔ پایاپای یا معامله به‌نسیه. چون تمام مالیاتها معمولا به‌پول‌کاغذی پرداخت شده، دولت وسیله‌ای دیگربرای پرداخت حقوق‌سربازان‌و یاپرکردن انبارهای خود ندارد؛ و برگشت وضع‌کشور به‌حال نخستین دشوارتر خواهد بود تا وقتی‌که قسمت بیشترپول‌در گردش‌طلا و یا نقره باشد. روی این اصل دولتی‌که مایل است قلمرو کشورش همیشه در وضعی باشد که به‌آسانترین وجهی بتوان ازآن‌دفاع‌کرد، بایدنه‌تنهامواظب تکثیرفوق‌العادهٔ انتشار اسکناسی باشدکه بانك‌ناشر را به‌ورشکستگی سوق‌می‌دهد؛ بلکه حتی نسبت به‌مقدارانتشاری که قسمت بیشتر اسکناس در جریان‌کشورش را شامل می‌شود نیز دقت‌کافی مبذول دارد.

پول در گردش هرکشور را می‌توان به‌دوشعبهٔ مختلف تقسیم‌کرد: یکی گردش‌پولی که‌بین فروشندگان صورت‌می‌گیرد، ویکی‌هم گردش‌پولی‌که بین فروشنده و مصرف‌کننده است. گرچه همان قطعات پول، اعم از اسکناس و یا فلز، ممکن است گاهی در انتشارو گردش پولی نوع اول‌به‌کارورودو گاهی در گردش دوم، ولی‌هرکدام ازاین‌دورشته‌عملیات احتیاج به‌موجودی معین پول دارند که بتوانند کار خود را ادامه دهند، حال ازهرنوع پولی که باشد فرق نمی‌کند. ارزش کالاهایی که بین فروشندگان‌جریان‌دارد، هرگزبیشتر از ارزش کالائی‌که بین فروشندگان و مصرف‌کنندگان جریان دارد نیست؛ هرچه‌که فروشندگان، چون به‌طورعمده فروشی‌کار می‌کنند، معمولاهردادوستدمعین، مستلزم‌مبالغ هنگفتی‌است. بعکس، جریان‌پول بین فروشنده‌ومصرف‌کننده، چون معمولا باخرده‌فروشی سروکار دارند، اغلب مستلزم مبالغ بسیار ناچیزی است، بیشتراوقات یك شلینگ یاحتی نیم پنی برای این‌کار تکافو می‌کند. ولی‌مبالغ‌جزئی سریعتر گردش‌می‌کندتامبالغ‌بزرگ. یك شلینگ سریعتر دست بدست‌می‌گردد تا یك‌گینی، و یك نیم‌پنی بیشتر از یك شلینگ صاحب خودرا عوض می‌کند. بنابراین، بااینکه خریدهای سالیانهٔ مصرف‌کنندگان، لااقل مساوی ارزش‌کالاهای فروشندگان است، معمولا با مبالغ‌کمتری معامله می‌شود؛ در اثر سرعت بیشتر گردش پول، همان قطعات پول، وسیلهٔ خریدهای بیشتری خواهد بود تا خریدهای نوع اول.

پول‌کاغذی ممکن است طوری تنظیم شودکه یا بیشتر محدود به‌گردش پول بین فروشندگان مختلف باشد، یا اینکه در بیشتر معاملات بین فروشندگان ومصرف‌کنندگان نیز وارد شود. در جاهایی‌که اسکناسهای‌کمتر ازده‌لیره‌ای جریان ندارد، مثل لندن، پول کاغذی خودش را محدود به‌فروشندگان می‌کند. وقتی‌که یك اسکناس ده‌لیره‌ای به‌دست مصرف‌کننده‌ای می‌رسد، معمولا مجبور می‌شود در اولین مغازه‌ای که می‌خواهد به‌اندازهٔ

پنج شلینگ جنس‌بخرد آن راخردکند، به‌طوری‌که اغلب‌قبل ازاینکه مصرف‌کننده‌فرصت داشته باشدکه بیش از یك‌چهلم آن‌را خرج‌کند اسکناس مزبور به‌دست فروشنده می‌رسد. درجاهایی‌که مثل اسکاتلند، اسکناسهای‌کوچکتری مـانند اسکناس بیست‌شلینگی منتشر می‌شود، پول‌کاغذی به‌قسمت بیشتر مبادلات بین فروشنده‌و خریدار جریان پیدا می‌کند. قبل از تصویب قانونی‌که انتشاراسکناسهای ده‌شلینگی وپنج‌شلینگی راممنوع‌کرد، پولهای کوچك مزبور در بیشتر مبادلات ظاهر می‌شدند. درپولهای‌رایج امریکای شمالی، پولهای کاغذی یك شلینگی معمولا انتشار می‌یافت، و تقریباً تمام جریان پول را پرکرده بود. در بعضی ازاسکناسهای یورکشایر، حتی مبالغ‌کوچك مثل شش‌پنی هم‌یك اسکناس مخصوص داشت.

درجاهایی‌که‌صدوراسکناسهای‌کوچك‌مانع قانونی نداشته و معمولا این‌نوع‌اسکناسها انتشار می‌یابد، بسیاری از افراد متوسط و معمولی می‌توانند بانکدار بشوند و به‌این‌کـار تشویق می‌شوند. شخصی‌که سفتهٔ‌پنج‌لیره‌ای‌و یا حتی فته طلب بیست شلینگی‌وی راهمه‌کس ردکرده است، بدون تردید در ازاء حق‌الزحمه‌ای معادل شش‌پنس آن‌را در بانك یانـزد صراف خرد می‌کند. ولی ورشکستگیهای مکرری که این بانکداران بی‌پول معروض آن قرار می‌گیرند، ممکن است ناراحتیهای شدیدی را موجب شود، وگاهی اوقات‌بدبختیهای عظیمی برای تعداد زیادی از مردم تنگدست‌که اسکناس افراد دیگر را خردکرده‌اند پدید می‌آید.

شاید، بهتر این بودکه در سراسر خاك انگلیس اسکناسهای کمتر از مبلغ پنج لیره صادر نمی‌شد. احتمالا، درآن‌صورت پول‌کاغذی، در هرقسمت ازکشور، محدود به‌گردش بین فروشندگان مختلف می‌شد، درست مثل لندن در حال حاضرکه اسکناسهای کمتر از ده‌لیره در آن جریان ندارد؛ اسکناس پنج‌لیره‌ای در بیشتر نواحی‌کشور، اسکناسی است که‌گرچه قدری بیش ازنیمی از مقدارکالاهارا می‌توان باآن‌خرید، ولی به‌همان‌اندازه‌ای که‌در میان مخارج پرریخت وپاش‌لندن اسکناس‌ده‌لیره‌ای دست‌به‌دست می‌گردد، اسکناس پنج لیره‌ای، با اینکه به‌ندرت تمام آن یك دفعه خرج می‌شود، مورد توجه است.

باید دانست، درجایی‌که مثل لندن، پول‌کاغذی محدودبه‌مبادله بین‌فروشندگان‌است، همیشه مقدار زیادی طلا و نقره وجود دارد. در جاهایی‌که مثل اسکاتلند، و بیشتر ازآن در امریکای‌شمالی، پول کاغذی‌گردش‌کثیری بین‌فروشنده و مصرف‌کننده دارد، اسکناس طلا و نقره را بالکل ازکشور به‌خارج تبعید می‌کند؛ تقریباً تمام مبادلات عـادی تجارت داخلی با پول‌کاغذی انجام می‌شود. ممنوعیت انتشار اسکناسهای پنج شلینگی وده‌شلینگی تا اندازه‌ای‌کمبود طلا و نقره را در اسکاتلند ازبین برد؛ و اگر انتشار اسکناسهای‌بیست شلینگی هم ممنوع می‌شد مقدار طلا و نقره را بیشتر می‌کرد. گفته می‌شود در امریکا از وقتی‌که بعضی از پولهای کاغذی ممنوع‌گردیده مسکوك طلا و نقره فراوان‌تر شده‌است. وهمچنین‌گفته می‌شودکه قبل ازپیداشدن پولهای‌کاغذی، مسکوك‌طلا و نقره درآن‌کشور فراوان بوده است.

با اینکه پول‌کاغذی باید کاملا محدودبه‌گردش بین فروشندگان با یکدیگر باشد،

مع‌هذا بانك و بانکداران هنوز هم، مثل وقتی‌که پول کاغذی در تمام معاملات گـردش داشت، می‌توانند تقریباً همان‌نحو کمك را به‌تجارت و صنعت یك‌کشور بکنند. پول نقدی که‌فروشنده مجبور است برای اجابت تقاضاهای اتفاقی، نزد خودنگاه‌دارد، کالا بین وی‌و سایر فروشندگانی‌که او از آنها کالا می‌خرد به‌گردش درمی‌آید. وی نیازی نداردکه‌برای معاملهٔ بین خود و مصرف‌کننده‌اش، که مصرف‌کنندهٔ وی هستند وبا پول نقد از او خرید می‌کنند و به‌جای‌دریافت وجه‌پولی‌هم‌به‌او می‌دهند، پول نقد را عاطل نگاه‌دارد. بنابراین، با اینکه اجازه نمی‌دادندکه به‌غیر از مبالغی‌که کافی برای مبادلهٔ بین فروشندگـان است پول‌کاغذی دیگری منتشر شود، ولی بعضاً دراثرتنزیل بروات‌حقیقی، وقسمتی هم به‌دلیل وامی‌که براساس حسابهای اعتباری می‌دهند، بانك و بانکداران هنوز هم‌می‌توانستندقسمت بیشتر فروشندگان‌مزبوررا از لزوم نگاهداری مبالغ هنگفتی از سرمایهٔ‌خودشان به‌صورت پول نقد، و بیکارکه برای پاسخ به‌تقاضاهای گهگاهی کنار گذاشته بودند، برهانند. هنوز هم ممکن بود بتوانند نهایت کمك و مساعدتی راکه بانکها و بانکداران، بارعایت‌قوانین، انجام می‌دهند، به‌عمل آورند.

می‌توان‌گفت، مانع‌شدن افراد خصوصی، از اینکه سفته‌های‌یك بانکدار را، برای‌هر مبلغ اعم ازکوچك یا بزرگ قبول بکند، درحالی که خودشان راضی به‌قبول آن هستند، و یا محدودکردن یك بانکدار، از انتشار اسکناسهای‌کوچك، در حالی‌که تمام همسایگان او حاضر به‌قبول آن هستند، نقض آشکارآزادی طبیعی است‌که وظیفهٔ اصلی قانون‌حمایت از آنست، نه تخلف ازآن. بدون تردید، چنین مقرراتی، در بعضی از موارد نقض آزادی طبیعی است. اما اجرای آزادی طبیعی افراد معدودی، که ممکن است امنیت تمام جامعه‌را به‌مخاطره بیفکند، باید به‌وسیلهٔ قوانین تمام دولتها، اعم از آزادترین، یا مستبدترین آنها محدود بشود، و محدود هم شده است. مجبورکردن افراد به‌ساختن دیوار مشترك بـرای جلوگیری از آتش‌سوزی، نیز نقض آزادی طبیعی است، درست‌به‌همان شکلی‌که مقررات دادوستد بانکی پیشنهاد شده در این فصل نقض آزادی است.

پول‌کاغذی‌که به‌شکل اسکناس منتشرشده‌ازطرف‌اشخاصی‌که‌اعتبار آنها تردیدناپذیر است، که بدون‌هیچ‌گونه شرطی عندالمطالبه قابل پرداخت باشد، و در واقع هم به‌محض ارائهٔ آن پرداخت می‌شود، ارزشش از هرلحاظ مساوی باارزش پول طلا و نقره است؛ زیرا در هرآن می‌توان در برابر آن طلا و نقره دریافت‌کرد. هرچیزکه‌در قبال این پول بانکی خرید و فروش شود، لزوماً باید قیمت‌اش به‌همان ارزانی باشدکه اگر طلا و نقره می‌دادیم می‌توانستیم بخریم.

گفته شده است، افزایش پول‌کاغذی در اثر افزایش مقدار آن، و در نتیجهٔ کاهش ارزش مجموع پول در جریان، لزوماً قیمت پولی‌کالاها را بالا می‌برد. اما چون مقـدار طلا و نقره‌ای، که از جریان‌پول خارج شده، همیشه برابر با مقدار پول‌کاغذی است‌کـه انتشار یافته، پول‌کاغذی لزوماً مقدار پول در جریان را افزایش نخواهد داد. از اواخر سدهٔ‌گذشته تا به‌امروز قیمت خواربار هیچ‌وقت در اسکاتلند ارزانتر ازسال ۱۷۵۹ نبوده است، گو اینکه با انتشار اسکناسهای ده و پنج شلینگی، در آن سال پول‌کاغذی بیشتر از

امروز در جریان بود.

نسبت بین قیمت خواربار در اسکاتلند و انگلیس امروز همانست‌که قبل از انتشار عظیم اسکناس به‌وسیلهٔ بانکهای اسکاتلند، وجود داشت. در بسیاری از موارد، قیمت گندم انگلیس به‌ارزانی گندم فرانسه است؛ درصورتی‌که در انگلستان مقادیر زیادی پول کاغذی منتشر شده، و در فرانسه به‌ندرت پول کاغذی دیده می‌شود. درسال ۱۷۵۱ و۱۷۵۲ که‌آقای هیوم مقاله‌های سیاسی خود را چاپ‌کرد، و بلافاصله پس از انتشار عظیم پول‌کاغذی در اسکاتلند، افزایش محسوسی در قیمت خواربار پیدا شدکه احتمالا، به‌علت نامساعدبودن هوابود نه‌انتشار پول کاغذی. در حقیقت، درمورد پول‌کاغذی‌که شامل سفته‌هایی است‌که پرداخت آنها، در هر مورد، یا مبتنی برحسن‌نیت‌کسانی است‌که آن‌را انتشار داده‌اند، ویا مبتنی برشرایطی است‌که دارندهٔ این اسکناسها ممکن است همیشه قدرت انجام‌آن رانداشته باشد، وضع طور دیگری می‌شد؛ و اگر هم پرداخت سفته‌ها سالها پس از صدور، بدون اینکه بهره‌ای به‌آن تعلق‌گیرد، معوق می‌ماند، بازعکس‌العمل مردم فرق می‌کرد. بدون تردید، ارزش چنین پولهایی کم‌وبیش، پائین‌تر از طلا و نقره است، بستگی به‌این داردکه اشکالات و مبادلهٔ آن یا عدم قطعیت تعویض آن در برابر طلا و نقره کم باشد یا زیاد، و همچنین بستگی دارد به‌اینکه فاصلهٔ زمانی بازپرداخت آن‌کم است یا زیاد.

چند سال پیش شرکتهای مختلف بانکی اسکاتلند در اسکناسهای خود یك جملهٔ اختیاری می‌گنجاندند، که به‌موجب آن تعهد می‌کردندکه دارندهٔ اسکناس به‌محض ارائهٔ آن به‌بانك پول خود را دریافت می‌کند، و یا شش‌ماه پس از ارائهٔ آن به‌بانك، به‌اختیار مدیران بانك، کل مبلغ به‌اضافهٔ بهرهٔقانونی شش‌ماه مزبور رایکجادریافت‌خواهدکرد. مدیران بعضی از بانکها گاهی از این جملهٔ مجاز و اختیاری سوء استفاده می‌کردند، بدین نحوکه افرادی‌که قصد داشتند پولهای‌کاغذی زیاد خود را تبدیل به‌طلا ونقره‌بکنندتهدید می‌کردندکه از جمله اختیاری مزبور استفاده خواهندکرد، مگراینکه‌متقاضی فقط‌به‌تبدیل قسمتی ازمبلغی‌که درخواست مبادلهٔ آن را داشت رضایت‌دهد. سفته‌های بانکهای مزبوردر آن زمان قسمت اعظم پول در جریان اسکاتلند را تشکیل می‌داد، که عدم قطعیت پرداخت آن لزوماً ارزش آنها را پائین‌تر از ارزش طلا و نقره می‌برد. در مدتی که سوء استفاده از جملهٔ مشروحهٔ فوق ادامه داشت (به‌طورکلی در سالهای ۱۷۶۲ و ۱۷۶۳ و ۱۷۶۴ استفاده از حملهٔ مزبور بیشتر شیوع داشت)، درحالی‌که معاوضهٔ پول بین‌لندن کارلایل[11] به‌قیمت اسمی بود، مبادلهٔ پول بین لندن و دام‌فریز[12]، با اینکه این شهر در فاصلهٔ‌سی‌میلی کارلایل است، ولی‌نرخ مبادله چهاردرصد به‌زیان دام فریز بود. اما درکارلایل، بروات به‌طلا و نقره پرداخت می‌شد، درصورتی‌که در دام فریزبه‌اسکناسهای اسکاتلندی، و محرز نبودن تبدیل این اسکناسها به‌مسکوك طلا و نقره قیمت آنها را چهار درصد کمترازقیمت مسکوك‌کرده بود، همان قانونی‌که صدور اسکناسهای ۵ شلینگی و ده شلینگی را ممنوع کرد، جملهٔ مزبور را هم از روی اسکناسها حذف کرد، و بدین طریق معاوضهٔ پول بین

11. Carlisle. 12. Dumfries.

انگلستان و اسکاتلند را به‌نرخ طبیعی خود برگرداند، یعنی به‌برخی‌که جریان تجارت و فرستادن پول ایجاب می‌کرد.

در پولهای‌کاغذی یورکشایر، پرداخت مبالغ جزئی مثل نیم‌شلینگی گاهی به‌این شرط وابسته بودکه دارندهٔ اسکناس باید بقیهٔ پول خرد یك‌گینی رابه‌صادرکنندهٔاسکناس بدهد؛ و این شرطی‌بودکه‌اغلب دارندهٔ اسکناس‌قادر به‌انجام آن نبود، و لذا قیمت‌اسکناس را پائین‌تر از قیمت طلا و نقره برده بود. قانونی‌که از مجلسین گذشت این‌گونه‌عبارات‌و شرطها را غیرقانونی اعلام کرد، و مثل مورد اسکاتلند، کلیهٔ سفته‌های در وجه حامل کمتر از بیست شلینگی را ممنوع کرد.

پول کاغذی منتشره در امریکای شمالی شامل اسکناسهای در وجه حامل نبود، بلکه به‌صورت اسکناسهای دولتی بودکه پرداخت آن تا چند سال پس از انتشار حال نمی‌شد؛ و با اینکه دولتهای استعماری بهره‌ای به‌دارندهٔ اوراق مزبور نمی‌دادند، ولی آن‌را پول قانونی اعلام‌کردندکه در برابر کل ارزش انتشاری آن قابل تبدیل است، و در حقیقت‌کل مبلغ آن‌را دولت پس می‌داد. ولی با قبول این موضوع‌که امنیت مستعمره کاملا خوب بود، اگر فرض‌کنیم که صدلیره پانزده‌سال از تاریخ صدور آن قابل پرداخت است، در کشوری‌که نرخ بهره شش درصد است، ارزش حال صد لیره‌کمی بیشتر از چهل لیره می‌شود. بنابراین، مجبورکردن یك بستانکار، به‌قبول این‌پول‌کاغذی در قبال صد لیره‌ای که وی نقداً به بدهکار داده است یك بی‌عدالتی شدیدی بود که شاید، به‌ندرت از طرف دولتهایی‌که خود رادولت آزاد می‌نامند عمل شده باشد. این عمل دارای نشانه‌های آشکار از چیزی است‌که دکتر دوگلاس این مرد محترم و رك‌گو آن‌را برزبان‌رانده است؛ یعنی نقشه‌ای‌که بدهکاران متقلب برای فریب‌دادن بستانکاران کشیده‌اند. در حقیقت، دولت پنسیلوانیا[۱۳]، در اولین‌باری که در سال ۱۷۲۲، پول‌کاغذی انتشار داد، ادعاکرد، که‌پول کاغذی را با ارزش مساوی، با طلا و نقره عوض خواهد کرد، و برای‌کسانی‌که‌به‌هنگام دریافت قیمت‌کالاهایشان تفاوتی بین پول‌کاغذی مستعمره و طلا و نقره قائل می‌شدند جرایمی تعیین‌کرد؛ که البته خوداین قانون مثل قانون بالا مستبدانه و ظالمانه بود، ولی اثرش خیلی‌کمتر از آن بودکه منظور و مقصود قانونگذار را در تقویت و پشتیبانی پول برآورد. قانون رسمی یك‌کشور ممکن‌است‌یك شلینگ را به‌جای یك‌گینی پول قانونی اعلام‌کند، زیرا ممکن است دادگاهها را ملزم‌کندکه ذمهٔ بدهکاری راکه عرض‌حال تقدیم کرد بری‌کند. ولی هیچ قانون رسمی نمی‌تواند شخصی راکه‌اجناس خود را می‌فروشد، و آزاد است هرطورکه می‌خواهد بفروشد، مجبورکندکه در ازاء یك‌گینی‌کالای فروخته شده یك شلینگ دریافت‌کند. با وجود مقرراتی ازاین قبیل، در وقتی‌که پولهای مختلف در انگلیس معاوضه می‌شدند معلوم شدکه یك‌صد لیرهٔ استرلینگ، در بعضی از مستعمرات، برابر با یکصد و سی‌لیره تلقی می‌شد، و در بعضی دیگر از مستعمرات برابر مبلغ معتنابهی

۱۳. قبل از استقلال امریکا، و در زمان حکومت استعماری، هرکدام از سیزده ایالت امریکا یك‌دولت مستقل و جداگانه‌ای داشتند، و پنسیلوانیا یکی ازآن سیزده ایالت بود (مترجم).

یعنی هزار وصد لیره؛ این تفاوت ارزش لیره ناشی از تفاوت مقدار پول‌کاغذی بودکه درمستعمرات مختلف انتشار یافته بود، وهمچنین ناشی ازاین بودکه شرایط بازپرداخت و ابراء دین نهایی آن درچه مدت زمان و باچه احتمالی است.

بنابراین، هیچ قانونی نمی‌تواند منصفانه‌تر از قانون مزبور مصوبه پارلمان باشد، که من غیرحق درمستعمرات از آن شکایت دارند، وقانون مزبور چنین اعلام داشت‌که درآینده پولهای‌کاغذی‌که در مستعمرات انتشار می‌یابد نمی‌تواند برای بازپرداخت پول قانونی به‌شمار آید.

پنسیلوانیا درصدور وانتشار اسکناس ازتمام مستعمرات ما معتدل‌تر بوده است. بنابراین گفته می‌شودکه‌که ارزش پول‌کاغذی آن هرگز از ارزش پول مسکوکی که قبل از انتشار اسکناس رواج داشت پائین‌تر نرفته است. قبل ازانتشاراسکناس، پنسیلوانیا **واحد پول مسکوك خود را بالابرده بود، وبه‌وسیلهٔ قانون مجلس دستور دادکه ۵ شلینگ** استرلینگ در برابر ۶شلینگ و۳پنس پول مستعمره، وبعدها دربرابر ۶شلینگ و۸پنس معاوضه شود. بنابراین، یك‌لیره پول مستعمره، حتی وقتی‌که پول طلا ونقره درجریان بود، متجاوز از سی درصدکمتر از ارزش یك لیرهٔاسترلینگ ارزش داشت، ووقتی که **پنسیلوانیا پول کاغذی انتشار داد به‌ندرت ارزش آن از سی‌درصد تفاوت مزبور تجاوز** می‌کرد. دلیل افزایش ارزش وجهی مسکوك برای جلوگیری ازصدور طلا ونقره بود، یعنی باافزایش‌ارزش وجهی مسکوك، مقدارمساوی مسکوك درپنسیلوانیابامقادیر بیشتری پول انگلیس معاوضه می‌شد تا در خود انگلیس. اما، معلوم شد درست به‌همان‌نسبتی که پنسیلوانیا واحد مسکوك خود رابالابرد قیمت‌کالاهای انگلیس نیز افزایش یافته است، به‌طوری‌که طلا ونقرهٔ مستعمره مثل پیش، بسرعت ازکشور خارج می‌شد.

پول‌کاغذی هر مستعمره، باهمان مبلغ اسمی‌که انتشار یافته بود؛ به‌عنوان مالیات ایالتی پذیرفته می‌شد، وبناچار بدین‌طریق ارزش آن بیشتر از مقداری بودکه مدت بازپرداخت ویا پس دادن واقعی یافرضی آن ممکن بود ایجادکند.

ارزش اضافی پول‌کاغذی، برطبق مقدار پولی بودکه یك مستعمره بخصوص بیشتر ازمیزان مالیات ایالتی‌که باید می‌پرداخت منتشر می‌کرد. و در تمام مستعمرات میزان پول‌کاغذی بیشتر از مالیاتی بودکه باید به‌پردازد.

شاهی‌که قانونی وضع می‌کند مبنی براینکه نسبت معینی ازمالیات او باید با پول کاغذی از جنس معینی پرداخت شود، با اینکه شرایط پس دادن واسترداد نهایی پول کاغذی به‌طورکلی بستگی به‌اراده شاه دارد، ولی ارزش معینی برای اسکناس یا پول کاغذی ایجاد می‌کند. اگر بانکی‌که این پول را انتشار داده دقت‌کند تا مقدار آن‌را همیشه قدری‌کمتر از آن‌چیزی نگاه‌داردکه به‌آسانی قابل‌استفاده دراین‌راه باشد، تقاضای پول کاغذی ممکن است چنان باشدکه باصرفه باشد، یا در بازار ازمسکوك طلا ونقره‌ای که اسکناس جانشین آن شده قدری بیشتر به‌فروش رسد. بعضی ازمردم علت تفاوت‌پول (صرف پول) آمستردام، یا برتری پول بانکی رابه‌پول درجریان همین مسأله می‌دانند؛ گواینکه این پول بانکی را نمی‌توان با ارادهٔ صاحب آن از بانك خارج کرد. قسمت‌اعظم

بروات باید بااین پول بانکی پرداخت شود، یعنی با انتقال حساب در دفاتر بانکی؛ و می‌گویند، مدیران بانك آمستردام دقت می‌کنندکه‌کل مقدارپول بانکی راهمیشه پائین‌تر ازمقداری نگاه دارندکه کاربردی این‌چنین ایجاب می‌کند. گفته می‌شود، به‌این دلیل است که پول بانکی در برابر مبلغ بیشتری‌فروش می‌رود، و یا معادل ۴ تا ۵ درصد بیشتر ازپول مسکوك طلا ونقرهٔ آن‌کشور صرف می‌کند. اما، همان‌طورکه بعداً خواهیم دید، این دلیل بانك آمستردام تا اندازهٔ زیادی واهی وبی‌اساس است.

قیمت پول کاغذی‌که به‌پائین‌تر از ارزش مسکوك طلا ونقره تنزل می‌کند ارزش آن فلزات راکاهش نمی‌دهد، ویا سبب نمی‌شودکه مقادیر مساوی ازآن درقبال مقادیر کمتری کالای نوع دیگر مبادله شود. نسبت بین ارزش طلا و نقره وارزش هرنوع‌کالای دیگر، درتمام‌موارد بستگی به‌ماهیت یامقدار پول‌کاغذی‌مخصوصی، که‌ممکن‌است‌درکشور مخصوصی جریان‌داشته‌باشد، ندارد، بلکه‌مبتنی‌برفقرو غنای معادنی‌است، که‌دریك زمان معین بخش بزرگی از بازار تجارتی جهان راباآن‌فلزات اشباع می‌کند. تفاوت ارزش‌طلا و نقره باهرنوع کالای‌دیگر، بستگی‌دارد به‌تناسب بین‌مقدارکاری‌که برای آوردن کمیت معینی طلا ونقره به‌بازار لازم است، ومیزان‌کاری‌که برای آوردن مقداری از هر نوع کالای دیگر به‌آنجا لازم است.

اگر بانکداران درصدور هرنوع اسکناس درگردش، ویا اسناد در وجه حامل مجبور ومحدود به‌مقدارکمتری شوند، واگر ملزم بشوندکه به‌محض ارائه چنین پولهای کاغذی فوری وبدون هیچ‌گونه قید وشرطی آن‌را بپردازند، دادوستد اسکناس، درتمام موارد، با اطمینان وایمنی‌که برای مردم ایجاد شده، کاملا آزاد می‌شود. زیاد شدن اخیر تعداد شرکتهای بانکی در دو قسمت جزیرهٔانگلیس[۱۴] یعنی واقعه‌ای‌که بسیاری از مردم را به‌وحشت انداخته است، به‌جای اینکه امنیت پولی مردم راکم‌کند، آن‌را افزایش داده است. وهمهٔ بانکها را مجبورکرده است‌که در رفتار خود ملاحظه‌کار باشند، ومقدار پول کاغذی خود را بیشتر ازنسبت لازم پول مسکوك بالا نبرند، وخود را علیه هجوم کینه‌جویانه‌ای‌که همچشمی بین تعداد زیادی از رقبا همیشه ایجاد می‌کند حفظ کنند. **این‌امر مقدار انتشارهربانك رادردایرهٔ تنگ‌تری محدودکرده، ومقداراسکناسهای جاری** آنها راکاهش می‌دهد. در اثر تقسیم‌شدن پول درجریان بین تعداد زیادی از بانکها، ورشکستگی هرکدام ازاین بانکها، که درجریان امور واقعه‌ای است که بایدگاهی اتفاق افتد، اثر کمتری روی مردم خواهد داشت. همچنین، رقابت بین بانکها، همهٔ آنها را مجبور می‌کندکه درمعاملات خود بامشتریان سخاوت بیشتری به‌خرج دهند، ازترس‌اینکه نکند رقیبانشان آنها را به‌سوی خود بکشند. به‌طورکلی، هرگاه رشته‌ای از تجارت، یا هرنوع تقسیم‌کار، به‌سود عامه باشد، هرچقدرکه رقابت بین آنها عمومی‌تر وآزادتر باشد، همیشه بیشتر به‌سود مردم تمام می‌شود.

۱۴. مقصود انگلیس و اسکاتلند است (مترجم).

بخش سوم

دربارهٔ انباشتگی سرمایه، یا کارمولد وغیرمولد

یك‌نوع کار هست‌که ارزش موضوعی را که مشمول آن کار است بالامی‌برد: و یـك نوع‌کار دیگری هم هست‌که فاقد چنین اثری بوده وارزش موضوع را افزایش نمی‌دهد. اولی، که ارزش را بالا می‌برد، می‌توان کارمولد نامید، دومی را کار غیـرمولد[1]. بدین‌سان، کار یك کارگر به‌طورکلی به‌ارزش موادی که روی آن‌کارمی‌کند، وارزش گذران ومعیشت او، وسود صاحب صنعت می‌افزاید.

بعکس، کار نوکران وخدمتکاران، چیزی به‌ارزش اضافه نمی‌کند. با اینکه مزد کارگر به‌وسیلهٔ‌کارفرمای اوپرداخت می‌شود، ولی درحقیقت صنعتکار هزینه‌ای بـرای وی نداشته است، ارزش مزد او، به‌اضافهٔ سود در ارزش افزودهٔ شیئی که کار روی‌آن انجام شده مستتر است ومعمولا برمی‌گردد. ولی مخارج وهزینهٔ نوکروخدمتکار هیچ‌گاه برنمی‌گردد. شخص می‌تواند بااستخدام تعداد زیادی ازکارگران، ثروتمند شود: با تغذیهٔ عده زیادی از خدمتکاران ثروت خود را از دست می‌دهد وفقیر می‌شود. امـا، کـار خدمتکار نیز دارای ارزش است، ومستلزم آنست‌که مانندکار صنعتکارمزد به‌آن‌پرداخت شود. ولی کارگر در شیئی مخصوص و یا کالاهای قابل فروش مجسم می‌گردد، و این شیء یا کالا مدتها پس از اینکه کار تمام شد هنوزهم‌دوام‌دارد. مثل‌اینست، که‌مقدارمعینی کار را ذخیره‌کنیم وکنار بگذاریم وبعداً که به‌آن نیاز پیداکردیم آن‌را به‌کار بریم. آن شیء، و یا معادل آن یعنی قیمت آن شیء اگر لازم باشد، می‌تواند بعداً به‌همان‌اندازهٔ کاری‌که درتولید آن به‌کاررفته، کار به‌جریان وبه‌حرکت اندازد. بعکس، کارپیشخدمت، دریك شیء و یا یك کالای قابل فروش خود ر، متبلور و مجسم نمی‌کند. خدمت او در

۱. بعضی ازنویسندگان دانشمند ونابغهٔ فرانسه این دو واژه رابه‌مفهوم دیگری به‌کاربرده‌اند. دربخش آخر کتاب چهارم سعی می‌کنم نشان دهم که مفهومی را که این نویسندگان ارائه‌کرده‌اند صحیح نیست.

همان لحظه‌ای که آن را انجام‌می‌دهد تمام می‌شود، و به‌ندرت اثر یا ارزشی پشت سرخود باقی می‌گذاردکه درقبال آن بعداً به‌توان مقدار مساوی‌کار یا خدمت تولیدکرد.

کاربعضی ازمحترم‌ترین طبقات جامعه، مثل‌کارخدمتکاران وپیشخدمتها، غیرمولد، و در هیچ کالای قابل‌فروش، و یا شیء پر دوامی مجسم و متبلور نمی‌شود، که بتواندپس از اینکه کار روی آن تمام شد دوام بیاورد، و در ازاء آن بتوان بعدها مقدار مساوی کار بدست آورد. مثلا،کار دولت، با تمام افسران لشکری ودیوانی که زیر نظر اوکار می‌کنند، کـــار تمام نیروی دریایی و ارتش زمینی، کـــارهای غیر مولد هستند. اینان خدمتگزار مردم هستند، و به‌وسیلهٔ قسمتی از محصول سالیانهٔکار و کوشش سایر مـــردم گذران می‌کنند. این‌گونه خدمات، هرقدر که قابل احترام، ومفید ولازم باشند، چیزی تولید نمی‌کنندکه بعدها بتوان مقدار مساوی خدمت ازآنها بدست آورد. حمایت، امنیت و دفاع از دولت وکشور، یعنی محصول‌کار امسال آنان، نمی‌تواند درسال آینده حمایت، امنیت ودفاع را تأمین‌کند. بعضی از خطیرترین ومهمترین وبعضی ازبیهوده‌ترین مشاغل را باید جزو همین طبقه ازمشاغل‌غیرمولد ذکرکرد: کشیشان، وکلای دعاوی، پزشکان، انواع ادبا و شعرا، هنرپیشگان، موسیقیدانها، لوده‌ها، خوانندگان اپرا، رقصندگان‌اپرا، وغیره جزو همین‌گروه هستند. کارپست‌ترین این عده ارزش معینی دارد،که با همان اصولی‌که ارزش هرنوع‌کار دیگر را تعیین می‌کند تعیین می‌شود؛ وکار نجیب‌تریـــن ومفیدترین این افراد، چیزی تولید نمی‌کندکه بعدها بتوان باآن مقدار مساوی کار را خریداری ویا بدست آورد. خطابهٔ سخنوران نامی، مانند رجزخوانی هنرپیشگان، ویا آهنگ موسیقیدانان غیرمولد است، وکارهمهٔ این عده به‌محض ارائه شـــدن ازبیـــن می‌رود.

کارگران مولد و غیر مولد، و تمام آن‌کسانی که اصلاکار نمی‌کنند، همه به‌وسیلهٔ محصول سالیانهٔ زمین وکار تغذیه وگذران می‌کنند. محصول مزبور هرچقدر هم کـــه زیاد باشد، بی‌نهایت نمی‌تواند باشد، ولذا حدی دارد. ازاینرو بستگی‌دارد به‌اینکه چقدر ازاین محصول سالیانه، در هر سال برای گذران کارگران غیرمولد به‌کار برده می‌شود. اگر زیاد مصرف شود برای‌کارهای تولیدی مقدارکمی باقی می‌ماند، اگر برای معاش غیرمولدین‌کمتر اختصاص داده شود، سهم بیشتری برای کارگران مولد باقی می‌ماند، ومحصول سال آینده به‌همین منوال کم ویازیاد می‌شود؛ اگرما تولید خود بخودی زمین را مستثنی‌کنیم، مجموع محصول سالیانه معلول‌کار مولد یك جامعه است.

با اینکه، بدون تردید، کل محصول سالیانهٔ زمین وکارگر هرکشور مآلا بـــرای تهیه مصرف ساکنان آن وهمچنین درآمد آنان اختصاص داده می‌شود، مع‌هذا وقتی که این محصول یا از زمین، ویا از دست‌کارگران مولد خارج می‌شود، طبعاً به‌دوقســـمت تقسیم می‌شود. یکی ازاین دوقسمت،که اغلب بخش بزرگتر است، در درجهٔ اول، برای برگشت سرمایه، یا برای تجدید خواربار، مواد وکارهای تمام شده‌ای که از سرمایـــه گرفته شده است اختصاص دارد؛ و دیگری برای ایجاد درآمد برای صاحب سرمایه است، مثل سود سرمایهٔ او، یا ایجـــاد درآمد برای اشخاص دیگـــر، مانند اجارهٔ زمین او

بدین ترتیب، از محصول زمین، یك قسمت برگشت سرمایهٔ کشاورز را جبران می‌کند؛ وقسمت دیگر سود واجارهٔ زمین راتأمین می‌کند؛ وبدین‌نحو درآمدی‌برای مالك‌سرمایه، به‌شکل سود سرمایهٔ او؛ ودرآمدی برای اشخاص دیگر، به‌شکل‌اجارهٔ زمین ایجادمی‌کند. ازمحصول کارخانه‌های بزرگ، نیز به‌همین نحو، یك‌قسمت که همیشه بزرگترین قسمت آنست، سرمایهٔ مسئول ومدیر کارخانه را جبران می‌کند؛ وحصهٔ دیگر آن سود او را می‌پردازد، وبدین‌ترتیب درآمدی برای صاحب سرمایهٔ آن تهیه می‌کند.

آن‌قسمت از محصول سالیانهٔ زمین وکارگر هرکشور که سرمایه راجبران می‌کند، هیچ‌گاه جز برای معاش‌کارگران مولد مصرف نمی‌شود. **فقط مزدکارگر مولد با آن** پرداخت می‌شود. آن قسمتی‌که بلافاصله درآمدی به‌عنوان سود ویا اجاره ایجاد می‌کند، ممکن است بدون تفاوت برای نگاهداری‌کارگر مولد یاغیرمولد به‌کار رود.

هرقسمت ازاین موجودی راکه انسان به‌عنوان سرمایه به‌کار می‌برد، همیشه انتظار دارد که باسودآن، به او برگشت داده شود. بنابراین، آن را فقط برای معیشت کارگران فعال ومولد به‌کار می‌برد؛ وپس ازاینکه وظیفهٔ خود را به‌عنوان سرمایه انجام داد، شکل درآمد را به‌خود می‌گیرد. هر وقت که قسمتی از آن‌را به‌گذران هرنوع کارگرغیرمولد اختصاص دهد، آن قسمت، از آن لحظه، ازسرمایهٔ اوخارج شده، وبرای مصرف فوری درموجودی او قرار می‌گیرد.

کارگران غیرمولد، وکسانی‌که اصلاکار نمی‌کنند؛ همه از راه درآمد ارتزاق می‌شوند؛ بدین معنی‌که یا در وهلهٔ اول به‌وسیلهٔ آن قسمت از محصولی که در اصل‌ایجاد درآمد برای بعضی ازافراد بخصوص می‌کند، اعم ازاینکه به‌شکل سود سرمایه باشد، یا اجارهٔ زمین تأمین می‌شوند؛ ویا در وهلهٔ دوم، به‌وسیلهٔ آن مقداری از محصول که **در اصل برای برگشت سرمایه وکارگران مولدمحض اختصاص داده شده تغذیه می‌شوند،** وقتی این محصول بدستشان می‌افتد آنچه که مازاد بر قوت لازم آنهاست، ممکن است بدون تفاوت برای گذران‌کارگر مولد یا غیرمولد به‌کار رود. بدین‌ترتیب، نه‌تنها مالکین بزرگ یا بازرگانان ثروتمند، بلکه حتی کارگر عادی، اگر مزدش به‌اندازهٔ **کافی باشد، ممکن است یك خدمتکار نگاه دارد؛ و یاگاهی‌برای تماشا به‌تماشاخانه یا** خیمه‌شب‌بازی رفته، وبدین طریق سهم خودش را درمعیشت عده‌ای ازکارگران‌غیرمولد بپردازد؛ یا ممکن است مالیات بدهد واز این راه‌گروه دیگری را که مفیدتر ومحترم‌تر هستند ولی آنها هم عیناً غیرمولدند حمایت‌کند. اما هیچ قسمتی از تولید سالیانه، که در اصل به‌برگشت سرمایه اختصاص داده شده، هرگز برای تغذیهٔ کارگران غیرمولد به‌کار نمی‌رود مگر پس ازاینکه مجموع نیروی مولدکارگر خود را به‌حرکت درآورده، یا تمام آن نیرویی‌که، از این طریق کاربرد، می‌توانست به‌حرکت درآورد، به‌راه‌اندازد. کارگر باید مزد خود را ابتدا باکاری‌که انجام می‌دهد به‌دست آورد وسپس قسمتی از آن‌را در این‌طریق مصرف‌کند. آن قسمت مزدکه بدین‌نحو مصرف می‌شود معمولا قسمت جزئی است. واین قسمت فقط از راه پس‌انداز وذخیرهٔ درآمد اوحاصل‌می‌شودکه معمولا کارگران به‌ندرت مقدار درآمدشان زیاد است. اما، معمولا قسمتی ازدرآمدشان اختصاص

به‌این امر دارد؛ و در پرداخت مالیاتها عدهٔ کثیر کارگران جبران پرداختهای ناچیز آنان رامی‌کند. بنابراین، درهمه‌جا اجارهٔ‌زمین‌وسودسرمایه‌دومنبع اصلی‌است‌که‌کارگران غیرمولدگذران خود را از آن تأمین می‌کنند. این دو قسمت از درآمد ازجمله درآمدهایی است که معمولامالکین مقدار زیاد آن‌را می‌توانند ذخیره‌کنند. این‌دومنبع درآمد به‌طور مساوی وبدون تفاوت می‌تواندکارگر مولد وغیرمولد راتغذیه‌کنند. اما، به‌نظر می‌رسد که بیشتر ترجیح می‌دهندکه کارگران غیرمولد از آن بهره‌مند شوند. ازبودجهٔ یك لرد بزرگ معمولا تعداد بیشتری افراد بیکاره تغذیه می‌کنند تاکارگران فعال. یك بازرگان ثروتمند با اینکه با سرمایهٔ خود فقط افراد فعال را نگاهداری می‌کند، ولی با مخارج خود، یعنی کاربرد درآمدش، مثل لردمتمکن تعداد زیادی افراد غیرفعال را نگاهداری می‌کند.

بنابراین، نسبت بین کارگر فعال وغیرفعال، در هرکشور بسیار بستگی دارد به نسبت بین آن قسمت از تولید سالیانه‌ای‌که به‌محض حصول از زمین یا از قبل کارگر مولد، برای برگشت سرمایه‌کنارگذاشته می‌شود، وآن قسمت که به‌منظور ایجاد درآمد، اعم ازاجاره یا سود، جدا می‌شود.

بدین‌ترتیب، درحال حاضر، درکشورهای ثروتمند اروپا، قسمت بزرگی ازتولید زمین (که معمولا بزرگترین قسمت محصول زمین است)، برای برگشت سرمایهٔ‌کشاورز ثروتمند ومستقل کنار گذاشته می‌شود، وقسمت دیگر آن برای پرداخت سود واجارهٔ صاحب ملك منظور می‌شود. ولی در زمان قدیم، یعنی در دورهٔ شیوع حکومت فئودالی، سهم ناچیزی از محصول برای جانشین‌کردن سرمایهٔ به‌کار رفته در کشاورزی کافی بود. این سرمایه معمولا شامل چند وام مختلف بود، که از محصولات خودرو زمین کشت نشده تغذیه می‌کرد، و بنابراین می‌شد آن را جزء قسمتی ازمحصول طبیعی خدادادی‌تلقی کرد. واغلب این دامها به‌مالك تعلق داشت، و به‌وسیلهٔ او به اجاره‌دار زمین وام داده شده بود. بقیهٔ محصول نیز عرفاً به‌وی تعلق داشت، یا به‌صورت کرایه واجارهٔ زمین، و یا به‌صورت سود سرمایهٔ ناقابل مزبور. اجاره‌دار یا ساکنان زمین مالك معمولا غلام و بردهٔ او بودند، وافراد خانواده واموالشان نیز متعلق به‌مالك بود. کسانی‌که برده نبودند اجاره دار اختیاری بودند، و با اینکه اجاره‌ای‌که می‌پرداختند اغلب اسماً کمی بیشتر از حداقل اجاره بود، (کداگر نمی‌پرداختند باید آنجا را تخلیه کنند)، ولی حقیقتاًکل تولید زمین را دربرمی‌گرفت. ارباب آنها همیشه می‌توانست‌کار آنها را در زمان صلح وخدمات آنها را درزمان جنگ زیر سلطهٔ خود داشته باشد. و با اینکه خانهٔ آنها دور از خانهٔ ارباب بود، ولی درست مثل ملازم وی وبه‌همان اندازه به‌او وابسته بودند. اما بی‌تردیدکل محصول زمین متعلق به‌شخصی است که می‌تواندکار وخدمت کسانی که نگاهداری می‌کند به فروش برساند. در وضع فعلی اروپا، سهم مالك به‌ندرت از یك‌سوم محصول تجاوز می‌کند، وگاهی حتی یك‌چهارم محصول‌کل زمین هم نیست. اما اجارهٔ زمین درکلیه بخشهای آباد کشور، از آن‌زمانهای قدیم تا به‌امروز سه تا چهاربرابر شده است؛ وبنابراین یك سوم یا یك‌چهارم محصول زمین، ظاهراً، سه یا

چهار برابر بیشتر از آن‌چیزی است‌که در قدیم بود. درپیشرفت تمدن، اجارهٔ زمین، با اینکه به‌نسبت وسعت زمین افزایش می‌یابد، ولی به‌نسبت محصول زمین کاهش پیدا می‌کند.

درکشورهای غنی اروپا، سرمایه‌های بزرگی امروز در تجارت وصنعت به‌کار افتاده است. درحالت قدیمی این‌کشورها، چون تجارت خیلی ناچیز، وکارگاههای‌صنایع ابتدایی درکشور معدود بود، سرمایهٔ بسیار کمی مورد نیاز بود. اما، این سرمایه‌های ناچیز، سودهای کلانی ایجاد می‌کردند. نرخ بهره هیچ‌کجا کمتر از ده درصد نبود، و سودهم قاعدتاً به اندازه‌ای بوده باشد که از عهدهٔ پرداخت این نرخ بهره برمی‌آمد. در حال حاضر، در کشورهای مترقی اروپا، نرخ بهره، در هیچ‌جا بیشتر از شش درصد نیست، و در بعضی ازکشورهای بسیار مترقی، نرخ بهره چهار، سه ودو درصد است. ولی آن قسمت ازدرآمد ساکنان یك‌کشور که از سود سرمایه بدست می‌آید، همیشه درکشورهای غنی بیشتر ازکشورهای تهیدست وفقیر است، علتش اینست که موجودی سرمایه در این‌کشورها زیاد است: نسبت به‌موجودی سرمایه سود قاعدتاً خیلی نازل است.

بنابراین، آن قسمت ازتولید سالیانه‌که بلافاصله از زمین یا از دست کارگر مولد خارج می‌شود، وبرای برگشت سرمایه منظور شده، نه‌تنها درکشور ثروتمند بیشتر از کشور فقیر است، بلکه نسبت به‌آنچه‌که بلافاصله برای ایجاد درآمد اعم از اجاره یاسود اختصاص داده شده نیز بیشتر است. وجوهی که برای‌گذران کارگران مولد اختصاص داده شده نه‌تنها درکشورهای غنی بیشتر ازکشورهای فقیر است، بلکه نسبت به‌وجوهی که برای ایجاد درآمد از راه سود اختصاص‌می‌یابند نیز بیشتر است‌اعم از اینکه آن رادر راه‌گذران وتغذیهٔ کارگر مولد صرف‌کرده، باشند یاغیرمولد.

نسبت بین این دو وجوه مختلف ضرورتاً درهرکشوری اخلاق عمومی ساکنان آن را نسبت به‌کار وبیکاری تعیین می‌کند. ما از پدران خود فعال‌تر هستیم؛ زیرا در زمان حاضر وجوهی‌که برای معیشت‌کارگر اختصاص داده شده، نسبت به‌وجوهی که برای گذران افراد بیکار به‌کار برده می‌شود احتمالا خیلی بیشتر است تا دو قرن پیش. اجداد ما به‌علت نبودن وسایل‌کافی تشویق به‌کار، بیکار بودند. یك ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «بازی مجانی بهتر ازکارکردن مجانی است». درشهرهای بازرگانی وصنعتی که طبقات پائین اجتماع به‌طورکلی ازکار برد سرمایه ارتزاق می‌کنند، مردم معمولا فعال، هوشیار، و پولدارتر هستند؛ مثل بسیاری ازشهرهای انگلیس واکثرشهرهای هلند. درشهرهایی‌که دراصل مردم آن ازطریق سکونت واقامت موقتی ویا دائمی درباریان گذران می‌کنند، وطبقهٔ پائین مردم به‌طورعمده‌ازراه خرج درآمدها روزگارمی‌گذرانند، عموماً بیکار، هرزه و تهیدست‌اند؛ مثل مردم شهر رم، ورسای، کمپین، وفونتنلو. اگر روئن وبوردو را استثناء کنید، در بقیهٔ شهرهای فرانسه‌صنعت وتجارت درسطح‌بسیارپائیس است؛ ومردم طبقات سه وچهار، که به‌طور عمده با پول اعضای محاکم دادگستری، ویا کسانی‌که برای تظلم بدان‌جاآمده‌اند زندگی می‌کنند، به‌طورکلی بیکار وفقیرند. تجارت

عمدهٔ روئن و بوردو ظاهراً به‌طور کلی معلول موقعیت آنهاست، روئن ضرورتاً واسطهٔ تقریباً انواع کالاهایی است که یا ازکشورهای خارج وارد می‌شود، ویا از ایالات‌کنار دریای فرانسه، برای مصرف شهر بزرگ پاریس وارد می‌شود. بوردو نیز به همین طریق واسطهٔ شرابهایی است‌که ازسواحل‌گارن[۲]، ورودخانه‌هایی که بدان منتهی می‌شود، به‌دست می‌آید،که یکی از غنی‌ترین ایالات شراب‌خیز دنیاست، وبه‌نظر می‌رسد که مناسب‌ترین شراب برای صادرات، و یا بهترین شرابی که به‌مذاق ملل خارج خوش می‌آید تهیه می‌کند. تردیدی نیست که چنین موقعیت ممتازی ضرورتاً سرمایه‌های‌بزرگ را به‌سوی خود جلب می‌کند وکاربرد سرمایه‌ها درآنجا بسیار زیاد است؛ واستخدام سرمایه مزبور علت اصلی صنعت آن دو شهر است. در سایر شهرهای پارلمانی فرانسه، سرمایه‌هایی‌که به‌کار رفته قدری بیشتر از مقدار مصرف آنهاست؛ یعنی قدری بیشتر ازکمترین سرمایه‌ای است‌که می‌تواند درآنها به‌کار رود. عین‌همین‌گفته درموردشهرهای پاریس، مادرید، و وین صدق می‌کند. در بین این سه شهر پاریس از همه صنعتی‌تراست؛ ولی خود پاریس بازار عمدهٔ تمام صنایعی است‌که در آن شهر استقرار یافته، وهدف اصلی تمام تجارتی‌که درآنجا صورت می‌گیرد مصرف خودش است. لندن، لیسبن، وکپنهاك، شاید تنها سه شهری در اروپا هستندکه هم مرکز دائمی دربار است وهم‌شهرهای‌بازرگانی تلقی می‌شود، یعنی شهرهایی‌که نه برای خاطر مصرف خودشان، بلکه برای سایر شهرها و ممالك نیز به‌داد و ستد مشغول‌اند. موقعیت هرسه شهر بسیار ممتاز و عالی است، وطبعاً مناسب است‌که واسطهٔ کالاهای بسیاری قرارگیردکه برای مصرف نواحی دور دست اختصاص داده شده است. درشهری‌که درآمدهای هنگفت خرج می‌شود،استخدام‌سودآور سرمایه در کلیهٔ جهات به‌استثناء تأمین مصرف آن شهر، احتمالاً، دشوارتر است تا در جایی‌که طبقات پایین اجتماع وسیلهٔ دیگری برای گذران خود ندارند مگر آنچه که از طریق‌کاربرد این نوع سرمایه‌ها بدست می‌آورند. احتمالاً، بیکاری عدهٔ کثیری ازمردم که از راه درآمد انتعاش می‌کنند، کوشش کسانی راکه‌باید ازکاربردسرمایه‌گذاران‌کنند ازبین می‌برد وخراب می‌کند، وسبب می‌شودکه به‌کارگرفتن‌سرمایه درآن‌محل‌سودآوری کمتری داشته باشد تا جاهای دیگر. قبل ازاتحاد اسکاتلند با انگلیس صنعت وتجارت ادینبورگ بسیار ناچیز بود. وقتی که مجلس اسکاتلند دیگر در آنجا تشکیل جلسه نداد، واز وقتی که نجبا واعیان عمدهٔ اسکاتلند در آنجامنزل نمی‌کنند، ادینبورگ تبدیل به‌یك شهر صنعتی وتجارتی شده است. ولی، هنوزهم محل اقامت دادگاههای اصلی‌دادگستری، و هیئت مدیرهٔ گمرکات و رسومات و غیره است. لذا، هنوز هم مبالغ زیادی از درآمد این افراد در آنجا مصرف می‌شود. از لحاظ تجارت و صنعت ادینبورگ خیلی پائین‌تر از گلاسکو است،که مردم آن به‌طور عمده از راه اشتغال سرمایه امرار معاش می‌کنند. بعضی اوقات دیده شده است‌که، ساکنان روستاهای بزرگ، پس ازاینکه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای درصنعت کردند، در نتیجهٔ اینکه مالك ویا لرد بزرگی درنزدیکی آنجا

2. Garonne.

سکونت اختیار کرده، مردم آن‌روستا فقیر وبیکار شده‌اند.

بنابراین، چنین معلوم می‌شودکه، نسبت بین سرمایه و درآمد، نسبت بین اشتغال وبیکاری را تعیین می‌کند. هرکجا که سرمایه حکومت کند کار زیادمی‌شود: و هرکجا که درآمد زیاد باشد بیکاری شایع می‌شود. بنابراین، هرافزایش یاکاهش سرمایه طبعاً مقدار حقیقی‌کار، وتعداد کارگران فعال را زیاد وکم می‌کند، و در نتیجه ارزش معاوضه‌ای محصول سالیانهٔ زمین وکارگر کشور، یعنی ثروت و درآمد حقیقی تمام ساکنان آن منطقه زیاد وکم می‌شود.

سرمایه در اثر صرفه‌جویی زیاد می‌شود، وبه‌علت اسراف و ولخرجی وخلافکاری ازبین می‌رود.

آنچه راکه شخص از درآمد خود پس‌انداز می‌کند به‌سرمایهٔ خود می‌افزاید، ویا خودش آن‌را برای گذران تعداد بیشتری کارگر مواد به‌کار می‌برد، ویا اجازه می‌دهد شخص دیگری این‌کار را بکند، ولذا پول خود را بشخص دیگر در قبال بهره‌ای وام می‌دهد، یعنی درمنافع پول سهیم می‌شود. همان‌طورکه تأمین سرمایهٔ یك فرد فقط از طریق پس‌انداز از درآمد سالیانه، یا از سود سالیانه میسر است، همان‌طور هم سرمایهٔ جامعه را، که مساوی مجموع سرمایه افرادی است‌که آن جامعه راتشکیل داده‌اند، می‌توان ازراه پس‌انداز افزایش داد.

علت اصلی افزایش سرمایه دریك جامعه، صرفه جویی است، نه‌کار. درحقیقت، کار چیزی را فراهم می‌سازدکه صرفه‌جویی آن‌را انباشته وذخیره‌کرده است. ولی هر چه که از راه‌کارکردن بدست آمده باشد، اگر از راه صرفه‌جوئی و پس‌انداز ذخیره انباشته نشود، سرمایه هیچ‌وقت زیادتر نخواهد شد.

چون، صرفه‌جویی وجوهی‌که برای معیشت‌کارگر مولد اختصاص می‌یابد زیاد می‌کند، موجب افزایش تعداد کارگرانی می‌شود که زحمت وکوشش‌شان ارزش‌کالایی را که با آن‌کار می‌کردند بالا برده است. ولذا، موجب افزایش ارزش معاوضه‌ای زمین وکارگرکشور می‌گردد. ومقدار بیشتری کار را به‌حرکت درمی‌آورد، وموجب ارزش اضافی روی محصول سالیانه می‌گردد.

آنچه‌که در هرسال پس‌انداز می‌گردد درست مثل آن‌چیزی‌که سالیانه خرج می‌شود، منظماً مصرف می‌شود، وتقریباً درهمان مدت زمان هم مصرف می‌شود؛ ولی مصرف مزبور به‌وسیلهٔ‌گروه دیگری از مردم است. آن قسمت ازدرآمدی‌که مرد ثروتمند در سال خرج می‌کند در بیشتر موارد به‌وسیلهٔ مهمانان بیکار و خدمتکاران وی مصرف شده است، و در ازاء آن چیزی‌که مصرف‌کرده‌اند چیز دیگری تولید نکرده‌اند. آن قسمتی که شخص ثروتمند پس‌انداز می‌کند، چون بخاطر سوداشی از آن فوراً به‌عنوان سرمایه به‌کار برده می‌شود، به‌همان شکل و درهمان زمان ولی بادست مردم دیگر مصرف می‌شود، که ارزش مصرف سالیانهٔ خود را به‌اضافهٔ سود، ازآن سرمایه بدست می‌آورند. می‌توانیم فرض‌کنیم،که درآمد وی به‌شکل پول به‌او پرداخت می‌شود. اگر این مرد ثروتمند همهٔ درآمد خود را، درخرید غذا، پوشاك، ومسکن وغیره، یعنی مجموع‌چیزی

که درآمد وی می‌توانست بخرد خرج کرده بود، پول وی دربین گروه اول (خدمتکاران، بیکاران، مهمانان) قسمت شده بود.

با پس‌انداز کردن مقداری از آن، چون آن قسمت برای به‌دست آوردن منفعت فوراً به‌عنوان سرمایه به‌کار می‌رود، یعنی یا خودش یا شخص دیگری آن‌را به‌کار می‌برد، خوراك، پوشاك ومسکن که باآن خریداری می‌گردد، الزاماً برای طبقهٔ کارگر، صنعتکار، وپیشه‌ور کنارگذاشته می‌شود. مصرف همان است، ولی مصرف‌کنندگان فرق می‌کنند.

آنچه‌که یك فرد صرفه‌جو درسال پس‌انداز می‌کند، نه‌تنها قوت عدهٔ بیشتری از کارگران مولد را درآن‌سال وسال بعد تأمین می‌کند، بلکه عیناً شبیه مؤسس یك‌کارگاه عمومی، وجوه دائمی برای گذران عدهٔ مساوی کارگر درسالهای بعدی راتأمین می‌کند. درحقیقت، تخصیص دائمی وهدف این وجه همیشه به‌وسیلهٔ قوانین مثبت، از قبیل وقف یا تولیت حفظ وحمایت نشده است. اما، همیشه بایك اصل محکم وبسیار نیرومند صیانت می‌شود، و آن هم عبارتست از نفع ساده آشکار هرفردی کسهمی‌ازآن‌بدوتعلق می‌گیرد. هیچ قسمت از این‌سرمایه بعدها برای گذران و ارتزاق هیچ‌کس جز کارگران مولد به‌کار نمی‌رود مگر اینکه موجب زیان آشکار شخصی شودکه آن‌را از هدف صحیح‌خود منحرف کرده است.

آدم ولخرج سرمایه را از هدف اصلی خود منحرف می‌کند. آدم ولخرج چون بیش از مقدار درآمد خود خرج می‌کند، به‌سرمایهٔ خود نیز دست درازی می‌کند. و مانند شخصی‌که درآمد یك موقوفه را از مجرای صحیح خود منحرف‌کرده و درکارهای زشت وناپسند مصرف می‌کند، اونیز مزد بیکاری خود را با وجوهی می‌پردازد که صرفه‌جویی پدران وی، طبق رسم و سنت معهود وجوه مزبور را به‌نگاهداری صنعت تخصیص می‌داد. باکاستن مقدار وجوهی‌که به‌منظور استخدام‌کارگر مولد اختصاص داده شده، مرد مسرف، به اندازهٔ سهم خودش، از مقدارکاری‌که به‌ارزش شیء می‌افزاید الزاماً می‌کاهد، و درنتیجه ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکارگرکل‌کشور، که ثروت و درآمد حقیقی ساکنان آن‌را تشکیل می‌دهد، کاسته می‌گردد. چنانچه اسراف و ولخرجی عده‌ای از مردم با صرفه‌جویی وامساك‌گروه دیگر جبران نگردد، کردار هر آدم ولخرج، که عبارتست از تغذیه‌کردن بیکاران و مفتخوران با نانی‌است که از کف یمین‌کارگران مولد به‌دست‌می‌آید، نه‌تنهاموجب افلاس‌واعسارخودش‌می‌شود، بلکه‌مملکت را نیز به‌فقر می‌کشاند. بااینکه مخارج‌مرد ولخرج بایدکلا درکالاهای‌ساخت‌داخل‌کشور باشد، و هیچ‌قسمتی ازهزینهٔ اوروی‌کالای‌خارجی نباشد، ولی‌اثراین‌ولخرجی برروی‌وجوه مولد جامعه یکی است. هرسال مقداری غذا وپوشاك، که باید برای معیشت طبقهٔ مولد اختصاص می‌یافت، برای نگاهداری وگذران کارگران غیرمولد مصرف می‌شود. بنابراین، همه‌ساله مقداری از ارزش سالیانهٔ زمین وکارکشور بدین‌طریق کم می‌شود.

درحقیقت، می‌توان گفت که، مخارج مزبور چون روی کالاهای ساخت خارج نیست، موجب صدور طلا ونقره نمی‌گردد، لذا مقدار پول داخل کشور ثابت خواهد

بود. اما چنانچه مقدار خوراك وپوشاکی‌که طبقهٔ غیرمولد مصرف می‌کند، بین‌کارگران مولد تقسیم شده بود، می‌توانستندکل ارزش‌کالاهایی راکه مصرف‌کرده بودند، به‌اضافهٔ سود آن، مجدداً تولیدکنند. درآن‌صورت همان مقدار پول‌در داخل‌کشور باقی می‌ماند، مضافاً اینکه همان مقدار کالای مصرفی را مجدداً تولید می‌کردند. ولذا به‌جای اینکه یك‌فایده داشته باشد ازاین‌کار دوفایده حاصل می‌شد.

بعلاوه‌کشوری که ارزش محصول سالیانهٔ آن مرتباً کاهش می‌یابد، طولی‌نمی‌کشد که مقدار پول در جریان آن تغییر می‌کند. وظیفهٔ عمده ومنحصر به‌فرد پول، توزیع کالاهای مصرف شدنی است. بوسیلهٔ پول، خواربار، موادخام، وکالاهای ساخته شده ، خرید وفروش شده، وبین مصرف‌کنندگان واقعی تقسیم می‌گردد. بنابراین، مقدارپولی که سالیانه باید درکشوری جریان پیداکند، باید به‌وسیلهٔ ارزش‌کالای مصرف شدنی که سالیانه درآن جریان دارد، تعیین شود. این‌کالاها یا شامل محصول بلافاصل زمین وکار خود کشور است، و یا چیزی است که بامقداری از محصول بدست آمده‌خریداری شده است. بنابراین، ارزش آنها، باید باکاسته شدن ارزش آن محصول کاسته شود، و مقدار پولی‌که برای به‌جریان انداختن محصول سالیانه لازم است همگام باآن باید کم شود. امانباید اجازه داد پولی‌که در اثرکاهش سالیانهٔ محصول ازگردش داخلی کشور خارج می‌شود بیکار بماند. نفع کسی‌که مالك آن پول است ایجاب می‌کند که آن‌را به‌کار اندازد. ولی چون این پول مصرفی در داخل‌کشور ندارد، با وجود تمام قوانین و ممنوعیتها، راهی خارج می‌شود، وبرای خریدکالاهای مصرفی که در داخل کشورمورد استفاده است به‌کار می‌رود. صدور سالیانهٔ پول بدین‌طریق مقدار مصرف کشور را از مقدار ارزش محصول سالیانهٔ آن بالاتر خواهد برد ومدتی این‌کار ادامه خواهد یافت. آنچه در روزگار رفاه وشکوفائی ازمحصول سالیانه پس‌انداز شده بود، و در خرید طلا ونقره به‌کار رفته بود، می‌تواند مدت قلیلی مصرف‌کشور را در تیره‌روزی وبدبختی تأمین کند. صدور طلا و نقره، دراین‌وضع خاص، علت هبوط‌آن‌کشور نیست، بلکه معلول زوال وضع اقتصادی آنست، وحتی تامدت قلیلی، ممکن است بدبختی آن جامعه را تسکین دهد.

بعکس، مقدار پول هرکشور باید طبعاً با افزایش محصول سالیانهٔ‌کشور اضافه شود. چون ارزش‌کالاهای مصرفی‌که سالیانه درمملکت توزیع می‌شود زیاد شده است، احتیاج به‌مقدار بیشتری پول هست که آن را به جریان اندازد. بنابراین، مقداری از محصول افزایش یافته، در هر کجا که لازم باشد، طبعاً در خرید مقدار اضافی طلا و نقره‌ای که برای به‌جریان انداختن مازاد محصول لازم است، به‌کار می‌رود. افزایش فلزات مزبور در این حالت معلول خوشبختی و شکوفایی جامعه است، و علت آن به‌شمار نمی‌رود. طلا و نقره در همه‌جا به‌همین شکل خرید می‌شود، خوراك، پوشاك، ومسکن، یعنی درآمد وقوت تمام کسانی‌که کار وسرمایه‌شان درجهت آوردن طلا و نقره از معدن به‌بازار بکار رفته، قیمت فلزات مزبور را تشکیل می‌دهد که در پرو وانگلیس درقبال آن پرداخت می‌شود. کشوری‌که از عهدهٔ پرداخت قیمت مزبور

برآید، همواره از فلزات مزبور به‌اندازه رفع احتیاج در اختیار خواهد داشت؛ وهیچ کشوری نمی‌تواند مدت زیادی مقداری ازطلا ونقره راکه بدان احتیاج ندارد نزد خود نگاه دارد.

ازاینرو، ثروت ودرآمد حقیقی‌کشور راهرطور فرض‌کنیم، اعم ازاینکه به‌صورت ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکار باشد که موافق عقل سلیم است.؛ یا بنابه‌زعم تعصبات عامیانه، **به‌شکل مقدار فلزات قیمتی که در آن جامعه جریان دارد باشد؛ از دید هرکدام** ازاین دو مورد، هرآدم ولخرج دشمن مردم وجامعه، وهرآدم صرفه‌جو بانی خیر برای مردم است.

اثرات کجرفتاری وخلافکاری اغلب مثل اثرات ناشی از ولخرجی است. **هرنوع طرح غیرعاقلانه وغیرموفق درکشاورزی، استخراج معادن، شیلات، بازرگانی، یا صنعت به‌همین نحو موجب کاستن وجوهی می‌شودکه به‌منظورگذران ونگاهداری کارگر مولد اختصاص داده شده است.** درهرکدام ازاین نوع طرحها، با اینکه سرمایه فقط به‌وسیلهٔ کارگر مولد مصرف می‌شود، مع‌هذا به‌واسطهٔ طریقهٔ غیرعاقلانه‌ای که درکاربردسرمایه اعمال می‌شود ارزش کامل مصرف خود را تولید نمی‌کنند، ولذا همیشه وجوه تولیدی جامعه از آنچه‌که باید می‌بودکمتر می‌شود.

در حقیقت، به‌ندرت اتفاق می‌افتد که وضعیت یك ملت بزرگ زیاد تحت تأثیر ولخرجی یا خلافکاری افراد قرارگیرد؛ بی‌احتیاطی وریخت‌وپاش عده‌ای همواره بیشتر از آنست‌که به‌وسیلهٔ صرفه‌جویی وخوشرفتاری عدهٔ دیگر جبران گردد.

درمورد اسراف وریخت وپاش، اصلی‌که آدمی را وادار به‌خرج‌کردن می‌کند عبارتست از میل وشهوت به‌لذت واستفاده درزمان حال؛که، با اینکه‌گاهی شدید بوده، وجلوگیری‌کردن آن دشوار است، روی‌هم‌رفته موقتی وگهگاهی است. ولی اصلی که **آدمی را وادار به‌پس‌انداز می‌کند عبارتست از میل‌وآرزوی بهترکردن موقعیت‌خودمان،** یعنی آرزویی که با اینکه معمولا آرام وخالی از تعصب است، از روز تولد با ماست و تا روز مرگ ما رارهانمی‌کند. درطول این فاصله بین لحظات زایش ومیرش، شاید به‌ندرت لحظه‌ای در زندگی یافت شود که انسان رضایت دقیق و کاملی از وضع خود داشته باشد به‌طوری‌که هیچ‌گونه آرزویی برای بهبود وتغییر وضع خود نداشته باشد. تجمع وافزایش ثروت وسیله‌ای است‌که اکثریت مردم قصد دارند ومایل‌اندباآن زندگی خود را بهتر کنند. این معمولی‌ترین و آشکارترین راه بهبود شرایط زندگی است؛ و محتمل‌ترین راه افزایش ثروت اینست‌که قسمتی از آنچه که افراد بدست می‌آورند، به‌طور منظم و درطی سال، ویا درموارد فوق‌العاده، پس‌اندازکرده وانباشته‌کنند. بنابراین، با اینکه اصل هزینه وخرج‌کردن در بعضی ازموارد در بین تقریباً تمام مردم شایع است، و در بین‌گروه دیگر تقریباً همیشه رواج دارد، مع‌هذا، اگر طول مدت زندگی بشر را به‌طور متوسط در نظر بگیریم می‌بینیم که اصل صرفه‌جویی ظاهراً نه‌تنها غلبه دارد بلکه، خیلی بیشتر به‌چشم می‌خورد وبراصل خرج‌کردن می‌چربد.

اما درمورد اثر کجرفتاری باپول بایدگفت‌که، تعداد عملیات وتعهدات هوشیارانه

وموفقیت‌آمیز درهمه‌جا بسیار بیشتر از عملیات غیرموفق ونابخردانه است. پس ازاینهمه شکایاتی که ما دربارهٔ تعدد ورشکستگیها به‌زبان می‌آوریم، مردم نابخت‌یاری‌که در ورطهٔ این بدبختی سقوط‌کرده‌اند فقط قسمت ناچیزی از مجموع افرادی که در امر بازرگانی، وسایر مشاغل فعالیت دارند تشکیل می‌دهند؛ شاید تعداد آنها بیش از یك در هزار نباشد. ورشکستگی احتمالا بزرگترین وتوهین‌آمیزترین رویدادی است که نصیب مرد معصومی می‌شود. لذا، بیشتر مردم می‌کوشند که تا آنجاکه ممکن است ازآن احتراز کنند. درحقیقت، بعضیها از آن اجتناب نمی‌کنند؛ همان‌طورکه بعضی ازمردم نمی‌توانند از چوبهٔدار بگریزند.

ملل بزرگ هرگز از ولخرجی وخلافکاری بخش خصوصی به‌دریوزگی نمی‌افتند، ولی با اسراف وریخت‌پاش بخش عمومی اغلب به‌گدایی وفقر دچار می‌شوند. مجموع درآمد عمومی، یا قسمت عمدهٔ آن، در بیشترکشورها صرف نگاهداری مردم غیرمولد می‌گردد. ازاین قبیل‌اند افرادی‌که میهمانیهای باشکوه ومتعدد را تشکیل می‌دهند، و همچنین ساکنان صومعه‌ها ودیرها، نیروی نظامی ودریایی،که درزمان صلح چیزی به‌تولید اضافه نمی‌کنند، و درزمان جنگ هم‌چیزی به‌دست نمی‌آورندکه باآن هزینهٔ معیشت آنان، (حتی درمدتی‌که جنگ ادامه دارد) تأمین شود. این قبیل افراد، چون خودشان چیزی تولید نمی‌کنند، همه از محصول‌کار سایرین‌گذران می‌کنند. لذا، وقتی تعداد آنان بی‌جهت افزایش می‌یابد، ممکن است دریك سال معین سهمی آنچنان ازتولید دیگران را مصرف‌کنند،که برای معیشت طبقهٔ مولدکه باید آن‌را سال دیگر مجدداً تولیدکند چیزی باقی نگذارند. ازاینرو، تولید سال بعد کمتر ازسال پیش خواهد شد، واگر این بی‌نظمی ادامه یابد، محصول سال سوم‌کمتر ازسال دوم می‌گردد. کارگران غیرمولدی‌که، باید به‌وسیلهٔ قسمتی از درآمد پس‌انداز شدهٔ مردم ارتزاق‌کنند، ممکن است قسمت عظیمی ازمجموع درآمد رامصرف‌کنند، وبدین‌وسیله تعداد کثیری از مردم را وادارکنند به‌سرمایهٔ آنان تخطی کند، یعنی به‌سرمایه‌ای‌که برای زندگی طبقهٔ مولد اختصاص داده شده دست‌درازی‌کنند، به‌طوری‌که هرگونه امساك وصرفه‌جویی افراد نتواند جبران افساد وتباهی محصول راکه ناشی ازاین تخطی است بکند.

اما، از تجربیات گذشته چنین برمی‌آیدکه، این صرفه‌جویی وخوشرفتاری، در بسیاری ازموارد، می‌تواند نه‌تنها جبران ولخرجی وخلافکاری افراد، بلکه جبران زیاده‌روی وافراط عمومی دولت را بکند. کوشش یکسان، ثابت، ومستمر هر فرد برای بهبود شرایط زندگی خود، یعنی اصلی که توانگری و تمول ملی و دولتی، و همچنین بخش خصوصی در بدایت امر از آن ناشی می‌شود، اغلب آنچنان نیرومند است که می‌تواند، با وجود افراط وزیاده‌روی دولت، واشتباهات بزرگ درمدیریت طرحهای عمومی ودولتی، پیشرفت طبیعی امور را به‌سوی بهسازی وآبادانی وپیشرفت هدایت کند. درست شبیه به‌قاعدهٔ‌کلی زندگی‌آدمی است، که باوجود بیماری، ونسخه‌های بیهودهٔ پزشکان، اغلب سلامتی وتوانایی به‌بدن آدمی برمی‌گردد. ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکار هر ملتی را به‌هیچ طریق دیگری نمی‌توان افزایش داد مگر اینکه یا تعداد

کارگران مولد افزایش یابد، و یا اینکه نیروی مولدهٔ کارگرانی که قبلا مشغول کار بوده‌اند زیاد شود. واضح است، که تعداد کارگران مولد را نمی‌توان خیلی زیاد کرد، مگر در نتیجهٔ افزایش سرمایه، یاوجوهی که برای نگاهداری آنان اختصاص داده شده است. نیروهای مولده همان تعداد کارگران افزایش پیدا نمی‌کند، مگر در نتیجهٔ تکثیر ماشین‌آلات وابزارهایی که کار کارگر راساده وآسان می‌کند، ویا بهبود واصلاح دستگاههای مزبور، ویا درنتیجهٔ تقسیم‌کار وتوزیع مسئولیتها. در هرحالت از دو مورد فوق نیاز به‌سرمایهٔ بیشتر همیشه احساس می‌شود. فقط به‌وسیلهٔ سرمایهٔ اضافی است که مسئول هرطرح می‌تواند یا ماشین‌آلات بهتری برای کارگران فراهم کند، ویا اینکه توزیع‌کار صحیحتری بین‌کارگران اجراء نماید. اگرکاری‌که باید انجام شود از چند قسمت تشکیل شده باشد، گماردن یك‌کارگر به‌طور دائم دریك قسمت ازآن‌کار احتیاج بسرمایهٔ بیشتری دارد تا اینکه هرکارگر درقسمتهای مختلف آن‌کار به‌تناوب اشتغال داشته باشد. بنابراین، وقتی‌که ما وضع دخالت یك‌کشور را در دو دورهٔ مختلف با هم مقایسه می‌کنیم، ومتوجه می‌شویم‌که محصول سالیانهٔ زمین وکار در دورهٔ زمانی دوم بیشتر از دورهٔ قبلی بوده است، و درمی‌یابیم‌که زمینهای آن‌کشور بهتر از دورهٔ پیش کشت شده، تعداد کارخانه‌ها بیشتر وپردرآمدتر، وتجارت آن موسع‌تر است، آن وقت اطمینان خواهیم یافت‌که سرمایهٔ آن‌کشور باید درفاصلهٔ بین این دو دوره افزایش یافته باشد، یعنی بیشتر ازآنچه‌که خلافکاری بخش خصوصی ویا افراد وزیاده‌روی بخش عمومی و دولتی سرمایه‌ها را مضمحل‌کرده، سرمایه درآن‌کشور اضافه شده است. اما تقریباً تمام ملتها، دریك فاصلهٔ زمانی‌که از آرامش وصلح برخوردار بوده‌اند همین حال را دارند، حتی ملتهایی‌که دولتهای آنان محتاط وصرفه‌جو هم نیست سرمایه‌هایشان در عرض، مدت مزبور افزایش یافته است. درحقیقت، برای اینکه قضاوت صحیحی در این مورد داشته باشیم، باید وضع یك‌کشور را در دو دوره‌ای‌که قدری از هم فاصله دارند مقایسه‌کنیم. زیرا در دوره‌های نزدیك به‌هم، ترقی مملکت آن‌قدر تدریجی است، که نه‌تنها بهبود آن مشهود نیست، بلکه تنزل رشته‌های مختلف صنعت، یا رکود بخشهای معینی ازکشور، (یعنی مسائلی‌که گاهی ولواینکه کشور رویهم‌رفته درشکوفائی باشد اتفاق می‌افتد)، اغلب ایجاد تردید می‌کند مبنی براین‌که ثروت و صنعت تمام‌کشور روبه زوال وتباهی است.

مثلا، محصول سالیانهٔ زمین وکار انگلیس درحال حاضر، مسلماً خیلی بیشتر از آن مقداری است که تقریباً درصد واندی سال پیش درزمان[۳] بازگشت مجدد چارلز دوم وجود داشت. گواینکه به‌عقیدهٔ من، امروز کمتر کسی است که در این امر تردید کند، مع‌هذا در طی این دوره، به‌ندرت پنج سال می‌گذشت بدون اینکه‌کتاب یا مجله‌ای چاپ شود، این کتابها یا مجلات باچنان توانایی وقدرتی نوشته می‌شدکه بتواند نظر عمومی را

۳. برگشت دورهٔ سلطنت درانگلیس درسال ۱۶۶۰ باپادشاهی شارل دوم پسر شارل اول‌که با قیام کرمول مقتول شد آغاز می‌شود (مترجم).

به‌خود جلب‌کند، وسعی می‌کردند که نشان دهند ثروت ملت به‌سرعت روبه‌زوال است، جمعیت‌کشورکاهش می‌یابد، کشاورزی در بوتهٔ فراموشی افتاده، صنعت روبه‌ضعف، و تجارت متوقف است. این انتشارات به‌هیچ‌وجه جزو مجلات حزبی نبـود، کـه مولود بینوای دروغ‌پردازی و عقیده‌فروشی اعضای آن‌باشد. بسیاری از این کتابها‌به‌وسیلهٔ‌افراد بصیر وبی‌ریا ورك‌گو نوشته شده بود،که هرگز دست به‌قلم نمی‌بردند مگر وقتی کـه به‌آنچه می‌نویسند اعتقاد داشته باشند، وهیچ‌انگیزه‌ای جز ایمان واعتقاد محرك آنـان نبـود.

از طرف دیگر، محصول سالیانهٔ زمین وکارانگلستان در زمان اعاده سلطنت محققاً بسیار بیشتر از، آنچه‌که فکر می‌کنیم درصد سال قبل ازآن یعنی زمان آغاز فرمانروایی ملکهٔ‌الیزابت[۴] بود. همچنین، دلایل بسیاری در دست داریم‌که قبول‌کنیم، دردورهٔ‌الیزابت ترقی و آبادانی خیلی بیشتر از یك سدهٔ قبل از آن، یعنی اواخر دورهٔ نفاق و مشاجرات بین مجلس یورك و لانکاستر، بوده است. حتی در زمان نفاق و اختلاف بین دو مجلس وضع کشور به‌مراتب بهتر از زمان فتح نرمنها بود، و در زمان فتح نرمنها نیز خیلی وضع کشور بهتر از دورهٔ هرج ومرج حکومت ولایات هفتگانهٔ ساکسنها بود. حتی در دورهٔ آغاز حکومت ساکسنها وضع کشور خیلی پیشرفته‌تر از زمان حملهٔ ژولیوس سزار بود، که ساکنان انگلیس وضع وحشیان فعلی امریکای شمالی را داشتند.

به‌هرحال، در هرکدام از این دوره‌ها، نه‌تنها ریخت‌وپاش و اسراف بخش خصوصی و بخش عمومی فوق‌العاده زیاد بود مانند جنگهای پرهزینه وغیرلازم متعدد، و انحراف زیادمحصول سالیانهٔ‌کشور از ارتزاق‌کارگران فعال و مولد به‌کارگران غیرمولد، بلکه، گاهی در میان آشفتگی ناشی از هرج و مرج داخلی این‌قبیل ویرانگری و ضایع‌کردن سرمایهٔ‌کشور، در درجهٔ غائی خود، نه‌تنها محققاً مانع انباشتگی طبیعی سرمایه و ثروت می‌شد، بلکه در پایان هر دوره، کشور فقیرتر و تهیدست‌تر از آغاز آن دوره بـود. بدین‌سان، در مرفه‌ترین و خوشبخت‌ترین دوره‌ها، یعنی دوره‌ای‌که اززمان اعادهٔ سلطنت شارل دوم به‌بعد آغاز می‌شود، چندین‌بار هرج و مرج و آشوب در مملکت رخ داد،کـه چنانچه خوب پیش‌بینی شده بود هم فقرکشور و هم ویرانی و خرابی‌کامل آن‌را می‌شد حدس زد. آتش‌سوزی و شیوع بیماری وبا درلندن، دوجنگی‌که با هلندیهـا داشتیم، هرج و مرج و آشوب زمان انقلاب، جنگ با ایرلند، چهار جنگ پر هزینه بـا فرانسه یعنی سالهای ۱۶۸۸، ۱۷۰۲، ۱۷۴۲، ۱۷۵۶، به‌اضافهٔ دو شورش سالهای ۱۷۱۵ و ۱۷۴۵ از جملهٔ این رویدادها بودند. درمدت چهارجنگ بافرانسه ملت انگلیس صد و چهل و پنج میلیون لیره قرض بالا آورد، و این مبلغ سوای سایر هزینه‌های فوق‌العادهٔ سالیانه است‌که موردنیاز بود، به‌طوری‌که مجموع این هزینه‌هاکمتر از دویست میلیون لیره نمی‌شد. این چنین مبلغ هنگفتی از زمان انقلاب به‌این‌طرف، از محصول سالیانهٔ زمین و

۴. مقصود ملکهٔ الیزابت دختر هنری هشتم و آن بولین است‌که از سال ۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳ در انگلیس سلطنت کرد (مترجم).

کارگر، در موارد مختلف برای گذران و نگاه‌داری تعداد زیادی از افراد غیر مولد به‌کار رفته است. ولی چنانچه جنگهای مزبور سرمایه هنگفت فوق را در جهت دیگری سوق نمی‌داد، قسمت اعظم این سرمایه طبعاً در معیشت کارگران مولد به‌کار می‌رفت، که کار وکوشش آنان، مجموع ارزش کالاهای مصرف‌شده را به‌اضافهٔ سودآن‌برمی‌گرداند. ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکارگرکشور در اثر آن هر سال به‌طور چشمگیری بالا می‌رفت، و افزایش هر سال خود موجب بالارفتن محصول در سال بعد می‌شد. خانه‌های بیشتری ساخته می‌شد، زمینهای زیادتری آبادمی‌گردید، وزمینهایی‌که قبلا آباد شده بود بهتر کشت می‌شد؛ کارخانه‌های بیشتری نصب‌می‌گردید، وکارخانه‌هایی‌که قبلا نصب شده بود توسعه می‌یافت؛ ثروت و درآمدکشور در اثر اقدامات مزبور، امروزه چنان افزایش یافته بودکه حتی نمی‌توان تصور آن‌راکرد.

اما با اینکه اسراف و ولخرجی دولت، بدون تردید، پیشرفت طبیعی انگلیس را به‌سوی ثروت و آبادانی به‌عقب انداخته است، ولی نتوانسته است آن‌راکاملا متوقف‌سازد. بیگمان، تولید سالیانهٔ زمین وکارگر انگلیس، امروز بسیار بیشتر از دورهٔ برگشت شارل دوم و یا دورهٔ انقلاب است. بنابراین، مقدار سرمایه‌ای‌که برای کشت‌زمین، **و معاش کارگران به‌کار می‌رود باید به‌همین نسبت بیشتر باشد. درمیان‌تمام‌این‌سختگیریها** و اخاذی سرمایه مزبور به‌تدریج و بدون سروصدا در اثر صرفه‌جویی و خوش‌کرداری **افراد بخش خصوصی، و در اثر کوشش دسته‌جمعی، و پیوسته وبلاانقطاع آنان برای‌بهتر** کردن شرایط خودشان انباشته شده است. همین‌سعی وکوشش افراد است، (که ازطرف قانون حمایت شده‌وآزادی فردی‌اجازه‌می‌دهد به‌هرنحوی‌که سودآورتر است به‌کارافتد)، که پیشرفت انگلیس را بسوی آبادانی و ثروت در تقریباً تمام ادوار گذشته‌میسر ساخته، وامیدوار بایدبود، که در زمانهای آینده نیز همین‌کاررا بکند. اما، چون انگلستان هرگز نعمت داشتن حکومت صرفه‌جو را به‌خود ندیده، بنابراین درهیچ دوره‌ای از ادوار تاریخ صرفه‌جویی، فضیلت اخلاقی ساکنان‌این مرزوبوم نبوده‌است. لذا، وانمود کردن امراء و وزرای کشور به‌اینکه اقتصاد افراد خصوصی‌را مدنظر داشته، و هزینه‌های آنهارا به‌وسیله قانون تحدید هزینه‌های شخصی، و یا به‌وسیلهٔ ممنوعیت ورود کالاهای تجملی‌خارجی، محدود می‌کنند، یك فرض بیمورد و نامربوطی است.

بخش عمومی همیشه، و بدون استثناء بزرگترین مسرف و متلف پول جامعه‌است. اگر این بخش نسبت به‌هزینه‌هایی‌که انجام می‌دهند بیشتر دقیق باشد، می‌تواند مطمئن باشد که بخش خصوصی در مخارج خود صرفه‌جو هست. اگر ولخرجی دولت جامعه را به‌تباهی و ورشکستگی سوق ندهد، ولخرجی افراد ملت هرگز این‌کار را نخواهدکرد.

همان‌طورکه صرفه‌جویی باعث افزایش سرمایهٔ عمومی و ولخرجی موجب کاسته شدن آن می‌باشد، همان‌طور هم کردارکسانی‌که درآمد و هزینه‌هایشان برابر است، (یعنی نه‌می‌توانند سرمایه‌را انباشته کنندو نه مخارجشان طوری است که سرمایه را از بین ببرد) باعث‌کم‌شدن و یا زیادشدن سرمایه نمی‌شود. اما، بعضی از اقسام هزینه به‌رشد ثروت ملی بیشترکمك می‌کند تا هزینه‌های دیگر.

درآمد یك فرد یا درکالاهایی خرج می‌شودکه فوراً مصرف می‌گردد، مثل‌مخارج روزانه‌که تأثیری در وضع هزینه روزهای بعدی نـدارد، یا ممکن است درکـارهای بادوامتری مصرف شود،که درآن صورت می‌توان‌آن‌را انباشته‌کرد، و این قبیل هزینه‌ها در هزینه‌های روز بعد فرد اثر می‌گذارد یعنی هزینه روز بعد راکم‌کرده یا افزایش می‌دهد، بسته به‌اینکه کدام راه را این‌فرد انتخاب کند. مثلا آدم ثروتمند، ممکن است درآمد خودش را در تهیهٔ سفرهٔ رنگین و مجلل، نگاه‌داری تعدادی نوکر و کلفت، و سگ و اسب خرج‌کند، و یا اینکه به‌میز غذای‌کوچك و یکی‌دوتا پیشخدمت بسنده‌کرده، و قسمت اعظم درآمد خود را در تزئین خانه و یاکـلبهٔ ییلاقی، یا ساختمانهای سفید و تزئینی، یا مبل و اثاث مفید و تزئینی، و یا مجموعه‌ای ازکتابها، مجسمه‌ها، و نقاشیها خرج‌کند؛ و یا در خرید چیزهای سبك و پوچ و بی‌معنی، جواهر، بازیچه‌ها، و یـا جواهرات بسیار قشنگ‌کم‌بها و مختلف، مصرف‌کند؛ و یا از همه‌کوچکتر و ناچیزتر، **یك گنجهٔ بزرگ پر از لباسهای فاخر تهیه‌کند، درست مثل گنجهٔ لباس سوگلی و خادم** یکی از اشرافزادگان بزرگ‌که در چند سال قبل فوت شد. اگر دو نفر ثروتمندکـه به‌یك اندازه پول داشته باشند، یکی ازآنها درآمد خود را در خریدکالاهای بادوام و دیگری در خرید کالاهای بی‌دوام خرج‌کند، جلال و ثروت شخصی‌که مخارج اوبه‌طور عمده روی‌کالاهای پردوام است، مرتباً افزایش می‌یابد، هزینهٔ هرروزدر تحکیم و بسط هزینهٔ روز بعد مؤثر می‌افتد؛ ولی بعکس، ثروت شخص دوم در پایان این دوره بیشتراز روزی که آغاز به‌کارکرد نمی‌باشد. همچنین شخص اول در پایان دورهٔ مـورد بحث ثروتش بیشترازروز اول‌خواهد بود، زیرا وی دارای‌موجودی انواع مختلف‌کالاهاست، که با وجود آنکه قیمتشان به‌اندازهٔ روز خرید نیست، ولی بالاخره همیشه قابل‌فروش است. از هزینه‌هایی‌که شخص دوم در تمام این مدت خرج کرده است، هیچ اثرونشانه‌ای باقی نمی‌ماند، و اثرات ده یا بیست‌سال ریخت‌وپاش‌و ولخرجی‌کاملانیست و نابودمی‌شود گوئی اصلا وجود خارجی نداشته است.

همان‌طورکه این نحو صرف هزینه برای افزایش تمول و ثروت یك فرد بهتر از نوع دیگر است، در مورد یك ملت هم همین‌طور است. خانه‌ها، مبل واثاثیه، و لباسهای مرد ثروتمند، در مدت قلیلی به‌حال مردم متوسط و طبقه پائین اجتماع مفید واقـع **می‌شود. این عده می‌توانند وقتی اربابشان از خانه ولباس و اثاثیه دلزده وخسته شد آنها** را از وی بخرند، و بدین‌طریق وسایل عمومی کل مردم به‌تدریج بهبود می‌یابد، یعنـی وقتی که این طریقهٔ خرج کردن در بین مردم متمول رایج شدوضع طبقهٔ پائین‌تر هم‌بهتر **می‌شود. در کشورهایی که مدتهای مدید ثروتمند بوده‌اند، اغلب می‌بینید که مردم‌طبقات** پائین اجتماع هم صاحب خانهٔ شخصی هستند و هم اثاثیه و لوازم‌کافی دارند، ولی‌نه‌آن خانه را خودشان ساخته‌اند و نه آن اثاثیه را. مبلمانی‌که زمانی برای نشیمن خانـوادهٔ سی‌مور[5] به‌کارمی‌رفت، امروز درمسافرخانهٔ کنارجادهٔ باث[6] مورداستفاده است. تختخواب،

5. Seymour. 6. Bath Road.

ازدواج جیمز اول بریتانیا، که همسر او با خود از دانمارك آورده بود، تا به‌عنوان هدیه عروسی یك فرمانروا به فرمانروای دیگر تقدیم جیمز اول شود، درچند سال‌قبل، زینت سالن یك آبجوسازی در «دونفرملاین»[7] شده بود. در بعضی از شهرهای قدیمی، که مدتها به‌حال رکود بوده، و یا احتمالا قدری هم روبه‌قهقرا رفته است، به‌ندرت خانه‌ای می‌بینید که برای ساکنان فعلی آن ساخته باشد. اگر وارد این خانه‌ها بشوید، غالباً اثاثیهٔ بسیار عالی، ولی خیلی قدیمی خواهید دید، که هنوز هم قابل استفاده است، درصورتی‌که‌تعداد معدودی از این مبل و اثاثیه برای صاحبان فعلی آنان ساخته شده است. کاخهای‌اشرافی، خانه‌های ییلاقی باشکوه، مجموعه‌های بزرگ کتابها، مجسمه، ونقاشیها، و سایر چیزهای نادر، اغلب هم نه‌تنها برای همسایگان و اطرافیان، بلکه برای تمام مملکت موجب‌افتخار و مورد زینت است. قصر ورسای پیرایه و افتخار فرانسه است، قصر استو و ویلتن[8] زینت و افتخار انگلیس. ایتالیا هنوز هم با داشتن تعدادی از ساختمانهایی از این قبیل احترام جهانی را به‌خود جلب‌کرده است، گو اینکه ثروتی‌که اینهارا تهیه‌کرده بود مدتهاست از بین رفته، و نوابغی که آنها را طراحی‌کرده خاموش شده‌اند، (شاید هم بسبب ازدست دادن مشاغل قدیم خود نابود شدند).

همچنین هزینه‌هایی‌که در کالاهای بادوام خرج می‌شود نه‌تنها به‌سود انباشتگی سرمایه است، بلکه به‌سود صرفه‌جویی و پس‌انداز هم هست. اگر زمانی فردی در این مخارج زیاده‌روی‌کند، می‌تواند بدون اینکه معروض سرزنش و انتقاد مردم واقع شود خود را اصلاح‌کند. کاستن تعداد پیشخدمتها و نوکرها به‌مقدار زیاد، اصلاح سفره‌خانهٔ او از یك حالت ولخرجی و اسراف به‌صرفه‌جویی و امساك، و پیاده‌کردن کالسکهٔ مجلل و اسباب سفر، از جمله تغییراتی است‌که از دید همسایگان مخفی نمی‌ماند، و منظور از همهٔ آنها اینست‌که عمل قبلی خلاف‌بوده است. بنابراین، تعداد معدودی از افرادبداقبالی که در این قبیل مخارج این چنین زیاده‌روی‌کرده‌اند، بعدها شهامت آن‌را داشته‌اندکه خود را اصلاح کنند، و قبل از اینکه ورشکستگی و افلاس آنها را وادار به تغییر روش کند، از زیاده‌روی در مخارج دست برداشتند.

اما اگر شخصی زمانی، هزینه‌های زیادی در ساختمان، مبلمان، و کتاب‌وتابلوهای نقاشی صرف‌کرده و حال بخواهد روش خود را تغییر دهد علامت ندانم‌کاری‌ونابخردی او نیست. اینها چیزهایی است‌که صرف هزینه‌های قبلی در آن از هزینه‌های بعدی جلوگیری می‌کند، و اگر شخصی این‌نوع هزینه‌ها را متوقف‌کند، نه از این لحاظ‌که مخارج وی بیش از ثروت و دارایی اوست بلکه بدین علت است‌که هوی و هوس او ارضاء شده است.

بعلاوه، هزینه‌هایی که در تهیهٔ کالاهای بادوام مصرف می‌شود، معمولا معاش عدهٔ بیشتری از مردم را فراهم می‌کند تا هزینه‌هایی‌که در مهمانیهای پرزیخت‌وپاش صرف می‌شود. از دویست سیصد پوند خوارباری‌که اغلب در مهمانیهای بزرگ خرج‌می‌شود،

7. Dunfermline.

8. Stowe and Wilton.

شاید همیشه نصف آن در زباله‌دانی می‌رود، و همیشه مقدار زیادی از آن ضایع و خراب می‌شود. اما، اگر هزینهٔ این پذیراییها در اشتغال بنا، نجار، مبل‌ساز، مکانیك و غیره صرف شده بود، مقداری خواربار، با ارزش مساوی، بین تعداد بیشتری از مردم توزیع می‌شدکه تا آخرین دینار و آخرین مثقال خواربار برای خرید قدرت‌کار آنان صرف می‌شد، و یك مثقال از آن به‌هدر نمی‌رفت. بعلاوه، این نوع هزینه‌ها از یك طریق‌که به‌کار افتد معاش‌کارگران مولد را فراهم می‌کند، و وقتی‌که مصرف می‌گردد‌کارگران غیر مولد ارتزاق می‌کند. لذا، صرف‌آنها به‌شکل اول، ارزش معاوضه‌ای‌تولیدسالیانهٔ زمین وکارگر کشور را افزایش می‌دهد، ولی به‌شکل دوم، باعث افزایش آن نمی‌شود.

اما، منظور از تمام اینهایی که گفته‌شد آن نیست که نشان دهیم که بعضی ازاقسام هزینه‌ها بیشتر از انواع دیگر ملازم روح سخاوتمندی و گشاده‌دستی است. هنگامی‌که مرد توانگر بیشتر درآمد خود را در مهمانی بازی خرج می‌کند، قسمت اعظم‌درآمدش را با دوستان و همنشینان خود تقسیم‌کرده است؛ اما وقتی آن‌را در خریدکالاهای بادوام به‌کار می‌برد، اغلب تمام درآمدش را برای خودش خرج‌کرده و بدون دریافت عوض چیزی به‌دیگری واگذار نمی‌کند. بنابراین، نوع دوم هزینه‌ها مخصوصاً وقتی‌که در جهت اشیاء پوچ و بی‌معنی، زیورآلات ظریف لباس و اثاثیهٔ خانه، جواهرات اصلی یا بدلی، و چیزهای قشنگ بی‌مصرف خرج شود، غالباً فقط علامت یك میل و هوس بی‌اهمیت نیست، بلکه خودخواهی و فرومایگی را می‌رساند. منظور من ازتمام مباحث فوق اینست‌که، یك نوع از مخارج، چون همواره موجب انباشتگی کالاهای با ارزش می‌شود، و چون با صرفه‌جویی شخصی مناسب و سازگاراست، و در نتیجه موجب‌افزایش سرمایهٔ عمومی است، و چون کارگران مولد را تغذیه می‌کند نه‌کارگران غیر مولدرا، بیشتر از نوع دیگر هزینه‌ها منجر به‌رشد بیشتر ثروت عمومی می‌شود.

بخش چهارم

دربارهٔ سرمایه‌ای که با بهره به‌وام داده می‌شود

پولی که با بهره وام داده می‌شود همیشه از طرف وام‌دهنده سرمایه تلقی می‌شود. وی انتظار دارد که سرمایهٔ مزبور در سررسید به‌وی برگشت داده شود، و ضمناً وام‌گیرنده، برای استفاده از پول مزبور سالیانه مبلغ معینی اجاره باید به‌او بدهد. وام گیرنده ممکن است یاآن‌را به‌عنوان سرمایه به‌کاربرده، و یا آن‌را به‌عنوان موجودی برای مصارف فوری و آنی کناربگذارد. چنانچه آن‌را به‌عنوان سرمایه به‌کار برد، در اشتغال کارگر مولد صرف کرده است، کارگر هم معادل‌ارزش آن را به‌اضافهٔ سود مجدداً تولیدمی‌کند. در این حالت، وی می‌تواند سرمایه را برگشت داده و بهرهٔ آن را بپردازد بدون اینکه به‌سایر منابع درآمد تخطی‌کرده و به‌آن‌ها متوسل شود. اگر وی پول مزبور را به‌عنوان موجودی برای مصرف آنی کنار بگذارد، مانند یك شخص ولخرج و مسرف عمل کرده، و آنچه راکه به‌معاش مردم‌کاری و فعال اختصاص داشت در استخدام مردم بیکاره خرج خواهدکرد. در حالت اخیر، نه‌می‌تواند سرمایهٔ خرج شده را برگرداند، و نه می‌تواند بهرهٔ آن‌را بپردازد، مگر اینکه برای بازپرداخت آن به‌سایر منابع درآمد، از قبیل‌ملك یا اجاره زمین متوسل شود.

بدون تردید، سرمایه‌ای‌که با بهره به‌وام داده می‌شود، گاهی اوقات در این هردو طریق به‌کار می‌رود، ولی در طریق اول بیشتر از طریق دوم مصرف می‌گردد. شخصی‌که پول را با این قصدکه آن‌را خرج‌کند، وام بگیرد بزودی ورشکست می‌شود، و کسی‌که به‌وی وام داده معمولا ازاین‌حماقت خودپشیمان می‌گردد. بنابراین، وام‌دادن‌ووام‌گرفتن برای چنین منظوری، در تمام موارد، یعنی درمواقعی‌که رباخواری بزرگ نباشد، مخالف منافع طرفین است، و با اینکه گاهی اتفاق می‌افتد که مردم یا وام‌بدهند و یا وام‌بگیرند: مع‌هذا با توجهی‌که همهٔ مردم نسبت به‌منافع خود دارند، می‌توانیم اطمینان داشته‌باشیم که آن‌طورکه ما می‌اندیشیم تکرار این عمل نمی‌تواند دائمی باشد. از هر آدم ثروتمند با تدبیر و محتاطی بپرسید که وی بیشتر پول خود را به‌کدام یك از این دو گروه مردم وام می‌دهد، به‌کسی که،به‌نظراو، آن را در سرمایه‌گذاری به‌کار می‌اندازد، یابه‌کسانی که

به‌بیهودگی آن راخرج می‌کنند، وشخص توانگر از طرح چنین سؤال خنده‌اش‌می‌گیرد. بنابراین، حتی درمیان وام‌گیرندگان (نه‌مردمی که در دنیابرای صرفه‌جوئی و اماکشان مشهور هستند)، تعداد افراد صرفه‌جو پرکار و به‌طور چشمگیری ا زتعداد افراد ولخرج و بیکاره بیشتر است.

تنهاکسانی‌که به‌اعتبار وثیقه خود می‌توانند از مردم پول قرض کنند بدون اینکه وام دهنده توقع داشته باشد که مبلغ وام در جهت سودآورخرج شوداعیان‌واصیل‌زادگان روستائی هستند. حتی این عده هم به‌ندرت پول را منحصراً برای خرج کردن بیهوده‌وام می‌گیرند. می‌توان‌گفت، معمولا مبالغی‌که این عده وام می‌گیرند قبلا معادل آن‌راخرج کرده‌اند. این‌گروه اغلب مقادیر زیادی کالا به‌طور نسیه ازدکانداران‌و کاسبکاران خریده‌اند و چاره‌ای ندارند جز اینکه پولی با بهره قرض‌کنند تا وام خود رابپردازند. پولی‌که این عده قرض‌کرده‌اند سرمایهٔ دکانداران و کاسبکاران را،که اصیل‌زادگان مزبور نمی‌توانستند از اجارهٔ مستغل خود بپردازند، برمی‌گرداند. وام‌گرفتن این پول احتمالا برای خرج‌کردن نیست، بلکه برای جبران سرمایه‌ای است‌که‌قبلا خرج‌کرده‌اند.

تقریباً تمام وجوه مرابحه‌کاری با پول پرداخت می‌شود اعم ازپول کاغذی، یا طلا و نقره، ولی آنچه وام‌گیرنده حقیقتاً می‌خواهد وآنچه‌که وام‌دهنده حقیقتاً به‌اومی‌دهد، پول نیست، بلکه ارزش پول، یعنی‌کالاهایی است‌که با پول می‌تواند بخرد. اگر وی‌این پول را برای مصرف فوری خود بخواهد، فقط کالایی خواسته است‌که می‌تواند در موجودی قرار دهد. اگروی‌آن‌را برای‌کاربرد درحرفه‌ای به‌عنوان سرمایه به‌کارگیرد، آن‌وقت فقط‌کالاهایی است‌که می‌شود ابزار، مواد، و قوت لازم برای اجرای کار باآن تهیه کرد. وام‌دهنده، از طریق قرض، سهم مخصوص خود را از محصول سالیانهٔ زمین و کارگر به‌وام‌گیرنده منتقل می‌کند تا هر نوع‌که خواست آن‌را به‌کارگیرد.

بنابراین، مقدار سرمایه، یا بنا به‌قول معروف، مقدار پولی‌که در هرکشور می‌توان با بهره وام داد، با مقدار پول، اعم از پول‌کاغذی یامسکوك، که به‌عنوان وسیله‌وامهای مختلف در آن مملکت به‌کار می‌رود، تعیین نمی‌شود، بلکه باارزش آن قسمت ازمحصولی تعیین می‌گردد، که‌به‌محض خارج‌شدن از زمین یا دست‌کارگر مولد، نه‌تنها برای‌جانشین شدن یك سرمایه معین اختصاص داده می‌شود، بلکه جانشین سرمایه‌ای نیز می‌شود که مالك علاقه‌ای ندارد زحمت به‌کارانداختن آن‌را بخود هموار کند. چون این قبیل سرمایه‌ها معمولا با پول وام داده شده و بازپرداخت آن نیز باپول است، گروهی‌به‌وجود می‌آیندکه اصطلاحاً گروه پولداران نامیده می‌شوند. این گروه، نه‌تنها از زمینداران بلکه از گروه صنعتکاران و بازرگانان جدا هستند، زیرا درگروه اخیر مالکین سرمایهٔ خود را به‌کار می‌برند. اما، حتی درگروه پولداران، پول، همان‌طورکه در گذشته بود، چیزی جز انتقال قانونی یا قبالهٔ انتقال نیست، که سرمایه را از دستی به‌دست دیگر که صاحب آن علاقه‌ای به‌کاربرد آن ندارد انتقال می‌دهد. سرمایه‌های مزبور تقریباً به‌هر نسبت بزرگتر از مقدار پولی است‌که به‌عنوان وسیلهٔ راحتی آنان به‌کار می‌رود، همان قطعات پول را می‌توان‌برای وامهای مختلف، وخریدهای مختلف به‌کاربرد. مثلا(الف)،

مبلغ هزار لیره به (واو) وام می‌دهد، (واو) با آن از (ب) هزار لیره کالا می‌خرد. (ب) که موردی برای این پول ندارد، همهٔ آن را عیناً به (خ) قرض می‌دهد، که با آن (خ) فوراً از (س) کالایی به‌ارزش هزار لیره می‌خرد. (س) به‌همان طریق، و به‌همان دلیل، آن‌را به (ی) قرض می‌دهد، که او هم از (د) باآن‌کالایی به‌ارزش هزار لیره خریداری می‌کند. بدین نحو همهٔ آن قطعات پولی، اعم از کاغذی یامسکوك، ممکن است درعرض مدت چند روز، سه وسیلهٔ وام، و سه‌وسیلهٔ خرید مختلف باشد، که هرکدام از آنها از لحاظ ارزش، برابر است با کل مبلغ آن قطعات. آنچه که این سه نفر یعنی (الف)، (ب)، و (س) به سه گروه وام گیرنده (واو)، (خ) و (ی) انتقال می‌دهند قدرتی است که باآن بتوانند خریدکنند. دراین قدرت خرید هم ارزش و هم فایدهٔ وام نهفته شده است.

پولی که به‌توسط این سه‌نفر وام داده شد، برابر با ارزش کالایی است که‌می‌توان با آن خرید، و سه برابر بیشتر از پولی است که با آن خریدها انجام‌شده است. اما، وامهای مزبور را می‌توان‌تماماً حفظ‌کرد، کالاهایی که به‌وسیلهٔ بدهکاران مختلف خریداری‌شده طوری به‌کار می‌رودکه، در موقع مقتضی، ارزش مساوی پول مزبور، اعم ازمسکوك یا کاغذ، به‌اضافهٔ سود آن‌را برگرداند. همان‌طورکه مقدار پول مزبور به‌عنوان وسیلهٔ‌قرض مختلف به‌سه، یا به‌همان دلیل، به‌سی برابر ارزش خود به‌کار می‌رود، همان‌طور هم‌پول مزبور به‌عنوان وسیلهٔ پرداخت متوالی به‌کار می‌رود.

بدین‌طریق، سرمایه‌که با بهره وام داده می‌شود ممکن است به‌عنوان یك سند انتقال قانونی از وام‌دهنده به‌وام‌گیرنده تلقی شودکه سهم قابل‌ملاحظهٔ معینی از محصول سالیانه است؛ مشروط به‌اینکه وام‌گیرنده به‌نوبهٔ خود، در طول مدت وام، هرساله سهم‌کوچکتری از آن را به‌وام‌دهنده انتقال‌دهد، که‌این‌سهم‌کوچکتر بهره‌نامیده می‌شود؛ و درپایان مدت وام مقداری‌که از هر لحاظ مساوی پول اولیه است‌که به‌وی وام داده شده، به‌اوبرگرداند و آن‌را بازپرداخت می‌نامند. بااینکه پول، اعم از مسکوك یا کاغذ، معمولا به‌عنوان سند انتقالی درمورد بهره یا اصل وام به‌کارمی‌رود، ولی خودش‌کالا با آنچه‌که به‌آن‌اختصاص داده شده فرق می‌کند.

به‌همان نسبتی‌که‌سهم‌سالیانهٔ تولید به‌محض‌خارج‌شدن اززمین، و یا ازدست‌کارگران مولد، که مختص جانشین‌شدن سرمایه‌است، در هرکشوری افزایش می‌یابد، گروه به اصطلاح پولداران نیز طبعاً با پول افزایش می‌یابد. افزایش سرمایه‌های بخصوص که صاحبان آن میل‌دارند درآمدی از قبل آن به‌دست‌آورند، بدون اینکه خودشان زحمت به‌کار انداختن سرمایه را به‌خود هموار کنند، طبعاً مترادف و همزمان با افزایش کلی سرمایه‌هاست؛ یا بسخن دیگر، همان‌طورکه سرمایه افزایش می‌یابد، مقدار موجودی سرمایه‌ای‌که با بهره به‌وام داده می‌شود به‌تدریج بیشتر و بیشتر می‌شود.

باافزایش مقدار موجودی سرمایه مخصوص مرابحه‌کاری، نرخ بهره، یا قیمتی که بایدبرای استعمال آن سرمایه پرداخت شود، الزاماً کاهش می‌یابد، نه‌از لحاظ علل‌کلی‌که هرچیز در بازار زیاد شد قیمت آن کم می‌شود، بلکه به‌علل دیگری‌که ویژهٔ این حالت

مخصوص است. با افزایش سرمایه‌هادرهر کشور، سودی که از کاربرد سرمایه‌های مزبور به‌دست می‌آید ضرورتاً کاسته می‌شود. بتدریج پیداکردن روشهای پر منفعت برای کاربرد سرمایه‌ها دشوارتر می‌گردد. در نتیجه رقابتی بین سرمایه‌های مختلف به‌وجود می‌آید، مالك و صاحب سرمایه می‌کوشد تاکاربرد سرمایه را درکاری که دیگری اشغال کرده‌است عملی کند. ولی در بسیاری از موارد وی می‌تواند امیدوار باشد که‌دیگری را ازکاربرد سرمایه در آن راه بیرون راند، و آن‌هم ازاین طریق میسر است که شرایط بهتری عرضه کند. سرمایه‌دار نه‌تنها بایدقیمت چیزی که‌می‌فروشد قدری ارزانتر کند، بلکه برای‌اینکه ارزان بفروشد، گاهی مجبور است، آن‌را گرانتر بخرد. تقاضای کارگر مولد، باافزایش وجوهی که برای نگاهداری او اختصاص‌داده شد، هرروزبیشترو بیشتر می‌شود. کارگران به‌آسانی شغل‌پیدامی‌کنند، ولی صاحبان سرمایه به‌سختی کارگرانی را پیدامی‌کنندکه‌حاضر به‌استخدام باشند. رقابت آنان مزدکارگر رابالا برده وسود سرمایه‌راکاهش می‌دهد. ولی وقتی سود ناشی ازکاربرد سرمایه بدین‌نحو از دوسوکاسته شد، قیمتی که برای کاربرد سرمایه باید پرداخت شود، یعنی، نرخ بهره الزاماً باید با آن‌کاهش یابد.

(لاك[1])، (لا[2])، و (منتسکیو[3])، و بسیاری از نویسندگان دیگر، ظاهراً چنین انگاشته‌اندکه افزایش مقدار طلا و نقره، در نتیجهٔ کشف مستعمرات هند غربی اسپانیا، علت اصلی کاهش نرخ بهره در سراسر بخش بزرگی از اروپا است. اینان معتقداندکه چون ارزش فلزات مزبورکاسته شده، استعمال قسمت معینی از آن الزاماً نیزکم‌ارزش می‌شود، و در نتیجه قیمتی که بایدبه‌آن پرداخت‌شودکم می‌گردد. این تصور، که دربادی‌امرموجه و پذیرفتنی است، چنان به‌طورکامل ازطرف هیوم تشریح شده است که، شاید لازم نباشد چیز دیگری به‌آن بیفزاییم. اما، بحث مختصر و سادهٔ زیر، ممکن است به‌طور وضوح استدلال غلطی که ظاهراً موجب گمراهی آقایان نامبردهٔ بالا شده توجیه کند.

قبل ازکشف مستعمرات هند غربی اسپانیا، نرخ بهره در سراسر بخش بزرگی ازقارهٔ اروپا معمولا در حدود ده‌درصد بود. ازآن زمان تابه‌امروز در کشورهای مختلف به‌پنج، چهار، و سه‌درصد تقلیل پیداکرده‌است. فرض‌می‌کنیم که‌در هرکشور بخصوص ارزش‌نقره درست به‌همان اندازه و به‌همان نسبت نرخ بهره‌کاهش یافته باشد؛ و مثلا در آن‌کشورها، که نرخ بهره از ده درصد به‌پنج درصد تنزل‌کرده، مقدار معینی نقره درست نصف مقدار کالایی که قبلا می‌توانست خریداری‌کند بخرد. به‌نظر من، این فرض درهیچ‌کجا موافق باحقیقت نیست، ولی نسبت به‌عقیده‌ای که ما می‌خواهیم بررسی‌کنیم مساعدترین فرض است، و حتی‌برمبنای این فرض کاملاغیرممکن است که‌پائین‌آوردن ارزش نقره‌کوچکترین تأثیری درپائین‌آوردن نرخ بهره گذاشته باشد. اگرصد لیرهٔ امروز درآن‌کشورهاارزشش بیشتر از پنجاه لیرهٔ آن‌روز نیست، ده‌لیرهٔ امروز باید در آن زمان پنج لیره می‌ارزیده است. هرآنچه که علل پائین‌آمدن ارزش سرمایه باشد، همان هم الزاماً علت پائین‌آوردن نرخ بهره، و درست به‌همان نسبت بوده است. تناسب‌بین ارزش سرمایه و ارزش بهره باید

1. Lock. 2. Law. 3. Montesquieu.

یك‌اندازه باقی‌مانده باشد، ولواینکه میزان آن لایتغیر بوده باشد. بعکس، با تغییر میزان سرمایه نسبت بین این دو ارزش الزاماً تغییر می‌یابد. اگر امروز صدلیره بیش از پنجاه لیرهٔ آن‌روزارزش نداشته باشد، پنج لیرهٔ امروز، درآن‌روزها بیش ازدولیره و ده‌شلینگ نمی‌ارزید. بنابراین، باکاهش نرخ بهره از ده‌درصدبه‌پنج‌درصد، برای کاربردسرمایه‌ای که نصف ارزش پیشین می‌ارزد، بهره‌ای برابربا یك چهارم‌ارزش بهرهٔ قبلی بایدپرداخت‌شود.

هر افزایشی در مقدار نقره، درحالی‌که مقدار کالاهایی که با آن به‌جریان انداخته می‌شود ثابت بماند، هیچ اثر دیگری نمی‌تواند داشته باشدجز اینکه ارزش فلز مزبور را بکاهد. ارزش اسمی انواع کالاها بیشترمی‌شود، اما ارزش حقیقی‌آنها درست‌به‌همان اندازهٔ قبلی است. کالاها در مقابل قطعات بیشتری ازفلز نقره مبادله می‌گردند؛ اما مقدارکاری که این فلزات می‌توانند تحت اختیار خودداشته باشند، یعنی تعداد افرادی‌که پول مزبور می‌تواند استخدام‌کرده و قوت آنها را تهیه نماید، دقیقاً همان خواهد بود. سرمایهٔ کشور تغییری نمی‌کند، گواینکه تعداد قطعات زیادتری برای رساندن مبلغ مساوی از آن ازیك دست‌به‌دست‌دیگر مورد نیازخواهدبود. اسنادانتقالی، مثل‌ابلاغیه وکلای‌حراف‌پردردسرتر خواهد بود، اما چیزی‌که منتقل می‌گردد درست به‌مقدارپیشین‌است، و فقط می‌تواندهمان اثر پیش را داشته باشد. وجوهی که برای معاش کارگر مولد اختصاص یافته‌ثابت، وتقاضا برای آن نیز ثابت است. ازاینرو، قیمت یا مزدکارگربااینکه اسماً بیشتر است، در حقیقت همانست. مزد آنها را با مسکوکات بیشتری می‌پردازند؛ ولی این‌مسکوکات همان مقدار کالا را می‌خرندکه قبلا می‌توانستند بخرند. سود سرمایه اسماً و رسماً یکی است. مزد کارگرمعمولا با تعداد قطعات نقره‌ای‌که به‌وی‌پرداخت می‌گردد محاسبه می‌شود. ازاینرو، وقتی آن قطعات تعدادشان زیادتر می‌شود، چنان به‌نظر می‌رسدکه مزد او نیز اضافه شده است، و حال آنکه مزد حقیقی او اغلب ممکن است بیشتر از گذشته‌نباشد. اما سود سرمایه را معمولا با تعداد مسکوك‌نقره پرداخت شده حساب نمی‌کنند، بلکه با تناسبی‌که‌این تعداد مسکوك باکل سرمایه‌دارد محاسبه می‌گردد. بدین‌سان در یك‌کشور معین‌گفته می‌شودمزد معمولی کارگر پنج شلینگ در هفته، و بهرهٔ معمولی سرمایه ده درصد است. اما چون مجموع سرمایهٔ‌کشور به‌اندازهٔ گذشته است، رقابت بین سرمایه‌های مختلف افرادکه‌سرمایه بین آنها تقسیم شده همان مقدار است.این افراد باهمان‌محاسن ومعایب پیش‌سرمایه‌گذاری می‌کنند. بنابراین، نسبت مشترك بین سرمایه و سود، همان است، و درنتیجه‌بهرهٔ عادی‌پول نیز همانست؛ آنچه معمولا برای‌کاربرد پرداخت می‌شود الزاماً با آنچه معمولا با استفاده از آن به‌دست می‌آید تعیین می‌گردد.

هر نوع افزایشی درمقدارکالاهایی‌کهسالیانه درکشوری جریان می‌یابد، درحالی‌که پولی که آنها را به‌جریان انداخته ثابت‌باشد،اثرات مهم‌دیگری به‌غیر از اینکه ارزش پول را بالا ببرد به‌وجود خواهدآورد. سرمایهٔ‌کشور، بااینکه اسماً ممکن است ثابت به‌نظر آید، ولی در حقیقت افزایش یافته است. ممکن است سرمایه با همان مقدار پول گذشته تبیین می‌شود، ولی مقدار بیشتری کار را تحت تسلط خود دارد. تعداد کارگر مولدی که این سرمایه می‌تواند تغذیه‌کرده و استخدام کند، افزایش می‌یابد، و در نتیجه تقاضای

کارگر مولد نیز زیاد می‌شود. مزدکارگر مولد طبعاً با تقاضا بالا می‌رود، و مع‌هذابه‌نظر می‌آید که تنزل کرده‌است. ممکن است بامقدار مسکوك کمتری مزد آنان پرداخت شود، ولی این مقدار مسکوك کم بیشتر ازمقدار زیادتری مسکوك که در گذشته قادر به‌خرید بود، می‌تواند خریدکند. سود سرمایه هم اسماً و هم حقیقتاً کاهش خواهد یافت. چون مجموع سرمایهٔ کشور زیاد شده، رقابت بین سرمایه‌های مختلفی که سرمایهٔ جامعه راتشکیل می‌دهد نیز با آن زیادمی‌شود. صاحبان آن سرمایه‌های مخصوص مجبورمی‌شوندکه‌به‌نسبت کمتری از محصول کاری که سرمایهٔ آنها می‌تواند استخدام کند رضایت دهند. بهرهٔ سرمایه، که همیشه همدوش با سود سرمایه حرکت می‌کند، ممکن است بدین‌نحو، فوق‌العاده کاهش یابد، گو اینکه‌ارزش پول، یا مقدارکالاهایی که یك مقدار معین پول می‌تواند بخرد، خیلی زیاد شده باشد.

دربعضی ازکشورها نرخ بهرهٔ پول قانوناً ممنوع شده است. اما چون درهمه‌جا با کاربرد پول می‌شود چیزی بدست آورد، باید چیزی درمقابل استفادهٔ آن در هرکجا که مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد پرداخت شود. این قوانین، به‌جای اینکه از رباخواری جلوگیری‌کند، با سابقه‌ای که‌دردست است معلوم می‌شودکه زیان و شر ناشی ازرباخواری را بیشتر کرده است؛ بدهکار ناگزیر است نه‌تنها برای کاربرد پول چیزی بپردازد، بلکه برای قبول خطری (ریسك) که بستانکار او با آن مواجه می‌شود نیز پولی پرداخت کند. می‌شودگفت که، وی‌مجبور است که بستانکارخود را در برابر غرامات رباخواری بیمه‌کند.

درکشورهایی که بهرهٔ سرمایه مجاز است، قانون، برای جلوگیری از بهره‌های جابرانهٔ رباخواران، معمولا بالاترین‌نرخ بهره‌ای راکه‌می‌توان بدون مواجه‌شدن یاجریمه ازکسی گرفت معین و تثبیت کرده است. این نرخ باید همیشه قدری بیشتر ازکمترین‌نرخ بازار باشد؛ یا بایدنرخی باشدکه درقبال وثیقه‌های مشکوك‌الاعتبار در بازار از وام‌گیرند، دریافت می‌شود. چنانچه نرخ قانونی مزبور پائین‌تر ازکمترین نرخ بهرهٔ بازار باشد، اثر تثبیت نرخ بهرهٔ مزبور قاعدتاًمانند اثرممنوعیت کامل‌رباخواری‌است. بستانکارپول‌خودش را باکمتر از آنچه‌که ارزش دارد وام نمی‌دهد، و بدهکار برای قبول خطری‌که بستانکار در برابر ارزش کل کاربرد مزبور به‌خود تحمیل کرده است باید چیزی به‌وی بپردازد. چنانچه نرخ بهرهٔ قانونی درست برابر باکمترین نرخ بهرهٔ بازار باشد، مردم شرافتمند و درستکاری‌که به قوانین‌کشور خود احترام می‌گذارند، و کسانی‌که نمی‌توانند بهترین وثیقه را در برابر وام ارائه دهند به‌ورشکستگی می‌کشاند، و آنهارا مجبور می‌کند که به‌رباخوارانی که نرخ بهرهٔ آنها فوق‌العاده گران است متوسل شوند. در کشورهایی مثل انگلستان، نرخ‌پولی‌که به‌دولت وام داده می‌شودسه‌درصد، و پولی‌که با ارائهٔ تضمین‌کافی به‌افراد خصوصی داده می‌شود چهار و چهارونیم‌درصد است، نرخ بهرهٔ قانونی فعلی، یعنی پنج درصد، مناسبترین نرخ‌هاست.

باید توجه داشت، که نرخ قانونی، با اینکه باید قدری بیشتر ازکمترین نرخ بهرهٔ بازارباشد، ولی زیادنباید باآن‌فاصله داشته‌باشد. مثلا، اگرنرخ‌بهرهٔ قانونی‌انگلیس‌درهشت یا ده درصد تثبیت می‌شد، قسمت اعظم پولی‌که باید به‌وام داده می‌شد، به‌افراد ولخرج

وطراحان نقشه‌های اقتصادی که راضی به‌پرداخت چنین نرخ زیادی بودند، اختصاص می‌یافت مردم فکور و هوشیاری که برای کاربرد پول بیشتر از آنچه که احتمالا با به‌کارانداختن آن به‌دست می‌آورند، نخواهند پرداخت، جرأت نمی‌کنند در این رقابت وارد شوند. بدین‌سان قسمت بیشتر سرمایهٔ کشور از دسترس افرادی که می‌توانستند آن را درطریق استفادهٔ صحیح و سودمند به‌کاراندازند خارج می‌شود، و به‌دست کسانی می‌افتد که بااحتمال زیادآن‌راضایع و تباه می‌کنند. بعکس، درجاهایی که نرخ بهرهٔ قانونی فقط اندکی بالاتر از پائین‌ترین نرخ بازار است؛ مردم میانه‌رو، برای گرفتن وام، به‌ولخرجان و طراحان و سفته‌بازان ترجیح داده می‌شوند. شخصی که پول قرض می‌دهد تقریباً همان مقداربهره‌از گروه اول دریافت می‌کندکه ازگروه دوم، و پول‌وی دردست گروه اول ایمن‌تراست‌تادر دست گروه دوم. بدین‌سان بیشتر سرمایهٔ کشور در دست کسانی قرار می‌گیردکه احتمالا در طریق سودآوری آن‌را به‌کار می‌اندازند.

هیچ قانونی نمی‌تواند نرخ بهرهٔ معمولی راکمتر از پائین‌ترین نرخ بهرهٔ عادی‌بازار که در زمان تصویب قانون مزبور متداول است تثبیت کند. با وجود فرمان سال ۱۷۶۶، که به‌وسیلهٔ آن پادشاه فرانسه سعی کرد نرخ بهره را از پنج درصد به‌چهاردرصد تنزل دهد، پول در فرانسه با نرخ پنج درصد قرض داده می‌شد، و مردم به‌طرق مختلف از قانون بهرهٔ مزبور طفره می‌رفتند.

باید توجه داشت، قیمت عادی زمین در بازار، در همه‌جا بستگی دارد به نرخ عادی بهرهٔ بازار. شخصی که سرمایه‌ای دراختیار دارد و میل دارد درآمدی ازآن کسب کند، بدون اینکه زحمت کاربرد آن‌را شخصاً متحمل شود، تعمق خواهدکردکه آیا با آن پول زمین بخرد یا آن‌را به‌مرابحه‌کاری بگذارد. ایمنی بیشتر زمین، به‌اضافهٔ سایر محسناتی که تقریباً در همه‌ملازمهٔ این‌نوع اموال غیرمنقول است، معمولا سبب می‌شودکه وی با درآمد کمتری از زمین قناعت کرده و پول خود را برای استفاده از بهرهٔ آن‌به‌کسی‌وام ندهد. این مزایا کافی است که تفاوتهای معین این دو طریق‌کاربرد سرمایه‌راجبران کند، ولی فقط تفاوتهای معینی را جبران می‌کند؛ و اگر بهرهٔ مالکانه زمین (اجاره) کمتر از نرخ بهرهٔ پول بوده و تفاوت آنها زیادباشد، هیچ‌کس زمینی را که قیمت آن به‌زودی کاهش خواهد یافت نمی‌خرد. بعکس، چنانچه مزایای مزبور بیشتر از آن باشد که‌تفاوت دونوع سرمایه‌گذاری‌را جبران کند، همه‌کس به‌خرید زمین راغب‌تر می‌شود، زیرا به‌زودی قیمت عادی آن بالا خواهد رفت. وقتی نرخ بهره ده درصد بود، زمین معمولا با قیمتی فروخته می‌شدکه ده یا دوازده‌سال پول‌آن‌برمی‌گردد. وقتی نرخ‌بهره به‌شش، پنج، وچهار درصد تنزل یافت، مدت برگشت قیمت زمین به‌بیست، و بیست و پنج وسی‌سال افزایش یافت. نرخ بهرهٔ بازار در فرانسه بالاتر از انگلیس است، و قیمت عادی زمین پائین‌تر است. درانگلیس‌زمین معمولا در عرض مدت سی‌سال پول خود را برمی‌گرداند، درفرانسه در بیست سال از تاریخ خرید این پول مستهلك می‌شود.

بخش پنجم

راجع به‌کاربرد مختلف سرمایه

با اینکه همهٔ سرمایه‌ها فقط اختصاص به‌نگاهداری کارگر مولد دارد، مع‌هـذا مقدار کاری‌که سرمایه‌های مساوی می‌توانند به‌تحرك درآورند بر طبق نوع‌کاربرد سرمایه‌هـا فوق‌العاده متنوع است؛ و همچنین است ارزش افزوده‌ای‌که استخدام سرمایـهٔ مزبور در محصول سالیانه زمین وکارگر کشور ایجاد می‌کند.

سرمایه را می‌توان به‌چهار طریق مختلف به‌کاربرد: نخست، کاربردآن‌برای تهیهٔ محصول خام سالیانه که برای استفاده و مصرف‌جامعه مورد نیاز است؛ دوم، برای ساخت و آماده‌کردن محصول خام مزبور برای استفاده یا مصرف آنی؛ سوم برای حمل و نقـل کالای خام یا ساخته شده از جاهایی که فراوان است به‌نواحی‌که‌مورد نیازاست؛ وبالاخره چهارم،برای تقسیم قسمتهای معین هریك ازاینها به‌بخشها و گروههای کوچکتر متناسب با تقاضاهای گهگاهی کسانی که آن را نیازدارند. در طریق اول سرمایه‌کسانی‌به‌کاربرده می‌شودکه مسئولیت بهبود و آبادانی زمینها، معادن، و شیلات را به‌عهده می‌گیرنـد؛ در طریق‌دوم سرمایهٔ‌کارخانه‌دارهای‌بزرگ، درطریق سوم سرمایهٔ‌کلیهٔ بازرگانان‌عمده‌فروش، و در مرحلهٔ چهارم سرمایهٔ کلیهٔ خرده‌فروشیها به‌کار می‌افتد. مشکـل بتوان یك‌نـوع سرمایه‌گذاری پیداکردکه زیر یکی ازروشهای چهارگانهٔ فوق‌طبقه‌بندی نشده باشد.

هرکدام ازروشهای‌چهارگانهٔ بالا یا برای وجود و بسط سه طریق دیگر لازم است. و یا برای آسایش عمومی جامعه.

تا وقتی سرمایه برای تولید مواد خام به‌طریقی به‌کار نرودکه عرضهٔ آن‌را نسبتاً‌وتا اندازهٔ معینی فـراوان کند، هیچ نوع صنعت و تجارتی به‌وجود نخواهد آمد.

درمورد محصول خامی‌که قبل از استفاده‌کردن یا مصرف احتیاج به‌عملیات زیادی دارد تا آماده‌گردد اگر سرمایه‌ای درساخت آن به‌کار برده نشود، آن محصول خام به‌علت نداشتن تقاضا در بازار یا اصلا تولید نمی‌شود؛ و یا اگر به‌طور خود بخودی هم تهیه شود یعنی سرمایه‌ای در آن برده نشده باشد، ارزش معاوضه‌ای نخواهد داشت، و چیـزی به‌ثروت جامعه نمی‌افزاید. تا وقتی‌که سرمایه برای انتقال مواد خام یا مواد ساخته شده‌از

محلی که فراوان و زیاداست به‌جایی که مورد نیازو احتیاج است، به‌کاربرده نشود، محصول خام یا ساخته شده بیشتر از مصرف اهالی همان ناحیه تولید نخواهد شد. سرمایهٔ یك بازرگان مازاد محصول یك محل را با مازاد تولید جای دیگر مبادله می‌کند، وبدین‌سان موجب تشویق صنعت شده و تمتع بیشتری برای هر دو ناحیه فراهم می‌کند.

اگر سرمایه برای شکستن و تقسیم‌کردن اجزاء معین مواد خام یا مواد ساخته شده به‌قطعات کوچکتری که متناسب با نیازمندیهای مردم است به‌کار نرود، هرفردی مجبور می‌شود بیشتر از آنچه نیاز دارد کالا خریداری کند. مثلا اگر پیشهٔ قصابی وجودنداشت، هر شخصی مجبور بود یك گاو و یا گوسفند درسته را یکجا خریداری کند. این نوع خرید برای ثروتمندان ایجاد ناراحتی می‌کند، برای فقرا که جای خوددارد. اگر کارگر بی‌چیزی مجبور بود خواربار یك یا شش ماه را یکجا بخرد، مجبور می‌شد قسمت اعظم موجودی خود را که در حرفهٔ او به‌عنوان وسیلهٔ سرمایه به‌کار می‌رود، و یااثاثیه دکان او راتشکیل می‌دهد، و از طریق آن ایجاد درآمد می‌کند، در آن قسمت از سرمایه‌ای که برای مصرف آنی و فوری اختصاص داده شده و اصولا درآمدی برای او به‌وجودنمی‌آورد قرار دهد. برای یك چنین شخصی هیچ چیز راحت‌تر از این نیست که بتواند خواربار خود را روزانه تهیه کند و یا حتی در هرساعتی که احتیاج داشت آن‌را بخرد. و بدین‌ترتیب می‌تواند کل موجودی خود را به‌عنوان سرمایه به‌کاربرد. و از این لحاظ می‌تواند کاری را با ارزش بیشتر تولید کند، و سودی که بدین ترتیب عاید وی می‌شود خیلی بیشتر از اضافهٔ قیمتی است که خرده فروش برای کسب سود ر وی کالاهای خود می‌کشد. تعصب بعضی از نویسندگان سیاسی علیه دکانداران و پیشه‌وران و اصناف کلا بی‌اساس است. مالیات بستن به‌این عده از پیشه‌وران یا محدود کردن تعداد آنان آن‌قدر غیرضروری است که هرگز نمی‌توانند با زیاد شدن خود به مردم آسیب برسانند بلکه تکثیر آنان موجب ضررو زیان خودشان می‌شود. مثلا مقدار کالاهایی که خواربارفروش‌می‌تواند در یك شهر معین بفروشد محدود است به‌تقاضای مردم همان شهر و توابع آن. لذا، سرمایه‌ای که عملا در حرفهٔ خواربارفروشی به‌کار می‌افتد نمی‌تواند بیشتر از چیزی باشد که برای خرید آن مقدار کالا تکافو کند. اگرسرمایهٔ مزبور بین دو خواربارفروش‌مختلف قسمت شود، رقابت آنان سبب می‌شودکه کالاها را ارزانتر از زمانی بفروشندکه فقط یك فروشنده هست؛ و اگر بین بیست خواربارفروش قسمت شود، رقابتشان بیست‌چندان زیاد می‌شود، و امکان اینکه برای افزایش قیمت با هم تبانی کنندکمتر است. رقابت این‌گروه ممکن‌است بعضی از آنها را ورشکسته‌کند؛ ولی جلوگیری ازاین اتفاقات وظیفهٔ‌طرفهای ذی‌ربط است، و باید به‌رهبری آنها اعتماددداشت. رقابت بین این‌عده هرگز به‌تولیدکننده ومصرف کننده صدمه نخواهدزد بعکس، موجب‌می‌شودکه خرده‌فروشان، برخلاف وقتی‌که انحصار این‌کار دراختیار یکی دونفر بیشتر نیست، کالا را ارزان‌تر فروخته،وگران‌تر خریدکنند. شاید، بعضی از این خواربارفروشها گاهی یك مشتری ضعیف‌النفس رابه‌خرید کالایی که نیازی بدان ندارد اغوا کنند. اما، این عمل ناپسند ناچیزتر از آنست که لازم باشد به‌آن توجه شود، و البته محدودکردن تعداد فروشندگان هم نمی‌تواند از این عمل

جلوگیری کنر. مثال کوچکی بزنم، این تعدد آبجو فروشیها نیست که میل عمومی به میخوارگی را درمیان‌مردم عادی برمی‌انگیزد؛ بلکه تمایلی‌که ناشی ازسایر علل‌گوناگون است ضرورتاً موجب اشتغال تعدادکثیری آبجوسازی و آبجوفروشی می‌شود.

کسانی‌که سرمایه‌هایشان دریکی ازچهار طریق فوق به‌کارمی‌افتد خودشان‌کارگران مولد هستند. کارآنها، بخصوص وقتی خوب هدایت شود، به‌روی هرچیز یاکالای قابل فروش‌که اعمال شود تثبیت شده و مجسم می‌گردد، و لااقل ارزش چیزهایی‌که‌کارگر مصرف کرده و برای معاش خود استفاده می‌نماید به‌قیمت‌آن‌کالا می‌افزاید. سودکشاورز، صنعتکار، بازرگان، و خرده‌فروش هم از قیمت کالاهایی که دو طبقهٔ اول تولید کرده‌و دو طبقهٔ آخرین خرید و فروش می‌کنند بدست می‌آید. اما، سرمایه‌های مساوی‌که درهر کدام از آن چهار طریق فوق به‌کار افتد، فوراً مقادیر مختلف‌کار فعال را به‌حرکت درآورده، و همچنین به‌نسبتهای‌مختلف ارزش تولیدسالیانهٔ زمین وکار جامعه‌رابالامی‌برد.

سرمایهٔ خرده‌فروش، سرمایهٔ بازرگان عمده‌فروشی که وی از او کالا می‌خرد، برمی‌گرداند به‌اضافهٔ سود آن، وبدین‌وسیله بازرگان عمده‌فروش می‌تواند شغل خود را ادامه دهد. خود خرده‌فروش تنها کارگر مولدی است‌که این سرمایه را به‌کار می‌گیرد. سودخرده‌فروش شامل مجموع ارزشی است‌که اشتغال سرمایه به‌محصول سالیانهٔ زمین وکار جامعه می‌افزاید.

سرمایهٔ بازرگان عمده‌فروش، جانشین سرمایهٔ کشاورز و صنعتکارانی می‌شود که از آنها مواد خام ومواد ساخته شده را خریداری کرده است، وسود این هر دو گروه در شکم سرمایهٔ برگشت شده است، و بدین وسیله کشاورز و کارخانه‌دار را قادرمی‌سازد که‌کار خودشان را ادامه دهند. به‌طورکلی به‌وسیلهٔ این‌خدمت‌است‌که بازرگان من غیرمستقیم برای حمایت کار مولد جامعه اقدام می‌کند، وارزش محصول سالیانهٔ کارگر مولد را می‌افزاید. همچنین، سرمایهٔ وی‌عده‌ای ملوان‌ومکاری‌راکه‌برای حمل‌کالای وی ازنقطه‌ای‌به‌نقطهٔ دیگر لازم‌است‌استخدام‌می‌کند، وقیمت‌کالاهای مورد بحث به‌علت‌مزداین عده وسود بازرگان بالا می‌رود.

کل کارگران فعالی که سرمایهٔ او به‌تحرک وامی‌دارد همین عده هستند، و مجموع ارزشی که بلافاصله به‌محصول کل جامعه اضافه می‌شود مساوی مزد این‌عده به اضافه سود بازرگانان است. عملیات سرمایهٔ بازرگان دراین دومورد بسیار برعملیات سرمایهٔ خرده‌فروش تفوق دارد.

قسمتی از سرمایهٔ‌کارخانه‌دار عمده برای خرید ابزار حرفه او به‌عنوان سرمایهٔ ثابت‌به‌کار می‌رود، وهمین مقدار سرمایه، سرمایهٔ صنعتگری که‌کارخانه‌دار عمده‌ماشین‌آلات خود را از وی خریده، به‌اضافهٔ سود وی راجبران می‌کند. وقسمتی از سرمایهٔ درگردش او برای خرید مواد مختلف به‌کار می‌رود، وسود وسرمایهٔ کشاورزان و معدنچیانی که وی از آنها خرید می‌کند برمی‌گرداند. ولی قسمت عمدهٔ سرمایه در گردش او، اعم از سرمایه‌های درگردش سالیانه، یا دوره‌های کوتاه‌تر، بین‌کارگران مختلفی‌که استخدام می‌کند توزیع می‌شود. ارزش کالاهای تولید شده، در اثر مزد این

کارگران، وسود صاحبان کارخانه (که مبتنی برسرمایه‌ای است‌که برای مزد، موادخام وماشین‌آلات و ابزار کار او اختصاص داده شده است) افزایش می‌یابد. و لذا تعداد بیشتری از کارگران مولد را فوراً به‌حرکت در آورده، وبه‌ارزش محصول سالیانهٔ زمین وکارجامعه می‌افزاید، واین ارزش افزوده خیلی بیشتر است تا ارزش افزوده همان مقدار سرمایهٔ که در اختیار عمده‌فروش است.

هیچ سرمایه‌ای به‌اندازهٔ سرمایهٔ دهقان نمی‌تواند تعداد زیادی کارگر مولد را به حرکت وجنبش درآورد. نه‌تنها کارگرانی‌که برای صاحب زمین‌کار می‌کنند، بلکه دامهای فعال وی نیز جزو کارگر مولد به‌حساب می‌آیند. ضمناً درکشاورزی، طبیعت هم درکنار انسان وهمدوش با اوکار می‌کند؛ و با اینکه‌کار طبیعت هزینه‌ای ندارد، ولی تولیدش دارای ارزش است، درست مثل تولیدگران‌ترین کارگران.

مهمترین عملیات کشاورزی ظاهراً بیشتر بدین قصد نیست‌که حاصلخیزی طبیعت را درجهت تولید گیاهانی‌که مفیدتر به‌حال بشر است زیادکند(گواینکه ضمناً آن‌کارهم انجام می‌شود) بلکه در جهت هدایت طبیعت است. زمینی که پر از خار و تمشك جنگلی وخاربن است اغلب ممکن است مثل بهترین‌تاکستانها و یا بهترین زمین‌گندم‌خیز محصول بدهد. کشت و زرع و شخمزنی غالباً حاصلخیزی فعال طبیعت را تنظیم و هدایت می‌کند نه‌اینکه آن‌را جان بخشد ویاتحریك‌کند، وپس ازاینکه همهٔ‌کارها را کارگران درروی زمین انجام دادند، مقدار زیادی ازکارها را خود طبیعت انجام می‌دهد. بنابراین، کارگران ودامهای فعالی‌که درکشاورزی به‌کار می‌روند، نه‌تنها (مثل کارگرکارخانه) موجب تکثیر ارزشی برابر بامصرف خود می‌شوند، (یعنی مساوی سرمایهٔ به‌کار افتاده به‌اضافه سود مالك آن)؛ بلکه ارزش خیلی بیشتری را به‌وجود می‌آورد. به‌استثناء سرمایه ومجموع سودکشاورز، کارگر و دام افزایش اجارهٔ مالك زمین را نیز موجب‌می‌گردند. این اجاره را می‌شود محصول همان نیروهای طبیعت دانست، که استفاده از آن‌را مالك زمین به‌کشاورز به‌عاریت می‌دهد. اجارهٔ مزبور نسبت به‌وسعت و دامنهٔ فرضی این‌نیروها، یابه‌سخن دیگرنسبت‌به حاصلخیزی طبیعی ویامصنوعی زمین زیاد یاکم می‌شود. پس از اینکه کلیهٔ هزینه‌هایی‌که به‌وسیلهٔ بشر روی زمین کشاورزی انجام شد، جبران گردید، آنچه‌که باقی می‌ماند نتیجهٔ‌کار طبیعت است. کارطبیعت ونیروهای آن روی زمین کشاورزی به‌ندرت‌کمتر ازیك‌چهارم محصول تولیدشده است، و غالباً بیش از یك سوم کل تولید را در برمی‌گیرد. درصنعت اعمال یك مقدار مساوی‌کار فعال نمی‌تواند به‌اندازهٔ کشاورزی آن‌قدر باعث افزایش وتکثیر شود. درصنعت طبیعت نقشی ندارد؛ بلکه بشر همهٔ‌کارها را انجام می‌دهد؛ وتکثیر محصول باید همیشه به‌نسبت عواملی باشد که آن‌را پدید آورده است. بنابراین، سرمایه‌ای‌که درکشاورزی به‌کار افتاده نه‌تنها تعداد بیشتری‌کارگر فعال رابه‌حرکت درمی‌آورد تا هرنوع سرمایه‌گذاری مساوی در صنعت، بلکه با تناسب بعداد کارگر فعالی که استخدام کرده، ارزش خیلی بیشتری‌به‌تولید سالیانهٔ زمین وکارکشور می‌افزاید، یعنی به‌ثروت ودرآمد حقیقی ساکنان آن خیلی بیشتر می‌افزاید. ازانواع مختلف سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی

محققاً برای جامعه سودمندتر است.

سرمایه‌هایی که درکشاورزی وخرده‌فروشی هرکشور به‌کار رفته باید همیشه در آن جامعه باقی بماند. کاربرد این سرمایه تقریباً به‌یك محل معین، یعنی به‌زمین‌کشاورزی ودکان خرده‌فروشی محدود می‌شود. همچنین معمولا این سرمایه‌ها باید به‌آحاد وافراد ساکن آن جامعه تعلق داشته باشد (گرچه استثنائاتی هم‌هست).

بعکس، سرمایهٔ بازرگان عمده‌فروش ظاهراً اقامتگاه ثابت ویا دائمی در هیچ نقطه‌ای ندارد، بلکه ممکن است ازنقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگر حرکت کند، بستگی دارد به‌اینکه درکجا ارزان بخرد و درکجاگران بفروشد.

سرمایهٔ کارخانه‌دار بدون تردید باید درجایی‌که صنعت نصب می‌شود اقامت داشته باشد؛ ولی این محل کجا باید باشد همیشه لزوماً مشخص نیست. غالباً ممکن است این سرمایه درفاصلهٔ زیادی از محلی‌که موادخام بدست می‌آید، ویا از محلی‌که فرآوردهٔ ساخته شده مصرف می‌شود قرار داشته باشد. لیون از محلی که مواد خام را بدست‌می‌آورد تا محلی‌که آن را مصرف می‌کند فاصلهٔ زیادی دارد. مردم پولدار و پیرو مد سیسیل لباسهای‌ابریشمی می‌پوشند که پارچهٔ آن در کشورهای دیگر ساخته شده منتها، پارچه مزبور از موادی است که در کشور خودشان روییده است. قسمتی از پشم اسپانیا در بریتانیای کبیر تبدیل به‌پارچه می‌شود، و قسمتی از آن پارچه بعداً دوباره به‌اسپانیا برمی‌گردد. مهم نیست که بازرگانی که سرمایهٔ وی مازاد محصول هرجامعه را به‌جای دیگر صادر می‌کند اهل آن کشور باشد یا نه.

اگر اهل کشورهای خارجی باشد، تعدادکارگران مولد لزوماً فقط یکی کمتر خواهد بود، وارزش تولید سالیانهٔ آن به‌اندازهٔ سودی‌که آن یك‌نفر می‌برد کم می‌شود. ملوانان ویا بیکارهایی‌که وی استخدام‌می‌کند یامتعلق به‌کشور او هستند یا متعلق‌به‌کشور ثالث، درست به‌همان نحوی که وی باید بومی یکی ازاین سه قسمت‌باشد.سرمایهٔ‌یك‌خارجی به‌مازاد محصول یك‌کشور ارزشی‌معادل بامحصول‌بومی‌کشور ایجادمی‌کند وآن‌هم دراثر مبادلهٔ مازاد مزبور باکالایی‌که‌تقاضای آن‌درداخل‌کشور زیاداست‌صورت می‌گیرد. این ارزش به‌طور مؤثری‌سرمایهٔ شخصی که آن‌مازاد راتولید کرده جبران می‌کند، وبه‌طور مؤثری وی را قادر می‌سازدکه کسب وکار خود را ادامه دهد؛ یعنی خدمتی‌که به‌وسیلهٔ آن‌سرمایهٔ بازرگان‌عمده‌فروش درجهت تقویت وحمایت‌کارگر مولد به‌کارگرفته‌شده‌است جبران می‌کند، و ارزش تولیدسالیانهٔ جامعه‌ای که‌بازرگان بدان تعلق دارد بالا می‌برد.

باید سرمایهٔ کارخانه‌دار در داخل‌کشور مقیم باشد، واین امر حائز اهمیت است. زیرا این کار تعداد بیشتری ازکارگران مولد را لزوماً به‌تحرك درمی‌آورد، وارزش بیشتری به‌محصول سالیانهٔ زمین وکارجامعه می‌دهد. اما، ممکن هم هست‌که اگرسرمایه در داخل کشور مقیم نشود، باز بحال آن جامعه مفید باشد. مثلا سرمایه‌های کارخانه‌دارهای انگلیسی که محصول پنبه وکنف وارداتی ازسواحل بالتیك را درکارخانه‌ها به‌عمل می‌آورند مسلماً بسیار مفید به‌حال‌کشورهایی است که محصولات مزبور را تولید می‌کنند. محصولات مزبور مازاد تولید آن‌کشورهاست، که اگر درمقابل کالاهایی

که‌آن‌کشورها تقاضا دارند مبادله نشوند، ارزشی نخواهند داشت، وطولی نمی‌کشد که تولید آن متوقف می‌گردد. باررگانی‌که این محصولات راصادر می‌کند سرمایهٔ اشخاصی که آن‌را تولیدکرده‌اند جبران می‌کند، وبدین‌وسیله آن‌ها را تشویق می‌کند تاتولید خود را ادامه دهند؛ و کارخانه‌دارهای انگلیس سرمایهٔ این قبیل بازرگانان را برمی‌گردانند.

یك‌کشور معین، درست شبیه یك فرد معین، ممکن است اغلب فاقد سرمایهٔ لازم برای آبادانی وکشت تمام زمینهای‌آن مملکت باشد،و به‌اندازه‌ای نداشته باشدکه مجموع مواد خام خود را درصنعت به‌کار برده وآن‌را برای مصرف فوری وآتی آماده کند، و مازاد مواد خام یا کالاهای ساخته شده را به نواحی دور دست دنیا حمل کرده و در آنجا آنها را درقبال کالاهایی که تقاضا برای آنها در داخل کشور وجود دارد مبادله کند. ساکنان بسیاری از قسمتهای مختلف بریتانیای بزرگ سرمایهٔ‌کافی ندارندکه تمام زمینهای خود راآباد وقابل‌کشت‌کنند. پشم بخشهای جنوبی اسکاتلند، بخصوص قسمت بیشتر آن، پس از حمل طولانی ازطریق جاده‌های بد و خراب، به‌بورکشایر آورده می‌شود، و درآنجا تبدیل به‌پارچه می‌گردد، زیرا در اسکاتلند سرمایهٔ‌کافی برای این‌کار وجود ندارد. دربریتانیای کبیر تعداد زیادی شهرهای صنعتی کوچك وجود دارد که ساکنان آن سرمایهٔ‌کافی ندارند تا محصول صنعت خود را به‌بازارهای دور دستی که درآنجا تقاضا ومصرف دارند حمل‌کنند. اگر بازرگانانی بین آنها پیدا می‌شود، آنها فقط نمایندگان وحق‌العمل‌کاران بازرگانان ثروتمندی محسوب می‌شوندکه در بعضی ازشهرهای تجارتی بزرگ‌تر مقیم هستند.

وقتی سرمایهٔ یك‌کشور برای سه منظور یاد شدهٔ بالاکافی نباشد، به‌تناسب سهم بیشتری‌که درکشاورزی به‌کار رفته است، تعداد کارگران فعالی‌که این سرمایه‌گذاری به‌حرکت درآورده درکشور بیشتر خواهد بود؛ وهمچنین ارزشی‌که سرمایه‌گذاری‌مزبور به‌تولید سالیانهٔ زمین وکارگر جامعه می‌افزاید نیز اضافه می‌شود. پس ازکشاورزی، سرمایه‌ای که در تولید صنعتی به‌کار رود تعداد زیادی کارگر مولد را تحرك بخشیده، بیشترین ارزش افزوده را درمحصول سالیانه ایجاد می‌کند. سرمایه‌ای‌که در امرصادرات به‌کار افتاده است، دربین سه نوع سرمایه‌گذاری فوق‌کمترین اثر را دارد. درحقیقت، کشوری که برای همهٔ سه منظور فوق (کشاورزی، صنعت، تجارت) سرمایهٔ کافی نداشته باشد هنوز به‌مرحلهٔ غنا وثروتی که طبعاً مورد هدف اوست نرسیده است. اما، تلاش به‌اینکه با سرمایهٔ غیرمکفی وقبل ازبلوغ تمام این سه هدف فوق را انجام دهیم، محققاً کوتاهترین راه جامعه برای نیل به‌ثروت وغنای کافی نیست، همان‌طورکه درموردافراد هم این امر صادق است. سرمایهٔ تمام آحاد یك ملت درست مثل سرمایهٔ یك‌فرد محدود است، وقادر است‌که فقط بعضی ازطرحهای معین راانجام دهد. سرمایهٔ تمام مردم یك کشور مثل سرمایهٔ یك‌فرد افزایش می‌یابد یعنی از راه پس‌انداز درآمدها و مرتباً انباشته کردن واضافه‌کردن این پس‌اندازها. بنابراین، احتمال دارد وقتی‌که سرمایه در کارهای پردرآمدتر مصرف می‌شود از طریق این درآمدهای هنگفت پس‌انداز افراد

هم زیاد شده وانباشتگی سرمایه آینده بیشتر شود. اما درآمد تمام ساکنان یك کشور لزوماً به‌نسبت ارزش تولید سالیانهٔ زمین وکار آنهاست.

علت اصلی ترقی سریع مستعمرات امریکایی ما به‌سوی ثروت و تعالی اینست که تقریباً کل سرمایهٔ آنها تاکنون درکشاورزی به‌کار افتاده است.

مستعمرات امریکایی ما فاقد صنعت هستند، وصنایع روستایی وابتدایی که ناگزیر با پیشرفت کشاورزی به‌وجود می‌آید، و درهرخانواده‌ای به‌وسیله زنان وکودکان صورت می‌گیرد باید استثناء کرد. قسمت بیشتر کارهای صادراتی و کشتیرانی‌امریکا به‌وسیلهٔ سرمایهٔ بازرگانانی‌که در بریتانیای‌کبیر ساکن‌اند انجام می‌شود. حتی‌فروشگاهها وانبارهایی‌که کارهای خرده‌فروشی در بعضی از ایالات را انجام می‌دهند، بوینزه در ویرجینیا وماریلند، اکثرشان متعلق به‌بازرگانانی است‌که درکشور مادر[1] مقیم هستند، و یکی از شواهد نادر حرفهٔ‌خرده‌فروشی یك‌جامعه را تشکیل می‌دهند، یعنی خرده‌فروشی در جامعه‌به‌وسیله و باسرمایهٔ‌کسانی‌صورت می‌گیردکه‌عضوآن‌جامعه‌نیستند. اگرامریکائیها، از راه دسته‌بندی ویا به‌وسیلهٔ اعمال زور، ورودکالاها ومصنوعات اروپاییها را متوقف کنند، وبدین‌طریق انحصار چنین‌کالاهایی راعملا برای تولیدکالاهای مشابه دراختیار افرادخود قرار دهند وقسمت قابل‌توجهی ازسرمایه‌های خودرا دراین‌نوع کارهاسرمایه‌گذاری‌کنند، به‌جای اینکه ارزش آیندهٔ محصول سالیانهٔ آنها بالا رود متوقف خواهد شد، وپیشرفت کشورشان رابه‌سوی تعالی وثروت حقیقی سد خواهد کرد. اگر سعی کنند، به‌نحوی‌که دربالا اشاره شد، کل تجارت صادراتی راهم در انحصار خوددرآورند، آن‌وقت وضع از آنچه بیان کردیم بدتر خواهد شد.

در حقیقت، به‌نظر می‌رسد دورهٔ خوشبختی انسان به‌ندرت آن‌قدر طولانی ومستمر بوده‌که سبب شودیك کشور بزرگ سرمایهٔ لازم وکافی برای تمام آن سه منظور فوق فراهم آورد؛ مگر اینکه بخواهیم گزارشات عجیبی‌که از ثروت وتمدن چین، مصر باستان وکشور کهن هندوستان داده‌اند باورکنیم. حتی این سه‌کشورکه به‌موجب تمام نوشته‌ها و گزارشات، ثروتمندترین کشورهای دنیای ما بوده‌اند، بیشتر اشتهارشان در برتری کشاورزی وصنعت است. وبه‌نظر نمی‌رسدکه کشورهای مزبوردربازرگانی‌خارجی هم چیره دست بوده باشند. مصریان قدیم نسبت به‌دریا یك‌نوع تنفر طبیعی آمیخته با خرافات داشتند؛ یك چنین خرافاتی هم در میان اهالی هند شایع بود؛ و چینی‌ها هیچ‌گاه دربازرگانی خارجی پیشرفت نکرده‌اند. چنین به‌نظر می‌آیدکه بیشتر مازاد محصول این سه‌کشور همیشه به‌وسیلهٔ خارجیان صادر می‌شد، که در ازاء آن چیز دیگری‌که مورد تقاضای اهالی این سه کشور بود می‌دادند، وآن‌هم اغلب طلا ونقره بود.

بدین‌ترتیب مقدار مشخصی سرمایه دریك‌کشور معین تعدادکمتر یا بیشتری‌ازافراد مولد را به‌کار می‌گیرد، وارزش افزودهٔ محصول زمین وکارآن راکم وبیش بالا می‌برد، واین امربستگی دارد به‌اینکه چه‌سهمی ازاین مقدار سرمایه و با چه‌نسبتی در کشاورزی،

۱. مقصود بریتانیای کبیر است(مترجم).

یاصنعت، و یاصادرات و واردات‌به‌کار رود. همچنین، تفاوت ارزش افزوده نیز زیاد خواهد بود، و بستگی دارد به‌انواع مختلف تجارت صادرات و واردات که سرمایه درآن بیشتر به‌کار افتاده باشد.

کل تجارت یك کشور، یعنی مجموع خرید وفروش مجدد عمده فروشی رامی‌توان به‌سه‌نوع مختلف تقسیم‌کرد. بازرگانی داخلی، بازرگانی خارجی کالای مصرفی، وحمل و نقل. بازرگانی داخلی عبارتست از خرید محصول کار یك کشور، در یك نقطه‌ای از مملکت، و فروش آن در نقطهٔ دیگر، که هم شامل‌حمل‌ونقل‌خشکی وهم‌حمل‌ونقل‌دریایی. تجارت‌خارجی مصرفی عبارتست ازخرید کالاهای خارجی‌برای‌مصرف‌داخلی. تجارت حمل ونقل، عبارتست از دادوستد بازرگانی خارجی کشورها، یا حمل محصول مازاد یك‌کشور به‌کشور دیگر.

سرمایه‌ای که برای خرید محصول‌کار جامعه دریك نقطهٔ مملکت به‌کار می‌افتد، تا آن را در محل دیگر به‌فروش‌برساند، معمولا باهرعمل خرید و فروش‌نظیر آنچه‌گفته شد، دوسرمایه متمایزی‌که درکشاورزی وصنعت به‌کار رفته است برمی‌گرداند، وبدین وسیله صنعتکاران وکشاورزان را قادر می‌سازدکه کاربرد سرمایه راکماکان ادامه‌دهند. وقتی‌که بایك عمل از محل سکونت بازرگان مقداری‌کالا به‌ارزش معینی صادر می‌کند، معمولا باعمل دیگر درعوض‌آن‌کالاهایی به‌ارزش مساوی وارد می‌کند. وقتی‌که هردوی اینها محصول‌داخلی باشند، باهر عمل دادوستدی دونوع سرمایهٔ متمایزی‌که برای حمل و واستخدام کارگر مولد به‌کار افتاده بوده است. برمی‌گرداند، وبدین‌وسیله سرمایه‌گذاران مزبور را قادر می‌سازدکه استخدام‌کارگر مولد را ادامه دهند. سرمایه‌ای که مصنوع وفرآوردهٔ اسکاتلند رابه‌لندن صادر می‌کند، وبه‌ازای آن گندم وفرآوردهٔ انگلیسی را به‌ادینبورگ (اسکاتلند) می‌برد، به‌ناچارباهرکدام ازاین عملیات، دو نوع ازسرمایه‌های انگلیسی راکه هر دو درکشاورزی ویاصنعت بریتانیای کبیر به‌کار رفته بوده است، برمی‌گرداند.

سرمایه‌ای‌که برای خرید کالاهای خارجی به‌منظور مصرف داخلی به‌کار می‌رود، وقتی که این خرید با محصول و تولید داخلی انجام می‌شود، با هرکدام ازاین عملیات نیز دونوع سرمایهٔ متمایز را برمی‌گرداند؛ ولی یکی ازاین سرمایه‌ها فقط برای تقویت وحمایت صنعت داخلی به‌کار می‌رود. سرمایه‌ای‌که کالاهای انگلیسی را به‌پرتغال صادر می‌کند، وکالاهای پرتغال رابه‌کشور انگلیس می‌آورد، باهرکدام ازاین عملیات فقط یك سرمایهٔ انگلیسی را برمی‌گرداند. سرمایهٔ دوم که برمی‌گردد سرمایهٔ پرتغالیهاست. بنابراین، با اینکه برگشت سرمایه تجارت خارجی کالاهای مصرفی، باید به‌همان سرعت برگشت سرمایهٔ تجارت داخلی باشد، سرمایه‌ای که در آن به‌کار می‌رود فقط می‌تواند یك دوم وسیلهٔ تشویق کار مولد کشور باشد.

اما بازده تجارت‌کالای مصرفی خارجی ندرتاً سرعت بازرگانی داخلی را دارد. بازده بازرگانی داخلی معمولا قبل از پایان سال انجام می‌شود، و گاهی سه‌چهار دفعه در سال صورت می‌گیرد. بازده بازرگانی خارجی کالاهای مصرفی به‌ندرت پیش از

پـایان سال برمی‌گردد، و گاهی دو یا سه سال طـول می‌کشد. بنابراین سرمایـه‌ای کـه در بازرگانی داخلی به‌کار افتاده است گاهی دوازده کارکرد دارد، یـا به‌عبارت دیگر دوازده‌بار مصرف شده وباز برمی‌گردد، و درعرض این‌مدت سرمایه‌ای کـه در تجارت‌کالای مصرفی خارجی به‌کار می‌افتد فقط یك‌بار عمل کرده است. لذا، اگـر سرمایه‌ها مساوی باشد، اولی یعنی سرمایهٔ بازرگانی داخلی بیست وچهار دفعه بیشتر از سرمایهٔ تجارت خارجی باعث تشویق وتقویت صنعت‌کشور می‌شود.

گاهی اوقات کالاهای خارجی برای مصرف داخلی را می‌توان باکالاهای‌خارجی سایرکشورها بدست آورد، یعنی به‌جای اینکه آنها را درقبال فرآورده‌های داخلی همان کشور مبادله‌کنند، می‌توانند با استفاده ازکالاهای‌کشور دیگر آنها را تهیه‌کنند. امـا، کالاهای‌کشور ثالثی که درقبال کالاهای مصرفی خارجی داده می‌شود، باید بلاواسطـه با فرآوردهٔ داخلی، یا باچیزی‌که باآن خریداری شده مبادله شود؛ زیرا، بجـز موارد جنگ واشغال یك‌کشور، کالاهای خارجی همیشه درقبال چیزی‌که در داخل کشورتولید شده، (اعم ازاینکه بلافاصله داده‌شود، و یاچنددست گشته‌باشد) به‌دست‌می‌آید. بنابراین اثرات سرمایه‌ای‌یك‌چنین بازرگانی غیرمستقیم‌کالاهای خارجی برای مصرف، از هـر لحاظ، شبیه اثرات سرمایه‌هایی است که در سرراست‌ترین بازرگانی خارجی‌به‌کارافتاده است، بجزاینکه بازده پایانی (یاآخری) این قبیل سرمایه‌ها احتمالا بازهم طولانی‌تـر است، زیرا باید متکی به‌بازده دو یاسه معاملات خارجی متمایز باشد. چنانچه پنبه وکنف ریگا[۲] با توتون ویرجینیا معامله شود، که این توتون نیز با فرآورده‌های انگلیسی‌معامله شده است، بازرگان باید صبرکند تا بازده دومعاملهٔ خارجی برگردد تا اینکه بتواند همان سرمایه را برای خرید مجدد مقادیر مشابه فرآورده‌های انگلیسی به‌کار بندد. چنانچـه توتون ویرجینیا را به‌جای اینکه بافرآورده انگلیسی معامله‌کنند با رام[۳] ویاشکرجامیکا بخرندکه آن نیز بافرآورده‌های انگلیسی دادوستد شود، بازرگان باید منتظر بازده و برگشت سه سرمایه باشد. چنانچه این دوسه‌معاملهٔ خارجی مشخص را دوسه بازرگان‌مستقل ازهم انجام دهند، که ازاین عده دومی‌کالایی راکه اولی واردکرده ابتیاع‌کند، وسومی کالای دومی را، تاآن‌را مجدداً صادرکند، هرکدام ازبازرگانان درحقیقت دراین مورد برگشت سرمایهٔ خود را سریعتر بدست می‌آورد؛ ولی برگشت پایانی مجموع سرمایه‌هایی که در داد و ستد مزبور به‌کار رفته،مثل‌دفعهٔ قبل خیلی بطیء خـواهد بود. اعم از اینکه مجموع سرمایهٔ به‌کار افتاده درمعاملهٔ فوق متعلق به‌یك فرد باشد یا از آن سه بازرگان مستقل از هم باشد، به‌حال‌کشور فرقی نمی‌کند، گرچه ممکن است این امر نسبت بـه بازرگانان بخصوصی فرق‌کند. در دومورد معاملهٔ غیرمستقیم فوق سه‌برابر سرمایهٔ بیشتر مورد احتیاج است تا ارزش معینی از فرآوردهٔ انگلیسی در قبال مقدار معینی پنبه وکنف مبادله شود، واگر فرآوردهٔ انگلیسی مستقیماً با پنبه وکنف مبادله می‌شد فقط یك‌سوم

2. Riga.

۳. یك نوع عرق که از نیشکر به‌دست می‌آید(مترجم).

این سرمایه مورد نیاز بود. بنابراین، مجموع سرمایهٔ مصرف شده‌دربازرگانی غیرمستقیم خارجی کالاهای مصرفی معمولا حمایت وتشویق‌کمتری نسبت به‌کارگر مولد کشور به‌عمل می‌آورد، تاهمان مقدار سرمایه‌که به‌طریق مستقیم در بازرگانی خارجی به‌کار رود.

کالای خارجی که با آن فرآوردهٔ خارجیْ برای مصرف داخلی خریداری می‌شود هرچه‌که باشد، موجب هیچ‌گونه اختلاف عمده‌ای درماهیت دادوستد نشده، وموجب تأیید و تشویق کارگر مولد کشوری که‌به‌عملیات بازرگانی مزبورمشغول است نمی‌گردد. مثلا، اگر کالای‌خارجی با طلای‌برزیل، ویا نقرهٔ پرو، خریداری شود، طلا ونقرهٔ‌مزبور، مثل توتون ویرجینیا، باید باچیزی خریداری می‌شدکه یا فرآوردهٔ‌کشور بوده،یاکالایی باشدکه بافرآوردهٔ کشور مبادله شده بوده‌است. بنابراین، تا آنجا که مربوط‌به‌کار مولد یك کشور است، معاملات بازرگانی کالای مصرفی خارجی که‌به‌وسیلهٔ‌طلا و نقره صورت می‌گیرد، تمام محاسن ومعایب معاملات غیرمستقیم‌بازرگانی مصرفی خارجی مشابه را در بردارد، و به‌همان سرعت یا به‌همان‌کندی سرمایه‌ای که برای حمایت‌کارگر مولد به‌کار رفته است برمی‌گرداند. به‌نظـــر می‌رسدکه‌این نوع معاملات، هیچ مزیتی‌برسایرمعاملات بازرگانی غیر مستقیم ندارد. حمل‌فلزات‌مزبور[۴] به‌سبب‌حجم‌کم وارزش‌زیاد، تقریباًارزانتر است تا هرنوع کالای خارجی‌که قیمت آن‌مساوی باطلا و نقره باشد. کرایهٔ‌حمل‌ونقل‌طلا و نقره خیلی‌کمتراست درصورتی‌که بیمهٔ آن خیلی‌زیادتر از کالاهای‌عادی‌نیست؛ وبعلاوه هیچ‌کالایی مثل طلا و نقره در حمل و نقل‌کمتر آسیب‌نمی‌بیند.بنابراین، با مداخلهٔ طلا و نقره، مقدار مساوی کالای خارجی رامی‌توان اغلب درقبال مقدارکمتری ازمحصول داخلی مبادله‌کرد، تا با مداخله انواع کالای خارجی. وبدین‌طریق، تقاضای‌کشور را می‌توان به‌طور کاملتری و با هزینهٔ کمتری ارضاء کرد تااز راههای‌دیگر. آیا صدور دائمی فلزات مزبورکه ناشی از این‌طرز معامهٔ خارجی است باعث فقرکشوری می‌شودکه معامله را انجام می‌دهد یانه؟ این موضوعی است که من در سطور آینده با فرصت‌کافی بحث دربارهٔ آن‌را ادامه خواهم داد.

قسمتی ازسرمایه‌ای‌که در هرکشور دربازرگانی حمل ونقل‌به‌کار می‌افتد ازحمایت کارگر مولد آن‌کشور خارج شده، وباعث حمایت وتقویت کارگر مولدکشورهای‌خارج می‌گردد. بااینکه این سرمایه درهرعملی جانشین دوسرمایهٔ جدا از هم می‌گردد، مع‌هذا هیچ‌کدام از آنها متعلق به‌آن‌کشور بخصوص نیست. سرمایهٔ بازرگان هلندی، که گندم لهستان را بـــه پرتغـــال حمل می‌کند، و میوه و شراب پرتغـــال را به لهستان بـــر می‌گرداند، بـــا هر کدام از این عملیات خـــود دو سرمایه را بـــرمی‌گرداند، کـــه هیچ‌کدام از آنها بـــرای استخدام کـــارگر مولد هلند به‌کار نرفته است؛ بلکه یکی از آنها برای استخدام نیروی مولدهٔ پرتغال، و دیگری برای حمایت‌از نیروی مولد لهستان

۴. مقصود طلا و نقره‌ای است که در قبال کالا پرداخت شده (مترجم).

به‌کار افتاده‌است. سوداین سرمایه‌گذاری منظماً به‌هلند برمی‌گردد و سبب می‌شود که حمل ونقل مزبورالزاماً ارزش اضافی برای محصول سالیانه زمین وکارآن‌کشوربه‌وجود آورد. در حقیقت، وقتی‌که حمل ونقل هرکشور بخصوص به‌وسیلهٔ‌کشتیها وملوانان آن کشور انجام شود، آن قسمت از سرمایه‌که به‌صورت پرداخت کرایه درآن به‌کار رفته، بین آنها تقسیم شده، وعدهٔ معینی ازکارگران مولد آن‌کشور را به‌کار می‌اندازد. تقریباً تمام ملتهایی‌که سهم مهمی در تجارت حمل‌ونقل دارند، درواقع، آن‌را به‌همین طریق انجام داده‌اند: اپتمالا واژهٔ حمل و نقل‌چی هم‌به‌همین‌مناسبت رواج یافته است،یعنی‌مردم چنین‌کشورهایی حمل ونقل‌چی سایرکشورها هستند. اما، ماهیت حرفهٔ مزبور در اصل چنین نیست. مثلا، یك بازرگان هلندی، ممکن است سرمایهٔ خود را دردادوستدبازرگانی لهستان و پرتغال چنان به‌کار بردکه، قسمتی از مازاد محصول یك‌کشوررابه‌کشور دیگر حمل کند، و این‌کار را باکشتیهای‌هلندی‌انجام ندهد، بلکه باکشتیهای انگلیسی کالاهارا حمل‌کند. می‌توان فرض‌کردکه وی عملا در بعضی ازموارد بخصوص این‌کار را انجام می‌دهد. اما، به‌همین مناسبت هست‌که تجارت حمل‌ونقل مخصوصاً برای‌کشوری نظیر انگلیس سودمند است، زیرا دفاع وامنیت کشور مزبور بستگی دارد به‌تعداد ملوانان وکشتیهای آن. اما وقتی مقدار معینی سرمایه درکشتیهای حمل‌ونقل داخلی سواحل کشور به‌کار می‌رود، درست به همان‌اندازه که در حرفه باربری دریائی می‌تواند ملوانان وکشتیهای باری استخدام‌کند، در تجارت خارجی‌کالاهای مصرفی، یا حتی دربازرگانی داخلی نیز در استخدام کشتیهای باری و ملوانان مؤثراست. تعداد ملوانان وکشتیهایی که یك سرمایهٔ معین می‌تواند به‌کارگیرد به‌وضع وماهیت بازرگانی ارتباط ندارد، بلکه قسمتی از آن بستگی دارد به‌حجم‌کالاها نسبت به‌ارزششان، ومقداری هم‌بستگی دارد به فاصلهٔ بین دوبندری‌که کالاها باید بین آنها رفت وآمدکند؛ ولی بیشتر به‌حجم کالاها بستگی دارد تافاصله مبدأ و مقصد. مثلا، تجارت ذغال سنگ بین نیوکاسل و لندن بیشتر ازتمام حمل ونقل انگلیس کشتیها را به‌کار گرفته است، درصورتی‌که فاصلهٔ بین دو بندر مزبور زیاد نیست. بنابراین، اگر سهم زیادی از سرمایهٔ یك‌کشور را اجباراً در تجارت حمل ونقل واردکنند واین مقدار سرمایه‌گذاری بیشتر ازآن مقداری باشد که به‌طورطبیعی به‌آن‌اختصاص داده می‌شد، میزان ظرفیت حمل ونقل آن‌کشور همیشه بااین عمل ضرورتاً افزایش پیدا نمی‌کند.

روی این اصل، سرمایه‌ای‌که در تجارت داخلی هرکشوری به‌کار می‌رود معمولا موجب تشویق استخدام تعداد بیشتری نیروی مولدکارگر درآن‌کشورمی‌گردد، وارزش تولید سالیانه را بیشتر از کاربرد سرمایه در تجارت خارجی‌کالای مصرفی خواهد برد: وسرمایه‌ای‌که در معاملات بازرگانی برای مصرف داخلی به‌کار می‌رود دراین دو مورد معین محاسن ومزایای بیشتری دارد تا سرمایه‌ای‌که از لحاظ مقدار مساوی است ولی در معاملات وتجارت حمل ونقل به‌کار افتاده است. ثروت هرجامعه، تا زمانی‌که نیروی ملت به‌ثروت آن بستگی دارد، باید همواره به‌تناسب ارزش تولید سالیانهٔ‌آن باشد، یعنی وجوهی‌که مآلا تمام مالیاتها باید از آن پرداخت شود. ولی هدف بزرگ اقتصاد سیاسی

هرکشور عبارت است از اعتلای ثروت وقدرت آن‌کشور. بنابراین، تجارت خارجی کالای مصرفی نباید ارجحیتی به‌بازرگانی داخلی داشته‌باشد ونباید آن‌را تشویق کرد، وتجارت حمل‌ونقل به‌طور اعم نباید ارجحیتی به‌هیچ یك ازاین دو داشته باشد. وبه‌هیچ وجه نباید در تجارت معاملات‌خارجی‌کالای مورد مصرف جامعه وعمل حمل‌ونقل سرمایه‌های‌کشور را بیشتر از آنچه‌که درحالت طبیعی به‌آن روی می‌آورند، به‌زور وارد کرد ویا اینکه ازسایر قسمتهای ضروری سرمایه را به‌آن طرف سوق داد.

اما، هرکدام ازاین رشته‌های مختلف تجارت (وقتی به‌جریان طبیعی خود وارد شده، وهیچ‌گونه فشارویا اعمال زوردرآنها به‌کار نرود)، نه‌تنها ضروری بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

وقتی محصول یك رشتهٔ معین صنعت ازمقدار تقاضای مورد نیاز آن جامعه بیشتر می‌شود، مازاد آن را باید به خارج صادر کرد و در قبال آن‌چیزی‌که مورد تقاضای‌کشور باشد واردکرد. بدون یك‌چنین صادراتی قسمتی ازکار مولد جامعه متوقف می‌گردد، و ارزش تولید سالیانهٔ آن‌کاهش می‌یابد. زمین وکارگر انگلیسی معمولا گندم، کالاهای پشمی وسخت‌افزارهای زیادی تولید می‌کندکه بیش ازمیزان تقاضای بازار داخلی است. بنابراین، اضافه تولید را باید به‌خارج صادرکرد، وآن‌را باکالایی‌که درکشور مورد تقاضاست مبادله نمود. فقط به‌وسیلهٔ این چنین صادراتی است‌که مازاد مزبور می‌تواند ارزش‌کافی در بازار بدست اورد وهزینهٔ کارگر وتولید آن‌را جبران‌کند. مجاورت سواحل دریا، وسواحل رودخانه‌های قابل‌کشتیرانی، موقعیت ممتازی برای‌کاریك‌کشور فراهم می‌کند، فقط بدین‌لحاظ که صادرات ومبادلات محصول اضافی را در برابر چیزی که بیشتر درکشور مورد تقاضاست تسهیل می‌کند.

وقتی کالاهای خارجی که با فرآورده‌های اضافی محصول داخلی خریداری‌می‌شود بیش از تقاضای بازار داخلی باشد، مازاد آن را باید دوباره به‌خارج فرستاد و باکالاهایی که بیشتر در داخل تقاضا دارد مبادله کرد. هرسال باقسمتی از مازادتولید صنایع‌انگلیس درحدود ۹۶۰۰۰ هاگزهد[۵] توتون‌ازویرجینیاومااریلند خریداری می‌گردد. ولی تقاضای داخلی بریتانیا شاید بیش از ۱۴۰۰۰ نباشد. بنابراین، اگر۸۲۰۰۰ هاگزهد بقیه رانتوان به‌خارج صادر و در برابر آن‌چیزی‌که در داخل بیشتر مورد تقاضاست خریدار کرد، ورود توتون باید فوراً متوقف شود، و با متوقف شدن آن‌کار مولد تمام ساکنان بریتانیا که درحال‌حاضر مشغول تولید تمام آن‌کالاهایی هستندکه با مبادلهٔ آن ۸۲۰۰۰ هاگزهد توتون درسال خریداری می‌شود، متوقف می‌گردد. کالاهای مزبور، که قسمتی ازمحصول زمین وکار بریتانیای‌کبیر است، چون بازار داخلی ندارند، وازطرفی ازبازارخارجی‌که قبلا دراختیار داشته محروم شده‌اند، خواه‌وناخواه تولید نخواهند شد. بنابراین، غیرمستقیم‌ترین تجارت خارجی برای کالای مصرفی داخلی، در بعضی موارد، درست مثل سرراست‌ترین طریقهٔ معاملات خارجی، برای حمایت‌کارگر مولد کشور، وارزش‌افزودهٔ

۵. Hogshead پیمانه‌ای است برابر با ۶۶گالن یا ۲۳۸/۵ لیتر (مترجم).

تولید سالیانهٔ آن لازم است.

وقتی‌که موجودی سرمایهٔ‌کشور به‌درجه‌ای افزایش یابدکه نتوان همهٔ آنرا در تهیهٔ مصرف‌کارگر مولد آن کشور بخصوص واستخدام آنان به‌کاربرد، مازاد آن‌طبیعتاً وارد تجارت حمل و نقل می‌شود، و در ایجاد همان ادارات برای‌خدمات به‌سایر کشورها به‌کار می‌افتد. کارحمل ونقل نشانه ومعلول طبیعی ثروت زیاد یك ملت است؛ ولی به‌نظر نمی‌آیدکه علت طبیعی آن باشد. سیاستمدارانی‌که مایل‌اند از حرفه مزبور باعلاقه وسر و صدای مخصوص پشتیبانی کنند، ظاهراً معلول را اشتباهاً به جای علت‌گرفته‌اند. هلند که نسبت به‌خاك و تعداد جمعیت خود، مسلماً ثروتمندترین کشور اروپائی است، بزرگترین سهم را درتجارت حمل ونقل اروپا دارد. انگلستان‌که‌شایددومین‌کشور ثروتمنداروپاست، نیز به‌همین ترتیب سهم قابل‌ملاحظه‌ای در تجارت حمل‌ونقل دارد؛ گرچه آنچه که معمولا به‌عنوان تجارت حمل ونقل بریتانیا قلمداد شده است، شاید غالباً چیزی جز تجارت غیرمستقیم خارجی برای مصرف داخلی نباشد. درمقیاس بزرگ‌تر، باربری دریائی‌که موجب حمل‌کالا ازهندغربی وهندشرقی، وهمچنین ازامریکا به‌بازارهای مختلف اروپا می‌شود، جزواین دسته ازعملیات بازرگانی است. کالاهای مزبور معمولا یا بلاواسطه با محصول کار بریتانیا خریداری می‌شود، یا مع‌الواسطه با مبادله کالاهایی که بریتانیا در قبال فرآورده‌های خود بدست آورده، تهیه می‌گردد، و بازده پایانی عملیات مزبور عموماً درانگلستان به‌کار رفته ویامصرف می‌شود. حمل‌ونقل دریائی‌که توسط‌کشتی‌های انگلیسی دربنادر مختلف مدیترانه انجام می‌شود، وهمچنین پاره‌ای از عملیات بارکشی دریایی به‌وسیلهٔ بازرگانان انگلیسی بین بنادر مختلف هندوستان ستون عمده عملیات باربری انگلیس راتشکیل می‌دهد.

وسعت تجارت داخلی ومیزان سرمایه‌ای‌که می‌توان درآن به‌کاربرد، لزوماًمحدود است به ارزش مازاد محصول تمام نواحی در دست یك کشور که‌موجبی برای مبادلهٔ محصولات خود بایکدیگر ندارند: اما درمورد دادوستدکالاهای مصرفی خارجی بایدگفت که میزان سرمایه محدود است به‌ارزش اضافه محصول‌کل‌کشور وآنچه‌که باآن می‌شود خرید: وسرمایه حمل ونقل خشکی و دریایی محدود است به‌ارزش مازاد محصول تمام کشورهای مختلف دنیا. روی این اصل، دامنه احتمالی دادوستد مزبور، بامقایسه با دو نوع دیگر نامحدود ولایتناهی است، ولذا می‌تواند بزرگترین سرمایه‌ها را به‌خود جلب کند. انگیزهٔ منحصر به‌فرد هر صاحب سرمایه رعایت نفع شخصی خود اوست، و این امر سبب می‌شودکه وی سرمایهٔ خود را درکشاورزی، صنعت، ویا در بعضی از رشته‌های معین عمده‌فروشی وخرده‌فروشی به‌کار اندازد. صاحب سرمایه اصلا به‌این فکر نیست که عمل‌سرمایه‌گذاری وی احتمالا چه مقدارکارموند مختلف رابه تحرك درآورده، وچه‌قدر به‌ارزش مختلف محصول سالیانه زمین وکارگرآن جامعه (بسته به‌اینکه درکدام یك از شئون مختلف سرمایه خود را به‌کار برده باشد) می‌افزاید. بنابراین، درکشورهایی که کشاورزی سودآورترین کارهاست، و کشت و زرع و آبادانی زمین سرراست‌ترین راه به‌ثروت واقبال عالی است، سرمایه‌های افراد طبعاً درطریقی به‌کار می‌افتد که به‌حال

کل جامعه سودآورتر باشد. اما، سودکشاورزی در اروپا، ظاهراً ازمشاغل دیگر بیشتر نیست. درحقیقت، طراحان وسفته‌بازان، در هرگوشه‌ای از اروپا، درچند سال اخیر مردم را باگزارشات پرزرق وبرق دربارهٔ سودی‌که می‌توان از طریق آبادانی وکشت زمین بدست آورد سرگرم‌کرده‌اند وبدون اینکه وارد بحث بخصوصی ازمحاسبات‌مربوط به‌سودکشاورزی که به‌وسیلهٔ افراد مزبور ارائه شده است بشویم، یك بررسی‌ساده می‌تواند به‌ما بفهماندکه نتیجهٔ این‌گزارشات ومحاسبات دروغ است. ما هر روز شاهد هستیم اشخاصی که در طول زندگی خود در امر دادوستد وصنعت‌کار کرده‌اند از سرمایه‌های کوچك، وگاهی اوقات بدون سرمایه، چه ثروتهای هنگفتی به‌دست آورده‌اند. درطول قرن اخیر شاید، هیچ موردی در تمام اروپا دیده نشده است که فردی از طریق‌کشاورزی چنین ثروتهای کلانی به‌دست آورده باشد. اما، در تمام‌کشورهای بزرگ اروپا زمینهای بسیار خوب کشت نشده زیاد هست، و بیشتر زمینهایی‌که کشت شده است هنوز خیلی مانده که تا آنجا که جا دارد آباد شود. **بنابراین، کشاورزی تقریباً در همه‌جا قادر است سرمایه‌های بیشتری را به خود جذب کند، یعنی بیشتر از آنچه که تاکنون در آن مصرف شده است.** اما چه عواملی در سیاست اروپا سبب می‌شود که حرفه‌های شهری آن‌قدر برحرفه‌های روستائی مزیت داشته باشد، آن‌چنان که اشخاص خصوصی غالباً ترجیح دهند که سرمایهٔ خود را در تجارت حمل و نقل راههای دور آسیا وامریکا به‌کار اندازند، ومایل نباشند برای آبادانی وکشت حاصلخیزترین مزارع حول وحوش خود اقدام کنند؟ من سعی می‌کنم‌که این موضوع را به‌تفصیل در دوکتاب بعدی خود بیان‌کنم.

کتاب سوم

دربارهٔ سیر توانگری وثروت در بین ملتهای مختلف

بخش یکم

دربارهٔ سیر طبیعی توانگری

بزرگترین تجـارت هر جامعهٔ متمدن تجارتی است که بین ساکنان شهرها و روستاها انجام می‌شود. واین‌امر شامل مبادلهٔ مواد اولیه درقبال محصول ساخته شده است، که یا مستقیماً انجام می‌شود، و یا به‌وسیلهٔ دخالت پول، و یا یك نوع کاغذهایی که جای پول عمل می‌کند. روستاها وسیلهٔ معیشت وهمچنین مواد خام را در اختیار شهرها قـرار می‌دهند. شهرها درقبال آن مقداری از فرآورده‌ها وکالاهای ساخته شـده را بـرای ساکنان روستاها پس می‌فرستند. اگر شهری وجود داشته باشد که تکثیر مواد در آن صورت نگیرد، می‌توان با اطمینان گفت که یك چنین شهری کلیهٔ ثروت وخواربار خود را از دهات دریافت می‌کند. اما، روی این اصل، نباید تصورکنیم‌که سود شهرها باعث زیان دهات می‌گردد. نفع‌هردوی‌آنها دراین‌معامله‌مشترك‌ومتقابل‌است، وتقسیم‌کاردراین مورد، مثل سایر موارد، به‌سود تمام‌افرادمختلفی‌است‌که درمشاغل‌گوناگون‌ومتنوعی‌دراین رشته‌ها کارمی‌کنند. ساکنان روستاها ازشهر مقدار بیشتری کالاهای ساخته شده، دربرابر محصول بسیار کمتری ازکار خود دریافت می‌کنند، چه‌اگر می‌خواستند خودشان آنهارا تولید کنند باید مقدار بیشتری کار و کوشش اعمال می‌کردند. شهر بازاری برای مازاد محصول روستاست، یعنی بازاری‌است برای مقداری‌ازکالاهایی‌که بیش‌ازقوت کارندگان و کشاورزان است، و دراین‌بازاراست که ساکنان روستاها کالاهای اضافی را باکالایی‌که در بین آنها بیشتر طالب دارد مبادله می‌کنند. هرچه تعداد ساکنان شهرها بیشترودرآمد آنان زیادتر باشد، بازاری‌که در اختیار روستاییان قرار می‌گیرد بزرگتر و وسیعتـر است؛ وهرچه بازار بزرگتر باشد، مزایای بیشتری برای تعداد زیادی از مردم دارد. گندمی‌که در یك میلی شهر می‌روید باهمان قیمتی درشهر فروخته می‌شود که گندم بدست آمده در بیست کیلومتری شهر. ولی قیمت گندمی‌که در بیست کیلومتری شهر کاشته شده نه‌تنها باید متضمن هزینه تولید وآوردن آن به‌بازار باشد، بلکه سود عادی کشت را برای کشاورز نیز باید تأمین‌کند.

بنابراین، مالکین و کشاورزان روستاهایی که، در مجاورت شهرها هستند، به‌استثناء

سودعادی کشاورزی، درقیمت چیزی که می‌فروشند مجموع ارزش کرایهٔ محصول مشابه آن که باید از قسمتهای دور دست بیاورند مستتر است، هزینهٔ باربری مزبور به‌سودآنان تمام می‌شود، وبعلاوه درکالاهایی که از شهر می‌خرند هزینهٔ حمل به‌نواحی دور دست وجود ندارد و این هزینه هم به‌جیب آنان می‌رود. کشت‌زمینهایی کـه در مجاورت شهرهای بزرگ است با زمینهایی که در فواصل دور از شهر قرارگرفته‌اند مقایسه کنید، وآن‌وقت فوراً متوجه خواهید شدکه دهات چقدر ازتجارت باشهرها سود می‌برند؛ در میان تمام تحقیقات نظری بیهوده‌ای که دربارهٔ تراز بازرگانی انتشار یافته است، هرگز نشان داده نشده است که آیا روستا درمبادلهٔ خود باشهر زیان می‌کند، یا شهر در معامله با روستایی که گذران آن را تهیه می‌کند پول بیشتر باید بدهد.

چون درماهیت وبدایت امر، معاش مقدم برآسایش وتجمل است، بنابراین کاری که موجب تولید اولی می‌باشد ضرورتاً باید مقدم برکاری باشدکه دومی را به‌وجود می‌آورد. ازاین‌رو، کشت وآبادانی روستاهایی که خواربار تولید می‌کنند، باید الـزاماً مقدم برترقی شهرها باشد، که فقط وسایل راحت وتجمل را به‌وجود می‌آورنـد. فقط مازاد محصول دهات یا اضافه برمعاش کشاورزان است که، قوت شهرها را فراهم می‌کند، ولذا افزایش ساکنان شهرها فقط باید با افزایش مازاد مزبور صورت‌گیرد. درحقیقت، شهرممکن است همیشه خواربار خود را از روستای مجاور خود دریافت نکند، ویا حتی مجموع خاکی که شهر درقلمرو آن قرارگرفته نتواند معاش لازم آن‌را تدارك بینـد، بلکه مجبور باشد که ازکشورهای دوردست آن‌را واردکند؛ واین کارگواینکه استثنائی ازقاعدهٔ کلی محسوب نمی‌شود، اما سبب تغییرات چشمگیری در پیشرفت ثروت دردوره‌ها مختلف وبین ملتهای گوناگون بوده است.

نظام اشیاءکه به‌طورکلی احتیاج وجبر آن‌را به‌کشور معینی تحمیل می‌کند (البته نه درهرکشوری)، بامیل طبیعی انسان به‌جلو می‌رود. چنانچه نهادهای بشری این امیال طبیعی را خنثی نمی‌کرد و سد راه آن نمی‌شد، در هیچ‌کجا شهرها بیشتر ازآن‌مقداری که آبادانی وکشت زمینهای نزدیك آن می‌توانست فراهم کند ترقی نمی‌کردند؛ واین امر حداقل تا وقتی که تمام‌کشور آنها کاملا کشت وآباد نشود، مصداق دارد. وقتی سودها مساوی، و یا تقریباً مساوی باشند، اکثر مردم ترجیح می‌دهند که سرمایه‌های خود را برای آبادانی وکشت زمین به‌کار برند تا تولید صنعتی وتجارت خارجی. شخصی کـه سرمایهٔ خود را درزمین به‌کار می‌برد بیشتر آن‌را تحت‌نظر ومراقبت وتسلط خود دارد، وثروت اوکمتر معروض تصادفات واتفاقات است تا بازرگانی که غالباً ناگزیر است نه‌تنها سرمایهٔ خود را به‌دست امواج و بادها بسپارد، بلکه با دادن اعتبارات سنگین‌درکشورهای دوردست به‌افرادی که نسبت به‌اخلاق وخصوصیات‌شان کوچکترین اطلاعی ندارد، خود راگرفتار عناصر ناشناخته‌تر ناشی از اشتباه وبی‌عدالتی می‌کند. بعکس، سرمایهٔ مالك، که برای بهبود زمین او به‌کار رفته است، تاآنجاکه طبیعت امور انسان اجازه می‌دهد محکم ومحفوظ است.

زیبایی قصبات وروستاها، لذت وتفریح زندگی روستایی، آرامش فکری که ایجاد

می‌کند، وهرجاکه بی‌عدالتی قوانین بشری آن‌را به‌هم‌نزند، استقلالی‌که حقیقتاً وجـود دارد، کلا آنچنان فریبندگی وجذبه‌ای دارندکه کم وبیش همه را بسوی خود می‌کشد؛ وچون کشت زمین هدف آغازین بشر بود، لذا بشر درهر مرحله ازحیات خویش ظاهراً تمایلی به‌شغل ابتدایی خود ابراز می‌دارد.

درحقیقت، بدون‌کمك بعضی از صنعتکاران، کشت زمین رانمی‌توان جزباناراحتی و اختلالات و گسستگیهای پی‌درپی انجام داد. آهنگـر، نجار، گاری‌ساز، گاوآهن‌ساز، بنا، معمار، دباغ، کفاش، وخیاط ازجمله‌کسانی هستندکه کشاورز به‌خدمت آنان نیـاز فراوان دارد. این‌گونه صنعتگران نیز، گهگاه به‌کمك ویاوری یکدیگر نیاز دارند؛ و چون محل سکونت آنان، برخلاف کشاورزان لزوماً، در یك نقطهٔ معین ثابت نیست، طبعاً درهمسایگی یکدیگر سکونت می‌کنند، وبدین‌سان ده یا شهرکی تشکیل می‌دهند. طولی نمی‌کشدکه نانوا، آبجوفروش، وبسیاری دیگر ازصنعتگران وخرده‌فروشان کـه برای تهیه نیازهای گهگاهی آنان لازم ومفیداند، به‌آنان می‌پیوندند، و بازهم باعث بزرگ شدن شهر می‌شوند. ساکنان شهر و روستا متقابلا خدمتگزار یکدیگراند. شهریك نمایشگاه دائمی و بازار همیشگی است، که ساکنان روستاها برای مبادلهٔ کالاهای خام و مواد اولیهٔ خود بامحصولات ساخته شده به‌آن روی می‌آورند. به‌وسیله مبادله و دادوستد است‌که ساکنان شهر در اثرآن هم موادکارخود، وهم وسیلهٔ گذران خویش رافراهـم می‌کنند. مقدارکالاهای ساخته شده‌که شهریها به‌ساکنان روستاها می‌فروشند، ضرورتاً مقدار مواد خواربارى که از روستاییان می‌خرند تعیین می‌کند. بنابراین، اشتغال و معاش زندگی آنها فقط به‌تناسب افزایش تقاضای روستاییان برای کالاهای ساخته شـده بالا می‌رود؛ وتقاضای مزبور فقط به‌تناسب آبادانی وکشت اراضی افزایش می‌یابد. از اینرو، اگر نهادهای آدمی، جریان طبیعی اشیاء رامختل نمی‌کرد، ثروت روزافزون و افزایش تعداد شهرها، در هرجامعهٔ سیاسی، به‌تناسب آبادی وکشت خاك ویا روستا و متعاقب آن پدید می‌آمد.

درمستعمرات امریکای شمالی ما، که زمینهای‌کشت نشده رامی‌توان باشرایط‌آسان بدست آورد، هنوز هیچ‌کارخانه‌ای به‌منظور فروش محصول آن به‌نقاط دور دست در شهرهای آنان ایجاد نشده است. درامریکای شمالی، وقتی یك صنعتکار سرمایه‌اش قدری بیشتر از مقدار لازم برای ادامهٔ‌کارش در تأمین نیازهای روستاها شد، سعی نمی‌کند که کارگاهی برای فروش مواد صنعتی به‌شهرهای دور دست تهیه‌کند، بلکه این پول را در خرید وآبادانی زمین بایر به‌کار می‌برد. او ازصنعت خود دست‌کشیده تبدیل به‌یـك مزرعه‌دار می‌شود، ونه دستمزدهای‌کلان ونه‌غذای ارزانی‌که روستاییان به‌وی می‌دهند، نمی‌تواند او را تشویق‌کندکه بجز خودش برای دیگری‌کارکند. وی احساس می‌کندکه صنعتکار نوکر مشتریان خودش است ومعاش لازم را از آنها به‌دست می‌آورد؛ ولـی در عوض یك مزرعه‌دار زمین خودش راکشت می‌کند، وقوت زندگی خود را ازدسترنج خود وخانوادهٔ خویش فراهم می‌کند، ولذا او آقا ومالك است، ومستقل ازتمام مردم دنیـا.

بعکس، درکشورهایی‌که زمینهای بایر وکشت نشده وجود ندارد، ونمی‌توان با شرایط آسان آنها را بدست آورد، هر صنعتکاری که موجودی سرمایه‌اش بیشتر ازآنست که کار وی نیاز دارد می‌کوشد که کار و صنعت خود را برای فروش به‌نواحی دوردست آماده کند. آهنگر یك‌نوع‌کارگاه آهن‌سازی، وبافنده یك‌نوع کارخانهٔ پارچه‌بافی پشمی ویاکتانی نصب می‌کند. کارخانه‌های مختلف مزبور، بمرورزمان وبه‌تدریج هر کدام به‌کارگاههای دیگری تقسیم می‌شوند، وبدین‌وسیله به‌انواع راههای گوناگون ترقی‌کرده وبهبود می‌یابند، که به‌آسانی قابل درك است، ونیازی به‌بسط مقال وتوصیف بیشتر نیست.

صاحبان‌کارخانه‌ها، درجستجوی‌کاربرد سرمایه‌هایشان وقتی متوجه می‌شوند که سود مساوی یا تقریباً مساوی عایدشان می‌گردد، طبعاً تجارت خارجی راترجیح می‌دهند، درست به‌همان دلیلی که کشاورز طبعاً به‌صنعت ترجیح داده می‌شد. همان طورکه‌سرمایهٔ مالك یا کشاورزی محفوظتر است تا سرمایهٔ صنعتکار وکارخانه‌دار، همان‌طور هم‌سرمایهٔ کارخانه‌دار چون همیشه درجلودید او و زیرسلطهٔ اوست، محفوظتر ازسرمایهٔ‌بازرگانان خارجی است. درحقیقت، در هر دوره درجامعه، قسمت مازاد مواد خام ومحصول ساخته شده، یاکالایی‌که در داخل‌کشور تقاضا ندارد، باید به‌خارج فرستاده شود برای اینکه درقبال چیزی‌که درکشور مورد تقاضاست مبادله‌گردد. اما سرمایه‌ای که این محصول مازاد را به‌خارج می‌فرستد، خواه سرمایهٔ خارجی باشد وخواه سرمایهٔ داخلی چندان فرقی‌نمی‌کند. چنانچه جامعه سرمایهٔ کافی پیدانکرده‌باشدکه‌هم تمام زمینهای‌خودرا آباد کرده، و هم‌به‌کاملترین وجهی‌کل محصول‌خام‌خودراتبدیل‌به‌موادساخته‌شده‌بکند، ارجحیت کلی‌دراینست‌که محصول خام‌را باسرمایهٔ خارجی‌صادر کنند، تااینکه‌مجموع سرمایهٔ‌جامعه رابتوان به‌مقاصد مفید وقابل‌استفاده اختصاص داد. ثروت مصرقدیم، وچین وهندوستان نشان‌می‌دهد که یك ملت ممکن‌است به‌بالاترین درجهٔ تمول وغنا برسد، و حال‌آنکه قسمت بیشتر تجارت صادراتی آن به‌وسیلهٔ خارجیان انجام‌گیرد. اگر مستعمرات ما درامریکای شمالی وهندغربی صدور ماراد محصولات کشورشان را با سرمایهٔ خود انجام داده و از سرمایه‌های خارجی در این راه استفاده نمی‌کردند ترقی وپیشرفت آنها خیلی کندتر وبطیءصورت می‌گرفت.

بنابراین، درمسیر عادی وطبیعی امور، قسمت بیشتر سرمایهٔ هر جامعهٔ درحال‌رشد، نخست درجهت‌کشاورزی، سپس به‌صنعت، وآخر ازهمه به‌تجارت خارجی اختصاص می‌یابد. این‌نظام‌امورآن‌قدر طبیعی‌است‌که به‌عقیدهٔ من، درهرجامعه‌ای‌که دارای زمین کافی بوده، همیشه مشاهده شده است. بعضی از زمینها قبل ازاینکه شهرهای نسبتاً بزرگی برپاشود باید زیرکشت برود، وهرملت، قبل از اینکه‌به‌فکراین بیفتد که درتجارت‌خارجی مشغول‌کار شود، باید یك‌نوع صنعت ویاکارخانهٔ ابتدائی داشته باشد.

ولی با اینکه این نظام طبیعی امور تا اندازه‌ای درهرجامعه‌ای صورت گرفته است، در تمام کشورهای امروزی‌اروپا، این امر در بسیاری از موارد کاملا معکوس بوده‌است تجارت خارجی بعضی ازشهرهای این قبیل‌کشورها موجب پدیدآمدن صنایع پیشرفته

وظریف شده است، یعنی صنایعی که مناسب برای فروش کالا به‌فواصل دور است؛ وصنعت وتجارت خارجی باهم موجب پیدایش پیشرفت وترقی عمده درکشاورزی شده است. آداب ورسومی‌که ماهیت دولتهای اولیهٔ آنها به‌وجود آورد، وهنوز هم با اینکه دولتهای آنان کلی تغییر کرده بین‌این ملتها شایع است، الزاماً آنها را وادار به‌پذیرفتن این روش غیرطبیعی و وارونه‌کرده است.

بخش دوم

فتوری که پس از سقوط امپراطوری رم در امر کشاورزی کشورهای قدیمی اروپا پدید آمد

وقتی که ملل آلمانی نژاد و هونها برایالات غربی امپراطوری رم چیره شدند، هرج ومرج وآشفتگی‌که پس ازچنین انقلاب مهم پدید آمد قرنها طول‌کشید. غارت و شدت عملی‌که مردم وحشی مزبورعلیه ساکنان‌شهرهااعمال‌کردند تجارت بین شهرودهات را مختل کرد. شهرها متروك، و زمینهای کشاورزی مخروب و بایرگردید، و ایالات و کشورهای غربی اروپا که از ثروت وغنای چشمگیر زمان رمیها برخوردار بودند، به پائین‌ترین درجهٔ فقر وتوحش سقوط‌کرد. درطول مدت آشوب وهرج ومرج، رؤسا و رهبران قوی ملتهای مزبور بیشتر زمینهای‌کشاورزی ومزروعی را غصب‌کرده وبه‌خود اختصاص دادند. قسمت مهم این زمینها بایر بود؛ ولی هیچ‌قسمتی اعم از قسمت آباد و یا زمینهای بایر بی‌صاحب نماند. همهٔ این زمینها در انحصار افراد ذی‌نفوذ درآمد، و بیشتر آن‌را تعداد معدودی ازمالکین تصاحب کردند.

این به خود انحصار دادن اراضی بایر، گرچه گناه بزرگی محسوب می‌شد، ولی گناهی بود موقتی وگذرا. طولی نمی‌کشیدکه زمینها از نوتقسیم شده، وبه‌قطعات‌کوچکی مبدل می‌گردید، یعنی یا از راه ارث، ویا از طریق انتقال مالکیت عمل تقسیم مجدد صورت می‌گرفت. قانون ارشدیت[۱] و نخست‌زادگی نمی‌گذاشت که زمینها ازطریق‌توارث تقسیم شود: وقانون وقف هم از خردشدن زمینها به‌وسیلهٔ انتقال مالکیت، ممانعت‌می‌کرد.

وقتی زمین، مثل اموال منقول، فقط وسیلهٔ امرار معاش و لذت تلقی‌شود، قانون طبیعی وراثت، آن‌را مانند اموال منقول، بین تمام فرزندان خانواده تقسیم می‌کند؛ یعنی بین کسانی که گذران وآسایش آنها برای پدرشان یکسان بود تقسیم می‌گردد. لذا

۱. قانون‌ارشدیت یعنی انتقال‌تمام دارایی واموال‌به‌فرزند ارشد خانواده‌که درزمان قدیم درکشورهای مختلف شایع بوده است(مترجم).

این قانون طبیعی وراثت بین رمیها شایع شد، و رمیها هیچ‌گونه تمایزی بین فرزند بزرگتر یاکوچکتر، بین‌زن ومرد در تقسیم زمین قائل نمی‌شدند همان‌طورکه ما درتقسیم مال منقول قائل نمی‌شویم. اما وقتی‌که زمین نه‌تنها وسیلهٔ امرار معاش بلکه وسیلهٔ ابراز قدرت وحمایت تلقی شد، بهتر آن دیدندکه یکجا وبدون اینکه تقسیم شود به‌یك‌نفر به‌ارث برسد. درآن زمان هرج‌ومرج، هرمالك عمده‌ای یك‌نوع شاه‌کوچك حساب‌می‌شد. مستأجرین وی رعایای وی بودند. مالك در زمان صلح قاضی آنها، و در بعضی ازموارد مقنن آنها بود، و در زمان جنگ رهبر انان. وی طبق صلاحدید خود جنگ را آغاز می‌کرد، که غالباً علیه همسایگان خود، و گاهی هم علیه سلطان وقت بود. بنابراین، امنیت مستغلات ارضی، یعنی حمایتی که مالك می‌توانست از ساکنان زمین بکند، بستگی داشت به‌بزرگی زمین. قسمت‌کردن زمین یعنی از بین رفتن این امنیت، زیرا هرقسمت آن معروض فشار وتاخت وتاز همسایگان قرار می‌گرفت و به تصرف درمی‌آمد. بنابراین، قانون نخست‌زادگی (ارشدیت) نه به‌شکل ناگهانی، بلکه بتدریج وبه‌مرور در ایام، در وراثت زمین پیدا شده است درست به‌همان دلیلی‌که در سلطنت مقام پادشاهی به‌فرزند ارشد، یا ارشد خانواده می‌رسید، گواینکه این‌کار همیشه در اولین تعیین وراث صورت نمی‌گرفت. قدرت، و در نتیجهٔ امنیت سلطنت، نباید با تقسیم سلطنت ضعیف شود، وتمام آن باید دردست یك‌نفر متمرکزشود وبه‌یکی ازفرزندان برسد. حال،کدام‌یك ازاین فرزندان این امتیاز مهم را باید کسب‌کند، چیزی است که قانون باید آن را تعیین‌کند، و این قانون‌براساس تمایزات‌مشکوك لیاقت‌مشخصی بنانشده، بلکه براساس اختلاف ساده وآشکاری است‌که بحث وگفتگو ندارد. بین فرزندان یك خانواده، تفاوت بی‌چون وچرایی جز جنسیت (زن یامرد بودن) وسن وجود ندارد. همه جا جنس مذکر را به‌جنس مؤنث ترجیح می‌دهند واین یك قاعدهٔ‌کلی است؛ ووقتی که شرایط مساوی است، درهمه‌جا آنکه ارشدتر است جای جوانتر رامی‌گیرد. واز اینجاست که پایهٔ حق نخست زادگی، وآنچه‌که وراثت خطی نامیده می‌شودگذاشته شده است.

غالباً قوانین مدتها به‌قوت خود باقی می‌مانند، حتی پس ازاینکه شرایطی که موجب پدید آمدن آنها شده و آنها را مفید می‌نمود از بین رفته باشد، بازهم سالها دوام خواهد داشت. در وضع فعلی اروپا، مالك یك جریب زمین همان‌قدر ازمالکیت زمین خود تأمین داردکه مالك صدهزار جریب.

اما، حق نخست‌زادگی هنوز هم مورد احترام‌است، و چون بین‌تمام نهادها و عرفهایی که مناسب برای تقویت و تأیید تمایزات و تشخصات خانوادگی است این حق ازهمه مناسب‌تر است، احتمالا تاقرنهای بعد نیز دوام خواهد داشت. درهر موردی برای خانواده‌های بیشمار یك جامعه هیچ چیز بدتر ازاین نیست‌که حقی برای یك فرد قائل شوند تا او را ثروتمندکند، درحالی‌که همین عمل باعث فقر وسیه‌روزی سایر افراد خانواده گردد.

وقف وحبس‌مال آثار طبیعی قانون نخست‌زادگی است. وقف برای این به‌وجود آمدکه وراثت مستقیم حفظ شود، که درنتیجهٔ این وراثت مستقیم قانون نخست‌زادگی

ابتدا پدید آمد، برای اینکه در اثر هبه، وصیت، یا تملیك، هیچ سهمی از مستغل اصلی بدست دیگری نیفتد؛ اعم ازاینکه عملیات مزبور نتیجهٔ حماقت وبیخردی یکی از وراث بعدی باشد، یا بدبختی و تنگدستی‌او. قانون حبس را رمیها اصلا نمی‌شناختند. قوانین که بعدها دربارهٔ مذهب وارث درست‌کردند، هیچ‌گونه مشابهتی به‌وقف نداشت، گواینکه بعضی از وکلای فرانسوی تصور کرده‌اند که اصلح‌آنست‌که نهادهای مربوط‌به‌ارث‌امروز را به‌زبان وجامهٔ‌کهن بیارایند، وقوانین ارث امروزه را برمبنای قدیم بناکنند. درآن دوره‌که اراضی بزرگ مستغلاتی یك نوع امارت و حکومت محسوب می‌شد، حبس مال یا وقف غیرمعقول نمی‌نمود. وقف هم مثل قوانین اساسی بعضی ازحکام وشاهزادگان، غالباً نمی‌گذاشت‌که امنیت هزاران نفر باشهوت و ولخرجی‌یك مرد به‌مخاطره بیفتد، اما در وضع فعلی اروپاکه مستغلات کوچك وبزرگ امنیت خود را تحت حمایت قانون قرارداده‌اند، هیچ‌چیز بیهوده‌تر ازاین نیست‌که‌کسی مال خود را وقف کند. وقف برمبنای بیهوده‌ترین فرضیه‌ها بنا شده است، یعنی این فرضیه‌که نسلهای متوالی بشر حقوق مساوی نسبت به‌زمین وآنچه که درآنست ندارند؛ بلکه اموال نسل فعلی را باید برطبق امیال‌کسانی‌که مثلا پانصد سال قبل فوت شده‌اند تعیین وتنظیم نمود. باوجوداین، هنوز وقف دربیشترکشورهای اروپا مورد احترام است، بویژه درکشورهایی که، شرط احراز افتخارات نظامی یاکشوری اشرافزادگی واصیل‌زادگی است. برای نگاهداری امتیاز منحصر به‌فرد اشرافزادگی درکارها وافتخارات‌کشور حبس مال ضرور است؛ واین طبقه ازمردم (اشراف) که امتیازغیرعادلانه‌ای را برسایر افراد مملکت به‌چنگ آورده‌اند، ازترس اینکه مبادا فقر آنان موجب بطلان اشرافزادگی گردد، فکرکردندکه قانون دیگری در این زمینه به‌وجود آورند. درحقیقت، عرف قانون غیر مدون انگلیس ازانتقال‌ناپذیری ملك نفرت دارد، ولذا دراین‌مورد خیلی سخت‌گیرتر ازسایرکشورهای سلطنتی اروپا هستند؛گواینکه انگلستان هم‌کاملا حبس مال را ازبین برده است. در اسکاتلند، بیشتر ازیك‌پنجم، وشاید هم یك‌سوم تمام زمینهای کشور درحال‌حاضر وقف است.

بدین‌نحو، قطعات بزرگ زمینهای‌بایر، نه‌تنها به‌توسط خانواده‌های معین بزرگتر وعظیمتر شد، بلکه احتمال‌تقسیم مجدد آن تا آنجا که امکان داشت ممنوع گردید. اما به‌ندرت اتفاق می‌افتدکه مالك بزرگ درآبادانی زمین خود بکوشد. دردورهٔ هرج‌ومرج وآشوب که موجب به‌وجود آمدن مقررات وحشیانه فوق‌گردید، مالك بزرگ همیشه مشغول دفاع ازقلمرو خود، یا بسط حوزهٔ تسلط فرمانروایی خود ونجاوز به‌زمینهای مجاور بود. وهیچ‌وقت اوقات بیکاری نداشت‌که به‌کشت وآبادانی زمین اهتمام ورزد. وقتی استقرار نظم وقانون موجب شدکه وی این فراغت را بدست آورد، غالباً میل به انجام این کار در او کم، و تقریباً همیشه‌فاقد استطاعت لازم‌بود. چنانچه مخارج‌خانواده، و شخص او برابر با درآمد یا بیشتر از درآمدش می‌شد،که اغلب این‌طور هم بود، سرمایه‌ای نداشت که در راه‌آبادانی زمین به‌کار بندد. اگر اهل حساب بود، معمولا متوجه می‌شدکه اگر ازپس‌انداز سالیانهٔ خود زمینهای جدیدی بخرد بهتر است تا

زمینهای قدیمی راآباد گرداند. آبادانی زمین به‌طریقی‌که سودآور باشد، مثل کلیه طرحهای بازرگانی، مستلزم توجه دقیق به‌پس‌اندازهای کم و درآمدهای کم است، و این‌کار ازعهدهٔ شخصی‌که در ناز ونعمت به‌دنیا آمده، ولو اینکه طبعاً صرفه‌جو باشد، به‌ندرت ساخته است. وضع چنین فردی طبعاً او را به‌طرف زیورآلات وکالاهای زینتی سوق می‌دهد تا به‌دست‌آوردن سود که نیازی به‌آن اندازد. ظرافت و لطافت‌لباس، کالسکه ودرشکه، خانه، اثاث منزل ازجمله هدفهایی است‌که وی عادتاً دربارهٔ آن توجه داشته ونگران است. وقتی که راجع به‌بهبود وآبادانی زمین فکر می‌کند عادت مزبور که طبعاً درمغزوی خانه‌کرده او را رها نمی‌کند: شاید درحدود چهارصد پانصدجریب‌زمین دراطراف خانهٔ خود را می‌آراید، وهزینهٔ این‌کار وی شاید ده‌برابر ارزش‌کل زمین اوپس ازانجام‌کلیهٔ عملیات مزبور است؛ وتازه متوجه می‌شودکه اگربخواهد تمام اراضی خود را به‌همین طریق آبادکند، ونسبت به‌امور دیگر علاقه وتوجهی نداشته باشد، قبل ازاینکه موفق شود تمام اراضی خود را آبادکند ورشکست خواهد شد. هنوز هم در دو قسمت‌کشور انگلیس بعضی ازمستغلات ارضی وجود داردکه اززمان هرج ومرج و خان‌خانی زمین‌خدایان (فئودالها) تاکنون بدون وقفه در اختیار یك خانواده بوده‌است. وضع فعلی این مستغلات را با املاك خرده‌مالکین درهمسایگی آنان بسنجید، وآن‌وقت متوجه خواهید شدکه املاك وسیع وبزرگ مزبور چقدربرای پیشرفت وآبادانی نامساعد هستند، واین امر نیازی به‌بحث واستدلال ندارد.

اگر ازاین مالکین بزرگ توقع آبادی نداشته باشیم، ازکسانی که زیرنظر مالکین مزبور زمینها را اشغال کرده‌اند که‌دیگر اصلا نباید انتظاری داشت. در وضع قدیمی اروپا، ساکنان زمین همه اجاره‌داران بودند که بنابه‌ارادهٔ خود زمین را از مالك اجاره کرده بودند. همهٔ اینها تقریباً برده بودند؛ اما بردگی آنان ملایمتر ومعتدل‌تر از بردگی بودکه در بین یونانیان و رمیهای باستان، و یاحتی مستعمرات‌هند غربی شایع بود. اینها بیشتر به‌زمین تعلق داشتند تا به‌اربابشان. بنابراین، می‌شد آنهارا بازمین فروخت، ولی جدا از زمین نمی‌شد آنها رافروخت. ازدواجشان آزاد بود، مشروط به‌اینکه باموافقت ارباب باشد، وارباب نمی‌توانست بافروش جداگانهٔ آنها به‌اشخاص مختلف ازدواج‌آنها را باطل‌کند. اگریکی از رعایا راناقص می‌کرد، ویا می‌کشت، باید تاوان‌آن‌را می‌پرداخت، گواینکه مبلغ آن زیاد نبود. اما، اجاره‌داران نمی‌توانستند اموالی داشته باشند، و هر چه‌که به‌دست می‌آورند به‌مالك تعلق داشت، وارباب می‌توانست هروقت‌که بخواهدازآنها بگیرد وهرنوع آبادی وکشتی‌که بادست بردگان مزبور عملی بود، اربابان‌کاملا موافق بودند وانجام می‌دادند. مخارج کلیهٔ این‌کارها به‌عهدهٔ مالك بود. بذر، دام، و وسایل دامداری همه ازآن ارباب بود. وکاری که‌انجام می‌شد برای خاطر وی بود. این‌بردگان در قبال کار خود جز معاش روزانه چیزی نداشتند. بنابراین، واقعاً در این مورد خود مالك بود که زمین را اشغال کرده، وبه‌وسیلهٔ غلامان خود آن را کشت می‌کرد. این نوع بردگی هنوز در روسیه، لهستان، مجارستان، بوهم، مراوی، وسایر قسمتهای آلمان وجود دارد. فقط درکشورهای غربی وجنوب

غربی اروپاست که بتدریج ملغی شده است.

اما اگر اصلاحات بزرگ به‌ندرت ازمالکین بزرگ سرمی‌زند، وقتی مالکین‌بردگان را برای کارهای خود استخدام می‌کنند خیلی‌کمتر می‌توان انتظار بهبود وآبادانی را ازآنها داشت. به‌عقیدهٔ من، تجربهٔ تمام ملل در اعصار مختلف نشان می‌دهدکه کاری که بردگان انجام می‌دهند بااینکه هزینه‌ای جز تأمین معاش‌این عده به‌آن تعلق نمی‌گیرد ولی درپایان امر جزو گرانترین‌کارهاست. شخصی‌که اجازهٔ داشتن مال وثروت ندارد، علاقهٔ دیگری ندارد جز اینکه تا می‌تواند بخورد و تا امکان دارد کمتر کارکند.. هر چه‌که مازاد برمعاش خود به‌دست آورد با اعمال زور وخشونت از اوگرفته می‌شود و وی با رضا ورغبت آن را واگذار نمی‌کند. پلینی وکولوملا هر دومتذکر شده‌اند که در رم باستان وقتی‌که‌کشت و زرع زیرنظر غلامان قرار داشت چه بسیار غله‌هایی که فاسد شده وچه ضرر وزیانهایی‌که به‌اربابان ومالکین رسید. در زمان ارسطو در یونان باستان وضع ازاین بهتر نبود. افلاطون درکتاب **جمهوریت** خود می‌نویسد برای معاش پنج هزار آدم بیکار (که به‌عنوان سرباز برای دفاع از جمهوریت لازم است) سرزمین بسیار پهناور وحاصلخیزی چون دشت بابل مورد نیاز است!

غرور انسان سبب می‌شودکه وی حکومت‌کردن وفرمان دادن را دوست داشته باشد، وهیچ‌چیز آن‌قدر آزارش نمی‌دهدکه مجبور شود برای تشویق زیردستان از آنها تمکین‌کند وخود را در برابر آنان خوارگرداند. بنابراین، هرکجاکه قانون اجازه بدهد، وطبیعت ونفس کارموافق باشد، معمولا خدمات بردگان را برخدمات افراد آزاد ترجیح می‌دهد. کشت شکر وتوتون از عهدهٔ مخارج بردگانی‌که درکشت شرکت کرده‌اند برمی‌آید. اما چنین به‌نظر می‌رسدکه ،کشت‌گندم درحال‌حاضر از عهدهٔ این‌کار برنمی‌آید. درمستعمرات انگلیس‌که محصول عمدهٔ‌آن‌گندم است، قسمت بیشترکارها را کارگران آزاد انجام می‌دهند. قطعنامهٔ اخیر کویکرز[1] درپنسیلوانیا مبنی براینکه تمام بردگان سیاه‌پوست خود را آزادکنندحاکی ازاینست که تعداد آنان زیاد نیست. چنانچه قسمت قابل‌ملاحظه‌ای از اموال و دارایی آنان را بردگان تشکیل می‌داد، هیچ وقت به‌چنین قطعنامه‌ای رأی نمی‌دادند. بعکس، درمستعمرات شکرخیز ما، همهٔ‌کارها را بردگان انجام می‌دهند، و درمستعمرات توتون‌کار ما بیشترکارهای کشت توتون به‌وسیلهٔ بردگان انجام می‌شود. سودکشت نیشکر درمستعمرات هندغربی مامعمولا خیلی بیشتر از هرنوع کشتی است‌که در اروپا ویا امریکا به‌آن می‌پردازند؛ وسودکشت توتون، بااینکه ازلحاظ مقدارکمتر ازشکر است، همان‌طورکه قبلا دیدیم بیشتر ازکشت‌گندم است. هردوی اینها ازعهدهٔ مخارج بردگان برمی‌آید، ولی نیشکر بهتر ازتوتون استطاعت این‌کار را دارد. بنابراین نسبت تعداد سیاهپوستان بسفیدپوستان درمستعمرات شکرخیز بیشتر ازنسبت آن درمزارع توتون است.

به‌جای روستائیان بردهٔ قدیم کم‌کم یك‌نوع‌کشاورز درفرانسه روی‌کارآمد که

1. Quakers.

آنها را اجاره‌دار[۲] می‌نامند. به‌زبان لاتین این عده راکلنی پارتی‌آری[۳] می‌گویند. در انگلستان مدتهاست که این‌چنین افرادی کار نمی‌کنند به‌طوری‌که امروز من در زبان انگلیسی واژه‌ای برای این قبیل افراد نمی‌شناسم. مالك بذر، دام، و وسایل دامداری، یا به‌طور خلاصه، سرمایهٔ لازم برای کشت زمین را دراختیار آنان قرار می‌دهد. محصول به‌طور تساوی بین مالك وزارع قسمت می‌شد، البته پس ازاینکه آنچه که عرفاً برای نگاهداری سرمایهٔ مالك لازم بود سوا می‌کردند بقیهٔ محصول به‌طور تساوی بین مالك وزارع قسمت می‌شد، این مقداری که جداکرده بودند و برای کشت بعدی ذخیره می‌شد، اگر کشاورز، ده خود را ترك می‌کرد، ویا از زمین اخراج می‌شد به‌مالك برگشت داده می‌شد.

درست همان‌طورکه درمورد بردگان هزینهٔ کشت زمین را ارباب یامالك می‌پرداخت، درمورد مستأجرینی‌که زمین راکشت می‌کردند نیز هزینهٔ کشت ازطرف مالك تأمین می‌شد. اما، یك تفاوت عمده بین این دوطبقه هست. این قبیل مستأجرین چون برده نبودند، ومی‌توانستند دارایی واموالی به‌دست‌آورند، وضمناً سهم معینی ازمحصول به‌آنها تعلق می‌گرفت، نفع آنها ایجاب می‌کردکه تا آنجاکه امکان داردکل محصول رازیادتر کنند، زیرا درآن‌صورت سهم آنها هم بیشتر می‌شد. برعکس، برده‌ای که قانوناً اجازه ندارد صاحب مال یا دارایی باشد، وبه‌غیرازمعاش چیزی ازمحصول نصیبش نمی‌شود، راحتی او ایجاب می‌کندکه میزان محصول درهمان حدود قوت ومعیشت اوباشد.احتمال داردکه بعضاً به‌واسطهٔ این امتیاز وگاهی هم به‌علت اینکه پادشاه نوکران وآدمهای خود را تدریجاً تشویق می‌کردکه نسبت به‌قلمرو مالکین ولردهای بزرگ دست‌یازی کرده و آزار و ایذا نمایند (زیرا شاه همیشه به‌لردها و مالکین بزرگ حسادت‌می‌کرد) تعقیب این‌قبیل خدمات اجباری‌کلا دشوار، وبرده‌داری در دهات به‌تدریج در بخش بزرگی از اروپا ملغی گردیده باشد. اما، زمان وطریقی که یك چنین انقلاب مهمی در اروپا صورت‌گرفت، یکی ازتاریکترین ومبهمترین نقاط تاریخ‌نوین‌راتشکیل‌می‌دهد. کلیسای‌رم ادعا می‌کندکه در الغاء آن سهم عمده‌ای داشته است؛ و این نکته مسلم است‌که در همان سدهٔ دوازدهم، پاپ الکساندر سوم برای آزادی عمومی بردگان حکم رسمی صادرکرد. اما، به‌نظر می‌رسدکه این حکم رسمی یك نوع نصیحت و اندرز ثواب‌آمیز بود نه‌قانونی که همهٔ مؤمنان مکلف به‌اطاعت از آن باشند. برده‌داری قرنها پس از صدور این حکم تقریباً درسر راسر جهان ادامه داشت، تا به‌تدریج به‌وسیله اقدام مشترك طرفین ذینفع که قبلا یادآور شدیم ملغی گردید، یعنی مصلحت مالك از یك سو، و مصلحت شاه از سوی دیگر. نوکرمآبها و آدمهای پست‌که شاه اجازهٔ تخطی‌کردن به‌املاك فئودالهای بزرگ رابه‌آنها داده بود و در عین حال‌مجاز بودند زمین را در مالکیت خود داشته باشند، چون فاقد سرمایهٔ شخصی بودند، فقط می‌توانستند باکمك مالك زمین راکشت‌کنند، وبنابراین اینها همان‌کسانی باید باشندکه

2. Metayer. 3. Coloni Partiarri.

فرانسویها اجاره‌دار می‌گفتند.

اما، حتی به‌نفع این آخرین گروه اجاره‌داران زمین نبودکه از سهم محصول‌خود چیزی برای بذر و یاکشت اینده‌کنار بگذارند زیرا مالك‌که چیزی از سهم‌خود کنار نمی‌گذاشت همیشه نیمی ازمحصولی‌که تولید می‌شد می‌گرفت. اخذ عشریه،که چیزی جز یك دهم محصول نیست، عملا دربهبود وآبادانی زمین‌مانعی بشمار می‌آمد.بنابراین، وضع مالیاتی‌که بالغ بر نصف محصول می‌شد مانع مؤثری در راه آبادانی زمین بود. از اینرو به‌نفع اجاره‌دار بودکه ازسرمایه‌ای‌که مالك دراختیار اوقرار می‌دهد تا آنجا که می‌تواند از زمین محصول بدست آورد؛ ولی ابداً به‌صلاح او نبودکه محصول خودرا با سرمایه مالك درهم‌آمیزد. در فرانسه‌که‌گفته می‌شود هنوز پنج ششم‌کل اراضی‌کشور، به‌وسیلهٔ این قبیل روستاییان اشغال شده، مالکین شکایت دارندکه اجاره‌داران آنها دامهای مالك را به‌جای اینکه درکشاورزی به‌کاربگیرند در حمل‌ونقل استفاده می‌کنند؛ زیرا در این‌قبیل‌کارها کل درآمد متعلق به‌آنهاست درصورتی‌که درکارهای‌کشاورزی باید نیمی از محصول را به‌مالك بدهند. این نوع اجاره‌داران هنوز هم دراسکاتلندوجود دارند. واینها را اجاره‌داران‌کمان‌آهنین[4] می‌نامند. آن مستأجرین قدیمی زمین در انگلستان، که به‌عقیدهٔ بارون‌گیلبرت[5] ودکتر بلاکستون[6] ناظر مالك بودند نه‌کشاورز واقعی، احتمالا از همین نوع هستند.

بتدریج و به‌مرور زمان کشاورزان واقعی جانشین این قبیل اجاره‌داران شدند، که زمین را با سرمایهٔ خودکشت می‌کردند، و اجارهٔ معینی به‌مالك می‌دادند. وقتی‌این قبیل‌کشاورزان زمین را به‌مدت چندین سال‌اجاره می‌کنند، گاهی احتمالا متوجه‌می‌شوند که اگر قسمتی از سرمایهٔ خود را برای آبادی زمین خرج کنند به‌سودآنان خواهدبود؛ زیراگاهی ممکن است درپایان مدت اجاره‌داری سودکلانی به‌استثناء سرمایهٔ خود به‌دست آورند. اما، مالکیت این‌قبیل‌کشاورزان، مدتها ناپایدار و متزلزل بود، و هنوزهم در بیشتر نواحی اروپا نامعلوم است. زیرا احتمال دارد قبل از انقضاء مدت اجارهٔ مالك جدیدکه زمین را خریداری کرده آنها را بیرون‌کند؛ در انگلستان حتی به‌وسیلهٔ قانون جعلی پرداخت غرامت آنها را سریعتر می‌شود بیرون‌کرد. چنانچه ظلم و فشار مالك آنها را به‌طورغیرقانونی ازملك خود براند، قانونی‌که‌به‌وسیلهٔ آن بتوانند جبران خسارت خود را بکنند بسیار ناقص است. قانون مزبور غالباً مالکیت زمین را دوباره در موردآنان برقرار نمی‌کند، بلکه خسارت آنان را می‌پردازدکه هرگز معادل مبلغ حقیقی خسارت نیست. حتی در انگلیس،که شاید یکی ازکشورهایی است‌که حق‌خرده‌مالکین همیشه در آنجا مورد احترام بوده است، فقط در سال چهاردهم سلطنت هنری هفتم بودکه قانون دعوای استرداد حق تصرف ملك ومطالبهٔ خسارت‌ابداع‌شد،که مستأجربه‌استناد‌آن‌می‌تواند نه‌تنها خسارت بگیرد بلکه ملك را هم متصرف شود، و در این‌قانون شکایت مستأجر لزوماً با تصمیم نامشخص یك محکمه پایان نمی‌پذیرد. عمل مزبور یعنی تصرف ملك‌چنان

4. Steel-bow tenants. 5. Baron Kilbert. 6. Doctor Blackstone.

مؤثر افتاد، که در دعاوی امروز، وقتی مالك موجبی برای طرح دعوی تصرف ملك پیدا می‌کند، به‌ندرت ازقوانینی که متعلق به‌خود اوست ازقبیل حکم تخلیه، ویاحکم ورود به‌ملك، استفاده می‌کند، بلکه به‌نام مستأجر خوددادخواستی به‌دادگاه داده و از قانون دعوی استرداد حق تصرف ملك ومطالبه خسارت استفاده می‌کند. بنابراین، درانگلیس، امنیت مستأجر برابربا امنیت مالك‌است. همچنین در انگلیس‌شخصی که‌ملکی رامادام‌العمر ازقرار سالی چهل‌شلینگ اجاره کند، مالکیت مطلق دارد، و بدین‌وسیله می‌تواند برای انتخاب نمایندهٔ مجلس شوری رأی بدهد؛ و چون اکثریت خرده‌مالکین بدین طریق توانسته‌اند مالکیت مطلق پیداکنند، به‌علت همین ملاحظات سیاسی که ناشی از این نوع مالکیت است مستأجرین کلا مورد احترام مالکین اصلی هستند.

به‌نظر من، هیچ‌کجای اروپا، به‌غیر از انگلیس، مستأجر نمی‌تواند روی زمینی که اجاره نکرده ساختمان کند، و بعداًهم اطمینان داشته باشد که ممالك ازآبادانی مهم‌مزبور در زمین سوء استفاده نمی‌کند. قوانین و آداب و رسوم مزبور که به نفع خرده‌مالکین هست شاید بیشتر از تمام مقررات بازرگانی که اینهمه به‌آنها افتخار می‌کنند موجب عظمت و تعالی امروز انگلیس شده است.

تا آنجاکه من اطلاع دارم قانونی که اجاره‌داریهای بلندمدت را علیه انواع و اقسام وراث و وراثت حفظ وحمایت می‌کند، منحصراً درانگلیس وجود دارد. این قانون مدتها قبل یعنی سال ۱۴۴۹ به‌وسیلهٔ قانون جیمز دوم به‌اسکاتلند داخل شد. اما، اثر پرفایدهٔ آن به‌وسیلهٔ وقفنامه‌ها کاملا خنثی شده است؛ متولی وقف معمولا از واگذاری و اجارهٔ ملك به‌مدتهای طولانی خودداری می‌کند و اکثراً مدت اجاره یك‌سال تعیین می‌شود. دراین مورد، قانون اخیرمجلس قدری زنجیرهاوقیدهاراشل‌کرده‌است، گواینکه قید مزبور هنوز هم بسیار دست‌وپاگیر و سخت است. بعلاوه، چون در اسکاتلند هیچ اجاره نکرده ساختمان کند، و بعداً هم اطمینان داشته باشد که مالك ازآبادانی مهم‌مزبور خرده‌مالکین کمتر از انگلیس مورد احترام مالکین هستند.

درسایر قسمتهای اروپا، با اینکه متوجه شدند باید اجاره‌داران راعلیه فشار وراث و خریداران جدید ملك حمایت‌کنند، ولی باز مدت حمایت آنها محدود به‌یك‌دورهٔ کوتاه است؛ مثلا، در فرانسه، این مدت فقط نه‌سال از روز آغاز اجاره است.

در حقیقت، درکشور فرانسه مدت مزبور اخیراً به‌بیست‌وهفت سال افزایش یافته، ولی این مدت اجاره‌داری آن‌قدر کوتاه است که مستأجرین را نسبت به‌مسألهٔ بهبود و آبادانی زمین دلسرد می‌کند. در قدیم در سراسر اروپا قانونگذاران خودمالکین‌بودند. بنابراین، قوانینی که دربارهٔ زمین تصویب می‌شد، همه براساس منافع مالکین بود. آنها تصور می‌کردند، عقد اجاره‌ای که پدرانشان بسته‌اند نمی‌تواند آنهارا مدتهای مدید از حق استفاده از زمین محروم‌کند. حرص و بی‌عدالتی همیشه نزدیك‌بین است، و اینها نمی‌توانستند پیش‌بینی‌کنند مقررات مزبور چقدرآبادی زمین راکند ویامحدود می‌کند، و لذا در بلند مدت مانع‌منافع حقیقی مالك می‌گردد.

بعلاوه، در قدیم، فرض براین بود، که کشاورزان به‌غیر از اجاره‌ای که‌می‌پردازند

مجبوراند خدمات متعددی برای مالك انجام دهند. این خدمات به‌ندرت‌دراجاره‌نامه‌قید می‌شد، و یا اینکه کمتر به‌وسیلهٔ قاعدهٔ معینی مشخص می‌گردید، بلکه در اثر استعمال و عادت مالکان و بارونها پدید آمده بود. بنابراین، خدمات تقریباً کلا به‌طور دلخواه بود، و موجب اذیت و آزار مستأجرین می‌گردید. در اسکاتلند الغاء تمام خدمات‌مجانی که در اجاره‌نامه مصرحاً قید نشده بود درظرف چندسال وضع خرده‌مالکین را تغییر داد و آن‌را بهتر کرد.

خدمات عمومی‌که خرده‌مالکین مجبور به‌انجام آن بودند مثل همان خدمات خصوصی به‌طور دلخواه انجام می‌شد. ساختن جاده‌ها ونگاهداری آن،که هنوز هم به‌عقیدهٔ من در همه‌جا شیوع‌دارد ولی درجات آن فرق می‌کند، یك نوع‌کار رایگان بود و هست‌که باید از طرف اجاره‌داران زمین برای بخش دولتی انجام می‌شد، و البته این تنها نبود. وقتی ارتش فرمانروا، یا وقتی‌که اعضای خانوادهٔ اویاهرکدام ازافسران وی ازیك روستا یا بخشی می‌گذشتند، خرده‌مالکین مجبور بودندکه اسب، کالسکه، و خواربار را به‌قیمتی‌که خواربارسان (سورسات‌چی) تعیین می‌کرددر اختیار آنان قرار دهند. به‌عقیدهٔ من، انگلیس تنهاکشور سلطنتی در اروپاست‌که ظلم و جور ناشی‌ازمصادره و تهیهٔ خواربارکاملا درآن‌ملغی شده است. این عمل هنوز در فرانسه‌وآلمان‌جاری‌است.

مالیاتهای عمومی‌که از خرده‌مالکین می‌گرفتند مثل خدماتی‌که باید انجام‌می‌دادند بدون ضابطه و ظالمانه بود. مالکین و اربابان قدیم، با اینکه هیچ راضی نبودند خودشان کمك نقدی به‌دولت و فرمانروای خود بکنند، به‌آسانی اجازه می‌دادندکه دولت از مستأجرین آنها به‌اصطلاح باج سرانه بگیرد، ونمی‌توانستند بفهمندکه این عمل چقدردر درآمد خود مالکین مؤثر خواهد بود. مالیات سرانه از خرده‌مالکین‌که هنوز درفرانسه وجود دارد مثال بارزی از آن نوع مالیاتهایی است‌که در قدیم وجود داشت. این‌مالیاتی است‌که بر سود فرضی‌کشاورزی تحمیل می‌شود، و سودکشاورز را براساس سرمایه‌ای‌که به‌کارگرفته تخمین می‌زنند. بنابراین، به‌نفع‌کشاورزاست‌که‌تاآنجاکه‌امکان‌داردسرمایه‌ای که به‌کاربرده‌کمتر قلمدادکند، و درنتیجه برای‌کشف زمین تاآنجاکه میسر است‌کمتر سرمایه به‌کار برد، و هیچ‌سرمایه‌ای در بهبودآبادی زمین به‌کارنگیرد. اگر اتفاقاًسرمایهٔ نقدی‌کشاورز فرانسوی زیاد شود، مالیات سرانه یا باجی‌که دولت می‌گیرد تقریباًبرابربا ممنوعیت یا تحریم سرمایه‌ای است‌که قبلا در زمین به‌کار انداخته بوده است. بعلاوه، این مالیات افتخار و حیثیت هرکس‌که مشمول آن است کم‌می‌کند، و نه‌تنها او را پایین‌تر از طبقهٔ نجبا قرار می‌دهد، بلکه پایین‌تر ازطبقهٔ شهرنشینان می‌شود، وهرکس‌زمینی از شخص دیگری اجاره می‌کند مشمول این مالیات قرار می‌گیرد. هیچ‌یك از اشراف با شهروندانی‌که دارای سرمایه است حاضر نیست چنین خفتی را بپذیرد. بنابراین، این‌نوع مالیات نه‌تنها از به‌کارافتادن سرمایهٔ انباشته شده در بهبود و آبادانی زمین جلوگیری می‌کند، بلکه سایر سرمایه‌های دیگر راهم از زمین فراری می‌دهد. مالیات عشریه و یا یك‌پانزدهمی که در قدیم آن‌قدر در انگلستان رواج داشت، درست مثل مالیات‌سرانهٔ‌بالا در آبادی زمین اثر می‌گذاشت.

در تحت چنین مقررات یأس‌آوری، از ساکنان زمین و اجاره‌داران برای بهبود کشت‌وکار انتظار زیادی نمی‌توان داشت. طبقات مردم باتمام آزادی وامنیتی‌که قانون فراهم می‌کند، همواره باید تحت شرایط بسیار نامساعد پیشرفت‌کند. کشاورز، در مقام مقایسه با مالك، مثل بازرگانی است که با پول قرضی تجارت می‌کند در مقایسه با بازرگانی‌که با پول خودش دادوستد می‌کند. سرمایهٔ هر دو ممکن است زیادشود، ولی سرمایهٔ شخصی‌که به‌اعتبار خود وام‌گرفته به‌علت اینکه سهم بزرگی از منفعت خودرابابد برای پرداخت بهرهٔ پول کنار بگذارد کندتر از سرمایهٔ دیگری رشد می‌کند. زمینی‌که کشاورز فقط با اعتبار خویش شخم می‌زند وکشت می‌کند، باید مثل درآمد بازرگانان مزبور، به‌همان نحو آهسته‌تر آباد شود تا زمینی‌که خود مالك در آن عمل می‌کند، زیرا قسمت زیادی از درآمدکشاورز باید صرف پرداخت اجاره‌بها گردد، که اگر خودش مالك بود مقدار اجاره را صرف بهبود بیشتر می‌کرد. افزون برآن، موقعیت کشاورز، در ماهیت امر، پایین‌تر و پست‌تر از موقعیت مالك است. در سراسر بخش بزرگی از اروپا خرده‌مالکین از طبقات پائین مردم تلقی می‌شوند، حتی پائین‌تر از پیشه‌وران و افزارمندان ماهر، و در تمام نقاط اروپا این‌گروه پائین‌تر از بازرگانان عمده وکارخانه‌داران بزرگ هستند. بنابراین به‌ندرت اتفاق می‌افتدکه شخصی باسرمایهٔ هنگفت طبقه یا صنف عالی‌تر را ترك‌کرده و به‌صنف پائین‌تر تنزل‌کند. لذا، حتی‌دروضع فعلی اروپا، خیلی‌کمتر احتمال داردکه سرمایه از یکی از صنوف بالا برای بهبودوآبادی زمین به‌سمت کشاورزی میل‌کند. در انگلستان این‌عمل بیشتر ازسایر جاها دیده‌می‌شود، گو اینکه حتی در آنجا سرمایه‌های عظیمی‌که در بعضی از نواحی، در کشاورزی‌مصروف شده معمولا از راه‌کشاورزی بدست آمده، یعنی حرفه‌ای که شاید، ازکلیه حرف دیگر سرمایه در آن کندتر بدست می‌آید و بطئی‌تر انباشته می‌شود. اما، در هرکشوری، پس‌از مالکین کوچك، کشاورزان ثروتمند و بزرگ عامل اصلی بهبود و آبادی زمین هستند. شاید در انگلیس این موضوع بیشتر از سایرکشورهای سلطنتی مصداق داشته باشد. گفته می‌شود در حکومت جمهوری هلند و حکومت برن‌در سوئیس، وضع‌کشاورزان پست‌تر ازکشاورزان انگلیس است.

به‌غیر از عوامل فوق، سیاست قدیم اروپا برای آبادی وکشت زمین نامساعد و ناسازگار بود، اعم از اینکه زمین دراختیار مالك باشد یا کشاورز؛ سیاست اروپابه‌دلایل زیر نامساعد بود: یکم، به‌علت تحریم‌کلی صدورگندم بدون پروانهٔ ویژه، که ظاهراً یك امر عمومی و جهانی بوده است؛ دوم در اثر محدودیتی‌که دربازرگانی داخلی درمورد نه‌تنهاگندم، بلکه تقریباً هرنوع محصول اعمال شد؛ این محدودیت به‌وسیلهٔ قوانین بیهوده‌ای‌که علیه محتکرین، سلف‌خرها، وکسانی‌که یکجاخریدمی‌کنندوخرده‌می‌فروشند، و همچنین مزایای نمایشگاهها و بازارها وضع شده بود.

قبلا دیدیم‌که چگونه تحریم صدورگندم، به‌اضافهٔ تشویق ورود گندم خارجی‌کشت گندم را در ایتالیای قدیم از بین‌برد، و مسلماً این کشور حاصلخیزترین کشور اروپا

بود، و در آن زمان که کشت گندم آن از بین رفت مقر بزرگترین امپراطوریهای جهان بود. اما تا چه اندازه محدودیت تجارت داخلی این کالا، به‌اضافهٔ تحریم کلی صدور آن، باعث دلسردی کشت درکشورهایی شده است که از لحاظ شرایط نامساعدتر و از لحاظ حاصلخیزی فقیرتر بودند، نمی‌دانیم و شایدچندان هم آسان نیست که بتوانیم حدس بزنیم.

بخش سوم

دربارهٔ ظهور و ترقی شهرهای بزرگ وکوچك پس از سقوط امپراطوری رم

ساکنان شهرهای بزرگ وکوچك، پس از سقوط امپراطوری رم، وضعشان بهتر از وضع ساکنان دهات و روستاها نبود. در حقیقت اینان شامل صنوف مختلف مردم بودند که از نخستین ساکنان جمهوری یونان و ایتالیای قدیم تشکیل شده بود. ساکنان جمهوری یونان و رم عمدتاً از مالکان زمین ترکیب یافته بودند که زمین دولتی دراصل بین آنها تقسیم شده بود، و راحت‌تر این بود که خانه‌های خود را در کنار هم بناکرده، و آن رابه‌منظوردفاع عمومی و مشترك محصور کنند. بعکس، پس از سقوط امپراطوری رم، چنین به‌نظر می‌رسد که صاحبان زمینها در دژهای مستحکم در اراضی خود، و در بین رعایا و اتباع خود زندگی می‌کردند. پیشه‌وران و افزارمندان، که در آن‌زمان در حالت بردگی ویا چیزی نزدیك به‌بردگی بودند در شهر زندگی می‌کردند. امتیازاتی که اغلب به‌وسیلهٔ فرمانهای مخصوص به‌ساکنان بعضی از شهرهای عمدهٔ اروپا داده می‌شد، به‌خوبی نشان می‌دهد که وضع شهرها در زمان اعطای امتیازات چگونه بوده است. مردمی که امتیازات مزبور به‌آنها اعطا شده بود از قبیل اینکه مثلا می‌توانند دختر خود را بدون رضایت مالك یا ارباب شوهر دهند، و اینکه پس از مرگ هرکس فرزندان اومی‌توانستند وارث قانونی او باشند نه‌ارباب یا مالك، و اینکه هرکس می‌تواند باوصیت و بنا به‌میل خود اموال و دارایی خود را به‌دیگری ببخشد کلا نشان می‌دهد، که پیش از اعطای امتیاز وضع اینها درست مانند یا تقریباً مانند وضع بدساکنان زمینها درروستاها بوده است.

درحقیقت، چنین به‌نظر می‌رسدکه اینان بسیار تهیدست، وگروه مردم بیچاره‌ای بودند، که با کالاهای خود از یك نقطه به‌نقطهٔ دیگر، و از بازارروز به‌بازار روز دیگر حرکت می‌کردند، درست مثل دوره‌گردها و دستفروشهای امروزی. در آن زمان در تمام کشورهای مختلف اروپا، عیناً مثل چندین کشور تاتار و ترك امروزی آسیا،

به‌افراد و کالاها به‌هنگام عبور از روی یك پل‌معین، و یا گذشتن از ملك‌معینی مالیات وضع می‌کردند، و حتی وقتی کالای خود را از نقطه‌ای به‌نقطه‌ای دیگر در بازار روز حمل می‌کردند، و یا وقتی که برای فروش آن دکه یا انبار کوچکی برپا می‌کردند ازآنهامالیات می‌گرفتند. درانگلستان این‌نوع‌مالیات‌مختلف به‌نامهای‌مالیات‌عبوری[1]، حق پل‌داری[2]، حق‌توقف[3]، حق غرفه یادکان‌کوچك[4] شناخته‌شده‌بود. گاهی‌اوقات‌شاه، و گاهی هم مالك بزرگ، که ظاهراً به‌مناسبتی این حق را پیدا کرده بود، پیشه‌وران بخصوصی را، درست مثل اینکه در خالصه و املاك او زندگی می‌کردند، ازکلیهٔ این مالیاتها معاف می‌کرد. پیشه‌وران مزبور، با اینکه از جنبه‌های دیگر مانند بردگان بودند، و یا تقریباً مثل بردگان بودند، در این مورد پیشه‌وران آزاد نامیده می‌شدند. اینها نیز به‌نوبهٔ خود به‌حامیان خویش یك‌نوع مالیات سالیانهٔ سرانه پرداخت می‌کردند. در آن روزها به‌ندرت اتفاق می‌افتادکه بدون دریافت وجه یاملاحظات مالی ازکسی حمایت شود، و این مالیات شاید در حقیقت جانشین چیزی بود که حامیان این عده در اثر بخشیدن سایر مالیاتها از دست می‌دادند. در آغاز هم مالیات سرانه و هم بخشودگی سایر مالیاتها کلا یك امر شخصی بود، و فقط‌افراد بخصوصی را در برمی‌گرفت که در طول عمرشان و بنا به‌میل حامیان مشمول آن واقع می‌شدند. گزارشات ناقصی ازکتاب‌دمزدی[5]، دربارهٔ چندین شهر انگلیس چاپ شده، و در آنجا کراراً با نام مالیاتی برخورد می‌کنیم که شهروندان بخصوص، هرکدام، به‌شاه و یا مالك و ارباب بزرگی‌می‌پرداختند که از آنها حمایت شود؛ گاهی نیز در این کتاب فقط ازمبلغ کل یك چنین مالیاتی سخن می‌رود[6].

اما بردگی و بندگی ساکنان شهرها در اصل هرچه‌که بوده باشد، ظاهراً چنین مستفاد می‌شودکه ساکنان شهر خیلی زودتر ازروستاییان وکشاورزان به‌استقلال‌وآزادی رسیده‌اند. آن قسمت از درآمد پادشاه‌که ناشی از این مالیات سرانه در هر شهر بخصوصی بود، در طی‌چندین سال برای اجاره معین به‌دهات برمی‌گشت، یعنی زمانی به‌کلانتر ده، و گاهی هم به‌اشخاص دیگر داده می‌شد. خود شهروندان غالباً به‌اندازه‌ای اعتبار داشتند که بتوانند این نوع درآمد را که از شهر خودشان به‌دست آمده بود، به‌کشاورزی اختصاص داده واجاره‌داری‌کنند، اینان مشترکاً ویا جداجدا مسئول کل اجاره بودند[7]. اجاره‌کردن یك مزرعه به‌این طریق، به‌نظر من، کاملا مناسب با اقتصاد عادی فرمانروایان و سلاطین تمام‌کشورهای مختلف اروپا بود، که عادت داشتند تمام املاك خالصه را به‌همهٔ مستأجرین آن خالصه‌ها واگذار کنند، و اینها مشترکا و جداجدا مسئول کل اجاره بودند؛ ولی در عوض اجازه داشتند اجاره‌بها را به‌هرطریقی که

1. Passage. 2. Pontage. 3. Lastage. 4. Stallage.
5. Domesday.
6. See Brady's Historical Treatise of Cities and Burroughs P. 3.
7. see madox, Firma Burgi, P. 18 also History of the exchequer, Chap. 10, sect. V. P. 223 First edition.

خودشان می‌خواهند وصول کنند، و به‌وسیلهٔ ناظر یا پیشکار خود آن را به‌خزانهٔ حاکم پرداخت نمایند، و بدین نحو از گستاخی و اهانت گماشتگان حاکم رهایی یابند، یعنی چیزی‌که آن‌روزها کمال اهمیت را داشت.

درآغاز، مزارع شهرها احتمالا به‌شهروندان اجاره داده می‌شد، منتها به‌همان نحوی که به‌سایر روستاییان اجاره داده می‌شد، و فقط برای مدت چند سال. اما؛ به‌مرور زمان، عادت براین قرار گرفت که زمین‌ها را به‌طور دائم در قبال دریافت وجه معینی کرایهٔ سالیانه به‌آنها واگذار کنند و این اجاره بعداً نباید اضافه شود. بدین ترتیب پرداخت اجاره دائمی گردید، معافیتهایی که در قبال این اجاره اعطا می‌شد نیز دائمی شد. بنابراین، معافیتهای مزبور، دیگر شخصی نبود، ونمی‌توانست بعداً جزو معافیتهای افراد به‌عنوان یك فرد جامعه تلقی گردد، بلکه معافیت یك شهروند بود که به‌شهری تعلق داشت،که بهمین مناسبت هم آن‌را شهر آزاد می‌نامیدند، درست به‌همان دلیلی که شهروندان را همشهریان آزاد و یا بازرگانان آزاد می‌نامیدند.

همپای این امتیاز، امتیازات مهمی که در بالا اشاره کردیم، یعنی این امتیاز که می‌توانستند دختر خود را به‌هرکس می‌خواهند به‌زنی بدهند، و اینکه فرزندان و اولادان آنها حق داشتند جانشین پدران خود شوند، و اینکه حق داشتند اموال و دارایی خود را به‌هرکس می‌خواستند ببخشند، وخلاصهٔ همه این امتیازات به‌طورکلی به‌شهرنشینان همان شهرها واگذار گردید. آیا چنین امتیازاتی قبلا همه‌اش تجارت آزاد به‌شهرنشینان معین ومشخصی به‌عنوان فرد (نه‌به‌عنوان جامعه) داده می‌شده است یانه من اطلاعی‌ندارم. به‌نظر من امکان دادن چنین امتیازاتی به‌افراد چندان هم بعید نبوده است، گو اینکه نمی‌توانم مدرك زنده و محکمی ارائه دهم. ولی هرطور که بوده باشد نشانه‌های عمدهٔ غلامی و بردگی از شهر رخت بربست، و دست‌کم، امروز شهرنشینان حقیقتاً به‌مفهوم امروزی واژهٔ آزادی، آزاد شدند.

موضوع به‌اینجا خاتمه نمی‌پذیرد. شهرها در عین حال تبدیل به‌یك شخصیت‌حقوقی و هیئت عمومی گردیدند، و این امتیاز را به‌دست آوردند که دادرسان و دادگاههای قضائی داشته وشورای شهر تشکیل دهنده برای دولت خود قوانین محلی بگذرانند، به‌منظور دفاع دیواری دور شهرها بکشند، وتمام اهالی شهر را تحت‌یك‌نظام خاص قرار دهند و آنها را مجبور کنند که مراقب باشند و هوشیار، یعنی، از همان روزگار کهن، در دیوارهای شهر پاسبانی دهند و در قبال تمام حملات ناگهانی شبانه یا تجاوزات ازآن دفاع کنند. در انگلستان از اقامهٔ دعوی در دادگاههای بخش و روستا معاف بودند؛ و هر نوع دعوی وشکایتی که از این قبیل بین اهالی شهر بوجود می‌آمد، به‌استثناء دعاوی وشکایات شاه، بستگی به‌تصمیم هیئت دادرسان خودشان داشت. در سایر کشورها حدود اختیارات قانونی وقضائی آنها اغلب خیلی بیشتر و وسیعتر بود[۸]

۸. نگاه کنید به‌کتاب پیش‌گفتهٔ Madox : ضمناً به نوشتهٔ ففل (Pfeffel) دربارهٔ وقایعی که درزمان حکومت فردریك دوم و جانشین اودر Suabia روی‌داد رجوع‌کنید.

احتمالا، امکان داشت همان‌طورکه اجازه داده بودند شهرها از درآمدهای مالیات سالیانه وصول کنند یك نوع اختیارات قانونی اضطراری اعطا کنند که اهالی شهر را وادار به‌پرداخت مالیات کنند. در آن زمان پرآشوب و هرج‌و مرج اگر می‌خواستند این نوع قضاوتها را به‌عهدهٔ سایر محاکم قرار دهند بسیار دشوار و ناراحت‌کننده بود. ولی این واقعاً فوق‌العاده است که سلاطین کشورهای مختلف آن زمان یك اجارهٔ معین و مشخصی را که نباید هیچ‌گاه زیاد می‌شد، با آن شاخه از درآمدی عوض کنند که، شاید ازبین همهٔ درآمدها احتمال بهبود و ترقی آن در جریان طبیعی امور بیشتر بود، و این امرحتی بدون هزینه و توجه خود آنها عمل شده بود؛ افزون اینکه، فرمانروایان و سلاطین اروپا با این طریق داوطلبانه و از روی میل یك نوع جمهوری مستقل در قلب کشور خود به‌وجود آوردند.

برای فهم این موضوع، باید به‌یادداشته باشیم که در آن روزها شاید هیچ شاهی قادر نبود، درسراسر کشور خویش، رعایای ضعیف خود را از تجاوز و ظلم مالکین و تیولداران بزرگ مصون دارد. اشخاصی را که قانون نمی‌توانست حمایت کند، و قوی هم نبودند که خودشان از خودشان دفاع کنند، مجبور بودند یا تحت حمایت مالکین و اربابان بزرگ قرار گیرند و برای انجام این‌کار جزو نوکران و بردگان وی‌درآیند؛ و یا اینکه برای حفظ و حمایت خویش یك نوع پیمان دفاعی متقابل با یکدیگر امضا کنند. ساکنان شهرها و بخشها چون هرکدام فرد واحدی بودند، قدرت دفاع از خویش را نداشتند؛ اما با وارد شدن در اتحادیه و مجمع دفاع متقابل و عقد چنین قراردادی با همسایگان خود، می‌توانستند به‌خوبی در برابر اجحاف و تعدی مالکان مقاومت‌کنند. مالکان و زمینداران از شهروندان و شهرنشینان متنفر بودند، زیرا نه‌تنها آنها را از طبقهٔ دیگری می‌دانستند، بلکه آنها را جزو بردگان آزاد شده‌ای به‌شمار می‌آوردند که تقریباً بانوع و جنس خودشان فرق داشت. ثروت شهرنشینان همیشه آنها را (مالکان‌را) به‌آتش خشم و حسادت می‌کشید، و لذا در هر فرصتی که به‌دست می‌آوردند بدون رحم و پشیمانی آنان را به‌باد غارت می‌گرفتند. شهرنشینان نیز طبعاً از مالکان و اشراف متنفر بوده و احساس وحشت می‌کردند. حاکم نیز ازآنها وحشت‌داشت و طبعاً متنفر بود؛ ولی با اینکه احتمالا از شهرنشینان خوشش نمی‌آمد، ولی دلیلی نداشت‌که ازآنها متنفر باشد ویا بترسد. لذا نفع مشترك ایجاب می‌کرد،که حاکم ازآنان حمایت کند، و آنها هم در مقابل اشراف طرف دولت را بگیرند. اینان خصم دشمنان حاکم بودند، و از اینرو به‌نفع حاکم بود که آنها را تا آنجا که می‌تواند از دشمنان خود جدا کرده و امنیتی برایشان ایجاد کند. با اعطای هیئت دادرسان که از بین خودشان برگزیده می‌شدند، همچنین با تدوین قوانین محلی و نظامات شهری برای حکومت داخلی خود، ساختن دیوارهای بلند به‌منظور دفاع، وتبدیل ساکنان شهرها به‌افرادی‌که یك نوع انضباط نظامی داشتند، همه‌گونه وسایل امنیت واستقلال شهرها راکه در اختیار داشت در برابر اشراف به‌آنها تفویض کرد. بدون برقراری یك دولت منظمی نظیر آنچه گفته شد، بدون داشتن بعضی اختیارات برای وادارکردن ساکنان یك شهر که نقشه و

یا نظام معینی را عمل کنند، هیچ‌نوع یگانگی و اتحاد داوطلبانه برای دفاع متقابل قادر نبود امنیت دائمی ساکنان شهرها را به‌وجود آورد، ویا برای تقویت وحمایت شاه نیروی کافی فراهم کند. شاه با اعطای زمینهای شهر در مقابل حق معینی به‌مردم، از کسانی‌که میل داشت جزو دوستان یا، به‌اصطلاح دیگر متفقین او باقی بمانند، کلیه موجبات سوءظن وحسادت، را از بین برد، زیرا بدینوسیله می‌خواست نشان دهد که قصد ندارد بعدها با افزایش اجاره زمین شهری آنان، و یا واگذاری ملك آنان به‌سایر کشاورزان به‌آنها تعدی کند.

سلاطینی که نسبت به‌مالکین و اشراف قلمرو حکومت خود اصلا نظرخوشی‌نداشتند ظاهراً در اعطای این نوع زمینها بساکنان شهرها سخی‌تر و گشاده‌دست‌تر بودند. مثلا چنین می‌نماید که ژان شاه انگلیس بخشنده‌ترین فرد نیکوکار نسبت به‌شهر خود بوده‌است[۹]. فیلیپ اول پادشاه فرانسه تمام اختیارات وقدرت ونفوذ خود را در مقابل اشراف از دست داد. در اواخر دورهٔ سلطنت‌اش، فرزند وی لویی، که بعدها به‌نام لویی خیکی اشتهار پیداکرده، طبق گفتهٔ پدر روحانی دانیل، با اسقفهای خالصه‌های سلطنتی دربارهٔ بهترین روش محدود کردن اعمال خلاف قانون اشراف ومالکان بزرگ به‌رأی زنی پرداخت. آنها دونوع پیشنهاد مختلف به‌وی کردند. یکی اینکه با استقرار هیئت دادرسان و شورای شهری در هرکدام شهرهای مهم قلمرو سلطنت خود یك نظم جدید قانونی برقرارکند. پیشنهاد دوم این بودکه نیروی نظامی بومی جدید تشکیل دهد، بدین ترتیب که این نیروی نظامی تحت نظر هیئت دادرسان در مواقع مقتضی به‌یاری پادشاه بشتابد. طبق نوشته‌های مورخین تاریخ قدیم فرانسه، از این تاریخ اصول و مبادی قضائی هیئت دادرسان و شورای شهرها در فرانسه پدید آمد. در دورهٔسلطنت ناموفق شاهان خانوادهٔ سوآبیا درآلمان قسمت بیشتر شهرهای آزاد آلمان نخستین امتیازات خود را به‌دست آوردند، واتفاق واتحاد هانزی‌آتیك[۱۰] محکم ونیرومند گردید[۱۱].

در آن زمان، نیروی نظامی بومی دست کمی از نیروی نظامی کشور نداشت، و چون می‌توانستند در مواقع ناگهانی فوراً متشکل شوند، غالباً در مشاجره و دعواهایی که با مالکان بزرگ همجوار داشتند امتیازاتی به‌دست می‌آوردند. در کشورهایی نظیر ایتالیا و سوئیس، که شاه یا در اثر فواصل زیاد از مقر حکومت، یعنی قدرت طبیعی‌خود کشور، یا به‌علل دیگر، نفوذ خود را ازکف می‌داد، شهرها معمولا تبدیل به‌جمهوریهای مستقل شده، و تمام اشراف مجاور را زیر نفوذ خود درمی‌آوردند، و لردها و اعیان را وادار می‌کردند که دژها وقلاع محکم خود را در روستاها خراب کرده، و مانند سایر ساکنان صاحدوست در شهر زندگی کنند. خلاصه تاریخ تشکیل شهرهایی نظیر

۹. نگاه کنید به کتاب پیش‌گفتهٔ مادوکس.

10. Hanseatic.

۱۱. نگاه کنید به‌نوشته پیش گفته ففل (Pfeffel).

برن و چند شهر دیگر سوئیس از همین قرار است. چنانچه ونیز را مستثنی کنیم (زیرا تاریخ به‌وجود آمدن آن شهر قدری فرق دارد)، سرگذشت سایر شهرهای ایتالیا که از اواخر سدهٔ دوازدهم تا آغاز سدهٔ شانزدهم به‌وجود آمده و از بین رفتند همه یکسان و به‌همان دلایلی است که در بالا به‌آن اشاره کردیم.

در کشورهایی مثل فرانسه و انگلیس، که نفوذ شاهان، با اینکه غالباً خیلی کم‌بود، ولی هیچ‌گاه ازبین نرفت، شهرها فرصت این‌را پیدا نکردندکه کاملا مستقل شوند. ولی در عوض چنان‌بزرگ شدند که شاه بدون رضایت شهر نمی‌توانست مالیاتی برآنها تحمیل کند، مگر همان بهره‌مالکانه یا اجارهٔ زمین مزروعی که قبلا به‌آن‌اشاره کردیم. لذا، از مردم شهر دعوت می‌شد که نمایندگان خود را به‌مجمع عمومی ایالات‌کشورگسیل دارند، تا در آنجا به‌اتفاق کشیشان و نجبا، در مواقع خیلی ضروری و اضطراری، به‌شاء کمك فوق‌العاده بکنند. چون به‌طورکلی، نمایندگان شهرها، نسبت به‌اختیارات شاه موافقتر بودند، گاهی دعوت این عده از طرف شاه در مجمع عمومی فقط برای مقابله با قدرت اشراف و نجبا بود. به‌همین دلیل است که امروز در تمام کشورهای بزرگ سلطنتی در اروپا نمایندگان شهرها در مجلس عمومی کشور مشارکت دارند.

بدین طریق نظم عالی و حکومت خوب، و همپای آن آزادی و امنیت فرد در شهرها برقرار گردید، و این در زمانی صورت گرفت که دهقانان و کشاورزان معروض هرنوع ظلم و بیدادگری بودند. ولی وقتی مردم این‌چنین بی‌دفاع باشند طبعاً به‌حداقل معیشت قانع می‌شوند، زیرا اگر بخواهند بیشتر از آن بدست آورند احتمالا ممکن است باعث شوند که اربابان آنها نسبت به‌آنها ظالم‌تر و سختگیرتر شوند. بعکس وقتی که می‌توانند به‌آزادی از پی‌آمد کار و کوشش خود بهره‌مند شوند، طبعاً برای اینکه‌زندگی خود را بهتر کنند بیشتر کار می‌کنند، و نه‌تنها مایحتاج زندگی بلکه وسایل آسایش و حتی کالاهای تجملی را به‌دست می‌آورند. بنابراین، کوششی که به‌منظور به‌دست آوردن چیزی بیشتر از حداقل معیشت باشد، مدتها پیش از اینکه در روستاها و به‌وسیلهٔ کشاورزان اعمال شود، د رشهرها به‌وجود آمد. چنانچه کشاورز تهیدستی که زیر فشار بردگی و ظلم قرار گرفته بود، قدری سرمایه‌اش انباشته می‌شد، طبعاً آن را بانهایت دقت از ارباب خود پنهان می‌کرد، زیرا در غیر این‌صورت سرمایهٔ اندوخته شده به‌ارباب وی تعلق می‌گرفت، و کشاورزی که بدین‌طریق مختصری اندوخته پیدا کرده‌بودبه‌اولین فرصت ممکن از روستای خود می‌گریخت و به‌شهر می‌آمد. در آن زمان قانون خیلی نسبت به‌ساکنان شهرها سهل‌گیر و باگذشت بود، و چنان برای کاستن نفوذ و قدرت اعیان نسبت به‌مردم روستاها مشتاق بود، که اگر دهاتی فراری می‌توانست یك سال خود را از چشم ارباب در شهرپنهان کند، برای ابد آزاد می‌شد. بنابراین، هرسرمایه‌ای که مردم فعال روستاها می‌انباشتند طبعاً سرانجام به‌شهرها می‌آمد زیرا آنجا بهترین‌پناهگاهی بود که کشاورز از ده گریخته می‌توانست سرمایهٔ خود را حفظ کند.

راست است که ساکنان یك شهر سرانجام باید معاش، و تمام مواد خام و وسایل

صنعت خود را از ده به‌دست آورند. ولی ساکنان شهرهایی که در سواحل رودخانه‌های قابل کشترانی و یا دریاقرار دارند، مجبور نیستند که مواد مورد نیاز خود را از دهات اطراف خود تحصیل کنند. اینان برای بدست آوردن مواد مورد نیاز میدان وسیعتری در اختیار دارند، و ممکن است بتوانند آنچه که می‌خواهند ازدورترین نقاط جهان بامبادله با محصولات صنعتی خود به‌دست آورده، و یا اینکه با انجام وظیفهٔ مکاری و حمل ونقل بین کشورهای دور دست، و مبادلهٔ محصول یك کشور باکشور دیگر چیزی که می‌خواهند، فراهم کنند. بدین‌ترتیب یك شهر ممکن است به‌ثروت و شکوفایی برسد، درحالی که نه‌تنها دهات وروستاهای اطراف، بلکه روستاهایی که شهر باآنها مبادله و دادوستد دارد، در نهایت فقر و مسکنت باقی بمانند. شاید، هرکدام از روستاهای مزبور به‌تنهایی فقط قادر باشدسهم کوچکی از معاش ویا اشتغال شهربزرگ رافراهم کند، ولی کلیهٔ روستاها ودهات رویهم‌رفته می‌توانند معاش و اشتغال بیشتری ایجادکنند. اما، بهرحال در آن زمان بعضی ازکشورها هم بودندکه در دامنه محدودتر تجارت آن زمان، ثروتمند و صنعتی شدند. وضع امپراطوری یونانیان تاوقتی این امپراطوری وجود داشت به‌همین منوال بود، ودر زمان حکومت خلفای عباسی کشورهای عربی هم همین حال را داشتند. مصر تا زمانی که به‌وسیلهٔ ترکها مفتوح نشده بود ثروتمند بود، بعضی ازکشورهای اسلامی شمال افریقا، و کلیه شهرهای اسپانیاکه زیر نفوذ دولت اسلامی مورها بودند غنی و ثروتمند بودند.

چنین به‌نظرمی رسدکه شهرهای ایتالیاازجمله نخستین شهرهای اروپا بودندکه در اثر بازرگانی به‌ثروت وتوانگری چشمگیری رسیدند. ایتالیا درمرکز جهان متمدن و پیشرفتهٔ آن‌روز قرار داشت. جنگجویان صلیبی نیز، چون موجب خرابی و ویرانی‌شهرها و ازبین رفتن سرمایهٔ ساکنان آن شدند بناچار پیشرفت بخش بزرگی از اروپا راکندتر کردند، ولی عملیات آنها بسیار به‌نفع شهرهای‌ایتالیا تمام شد. ارتشهای بزرگی که ازتمام نواحی اروپا برای فتح بیت‌المقدس بسیج شده بود، موجب تشویق فوق‌العادهٔ حمل و نقل دریایی در شهرهای ونیز، ژنوا، و پیسا گردید، وسائل حمل و نقل دریایی‌شهرهای‌مزبور گاهی ارتش و زمانی نیز آذوقه و مهمات آنها را حمل می‌کردند تا آنها رابه‌بیت‌المقدس برسانند. می‌توان گفت، که اینان‌مأمورکارپردازی ارتش مزبور بودند؛ومخرب‌ترین‌آشوبی که تا آن زمان در اروپا به‌وجود آمده بود[۱۲] خود موجب ثروت توانگری جمهوریهای ایتالیا گردید.

ساکنان شهرهای‌بازرگانی، دراثرواردکردن کالاهای صنعتی پیشرفته وفرآورده‌های تجملی کشورهای غنی، حس غرور و برتری‌جویی مالکان بزرگ را ارضاکردند،ومالکان نیز فرآورده‌های وارداتی را با محصول بیشتری از زمینهای خود مبادله می‌کردند. لذا، در آن زمان تجارت اروپا به‌طورکلی عبارت بود از مبادلهٔ مواد و محصول خام این قاره با فرآورده‌های صنعتی ملل متمدن. بدین ترتیب، پشم انگلیس با شراب فرانسه‌وپارچه‌های

۱۲. منظور تجهیز ارتش اروپاییان برای جنگ با مسلمین است (مترجم).

ظریف فلاندرز مبادله می‌گردید، یعنی عیناً همان‌طورکه امروز گندم لهستان با شراب و کنیاك فرانسه، و یا ابریشم ایتالیا و فرانسه مبادله می‌گردد.

بدین‌طریق و از راه تجارت سلیقه برای محصولات بهتر و ظریف‌تر درکشورهایی‌که قادر به‌تولید چنین فرآورده‌هایی نبودند، رسوخ‌کرد. ولی وقتی این وضع خیلی عمومیت پیداکرد و موجب تقاضای زیادگردید، بازرگانان برای صرفه‌جویی از هزینهٔ حمل‌ونقل طبعاً کوشیدند تاکارگاه‌هایی از همین نوع درکشور خود برپا کنند. و از همین‌جاست‌که نخستین کارخانه‌ها درکشورهای غربی اروپا برای فروش به‌بازارهای دوردست، پس از سقوط امپراطوری روم، استقرار یافت. باید دانست هیچ‌کشور وسیعی نمی‌تواند بدون وجود یك نوع صنعت معین در داخل آن پایدار بماند؛ و وقتی‌گفته می‌شودکه چنین کشورهایی فاقد کارخانه هستند، غالباً منظور اینست‌که کارخانه‌های پیشرفته‌ومستظرفه برای تهیهٔ جنس وفروش آن به‌بازارهای دور دست وجود ندارد. درهرکشور وسیعی منسوجات و لوازم و اثاثیهٔ منزل قاطبه مردم محصول صنعت و کارخودشان است. این موضوع درکشورهای فقیرترکه معمولاً گفته می‌شودهیچ نوع‌کارخانه‌ای ندارند بیشتر مصداق دارد تاکشورهای ثروتمندی‌که دارای کارخانه‌های متعددی هستند. درکشورهای نوع دوم، (یعنی‌کشورهای ثروتمند) در لباس و اثاثیهٔ خانه‌های مردم طبقات پائین نسبت بیشتری از محصولات کارخانه‌های خارج به‌چشم می‌خورد تاکشورهای فقیرتر.

کارگاهها یا صنایعی‌که برای فروش به‌بازارهای دوردست مناسب هستند به‌دوطریق مختلف به‌کشورهای گوناگون وارد شدند.

گاهی به‌همان طریقی به‌وجود آمدندکه در بالا به‌آن اشاره‌کردیم، یعنی به‌اصطلاح، با عملیات تند وشدیدگروهی بازرگانان وکارگزاران بخصوص‌که، به‌منظورتقلید بعضی از صنایع خارجی آنها را به‌وجود آورده‌اند. از اینرو، این نوع صنایع مولودبازرگانی خارجی است، کارگاههای قدیمی ابریشمبافی، مخملبافی، و زری‌دوزی‌که در سدهٔسیزدهم در شهر لوکا به‌وجود آمد از زمرهٔ این صنایع‌اند. کارگاههای مزبور با ظلم و جور یکی از قهرمانان ماکیاول به‌نام کاستروچیو کاستراکانی[۱۳] از بین رفت. در سال ۱۳۱۰، نهصد خانواده را از شهر لوکا بیرون راندند،که سی‌ویك خانوادهٔ آن به ونیز رفتند و صنعت ابریشمبافی خود را در آنجا عرضه‌کردند[۱۴]. پیشنهادکار آنها فوراً از طرف شهر ونیز پذیرفته شد؛ امتیازات زیادی به‌آنها اعطاگردید، واینان با سیصد کارگر شروع به‌تولیدکردند. ظاهراً، تولید پارچه‌های ظریف و نازکی‌که درقدیم در فلاندرز به‌وجود آمد، وبعدهادر آغازسلطنت ملکهٔ الیزابت‌به‌انگلیس واردشد از این نوع بود؛کارخانه‌های ابریشمبافی امروز درلیون واسپیال فیلدز[۱۵] نیزازهمین قبیل‌است. صنایعی‌که بدین‌طریق

13. Castruccio Castracani.

۱۴. نگاه کنید به: Istoria Civile de Vinezia part II pages 247, 256 by Sandi.

15. Spitalfields.

عرضه می‌شود معمولا با مواد خارجی کار می‌کنند، زیرا ازکارگاههای خارجی تقلید کرده‌اند. وقتی‌که‌کارخانهٔ پرده‌بافی برای نخستین‌بار نصب گردید، مواد آن همه ازسیسیل و لوانت[16] وارد می‌شد. قدیمیترین کارگاههای لوکا [17] نیز با مواد خارجی کارمی‌کرد. کشت درخت توت وپرورش‌کرم ابریشم تا قبل ازسدهٔ شانزدهم در شمال ایتالیا مرسوم نبود. کشت درخت توت وپرورش‌کرم ابریشم تا زمان سلطنت شارل نهم درفرانسه‌متداول نبود. صنایع پارچه‌بافی فلاندرز به‌طورکلی با پشم اسپانیا و انگلیس تغذیه می‌شد. پشم اسپانیا نه‌تنها مادهٔ اولیهٔ پارچه‌های پشمی انگلیس را تشکیل می‌داد، بلکه پارچه‌هایی‌که برای بازارهای دور تهیه می‌شد نیز از این پشم استفاده می‌کرد. امروز بیش از نیمی از مواد اولیهٔ کارخانه‌های لیون ابریشم خارجی است؛ وقتی‌که کارخانه‌های مزبور برای نخستین‌بار به‌وجود آمدند تمام یا تقریباً مجموع مواد اولیهٔ آن از خارج می‌آمد. هیچ قسمتی از موادکارگاههای ابریشمبافی اسپیتال‌فیلدز از خود انگلیس نیست واحتمال هم ندارد‌که بعداً درانگلیس تولید شود. محل نصب چنین کارگاههایی، چون معمولا به‌وسیلهٔ طرح و نقشهٔ چند فرد به‌خصوص تعیین می‌گردد، گاهی در شهرهای ساحلی است، وگاهی هم در شهرهای دور از ساحل‌انتخاب می‌شود، و این امر بستگی دارد به‌علاقه، بصیرت و قضاوت، و یا میل و هوس طراحان مزبور.

درسایر موارد، کارگاههایی که فروش محصول آنها برای نواحی دوردست است، به‌طور طبیعی رشد می‌کنند، و طبق نظر و میل خودشان، با پیشرفت تدریجی‌کارگاههای خانگی و بزرگترهمراه است واین امریعنی بهبود تدریجی‌حتی در فقیرترین‌وابتدایی‌ترین کشورها ضرورتاً انجام می‌شود. این‌قبیل کارگاهها معمولا ازموادی که خودکشور تولید می‌کند تغذیه می‌شوند، و اغلب چنین به‌نظر می‌رسدکه نخست درکشورهای دور از دریا (منظور کشورهائی است‌که خیلی زیاد از دریا فاصله نداشتند، بلکه نسبتاً دور از دریاقرار داشتند) بهبود یافته و ترقی‌کرده است؛ و گاهی دیده می‌شودکه کارگاههای مزبور حتی ا زتمام وسایل باربری دریایی به‌دور بوده است. یك‌کشور درون مرزی و دور ازدریا،که از لحاظ طبیعی حاصلخیز و به‌آسانی قابل کشت باشد، مازاد قابل‌ملاحظه‌ای خواربار که بیشتر از میزان احتیاج و معاش‌کشاورزان خویش است تولید می‌کند، و به‌علت هزینهٔ باربری خشکی، و دشواریهای حمل و نقل آبی و رودخانه‌ای، غالباً به‌سختی می‌توانند مازاد محصول خود را به‌خارج صادرکند. از اینرو، فراوانی سبب ارزانی خواربار شده، و تعداد زیادی ازکارگران را تشویق می‌کند که در همان اطراف سکونت کنند، زیرا کارگران مزبور متوجه می‌شوندکه‌کار وکوششان درآن محل بیشتر ازجاهای دیگر ضروریات و لوازم آسایش زندگی را برایشان‌فراهم می‌کند. کارگران مزبور بامحصولاتی که زمین تهیه می‌کندکالاها و فرآورده‌های دیگری می‌سازند، و محصول ساخته‌شده، ویا به‌سخن دیگر، قیمت آن‌را، با مواد و خواربار دیگر مبادله می‌کنند. از آنجائی‌که

16. Levant. 17. Lucca.

مصرف‌کنندگان مزبور در محل مازاد تولید را خریداری کرده، وکالاهای مزبورمجبور نیست برای صدور به‌نواحی دوردست یعنی به‌کنارهٔ دریا و یا ساحل رودخانه‌های قابل کشتیرانی حمل شود، لذا هزینه باربری کالا صرفه‌جویی می‌شود و محصول ارزش‌جدیدی پیدا می‌کند؛ و در ازاء آن چیزی به‌کشاورز می‌دهندکه سودمندتر و مطبوعترو باشرایط ساده‌تر از پیش است. یعنی کارندگان وکشاورزان برای مازاد محصول خود قیمت‌بهتری دریافت می‌کنند، و ضمناً سایر وسایل زندگی راکه‌بدان احتیاج دارند ارزانتر می‌توانند به‌دست آورند. و بدین‌سان‌کشاورزان تشویق می‌شوند و قدرت پیدا می‌کنندکه در اثر بهبود وسایل و بهتر کشت‌کردن زمین محصول مازاد را بیشتر کنند؛ و همان‌طورکه حاصلخیزی زمین موجب پدیدآمدن صنعت شد، همان‌طور هم پیشرفت و ترقی صنعت‌روی زمین اثر می‌گذارد و بازهم باعث حاصلخیزی بیشتر زمین می‌گردد. کارخانه‌دار نخست عرضهٔ‌کالای مورد نیاز اطراف خود را فراهم می‌کند، وبعدهاکه‌کار وی گرفت وبهبود پیداکرد، بازارهای دورتر را دراختیار درمی‌آورد. زیرا با اینکه محصول خام و حتی فرآورده‌های فلزی نمی‌تواند بدون اشکال زیاد، هزینهٔ حمل‌کالا را در خشکی متحمل شود، ولی محصولات صنعتی ظریف و بهبودیافته به‌آسانی از عهدهٔ مخارج برمی‌آید. محصولات صنعتی ظریف‌تر با حجم‌کوچك خود غالباً قیمت‌شان به‌اندازهٔ قیمت محصولات فلزی با حجم بیشتر و زمخت‌تر است. مثلا، یك تیکه پارچه خوشباف، که فقط هشت‌پوند وزن آنست، نه‌تنها قیمت هشتاد پوند پشم را دارد، بلکه‌گاهی قیمت آن مساوی قیمت چندین هزار پوندگندم است، که معاش‌کارگران مختلف وکارفرمایان بلافصل آنهاست. گندمی‌که ممکن بود درشکل‌اصلی خود صدورش بسیاردشوار باشد، بدین‌طریق به‌مصرف تولیدکنندگان پارچه درجوار زمین می‌رسد وآن‌وقت به‌شکل مصنوع دیگر، می‌توان آن‌را به‌آسانی به‌دورترین نقطهٔ جهان ارسال داشت. بدین طریق بودکه‌کارخانه‌های‌بزرگ لیدز[18]، هالیفاکس[19]، شفیلد[20]، بیرمنگام، وولورهامپتون[21] به‌طور طبیعی وبنابه‌میل‌خود رشدکردند. این قبیل‌کارخانه‌ها مولودکشاورزی هستند. در تاریخ امروز اروپا، توسعه و ترقی کارخانه‌های مزبور به‌طورکلی متعاقب ترقی‌کارخانه‌هایی صورت‌گرفت‌که زاییدهٔ تجارت خارجی بودند. انگلستان در ساختن پارچه‌های ظریف از پشم اسپانیا قبلا معروف بود، و این معروفیت و اشتهار دست‌کم یك‌قرن پیش از این بودکه‌کارخانه‌های مذکوردر شهرهای نامبرده برای تهیه وصدور پارچه اشتهار پیداکنند. توسعه وترقی‌کارخانه‌های اخیر جز در نتیجهٔ توسعه وترقی کشاورزی نمی‌توانست انجام‌گیرد، توسعه و بهبود کشاورزی آخرین و مهمترین نتیجهٔ بازرگانی خارجی، و صنایعی است‌که دراثربازرگانی خارجی به‌وجود آمدند، و من در بخش زیر چگونگی پدیدآمدن این صنایع را بیان خواهم‌کرد.

18. Leeds. 19. Hilifax. 20. Shefields. 21. Wolverhampton

بخش چهارم

چگونه تجارت شهر به‌آبادانی روستاها و دهات کمك کرد

زیادشدن شهرهای بازرگانی و صنعتی، و افزایش ثروت آنان به‌سه‌طریق مختلف به‌بهبود و آبادانی کشوری که به‌آن تعلق داشتند کمك کرد.

نخست شهرها بازارنقدی و بزرگی برای مواد اولیهٔ دهات بودند، و موجب‌دلگرمی وتشویق کشت و آبادانی بیشتر زمین شدند. این فواید حتی محدود به‌دهاتی نبودکه در نزدیکی شهرها قرارگرفته بودند، بلکه کم و بیش به‌تمام روستاهایی‌که معاملاتی با آنها داشتند کشیده شد. شهرها بازار خوبی برای مواد خام یا فرآورده‌های روستاها بودند، و در نتیجه موجب تشویق صنعت و آبادانی همهٔ آنها شدند. اما حومهٔ شهر خودشان به‌علت مجاورت طبعاً بزرگترین فایده را از این بازار برد. زیرا محصول خام‌آن در حمل‌ونقل هزینهٔ ناچیزی داشت، و بازرگانان می‌توانستند قیمت بهتری به‌کشاورزان بدهند، و با وجود این با مصرف‌کنندگان خود به‌همان قیمت مواد خامی‌که از دهات‌دور دست آورده شده بود معامله می‌کردند.

دوم، ثروتی‌که ساکنان شهرها به‌دست می‌آوردند اغلب در خرید زمینهایی به‌کار می‌رفت‌که باید بعداً فروخته می‌شد، قسمت بیشتر این‌قبیل‌زمینها غالباً بایر بود. بازرگانان معمولا علاقمندند که جزو اصیلزادگان صاحب زمین درآیند، ووقتی‌که‌به‌این‌هدف‌می‌رسند عموماً بیشترازسایرین درآبادی زمین‌می‌کوشند. بازرگان عادت داردکه پول‌خودرابه‌طور کلی در طرحهای پرسود به‌کار اندازد، درصورتی‌که صاحبان عادی اراضی پول خود را به‌طورکلی برای مخارج‌روزانه خویش خرج می‌کنند. دسته اول متوجه می‌شوندکه‌وقتی پول خرج می‌شود مجدداً باسودآن برمی‌گردد، اما دسته دومی به‌محض اینکه پول خود را خرج‌کرد اصلا توقع نداردکه حتی قسمت جزئی آن برگردد. این دونوع عادت‌مختلف طبعاً در اخلاق و خلق و خوی این دو دسته در هر شغلی تأثیر می‌کند. بازرگان معمولا دراجرای طرح خود شجاع، درصورتی‌که صاحبان اراضی ومالکین‌افراد ترسویی‌هستند. اولی، اگرمتوجه شودکه نسبت به‌هزینه‌ای که انجام می‌دهد امید احتمالی به‌افزایش‌ارزش

آن هست از به‌کارانداختن فوری سرمایهٔ عظیم خود ترسی ندارد. دومی، اگر سرمایه‌ای هم داشته باشد، که همیشه این طورنیست، به‌ندرت جرأت می‌کندآن‌را بدین طریق به‌کار اندازد. اگر هم زمین خود را آبادکند، معمولا از طریق سرمایه‌گذاری نیست، بلکه بـا اندوختن درآمد سالیانهٔ خود به‌این‌کار می‌پردازد. کسی‌که از حسن اتفاق در شهرتجارتی زندگی‌کندکه حومهٔ شهر مزبور بایر باشدکراراً شاهد این امر بـوده است کـه عملیات بازرگانان برای آبادانی حومهٔ شهر چقدر پرتحرك‌تر و پویاتر از عملیات اصیلزادگـان زمیندار عادی می‌باشد. بعلاوه، عادت به‌نظم، دقت، و صرفه‌جویی که شغل بازرگانی‌طبعاً در یك بازرگان به‌وجود می‌آورد، وی را برای اجرای طرح موفق وسودآور آمـاده و مناسب‌تر می‌سازد.

سومین وآخرین اثر تجارت اینست‌که، بازرگانی وصنعت به‌تدریج نظـم خوب و حکومت صحیح به‌وجود می‌آورد، و با آن آزادی و امنیت افرادی‌که قبلا تقریباًدرحالت جنگهای دائمی با همسایگان بوده، و برده‌وار به‌ارباب خود اتکاء داشتند، تأمین می‌شود. با اینکه اثر سومی‌کمتر مورد توجه قرار گرفته است، ولی مسلماً از همهٔ اثرات پیش‌گفته مهمتر است. تا آنجا که من اطلاع دارم، هیوم اولین نویسنده‌ای است‌که متوجه اهمیت‌آن شده است.

درکشوری‌که فاقد تجارت خارجی ویاصنعت ظریفه‌ایست، تیولدار بزرگ، چون در قبال مازاد محصول خودکه بیش از میزان معاش کشاورزان اوست نمی‌توانـد چیزی به‌دست‌آورد، همهٔآن‌رادرمیهمانیهای دهاتی‌وروستایی درخانهٔخود مصرف‌می‌کند.اگراین مازاد محصول آن‌قدر باشدکه غذای صد یا هزار نفر را تأمین‌کند، هیچ نوع‌استفاده‌ای‌از آن نمی‌کند جزاینکه آن را خرج معاش صد یا هزار نفر از افراد و کسان خود بکند، بنابراین، همیشه دور او را عده‌ای‌گماشته و نانخور احاطه‌کرده‌اند، که در قبال معـاش خود چیزی نمی‌توانند به‌وی بدهند، جز اینکه چون کاملا ازگشاد دستـی وی منتفع می‌شوند ،باید ازدستورات وی اطاعت‌کنند، درست‌همان‌طورکه‌سربازان‌ازشاه‌وشاهزاده‌ای که مواجب آنها را می‌پردازد فرمانبرداری می‌کنند. قبل از توسعهٔ صنعت و بازرگانی‌در اروپا، میهمان‌نوازی ثروتمندان و بزرگان، از شاه‌گرفته تاکوچکترین مالك یك ده، از هرچه‌که امروز ما بتوانیم تصور کنیم بیشتر بود. تالار وست‌مینستر اتاق غذاخوری‌ویلیام رفوس[1] بود، و غالباً شاید تالار مزبور آن‌قدرهم بزرگ نبودکه همهٔ مهمانان‌او بتوانند در آن صرف‌غذا کنند. از جمله شاهکارهای توماس‌بکت[2] یکی اینست‌که وی کف اتاق ناهارخوری منزل خویش را با یونجه و بوریای تازهٔ فصل می‌پوشاند تااگراصیلزادگان و مالکین عمده نتوانستند به‌هنگام صرف غذا صندلی پیدا کنند لباسهای زیبا و ظریفشان خراب نشود. گفته می‌شودکه کنت بزرگ وارویك[3] هر روز در املاك مختلف خود سی هزار نفر را پذیرایی می‌کرد، و با اینکه این عدد زیاد اغراق آمیز می‌نماید، ولی باید تعداد مهمانان خیلی زیاد بوده باشدکه چنین رقم اغراق‌آمیزی عنوان شده است. تقریباً

1. William Rufus. 2. Thomas Becket. 3. Warwick.

نظیر چنین مهمانیهایی چند سال پیش در بخشهای مختلف هـایلند اسکاتلند صورت می‌گرفت. و به‌نظر می‌رسد که این عمل در میان مللی که با تجارت و صنعت بیگانـه‌اند یك امر عادی است. دکتر پوکاك[4] می‌گوید، یکی از شیوخ عرب را که برای فروختن گوسفندان خود به‌شهر آمده بود دیده است که درمیان کوچه‌و بازارشهرسفرهٔ غذا گشوده، و تمام مسافران و حتی گدایان شهر را دعوت کرده است که در سر سفره با وی بنشینند و در مهمانی او شرکت کنند.

روستاییان و کشاورزان ده در هر موردی درست مثل نوکران و گماشتگان مالك به‌او متکی بودند. حتی بعضی از آنها که در حالت بردگی و نوکرمآبی نبوده و اجاره‌دار بودند همین حال را داشتند، زیرا اجارهٔ پرداختی آنان برابر با خواربارکه زمین به‌آنها می‌داد نبود. در چندسال پیش در هایلند اسکاتلند اجارهٔ معمولی زمینی که معاش یك خانواده را تأمین می‌کرد یك کرون[5]، یا نیم‌کرون، یا یك گوسفند، یا یك بره بود. در بعضی از نواحی اسکاتلند حتی امروز هم اجارهٔ زمین در همین حدوداست، در حال حاضر پول در اسکاتلند همان قدرت خرید را داردکه در سایر جاها. در دهی که مازاد محصول مستغل ارضی بزرگ باید در همان مستغل مصرف شود، برای مالك راحت‌تـر اینست که قسمتی از محصول او دور از خانهٔ وی مصرف شود، مشروط به‌اینکه کسانی که آن‌را مصرف می‌کنند مثل گماشتگان و ملازمان وی نانخور او باشند. زیرا بدین‌طریـق از ناراحتی میهمانیهای بزرگ و یا داشتن خانواده وسیع رهایی می‌یابد. اجاره‌دار زمین، که مالك زمینی است که فقط معاش خانوادهٔ او را پس از پرداخت اجارهٔ مختصر تأمین می‌کند، مثل همهٔ نوکران و ملازمان ارباب نانخور ارباب است، و باید از مالك بدون چون و چرا اطاعت کند. این چنین مالکی، همان‌طورکه نوکران و ملازمان خود را در خانه خود غذا می‌دهد، به‌اجاره‌داران خود نیز درخانه‌هایشان غذا می‌دهد. معاش هردوی اینان از سخاوت و بذل و بخشش وی تأمین می‌شود، و تداوم آن بستگی دارد به‌خلق خوش او.

قدرت و اختیاراتی که مالکان بزرگ طبعاً در چنین مواردی نسبت به‌مستأجرین و ملازمان خود داشتند زمینه را برای به‌وجودآمدن کنتها و بارونها آماده‌کرد. مالکان بزرگ به‌ناچار، امین صلح، و فرمانده جنگ، تمام‌کسانی شدندکه در مستغلات اراضی آنان زندگی می‌کردند. کنتها می‌توانستند نظم را حفظ‌کرده و قانون را در خالصه‌یـا ملك خود اجرا کنند، زیرا هرکدام از آنها می‌توانستند تمام نیروی ساکنان ملك راعلیه بی‌عدالتی بسیج‌کنند. هیچ فرد دیگری آن‌قدر قدرت و اختیار نداشت که به‌تواندازعهدهٔ چنین کاری برآید. بویژه شاه فاقد چنین اختیاراتی بود. در آن زمانهای قدیم فرمانروا حکم یك مالك بزرگ را درملك خود داشت، که، بخاطردفاع مشترك علیه دشمن‌مشترك،

4. Doctor Pocock.

۵. Crown پول انگلیس معادل باپنج شلینگ است، اغلب یك سکهٔ پنج‌شلینگـی را یك‌کـرون می‌گفتند (مترجم).

سایر مالکان و صاحبان اراضی بزرگ از وی جانبداری می‌کردند. اگر حاکم‌می‌خواست در محدودهٔ قلمرو مالکان بزرگ، پرداخت‌وام‌کوچکی را بر ساکنان آن ملك که همیشه مسلح بوده و عادت داشتند پشت به پشت هم بدهند، تحمیل کند درست به‌همان‌اندازه‌که خاموش‌کردن‌یك جنگ داخلی هزینه داشت، اقدام به‌این‌کاربرای وی هزینه‌برمی‌داشت. لذا مجبور بودکه اجرای عدالت را در بخش بزرگی ازکشور به‌کسانی واگذاردکه‌قادر به‌انجام آن بودند؛ و به‌همان علت فرماندهی قوای نظامی بومی‌را به‌کسانی وامی‌گذاشت که نظامیان از وی اطاعت داشتند.

تصوراین موضوع که اعمال حق حاکمیت ارضی در اصل ناشی از قوانین‌فئودالی است اشتباه محض است. نه‌تنها بالاترین حدود اختیارات حقوقی و جنائی، بلکه قدرت جمع‌آوری ارتش، ضرب سکوك، و حتی وضع قوانین و نظامنامه‌های محلی بـــرای حکومت بر مردم خویش، همه از جمله حقوقی بودکه مطلقاً مالکان بزرگ اراضی‌چندین سده پیش از اینکه حتی اسم قوانین فئودالی در اروپا به‌گوشها آشنا شود اجرامی‌کردند. چنان می‌نماید که حدود اختیارات و حاکمیت لردهای ساکسن در انگلستان قبل از فتح جزیرهٔ انگلیس به‌دست رومیها همان‌قدر مهم و زیاد بودکه قدرت مالکان نرمنها بعداز فتح انگلیس. ولی قانون فئودالی تا پس از فتح انگلیس جزو عرف انگلیس در نیامد. وسیعترین اختیارات و قدرت‌قانونی را کنتهای فرانسه، مطلقاً، سالها قبل‌ازاینکه قانون فئودالی و ملوك‌الطوایفی درآن‌کشور پدید آید در دست خود داشتند، و این حقیقتی است کتمان‌ناپذیر. این اختیارات و قدرت قانونی همه الزاماً به‌دنبال وضع بزرگ‌مالکی و تیولداری پدید آمده بود. بدون اینکه احتیاج باشدکه به‌گذشته‌های بسیار دورسلاطین فرانسه و انگلیس اشاره شود، می‌توانیم درزمانهای بسیار مؤخرترشواهد و دلایل‌بسیاری بیابیم که نشان می‌دهد اثرات فوق ناشی از علل پیش‌گفته است. سی‌سال پیش بودکه‌آقای کامرون لچیل[6]، که اصیلزاده‌ای از شهر لوچابار[7]، اسکاتلنداست، بدون هیچ‌گونه‌حکم قانونی، و حتی بدون اینکه ازطرف شاه عنوان لردی گرفته باشد، و حتی بدون اینکـــه اجاره‌دار عمدهٔ خالصه باشد، بلکه فقط چون مباشر دوك‌ارگایل[8] بود، بدون اینکه امین صلح باشد، بالاترین احکام جزائی را درمورد ساکنان اراضی خود اعمال می‌کرد. گفته می‌شودکه وی بانهایت بیطرفی ولی بدون تشریفات دادگستری، نظر می‌داد؛ و یحتمل حکومت آن قسمت ازکشور در آن زمان وی را مکلف به‌قبول این مسئولیت‌کرده‌بود تا صلح و نظم عمومی را حفظ‌کند. اصیلزادهٔ مزبور، که درآمد ملکی وی در سال بیش از پانصد لیره نبود، در سال ۱۷۴۵، با هشتصد نفر از رعایای خود یاغی شد.

پدیدآمدن قوانین فئودالی را (که زیاد هم ادامه نیافت) شاید بتوان‌کوششی در جهت کاهش قدرت تیولداران بزرگ بشمار آورد. این قوانین یك‌نـــوع تابعیت منظم به‌اضافهٔ یك رشته خدمات و وظایف برای افراد بخصوص، از شاه‌گرفته تاکوچکترین مالکان اراضی، تعیین‌کرد. وقتی‌که مالك صغیر بود، اجارهٔ زمین، و ادارهٔ اراضی‌او،

6. Cameron of Lochiel. 7. Lochabar. 8. Duke of Argyle.

به‌ارشد بلافصل خانوادهٔ او تعلق می‌گرفت، و ادارهٔ زمینهای مالکان و تیولداران‌بزرگ در ید قدرت شاه می‌افتاد، که مسئول غذا و آموزش وپرورش دانش‌آموزان آن ناحیه بود، و به‌عنوان سرپرست و قیم حاکم حق داشت که به‌وسیله ازدواج شر او را از سرخود کم کند، مشروط به‌اینکه طوری عمل شودکه مطابق شئون و طبقهٔ وی باشد. ولی بااینکه این قوانین و نهادها الزاماً موجب تقویت قدرت سلطنت شد، و قدرت مالکان بزرگ‌را تضعیف کرد، ولی نتوانست به‌خوبی نظم و قدرت قانون را دربین ساکنان اراضی به‌وجود آورد، زیرا نتوانست وضع ملکداری و روشی‌که موجب هرج‌ومرج و آشوب می‌شد از میان بردارد. قدرت و اختیارات دولت درآن‌زمان، مثل گذشته، در بین سران دولت ضعیف، و دربین اعضای پائین‌ترفوق‌العاده قوی بود، و قدرت بیش از حد اعضای‌پست‌تر حکومتی علت ضعف رئیس دولت بود. پس از ایجاد تابعیت فئودالی و تیولداری، دولت مثل گذشته از محدودکردن ظلم و شدت عمل تیولداران بزرگ عاجز بود. مالکان‌بزرگ هنوز هم مثل گذشته طبق‌رأی خودشان، تقریباً دائماً با یکدیگر در جنگ بودند، و غالباً هم علیه پادشاه می‌جنگیدند؛ و دشتهای وسیع واراضی غیرمحصور صحنهٔ بی‌نظمی، غارت، و اشتلم بود.

ولی آنچه راکه سختگیری قوانین فئودالی نمی‌توانست انجام دهد، عملیات بی‌سروصدا و غیرمحسوس صنعت و تجارت خارجی به‌تدریج انجام‌داد. صنعت وبازرگانی به‌تدریج چیزی دراختیار مالکان بزرگ قرار دادکه می‌توانستند کل مازاد محصول زمینهای خود را با آن مبادله کنند، و آنچه‌که دریافت کرده‌اند خودشان مصرف‌کنند ویا با مستأجرین و ملازمان خود تقسیم کنند. در هر عصری از دوران جهان، شعار همه‌چیز برای خودم، و هیچ‌چیز برای دیگران، ظاهراً آئین شرم‌آور اربابان‌بوده‌است. بنابراین، به‌محض اینکه راههایی پیدا می‌کردند که می‌توانستند کل ارزش اجارهٔ زمین یا بهرهٔ مالکانه راخودشان مصرف‌کنند، هیچ تمایلی‌به‌تقسیم‌کردن آن با سایرمردم نداشتند. شاید در قبال خرید یك سگك الماس، و یا چیزی‌که همان اندازه بی‌مصرف و بی‌معنی بود، حاضر بودندکه معاش هزاران نفر در سال، و یا معادل ارزش آن‌را، واگذار کنند،و با به‌دست‌آوردن آن وزن و قدرتی‌کسب‌کنند. اما، سگك الماس منحصراً متعلق به‌خودشان بود، و هیچ آفریده‌ای نمی‌توانست در آن شریك شود؛ درصورتی‌که درگذشته وقتی‌که پول خرج می‌کردند لااقل با هزار نفر آن را تسهیم می‌کردند. با قضاوتهایی‌که برای تعیین ارجحیتها می‌شد، این تفاوت و تمایز کاملا قطعی بود؛ و بدین‌ترتیب، برای‌ارضای پست‌ترین، وکودکانه‌ترین و کثیف‌ترین حس خودبینی خویش، مالکان به‌تدریج تمام قدرت و اختیارات خود را معامله‌کرده و از دست دادند.

در کشوری که بازرگانی خارجی وجود ندارد، و صنایع ظریف هم تأسیس نشده، شخصی‌که در سال ده هزار لیره درآمد داشته باشد، نمی‌تواند به‌نحو دیگری از درآمد خودبهره‌مند شودجز اینکه شایدآن‌را برای معاش هزارخانواده،که همه الزاماًدراختیار وزیر نفوذ او هستند، خرج کند. در وضع فعلی اروپا، شخصی که سالی ده هزار لیره درآمد داشته باشد، می‌تواند تمام درآمد خود را خرج‌کند، و معمولا این‌کار را هم

می‌کند، بدون این‌که بتواند مستقیماً با این پول بیست نفر را تغذیه‌کرده و معاششان را فراهم سازد، و حتی با چنین مبلغی قادر نیست بیش از ده نفر پادو و یا نوکر که ارزش استخدام داشته باشند، نگاه‌دارد. اما شاید، به‌طور غیر مستقیم این شخص با درآمد خود می‌تواند همان تعداد افرادی را که قبلا در املاك او اداره می‌شدند و حتی خیلی بیشتراز آن را نگاهداری‌کند. زیرا با اینکه کمیت محصول پر ارزشی‌که در قبال کل درآمد خود بدست می‌آورد ممکن است خیلی ناچیز باشد، ولی تعدادکسانی‌که در جمع‌آوری و تهیهٔ فرآوردهٔ مزبور به‌کار مشغول بوده‌اند طبعاً باید خیلی زیاد بوده باشد. قیمت گران‌فرآورده‌هایی‌که درقبال درآمد خود به‌دست می‌آورد معمولا ناشی ازمزدکارگران، و سود تمام کارفرمایان بلاواسطهٔ آن می‌باشد. با پرداخت قیمت آن محصول وی‌به‌طور غیرمستقیم تمام دستمزدو سودهای‌اشاره شده رامی‌پردازد، وبدین‌ترتیب به‌طورغیرمستقیم به‌معاش تمام آن‌کارگران‌وکارفرمایانشان کمك می‌کند. اما وی معمولافقط سهم‌ناچیزی ازدرآمد آنان را پرداخت کرده است، یعنی شایدعدهٔ معدودی یك‌دهم درآمدشان از پرداخت وی تأمین می‌شود، و عدهٔ زیادی ازکارگران و کارفرمایان هستند که بیش از یك‌صدم درآمدشان از پولی‌که وی پرداخته است تأمین نمی‌شود، بعضی دیگر هم از وی منتفع شده‌اند ولی مقدار انتفاع آنان ازپولی‌که وی خرج‌کرده آن‌قدر نبوده است‌که یك‌هزارم یا حتی یك ده‌هزارم معاششان را تأمین‌کند. بنابراین بااینکه وی‌درقوت‌وغذای همه آنها دست داشته، ولی همه‌آنها کم وبیش مستقل از وی هستند، زیرا قادرند بدون کمك وی به زندگی خود ادامه‌دهند.

وقتی مالکان بزرگ اراضی بهرهٔ مالکانهٔ خود را برای معاش مستأجرین‌وملازمان خود خرج می‌کنند، هرکدام از مالکین مزبور معاش کلیه مستخدمین و اجاره‌داران‌خود را تأمین می‌کند. ولی وقتی درآمد خود را درراه معاش صنعتکارو هنرمندخرج‌می‌کند، تعدادکسانی‌که از قبل آنها امرار معاش می‌کنند به‌اندازه‌گذشته است و اگر مقدار ضایعاتی‌که درمیهمانیهای بزرگ مالکان و تیولداران به‌وجود می‌آمد، درنظرگرفته شود می‌بینیم‌که مجموع مخارج آنان در صنعت برروی هم معاش عدهٔ بیشتری‌راتأمین می‌کند. اما، اگر هرکدام از مالکان‌به‌طور جداگانه در نظر گرفته شوند، فقط سهم ناچیزی از معاش هر فرد از این عدهٔ بیشمار را تأمین می‌کند. هر صنعتکار یا پیشه‌ور معاش خودرا از یك فرد به‌دست نمی‌آورد، بلکه از صدها و هزاران مشتری و خریدار زندگی‌او تأمین می‌گردد. بنابراین، با اینکه تا اندازه‌ای مرهون همهٔ آنهاست، ولی مطلقاً مستقل ازهر کدام از خریداران است.

چون بدین‌ترتیب هزینهٔ زمینداران بزرگ به‌تدریج افزایش یافت، دیگر ممکن نبود که تعدادملازمان آنها مثل قدیم زیاد باشد، و به‌تدریج از آنها کاسته شد، تا اینکه سرانجام به‌طورکلی همهٔ آنها مرخص شدند. همین انگیزه‌ها و علل سبب شدکه آنها به‌تدریج قسمت غیر لازم اجاره‌داران را جواب‌کنند. مزارع بزرگ شد، و ساکنان‌زمین، باوجود شکایات زیادی که در کاهش جمعیت آنها می‌شد، به‌سطحی تنزل کرد که برای کشت زمین، در شرایط ناقص‌کشت و آبادانی زمین در آن‌دوره، لازم می‌نمود. اخراج

و ازبین‌بردن افراد غیر لازم، و خواستن ازکشاورزکه زمین را تا حد نهایی کشت‌کند و ارزش‌کامل زمین مزروعی را از راه‌کشت بدست‌آورد، موجب شدکه مازاد محصول بیشتری به‌وجود آید، یا به‌سخن دیگر قیمت مازاد بیشتری نصیب مالك گردد، و روی‌این اصل بازرگانان و صنعتکاران راههایی برای خرج آن مازاد درآمد به‌وی ارائه کردند تا مازاد درآمد مزبور را مثل درآمد سابق در طریق آسایش افراد خانوادهٔ خویش‌مصرف کند. چون علل و موجبات پیش‌گفته پدیدآمد، مالك علاقه‌مند شداجارهٔ ملك ومستغلات ارضی خود را بالاتر از سطح عادی و واقعی (یعنی قبل از بهبود آبادانی زمین) ببرد. مستأجرین فقط به‌یك شرط با این امر موافقت‌کردند، و آن‌هم این بودکه زمین تا مدتی مثلا چندین سال متوالی در تصرف آنها باشد تا به‌تدریج و به‌مرور زمان مخارجی راکه برای اصلاح و بهبود زمین صرف‌کرده‌اند جبران‌کنند. حس تجمل‌پرستی تیولداران‌سبب شدکه این شرط را بپذیرند؛ و از این‌جاست‌که اجاره‌های درازمدت پیدا می‌شود.

حتی مستأجری‌که به‌موجب وصیت زمین را در تصرف خود دارد، و ارزش‌کامل اجاره را می‌پردازد، روی‌هم‌رفته متکی به‌مالك نیست. مزایای مادی‌که مالك و اجاره‌دار زمین از یکدیگر دریافت می‌کنند دوطرفه و مساوی است، و این‌قبیل اجاره‌داران زندگی و مایملکشان در خدمت مالك نیست. بلکه وقتی اجارهٔ درازمدت داشته باشد، کلا مستقل از مالك می‌گردد؛ و مالك نمی‌تواند توقع کوچکترین خدمتی از وی داشته باشد مگر آنچه دراجاره‌نامه قید شده و یابه‌وسیلهٔ عرف و قوانین شناخته شدهٔ کشور پذیرفته‌شده‌است.

مستأجرین اراضی بدین ترتیب مستقل شدند، و چون نوکران و ملازمان مالکان مرخص شده بودند، مالکان بزرگ نمی‌توانستند اجرای منظم عدالت را با تاخت و تاز و تجاوز متوقف‌کرده و صلح درکشور را به‌هم زنند. چون حق نخست‌زادگی (ارشدیت) خود را فروخته بودند (البته نه مثل ایسو[۹] برای خاطر یك دیگ‌آش و به‌هنگام گرسنگی و قحطی بلکه وقتی‌که از داشتن درآمد زیاد به‌لاابالی‌گری افتادند)، با پول آن‌جواهرات کم‌بها و ارزان قیمت خریدندکه مناسب افراد بالغ نبود و بیشتر به‌دردکودکان می‌خورد تا بزرگسالان، و رفته‌رفته از ثروت و اهمیت فرو افتادند و مانند پیشه‌وران وشهروندان شهرها شدند. دولت منظمی در شهر و روستا پدید آمد، و دیگرکسی قدرت نداشت‌که عملیات اجرایی دولت را در شهر یا در روستا متوقف سازد.

شاید موضوعی‌که می‌خواهم اشاره‌کنم هیچ ارتباطی به‌بحث فعلی ما نداشته باشد، ولی نمی‌توانم‌آن‌را نگفته رد شوم، وآن اینست‌که خانواده‌های خیلی قدیمی، مثل‌افرادی که مستغلات عظیمی از پدر در پدر به‌ارث برده و نسلهای متوالی از آن‌بهره‌مند می‌شوند در شهرهای بازرگانی خیلی‌کمیاب است. بعکس، درکشورهایی‌که دامنهٔ فعالیت‌بازرگانی محدود است، از قبیل ویلز و هایلند اسکاتلند، وجود خانواده‌های قدیمی یك امر عادی است. تاریخ عرب پر از شجره‌نامه‌ها و نسب‌نامه‌هاست، دریکی از این تاریخهایی که‌توسط

۹. اشاره به افسانهٔ انجیل مقدس است که به‌موجب آن ایسو پسر اسحق و ربکا حق نخست‌زادگی خود را به‌برادرکوچکتر خود یعقوب‌درمقابل یك‌دیگ‌آش درزمان قحطی فروخت (مترجم).

یك خان تاتار نوشته شده و به‌چندین زبان اروپایی ترجمه شده است، موضوع بحث کلا راجع به‌نخست‌زادگی و انتقام مالکیت از پدر به‌فرزند ارشد است؛ و این خود دلیل بارزی‌است که خانواده‌های قدیمی درمیان‌آن ملتها[۱۰] فراوان دیده می‌شود. درکشورهایی که ثروتمندان برای صرف درآمد خود راهی جز تأمین معاش عدهٔ زیادی از افـراد (به‌قدروسع خود) ندارند، ثروت‌به‌آسانی‌ازدست دولتمندان خارج نمی‌شود، ونیکوکاری این عده به‌ندرت آنچنان زیاد و بیش از حد خواهد بود که از عهدهٔ آنان خارج باشد. ولی در جاهایی‌که می‌توانند بالاترین درآمد خود را برای خودشان خرج‌کنند، معمولا حدی برای ارضای حس تجمل‌پرستی و خودبینی مرد ثروتمند وجود ندارد. بنابراین، درکشورهای بازرگانی، با وجود اینکه مقررات شدیدی برای جلوگیری از اتـلاف‌و تفرقهٔ ثروت وجود دارد، ولی به‌ندرت دولت در خانواده‌ای برقرار می‌ماند. بعکس، در بین ملل ساده و بی‌پیرایه، ثروت اغلب از نسلی‌به نسل دیگر منتقل می‌شود بدون اینکـه نیازی به‌مقررات قانونی باشد زیرا، در بین ملتهای صحراگرد و چوپان مانند ملل عرب و تاتارها، ماهیت مصرفی املاك‌ودارایی الزاماً وجودچنین مقرراتی‌راغیرممکن‌می‌سازد.

بدین‌طریق مهمترین انقلاب در راه‌سعادت جامعه به‌وسیلهٔ دو صنف مختلف مردم‌پدید آمدکه اساساً قصدی برای خدمت به‌خلق نداشتند. ارضای حس تجمل‌پرستی کودکانـه تنها هدف تیولداران بزرگ بود. بازرگانان و صنعتکاران که نسبتاً جدی‌تر بودند، فقط از لحاظ نفع شخصی خویش‌تلاش می‌کردند، و درتعقیب اصل دوره‌گردی و خرده‌فروشی خود هرکجاکه یك شاهی پول سراغ می‌کردند به‌دنبال آن روان می‌شدند. هیچ‌کدام‌از این دو طبقه مردم، یعنی مالکان، و بازرگانان و صنعتکاران، نمی‌دانستند و حتی‌پیش‌بینی نمی‌کردندکه چه انقلاب و دگرگونی عظیمی در نتیجهٔ خبط یك طبقه[۱۱]، و سعی‌وکوشش طبقهٔ دیگر به‌تدریج به‌وقوع می‌پیوندد.

بدین‌ترتیب است‌که در بخش بزرگی از اروپا بازرگانی و صنعت شهرها، به‌جای اینکه خود معلول باشد، علت و موجب بهبود و آبادانی‌کشاورزی درکشور گردید.

اما، نظام مزبور، که مخالف مسیر طبیعی امور است، الزاماً بطیء و غیرقطعی است. پیشرفت کند کشورهای اروپائی که ثروت آنان بستگی به‌تجارت و صنعت آنان دارد، با پیشرفت و ترقی سریع مستعمرات امریکای شمالی‌ما، که ثروت آنان کـلا از راه کشاورزی به‌دست می‌آید مقایسه کنید. در سراسر بخش بزرگی از اروپا حدس زده نمی‌شود که جمعیت در کمتر از پانصد سال به‌دوبرابر برسد. ولی در چندین مستعمرهٔ امریکای شمالی ما جمعیت در طی بیست یا بیست‌وپنج‌سال دوبرابر شده است[۱۲]. دراروپا،

۱۰. مقصود ملتهای مسلمان است(مترجم).
۱۱. مقصود زیادروی در مخارج مصرفی مالکان بزرگ است (مترجم).
۱۲. نظریه مالتوس مبتنی بر دوبرابر شدن جمعیت در ظرف ۲۵ سال ازاین‌گفتهٔ آدام‌اسمیت متأثر است. ظاهراً مالتوس نظر اسمیت را درمورد دوبرابر شدن جمعیت پایه واساس تحقیقات خـود قرارداده است (مترجم).

قانون نخست‌زادگی و انواع مختلف مالکیت دائمی، از تقسیم اراضی جلوگیری کرد، و لذا مانع پدید آمدن خرده مالك شده است. اما، خرده مالکی که هر جزئی از خاك و زمین خود را خوب می‌شناسد، و با مهر و علاقهٔ خاص بویژه مهری که نسبت به‌املاك کوچك طبعاً پدید می‌آید، به‌آن می‌نگرد، و روی این اصل نه‌تنها در کشت بلکه در تزیین و بهبود آن وقت صرف می‌کند، معمولا در بین تمام مردمی که در آبادی ملك می‌کوشند، پرکارترین، باهوشترین، و موفقترین آنهاست. بعلاوه، همین مقررات سبب می‌شود که زمینها برای فروش عرضه نشوند، و لذا همیشه سرمایه برای خرید زمین بیشتر از عرضهٔ زمین است، به‌طوری که زمینها با قیمتهای خوب خرید و فروش می‌شود. اجارهٔ زمین (بهرهٔ مالکانه) هرگز قادر به‌تأمین بهرهٔ پول خرید زمین نیست، و بعلاوه هزینهٔ تعمیرات و مخارج زیاد دیگری به‌زمین تعلق می‌گیرد در صورتی که بهرهٔ پول مشمول چنین مسائلی نیست. بنابراین خرید زمین در همه‌جای اروپای ناسودآورترین راه کاربرد سرمایه های کوچك است. در حقیقت برای خاطر امنیت بیشتر، شخصی‌که دارای شرایط متوسطی است، وقتی از کسب و کار دست‌می‌کشد و بازنشسته می‌شود، گاهی هوس می‌کندکه سرمایهٔ کوچك خود را در زمین به‌کار اندازد. شخصی هم که حرفهٔ معینی کار می‌کند دوست دارد پس انداز خود را به‌همان طریق در راه امن‌تری بگمارد. ولی آدم جوانی که به‌جای داد و ستد و کسب، دوسه‌هزار لیره درخرید و کشت قطعه زمین کوچکی به‌کار می‌اندازد، در حقیقت انتظار دارد که با کامیابی وبالاستقلال زندگی کند، ولی باید برای همیشه از امید بدست‌آوردن ثروت کلان و یا احراز شخصیت برجسته چشم بپوشد، چه‌ممکن بود که با کاربرد سرمایه خود در راه دیگرهمان فرصتی را در احراز ثروت بدست می‌آورد که سایر مردم. همچنین چنین شخصی، بااینکه نمی‌تواند آرزو و هوس مالك بودن را در سر به‌پروراند ولی اغلب از زارع بودن هم راضی نیست. بنابراین، مقدار زمینهای کوچکی که در بازار عرضه می‌شوند، و قیمت کلانی که باید در قبال آن پرداخت شود، مانع سرمایه‌گذاری‌های متعددی می‌شود که ممکن بود از طریق دیگر برای بهبود و آبادانی به‌کار می‌افتاد. بعکس، در امریکای شمالی، سرمایه‌ای در حدود پنجاه یا شصت لیره برای آغاز کشتکاری سرمایهٔ کافی تلقی می‌شود. در آنجا خرید و آبادانی و کشت زمین بایر سود آورترین اشتغال سرمایه‌های کوچك و یا سرمایه‌های کلان است، و سرراست‌ترین راه به‌ثروت و اشتهاری که می‌توان در آن کشور به‌دست آورد از همین طریق است. درحقیقت، مالکیت این چنین زمینی در امریکای شمالی هیچ خرجی ندارد، و یا این‌که اگر خرجی هم داشته باشد قیمت آن خیلی کمتر از ارزش تولید طبیعی است (چیزی که در اروپا، یا در واقع در هرکشوری که زمین مدتها جزو ملکیت خصوصی بوده است امکان ندارد). اما اگر مستغلات ارضی پس از مرگ مالك پراولاد به‌طور تساوی بین تمام فرزندان وی قسمت می‌شد، هرکدام از آنها معمولا زمین خود را می‌فروخت و آن‌قدر زمین به‌بازار عرضه می‌شد که قیمت انحصاری آن می‌شکست. اجارهٔ آزاد زمین خیلی به‌بهرهٔ پول خرید زمین نزدیك می‌شد، و سرمایه‌های کوچك در خرید زمین که مثل سایر منابع تولید سود می‌داد به‌کارمی‌افتاد.

انگلستان، به‌علت حاصلخیزی طبیعی خاك، و به‌سبب وسعت زیاد سواحل آن نسبت به‌کل مساحت کشور، و همچنین به‌دلیل رودهای قابل کشتیرانی زیادی که در آن‌جریان داشته و موجب راحتی ترابری (حمل و نقل) آبی می‌گردد، شاید مانند هر کشوربزرگ اروپایی از لحاظ طبیعی برای بازرگانی خارجی، وایجاد صنعت به‌جهت فروش دربازارهای دوردست، و تمام آبادیها و اصلاحاتی که ناشی از این قبیل عملیاتند مرکز بسیار مناسبی بشمار می‌رود. همچنین از زمان سلطنت الیزابت، هیئت مقننه انگلیس مخصوصاً به‌منافع بازرگانی و صنعت توجه داشته است، و به‌راستی هیچ کشوری در اروپا نیست، حتی خود هلند، که قوانین آن به‌طور کلی، مثل انگلیس آن‌قدر مساعد به‌حال صنعت و بازرگانی باشد. لذا صنعت و بازرگانی در تمام مدت این دوره دائماً در حال پیشرفت بوده است. تردیدی نیست که آبادانی و کشت زمینها نیز در ترقی بوده است؛ ولی چنین به‌نظر می‌رسد که ترقی کشاورزی بطئی‌تر وبه‌فاصلهٔ عقب‌تری از پیشرفت سریع بازرگانی و صنعت بوده است. بخش بزرگی از کشور قبل از سلطنت الیزابت کشت می‌شده است؛ و قسمت زیادی از اراضی آن هنوز بایر است، و کشت بخش بزرگی از آن از لحاظ کیفیت پایین‌تر از آن چیزی است که باید باشد. اما، قوانین انگلیس نه‌تنها به‌طورغیرمستقیم و از راه بازرگانی به‌سود کشاورزی است، بلکه چندین قانون مختلف وجود دارد که کشاورزی را تشویق می‌کند. بجز در موارد قحطی و کمیابی، صدور گندم نه‌تنها آزاد است، بلکه با پرداخت جایزه‌ای تشویق می‌شود. در سالهایی که گندم نسبتاً فراوان است، واردات گندم خارجی مشمول عوارض سنگین است به‌طوری که منجر به‌ممنوعیت واردات گندم می‌گردد. واردات دام زنده به‌استثنای از ایرلند، کلا ممنوع است، و واردات دام از یرلند هم فقط در سالهای اخیر مجاز شده است. بنابراین، کسانی که زمین را کشت می‌کنند، انحصار دو مادهٔ مهم محصول زمین را در اختیار دارند که‌هم‌میهنان آنها ندارند، یکی مادهٔ اولیه نان و دیگر گوشت. این تشویقها با اینکه ابتدائی است، و همان‌طور که بعداً دربارهٔ آن بحث خواهم کرد شایدهم تا اندازه‌ای اغفال‌کننده باشد، ولی به‌خوبی نیت خیر قوای مقننه را در تأیید و جانبداری از کشاورزی نشان می‌دهد. ولی آنچه که بیش از همهٔ اینها ارزش دارد آنست که، خرده‌مالکان انگلیس طبق قانون تأمین داشته و مستقل از مالکین بزرگ بوده و قابل احترام هستند. ازاینرو هیچ کشوری در اروپا که در آن حق نخست‌زادگی اجرا می‌شود، و عشریه می‌پردازد، و در آن انتقال دائمی و همیشگی ملك، با اینکه مخالف روح قانون است، ولی گاهی صورت می‌گیرد، نمی‌تواند مثل انگلستان وسایل تشویق و ترغیب کشاورزان را فراهم کند. اما، با همهٔ اینها ، وضع کشاورزی همین است که می‌بینید. اگر قانون مستقیماً از کشاورزی حمایت نمی‌کرد و آن تشویقهایی که من غیرمستقیم به‌وسیلهٔ بازرگانی انجام می‌شد صورت نمی‌گرفت، و وضع خرده مالکان مثل بیشتر کشورهای اروپایی بود آن‌وقت چه پیش می‌آمد؟ امروز دویست سال از آغاز زمامداری ملکهٔ الیزابت می‌گذرد، و این طولانی‌ترین مدتی است که معمولا ترقی یا پیشرفت روزافزون بشر در آن دوام می‌آورد.

به‌نظر می‌رسد که فرانسه تقریباً یك‌صد سال پیش از اینکه انگلیس به‌عنوان یك کشور بازرگانی مشهور شود سهم چشمگیری از تجارت خارجی را به‌خود اختصاص داده بود. ناوگان بازرگانی فرانسه، طبق اخبار آن زمان، و قبل از لشکرکشی شارل هشتم به‌ناپل، بسیار چشمگیر بود. اما، کشاورزی و آبادانی فرانسه برروبهم پـایین‌تر از انگلیس است. زیرا در آن کشور قانون مستقیماً ازکشاورزی حمایت نکرده است.

بازرگانی خارجی اسپانیا و پرتقال در سایر کشورهای اروپا، با اینکه به‌وسیلهٔ کشتیهای خارجی صورت می‌گیرد، بسیار زیاد است. کالاهایی که به‌مقصد مستعمراتشان حمل می‌شود با کشتیهای خودشان انجام می‌شود، و خیلی هم زیاد است، دلیلش هم ثروت و وسعت مستعمرات آنهاست. ولی موجب پدید آمدن هیچ‌گونه صنعتی برای فـروش به‌بازار های دور دست و مستعمرات مزبور نشده است، و بخش بزرگی از دو کشور یاد شده هنوز هم بایر و غیر قابل آباد است. بازرگانی خارجی پرتغال ازهر کشوراروپائی، به‌غیر از ایتالیا، سابقه‌اش بیشتر است.

ایتالیا تنها کشور اروپایی است که در اثر بازرگانی خارجی و ایجاد صنعت برای فروش در بازارهای دور دست جهان، در هربخشی آباد شده و کشاورزی در آن رونق یافته است. به‌موجب گفتهٔ گیوچیاردین[۱۳]، قبل از حملهٔ شارل‌هشتم‌به‌ایتالیا، تمام‌کوهپایه‌ها و تپه ماهورهای ایتالیا درست مثل دشتهای حاصلخیز آن کشت می‌شد. موقعیت ممتاز کشور، و تعداد بسیاری از ایالات مستقل که در آن زمان در ایتالیا وجود داشت، احتمالاً کمك شایانی به‌بهبود کشاورزی آن کشور کرده است. ضمناً باید افزود که با وجـود گفتهٔ یکی از بصیرترین و آگاهترین مورخین امروز، این امکان هم وجود دارد که کشاورزی ایتالیا در آن زمان بهتر از کشاورزی انگلیس در حال حاضر نبوده باشد.

اما، سرمایه‌ای که به‌وسیلهٔ صنعت و بازرگانی در هر کشور به‌دست مـی‌آید یك مالکیت ناپایدار و غیر قطعی است مگر اینکه قسمتی از آن در آبادانی و کشت اراضی جذب شده و حفظ گردد. این گفته درست است که بازرگان الزاماً تبعهٔ یك کشور معینی نیست. برای وی فرقی ندارد که بازرگانی و مبادلهٔ خود را در کجا انجـام دهـد؛ و کوچکترین تنفر و ناراحتی سبب می‌شود که وی سرمایهٔ خود، و با آن تمام صنایعی را که از آن به‌وجود آمده است از یك کشور به‌کشور دیگر انتقال دهد. هیچ قسمت از سرمایه و ثروت اوبه‌کشور معینی اختصاص ندارد، مگراینکه درآن‌کشور معین‌گسترده شده‌باشد، اعم از اینکه به‌صورت ساختمان باشد یا آبادانی وکشت‌زمین، امروز از ثروت عظیمی که گفته می‌شود بیشتر شهرهای هانس [۱۴] داشتند اثری بجا نمانده است جز آنچه که به‌صورت مبهم درتواریخ سدهٔ سیزده و چهارده آورده شده است. حتی معلوم نیست بعضی ازاین‌شهرها درکجا قرار داشتند، و اسم لاتینی که برای بعضی از شهرها انتخاب شده بود به‌چـه شهر اروپایی اطلاق می‌شده است. ولـی با اینکه نابکامـی و بدبیاری

13. Guicciardin. 14. Hans Towns.

ایتالیا در پـایان سدهٔ پانـزدهم و آغاز سدهٔ شانزده، بازرگـانی و صنعت شهرهـای لمباردی[۱۵] و توسکانی[۱۶] را به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش داد، شهرهای مزبور هنوز هم در بین کشورهای اروپائی پرجمعیت‌ترین و آبادترین شهرها هستند. جنگ داخـلی فلاندزها، و دولت اسپانیا که جانشین آنها شد، تجارت عظیم شهرهای انورپ، گنت[۱۷]، و بروگز[۱۸] را از آنجا فراری داد. ولی هنوز هم فلاندرز یکی از ثروتمندترین، آبادترین، و پرجمعیت‌ترین کشورهای اروپاست. انقلابات عادی و جنگ با دولتها به‌آسانی منبع ثروتی که از راه تجارت بدست آمده می‌خشکاند. ثروتی که از راه آبـادانی صحیح کشاورزی به‌دست آمده بادوام‌تر است، و فقط در اثر آشوب شدیدی که ناشی از غارت ملل سفاك و وحشی بوده ویکی دوقرن طول می‌کشد از بین می‌رود، مانند غارت‌کشورهای اروپای غربی به‌وسیله اقوام وحشی هون که پیش از سقوط امپراطوری رم آغاز و سالها پس‌از متلاشی شدن این امپراطوری هنوز هم ادامه داشت و موجب اضمحلال کشاورزی در کشورهای مزبور گردید.

15. Lombardy. 16. Tuscany. 17. Ghent.
18. Bruges.

واژه‌نامه

Abridging خلاصه کردن
Acceptor محال علیه
Accommodating Capital flows جریان سرمایه‌های جبرانی
Acknowledgement پاداش ــ سند ــ تمسك ــ اقرارنامه
Acquisition استفاده ــ سودیابی ــ جلب منفعت ــ استحصال
A Coach and six کالسکه شش‌اسبه
Action of ejectment دعوای استرداد حق‌تصرف ملك
Address حسن تدبیر ــ زبردستی ــ کاردانی
Adultrated جازده ــ تقلبی ــ قلب
Adultrine غیرقانونی ــ قاچاقی ــ دغلی ــ تقلبی
Adultrine guilds اصناف متقلب
Advance پیشکی‌دادن ــ جلودادن ــ مساعده
Afford فراهم‌کردن ــ تهیه‌کردن ــ استطاعت‌داشتن
Agio صرف پول
Agreeableness دلپذیری ــ مطبوعیت ــ سازگاری

Alienated برگردانده شده ــ منتقل شده
Alienation تملیك ــ واگذاری ــ انتقال مالکیت
Alleviate کاستن ــ کم کردن
Allodial Lords خانها ــ لردهای مطلق
Allodially مطلقاً
Animal food خوراك دامی
Apothecaries profit سودکلان
Apparent profit سودظاهری
Appropreation ضبط زمین‌ها ــ اختصاص به‌خوددادن
Artificial grasses علف دست‌کاشت
Artificier صنعت‌کار ــ پیشه‌ور
Assay سنجیدن ــ عیارگرفتن ــ محك زدن
Assayer معیر ــ عیارگر ــ دینارسنج
Assaying عیارگیری
Assignment انتقال قانونی
Assize نرخ قانونی ــ هیئت‌قضات یا منصفه
At par به‌قیمت اصلی
At sight دیداری
Autonomous Capital flows جریان سرمایه‌های مستقل

Byeword ضرب‌المثل

Cabinet maker در و پنجره‌ساز
Cabotage کشتیرانی
Candour بیطرفی ــ راست‌بازی ــ خلوص ــ صفا
Capitalized amount مایه‌دست ــ مبلغ سرمایه شده
Candid صاف ــ ساده ــ بی‌ریا ــ رك‌گو
Carcase لش ــ لاشه ــ مردار
Carder شانه زدن
Carrion لاشه ــ مردار ــ جیفه
Cash account حساب نقدی
Characteristical virtue فضیلت اختصاصی ــ فضیلت مشخصه
Chimerical واهی ــ بی‌اساس
Circulating Bills اسکناس‌های در جریان
Circulating Capital سرمایه در جریان
Circumspect بااحتیاط ــ ملاحظه‌کار
Clamour غوغا ــ داد و فریاد ــ غریو
Clandestinely دزدکی ــ زیرجلی ــ نهانی ــ در خفا
Clear profit سود خالص ــ سود واضح
Coarse manufacture مصنوعات فلزی
Cloathing manufacture صنایع پارچه‌بافی
Coarse metal فلزات غیر قیمتی
Coasting کشتیرانی
Coffer صندوق یا خزانه بانك
Collateral evidence مدرك جنبی
Collier کارگر معدن زغال‌سنگ
Comber شانه‌زن

Avarice حرص و آز
Avoir du pois پوند ۱۶ اونسی ــ سیستم وزن‌انگلوساکسن

Bank of Circulation بانك ناشر اسکناس
Bank notes اسکناس
Barbarism توحش ــ وحشیگری
Bare subsistence بخور و نمیر
Barrenness نازائی
Barren timber الوار
Barter تاخت‌زدن
Baubles چیز کم‌بها ــ بازیچه
Benefactor بانی‌خیر ــ سبب‌خیر
Betoken حاکی بودن ــ دلالت کردن
Bird of passage پرندگان مهاجر
Birth right حق ارشدیت
Boisterous پرصدا ــ بلند ــ غوغایی
Bond ضامن
Bondmen غلامان ــ بردگان
Bonder حدگذار
Bounty جایزه ــ انعام
Bounty upon Exportation جایزه صادرات
Bramble خار و خاشاك
Brier خار و خاشاك
Brink of bankrupcy مشرف به ورشکستگی
Briskness تندی ــ جلدی ــ چابکی
Buffons لوده‌ها ــ دلقك‌ها
Bull حکم دادگاه
Business وظیفه
Bye Law قانون ویژه ــ قوانین محلی
By the piece بطور مقاطعه ــ مقطوعاً ــ از روی کارکرد

Combine دسته‌بندی ــ ترکیب ــ ساخت و پاخت ــ جور
Command قابل تصرف ــ خرج ــ هزینه ــ دراختیارداشتن
Commandable سلطه‌پذیر ــ خرج‌کردنی ــ تصرف‌کردنی‌ــدراختیار
Commonalty هیئت عمومی
Common wealth جمهور ــ هیئت دولت ــ مشترك‌المنافع
Common Law عرف ــ قانون غیر مدون
Companionship همراهی‌ــهمکاری‌ــ استادیار ــ همیاری
Comprehend شامل بودن ــ دربرداشتن
Community and Neighbours جامعه و مردم آن ــ جامعه و افراد
Component parts اجزاء
Condescend تمکین‌کردن ــ فروتنی‌کردن
Conduce کشیدن ــ منجر شدن
Conjecture احتمال ــ قرینه ــ تخمین ــ حدس‌زدن
Connive بی‌اعتنایی‌کردن ــ چشم‌پوشی‌کردن ــ تجاهل‌کردن
Consecrate وقف کردن ــ خاص کردن
Conscience وجدان ــ یابش (دانشنامه علائی)
Considerable Fortune ثروت کلان
Constancy ثبات ــ پایداری ــ استواری
Conversion price قیمت تبدیل ــ جنس به‌نقد
Contraband کالای قاچاق
Contrivance تدبیر ــ تمهید
Corn merchant بنکدار ــ تاجر غله
Cottagers کارگر روستایی ــ کشاورز مستاجر
Cotters کارگر روستایی ــ کشاورز مستاجر
Cottier کارگر روستایی ــ کشاورز مستاجر
Court favour جلب توجه‌کسی را کردن ــ خودشیرینی‌کردن
Crake آب چلیك صحرایی (یك نوع پرنده)
Curate معاون کشیش‌بخش
Curiosities چیزهای کمیاب و نادر
Custom of Merchants روش‌های
Cutlers چاقوساز

Day Labourer کارگر روزمزد
Dealers فروشندگان ــ دلالان
Dearth کمیابی ــ گرانی
Debasement کم‌کردن‌بها یاقلب‌کردن پول
Declamation رجزخوانی
Declension زوال ــ فساد ــ نزول
Deed of mortmain سند وقف ــ قباله وقف
Defaced money از سکه افتاده ــ پول بدشکل ــ پول ضایع‌شده
Deficiency ناکفائی
Defray دادن ــ متحمل شدن
Degraded Coin مسکوك کم‌وزن
Deliberation مشورت ــ غور
Demesne ملك ــ خالصه ــ زمین
Depredation غارت ــ تاراج

Desponding دلسردی ــ نومیدی ــ افسردگی
Destined اختصاص داده شده ــ معین شده
Delineate طرح کردن ــ کشیدن ــ رسم کردن
Devise تمهید ــ نیرنگ ــ نقشه ــ میل
Dexterity مهارت ــ چابکی ــ تردستی
Diffuses شایع شده ــ گسترده شده
Diminution کاهش ــ تنزل ــ تقلیل
Diminish کاستن ــ کم کردن ــ کوچك کردن
Discrition بصیرت ــ صلاحدید
Discharge ابرا دین ــ ادا کردن
(to) Discharge debtor ذمه بدهکار را بری کردن
Disfranchised بی‌بهره ــ محروم از حق رأی
Disgrace بی‌احترامی ــ بی‌آبرویی
Disorder بی‌نظمی
Disposition میل ــ خواست ــ خو ــ مشرب
Dissipation اتلاف ــ ابزار ــ تبذیر
Dissolute هرزه ــ فاجر ــ بداخلاق
Dissolve the marriage ابطال ازدواج
Distress فشار ــ تنگی ــ مضیقه
Distribution of work توزیع کار
Diverse چند ــ بعضی ــ متعدد
Diversion انصراف خاطر ــ سرگرمی ــ تفریح
Division of work تقسیم کار
Double interest بهره مضاعف
Draper بزاز ــ پارچه‌فروش
Drawee محال‌علیه
Drawer محیل ــ برات‌کش

Dunghill زباله‌دان
Durable Commodities کالاهای بادوام
Dwelling houses خانه‌های مسکونی

Edict فرمان ــ حکم
Effectual Demand تقاضای مؤثر
Ejectment دعوای استرداد حق‌تصرف ملك و مطالبه خسارت
Emulation همچشمی ــ رقابت ــ غیرت
Encroachment تخطی ــ تجاوز
Encumbrance مانع ــ دست‌وپاگیر ــ نان‌خور
Engrossing بخوداختصاص‌دادن ــ احتکار کردن
Engrossers محتکرین
Engraftment افزایش ــ فروکردن
Enormity وقاحت ــ ستمگری
Entail حبس مال ــ وقف ــ مال حبس شده
Equivalence قدر مساوی ــ برابری در بها
Equivalent برابر ــ هم‌قدر
Exaction مطالبه به‌زور ــ تحمیل سختگیری ــ اخذ
Exchangeable value ارزش معاوضه‌ای
Exchequer bills اسناد خزانه
Exhibition مبلغ معینی که ازمحل وجوه آموزشگاه به‌دانشجو مجانی‌داده می‌شود
Exhortation ترغیب ــ اصرار ــ نصیحت ــ اندرز
Exigency اضطرار ــ موقع تنگ ــ اقتضا

Exigible خواستنی ــ لازم ــ تعلق‌گیرنده

Exorbitant بیش از حد ــ گزاف ــ فوق‌العاده

Expedient مقتضی ــ مصلحت ــ صلاحدید

Express ادا کردن

Extirpate نابود کردن ــ ریشه‌کن‌سازی ــ برانداختن

Extoll ستون ــ ستایش کردن ــ تمجید کردن

Extortion اخاذی ــ غصب ــ به‌زورستانی

Extraordinary scarecity قحطی عظیم ــ قحطی فوق‌العاده

Extravagant ولخرج ــ نامعتدل ــ مفرط

Fallow آیش ــ نگاشته ــ کشت نشده

Fattened پروار کردن (گاو و گوسفند)

Fattening of Cattle پرواربندی (دام)

Fawn سبزی پاك کردن ــ دم لابه‌کردن

Farm اجاره کردن ــ اجاره یا مالیات سالیانه

Fashion plate صفحه‌ای که اشکال لباسهای متداول را نشان می‌دهد

Fetter بند ــ زنجیر ــ قید ــ پابند

Feudal Laws قوانین فئودالی

Feudal Lord تیولداران بزرگ ــ صاحب تیول

Fiar قیمت غله در بخش‌ها ــ مستاجر ملك ــ اجاره مادام‌العمر

Fidei Commisses اعمال وراثت

Fine حق یا مبلغی که مستاجر هنگام تصرف ملك در ازای کاهش اجاره به‌موجر می‌دهد

Fine gold طلای خالص ــ زرناب

Fine manufacture صنایع فاخر ــ صنایع مستظرفه

Fine silver نقره خالص ــ سیم ناب

Finished work کارهای انجام شده ــ محصولات ساخته شده

Fisheries شیلات

Fitness شایستگی ــ عرضه

Fixed Capital سرمایه ثابت

Flax بزرك ــ درخت کتان ــ لیف (کتان)

Flax dresser وجین‌کن ــ وشن‌کن

Flourishing رشدکننده ــ پیشرفت‌کننده ــ آباد

Foreign Commerce تجارت خارجی

Folly حماقت ــ نادانی ــ شرارت

Footmen پادوها

Forestallers سلف‌خرها

Foundling بچه سرراهی ــ لقیط ــ بچه از سر راه برداشته شده

Foundling hospital شیرخوارگاه

Freehold مالکیت مطلق ــ ملك طلق

Freeholder مالك مطلق

Free traders پیشه‌وران آزاد ــ کار و کسب آزاد

Frivolous پوچ ــ بی‌معنی ــ بیهوده

From necessity از روی استیصال

From ostentation به‌جهت‌خودنمائی ــ به‌منظور خودنمائی

Frugality صرفه‌جوئی

Fuller قصار ــ اتوکش

Fulling mill کارخانه قصاری

Generol emancipoution آزادی عمومی
Genius روح ملازم ــ مشرب ــ ذوق
Genealogies نسب نامه‌ها ــ شجره‌نامه‌ها
Gewgaws چیز قشنگ بی‌مصرف
Gift هبه ــ بخشش
Grandee کسی‌که از خانواده بزرگ و اصیل باشد
Granary انبار غله
Greatest enormity شنیع‌ترین کارها
Grazier پرواربند ــ چوبدار ــ پروارکننده گله
Grocery goods بقولات ــ کالاهای بقالی
Grossest frauds کلاهبرداری‌های عظیم
Grower price قیمت تمام شده محصولات کشاورزی ــ قیمت‌تولید کننده کشاورزی

Hairbreadth escape جان مفت بدر بردن
Hardware سخت افزار ــ آهن آلات
Harangue سخنرانی ــ رجزخوانی ــ سخنوری
Hawkers دوره‌گرد ــ دست‌فروش ــ خرده‌فروش
Hedging علیه خطرات بیمه‌شدن ــ پرچین‌بندی
Heirs of entails متولیان وقف
Hemp کنف
Heptarchy حکومت هفت‌تن ــ ولایات هفتگانه
Higgles چانه زدن ــ بحث کردن
Homely ساده ــ بی‌آلایش
Honour bound قید شرافتی
Hop رازك ــ محصولی که از آن آبجو می‌سازند
Hundred تقسیم‌بندی دهات انگلیس (روستا)
Husbandry زراعت ــ فلاحت ــ کشاورزی

Idleness بیکاری ــ بطالت ــ تنبلی
Immediate Consumption مصرف آنی
Immediately بیواسطه ــ مستقیماً ــ بلاواسطه
Impertinent بی‌معنی
Imposition گوش‌بری ــ تکلیف ــ باج ــ عوارض
Imprudence بی‌احتیاطی ــ ندانم‌کاری ــ کار غیرعاقلانه
Inclination تمایل
Inconsistancy تلون ــ سبك‌مزاجی
Inconstancy عدم ثبات
Incursion حملات ــ تاخت و تاز
Indecent خارج از نزاکت
Indorser ظهر نویس
Indigence نداری ــ تنگدستی ــ فقر ــ تهیدستی
Infaliable لغزش ناپذیر ــ مصون‌ازخطا ــ منزه از گناه
Inferior mandarines مأمورین جقه بسر دون‌پایه
Infirmity ضعف ــ علیلی ــ ناتوانی ــ شکستگی

Inns of Court کانون چهار انجمن که می‌تواند اجازه وکالت در دادگاه را به‌مردم بدهد

Insolence گستاخی ــ جسارت ــ اهانت

Institution عرف ــ رسم ــ نهادمان ــ برگماری

Instruments of husbandry وسایل کشاورزی ــ ابزار کشاورزی

Instruments of Trade ابزار و وسیله مبادله

Interpolate در میان عبارات دیگری جای دادن ــ عبارت بیگانه آوردن

Invoilable واجب‌الرعایه ــ واجب‌الحرمت

Joiner در و پنجره ساز

Jointer بندکش ــ علف‌بر

Journeymen کارگر روزمزد

Labouring Power نیروی کار

Land Carriage حمل و نقل زمینی

Landed estate مستغل ارضی

Landed interest گروه زمینداران

Lastage حق توقف

Law of primogeniture قانون نخست زادگی ــ قانون ارشدیت

Legal warrant حکم قانونی

Lessee مستأجر ــ اجاره‌دار ــ کرایه‌نشین

Levity لوس ــ سبکی ــ دمدمی‌مزاجی

Levy وضع کردن ــ بستن مالیات

Lineal succession توارث خطی ــ جانشینی خطی ــ توارث شجره‌ای ــ دودمانی

Livery جامه نوکربابی ــ خوراك و پوشاکی که به‌نوکران داده می‌شود

Lock smith قفل‌ساز

Lord Chief justice وزیردادگستری ــ رئیس استیناف ــ قاضی‌القضاة

Maim ناقص کردن ــ فلج کردن ــ چلاق کردن

Malt جو سبز شده خشك

Mandamers حکم دادگاه بالاتر به‌دادگاه پائین‌تر

Manifest encroachment تخطی آشکار

Manufacturing interest گروه صنعتکاران

Manufacture کارخانه

Manufacturer کارخانه‌دار ــ صنعتکار

Manuring کوددادن

Master Manufacturer کارخانه‌دار بزرگ

Maxim قاعده کلی ــ پند

Means of subsistance وسیله گذران ــ وسیله معیشت

Meanness ناچیزی ــ حقارت

Mediately بطور غیر مستقیم ــ باواسطه

Men of letters ادیب ــ دانشمند

Men of speculation متفکران ــ اندیشمندان ــ محققین

Menial پست ــ فرومایه

Menial servant نوکرباب ــ نوکرسرپائی

Mercer بزاز ــ پارچه فروش

Occasion for به‌مناسبت ــ نیاز ــ موجب
Odious business شغل نفرت‌انگیز
Offals پس‌مانده ــ آشغال
Oppresive شاق ــ ظالمانه ــ دشوار
Opulent ثروتمند ــ غنی
Ordour خاکروبه ــ نجاست
Ortolan آب چیلك صحرایی
Outrage تخطی ــ بی‌حرمتی ــ هتك بی‌شرفی
Over do افراط
Overtrade دادوستد بیش از سرمایه
Overweening از خودراضی ــ مغرور ــ عجب

Paid by the piece مزد مقطوع
Paltry ناچیز ــ ناقابل ــ جزیی
Pamper ناز پروردن ــ زیاد خوراندن
Paper Currencies پول اسکناس ــ اسکناس درجریان
Parsimony صرفه‌جوئی ــ خست ــ کم‌خرجی ــ امساك
Parsimonious جوکی ــ ممسك ــ ناشی از خست
Passage مالیات عبوری
Patrimony دارائی ــ ترکه ــ موروثی
Peck پیمانه خشکبار برابر با دو گالن
Pecuniary نقدی ــ مالی ــ پولی
Pecuniary aid کمك نقدی
Pecuniary recompense مزد نقدی
Pecuniary reward پاداش نقدی
Pedlars دوره‌گرد ــ دستفروش
Metayers اجاره‌داران
Methaphor استعاره
Miserable recompense مزد نقدی ناچیزی
Monied interest گروه پولداران
Monied man صراف ــ بانکدار
Money makes Money پول پول می‌آورد
Mortgage گروئی ــ رهن
Mortmain وقف ــ حبس ــ موقوفیت ــ انتقال ناپذیری
Moulder پوسیدن ــ پوساندن ــ خاك کردن ــ ریخته‌گر ــ قالب‌گیر ــ قالب‌ریز
Munificient بخشنده ــ کریم ــ سخی
Munificiently کریمانه ــ سخاوتمندانه ــ از روی‌بخشندگی

Natural Combination ترکیب طبیعی ــ تبانی‌یادسته‌بندی طبیعی
Neighbourhood جماعت ــ کشور ــ ناحیه
Nominal interest rate نرخ بهره اسمی
Note فتحه‌طلب ــ پته‌طلب
Notes payable to bearer اسکناس ــ اسناد در وجه حامل ــ عندالمطالبه
Nothing of the sort هیچ همچو چیزی نیست
Not to the point پرت‌وپلا ــ بیجا

Occasional Demand تقاضای اتفاقی و گهگاهی

Probity پاکدامنی ــ درستی ــ صلاح ــ راستی
Prodigal ولخرج ــ مسرف ــ متلف
Productive Labour کار مولد ــ کارگر مولد
Profusion ریخت و پاش
Profuse expens مخارج پر ریخت و پاش
Progressive wealth ثروت‌روزافزون
Projectors سفته‌بازان ــ طراحان ــ دلالان
Promissary note سفته ــ سند ذمه‌ای ــ فته‌طلب
Properiety آداب‌دانی ــ درستی رفتار
Protest واخواست‌کردن ــ اعتراض
Provincial taxes مالیات ایالتی
Prudence مآل‌اندیشی ــ دوراندیشی
Public stamp مهر دولتی ــ عیار دولتی
Purchasing power قدرت خرید
Purveyance سورسات جورکردن ــ تهیه خواربار ــ بارگیری اسب
Pusillanimity ترسویی ــ جبن ــ کم‌دلی
Putrid متعفن ــ بوگرفته ــ تنفرآور

Quit Rent کمترین اجاره ــ اجاره مختصری که اجاره‌دار تیول بطورمقطوع می‌داد ــ اجاره کم

Raising of Corn کشت گندم
Rashness بی‌ملاحظگی ــ بی‌پروائی
Rawhide پوست خام
Ready money پول نقد
Realised جذب شده ــ هضم شده
People with good credit اشخاص معتبر
Perishable goods کالای بی‌دوام
Pernicious زیان‌آور ــ مخرب
Perpetration ارتکاب
Perpetuities انتقال ناپذیری ــ دائمی
Perversion کج‌راهی ــ گمراهی ــ ارتداد
Pervert منحرف‌کردن ــ گمراه‌کردن
Philosophy حکمت عملی
Piety موقوفه
Pious exhortation اندرز پرهیزکارانه
Pious Foundation موقوفه
Poacher شکار دزد ــ دزد شکار
Police اجرای قانون ــ مقررات اخلاقی ــ ایمنی
Political economic اقتصاد سیاسی
Pontage مالیات پل ــ پلداری
Pot herbs سبزی آشی
Preamble سرآغاز ــ دیباچه
Pre carious متزلزل
Predilection راغبیت ــ میل ــ ترجیح
Preferment ارتقا ــ ترفیع ــ بالابری
Premogenitue نخست‌زادگی ــ ارشدیت
Presumption استنباط ــ فرض ــ احتمال
Presumptuous Contempt استحقار جسورانه
Prime Cost هزینه اولیه ــ هزینه مقدماتی
Principality قلمرو شاهزادگان ــ امارت ــ سلطنت
Private founders مؤسسین خصوصی بانی خیر در بخش خصوصی

Saunter ول‌گشتن
Saunterer ولگرد ــ هرزه‌گرد
Save پس‌انداز کردن
Scantiness قحطی ــ کمی ــ تنگی
Scribbler حلاج ــ پشم زن
Scruple تردید ــ وسواس ــ بیم ــ باك
Seignorage حق‌الضرب
Servile برده‌وار ــ غلامانه
Service Life عمر مفید
Shift of drawing انتقال حواله ــ دست بدست‌گشتن برات
Shop keeper دکاندار
Sinking shaft گمانه زنی
Skimmed milk شیر سرشیرگرفته
Slavery بردگی
Slave cultivation کشت بردگان
Slothful کاهل ــ سست
Slovenly لاابالی ــ پچل ــ بدنما ــ بدلباس ــ بدپوش
Small proprietor خرده مالك
Smith آهنگر ــ زرگر ــ مسگر
Snotty مفنگی ــ کثیف
Snuff box انفیه‌دان
Sober people مردم میانه‌رو
Sole employment اشتغال منحصربه‌فرد
Sophistry مغالطه ــ برهان‌تراشی ــ زبان‌بازی
Sparingly باصرفه‌جویی ــ امساك
Speculation معامله‌گری ــ حکمت عملی
Spend thrift مسرف ــ پول تلف‌کن
Spontaneous produce محصول خورد

Realized نقدشده ــ فروش‌رفته ــ مجسم‌شده
Receipt and disbursement دریافتی‌ها و پرداختی‌ها
Recoinage ضرب مجدد سکه
Recourse توسل ــ مراجعه ــ چاره ــ وسیله
Redeem بازخریدکردن ــ از رهن خارج‌کردن
Redemption استرداد ــ بازخرید ــ استخلاص
Redrawing برات مجدد دادن
Reformation of Gold Coin اصلاح مسکوك طلا
Regrates سلف خرها ــ یکجا خریداران
Regulated proportion نسبت تعیین شده
Relative value ارزش نسبی
Render پس دادن ــ عوض دادن
Repayment بازپرداخت
Resort روآوردن ــ ملتجی شدن ــ پناه‌آوردن
Retainer ملازم
Retinue ملتزمین ــ خدم و حشم ــ همراهان
Round about غیر مستقیم
Rude society جامعه بدوی
Rude state of agriculture حالت بدوی کشاورزی
Rude materials مواد خام
Run Comes upon bankers هجوم طلبکاران به‌بانك
Ruin ورشکستگی ــ خانه‌خرابی
Rural Economy اقتصاد روستایی
Rustic دهاتی ــ روستایی ــ ناهنجار ــ خشن

Stallage حق دکان یاغرفه
Stammeries معادن قلع
Stamp نقش باسمه ــ برچسب
Steel bow tenants اجاره‌داران کمان آهنین
Stoic فیلسوف رواقی
Straggle ول گشتن ــ متفرق ــ منحرف‌شدن
Stunted رشد نکرده ــ کوتاه مانده
Subject of taxation ــ شمول مالیات موضوع مالیات
Subscription تعهد پرداخت
Subservient بدرد خورنده ــ سودمند
Subsistance معاش ــ گذران ــ زیست ــ خرجی
Subtle مکار ــ عیار ــ ناقلا
Succession وراثت
Sudden fortunes ثروت‌های ناگهانی
Sumptuary Law قانون تحدید هزینه‌های شخصی
Superfluity اجناس تجملی
Sweats of labour کارسخت کارگران لذت کار

Tacit ضمنی ــ ضمناً ــ خاموش
Taille مالیات سرانه
Take the sense of استخراج کردن
Tale سکه‌شماری
Tally system روش اعتباری که مشتری پول خرید را به‌اقساط می‌پردازد
Tallage مالیات ــ مالیات سرانه
Tallies اسناد خرید قسطی
Tenement خانه مسکونی ــ کرایه‌نشینی
Tenure تصرف ــ نگاهداری ــ اشغال ــ اجاره‌داری
Thoroughly establised خوب جاافتاده ــ کاملا مستقر شده
Three score شصت برابر
Timber merchant چوب‌فروش ــ تاجر الوار و چوب
Thriving پولدار ــ ثروتمند
Thrive دولتمند شدن ــ پیشرفت کردن
Tithes اخذ عشریه ــ ده یك ــ عشریه
Tithe wheat عشریه گندم ــ عشر گندم
Trademen کاسبکار
Trading interest گروه بازرگانان
Trifling تلف کردن ــ برباد دادن
Trucking تاخت زدن
Tumultuous شلوق ــ پرآشوب
Turdi پرنده کوچك شبیه به‌باسترك

Uncultivated بایر ــ کشت نشده
Underdo تفریط
Unproductive labour کارگر غیر مولد ــ کار غیر مولد

Vacuity تهی بودن ــ خالی بودن
Value in Exchange ارزش معاوضه‌ای
Value in Use ارزش استعمال
Vanity خود خواهی
Vegetable food غذای گیاهی
Vendible Commodity شیئی قابل فروش
Venality عقیده فروشی ــ صفت آدم پولکی
Veneration تکریم ــ حرمت‌گذاری ــ احترام
Venison گوشت آهو

Vestige اثر ــ نشان
Victual دارای خوراك یا خواربار
Vile maxim آئین شرم‌آور
Virgin خالص (طلا)
Violence اشتلم

Wanton هرزه ــ بازیگوش ــ بی‌جهت ــ بیخود ــ لاابالی
Wantoness بازیگوشی ــ لاقیدی ــ لاابالی‌گری
Wanton Luxtury ثروت و تجمل بی‌جهت
Warp تاب ــ تار ــ طناب
Warp and Woop تار و پود
Warrant حکم بازداشت ــ حکم توقیف
Wastel یك نوع نان گندم سفید
Water Carriage حمل و نقل آبی
Wellnigh تقریباً
Wherewithal وسیله ــ پول
Whey آب‌پنیر ــ پنیر آب
Work house کارخانه
Work shop کارگاه
Workmanship استادی ــ ساخت ــ طرز کار
Worn money مسکوك کهنه و فرسوده
Worsted Yarn نخ تابیده
Wretched maintenance معاش ناچیز
Write of right حکم تخلیه
Write of entry حکم ورودبه‌ملك

Yeomanry خرده مالکین ــ سواره‌نظام داوطلب‌که از طرف خرده مالکین و کشاورزان تهیه می‌شود.

سایر آثار مترجم

۱. اقتصاد برق هسته‌ای (تألیف) اردیبهشت ۱۳۴۵
۲. ریاضیات در الگوهای اقتصادی (تألیف) فروردین ۱۳۵۰
۳. اقتصاد و فرهنگ زمان ساسانی (تألیف) مهر ۱۳۵۰
۴. توسعه اقتصادی (ترجمه) فروردین ۱۳۵۱
۵. تجزیه و تحلیل قراردادهای نفتی خاور میانه (ترجمه) ۱۳۵۴
۶. فرهنگ پیشه و هنر (تألیف) تابستان ۱۳۵۴
۷. صنایع دستی ایران (ترجمه) زیرچاپ
۸. اقتصاد بین‌الملل (ترجمه) زیر چاپ

مقالات تحقیقی در مجله تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران

۱. گاز سراجه انتقال آن به‌تهران	۱۳۴۳
۲. طرح انتقال نیرو قم ــ تهران	۱۳۴۳
۳. اقتصاد صنایع پتروشیمی ایران	۱۳۴۴
۴. معادن سنگ آهن ایران	۱۳۴۵
۵. معادن زغال سنگ ایران	۱۳۴۶
۶. اقتصاد برق آبی ایران	۱۳۴۷
۷. کارخانه ذوب آهن ایران	۱۳۴۸